



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

عبدالمجید بن محمد بن ابوالفتح رازی

ترجمه و تصحیح

جلد ۱۱

دفتر نشر کتاب و اسناد و اسرار اسلامی

پشتون

دفتر نشر کتاب و اسناد و اسرار اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۱
۸	مشخصات کتاب
۸	[جلد یازدهم]
۸	سوره یوسف
۹	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۲۱]
۹	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۴۲	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۲ تا ۴۲]
۴۳	[اشاره]
۴۳	[ترجمه]
۸۵	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷]
۸۵	[اشاره]
۸۵	[ترجمه]
۱۰۳	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۸۰]
۱۰۳	[اشاره]
۱۰۳	[ترجمه]
۱۲۵	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۱ تا ۱۰۱]
۱۲۵	[اشاره]
۱۲۵	[ترجمه]
۱۵۱	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]
۱۵۱	[اشاره]
۱۵۱	[ترجمه]

۱۵۸	سوره الرعد
۱۵۸	[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۱۴]
۱۵۸	[اشاره]
۱۵۸	[ترجمه]
۱۸۰	[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۳۰]
۱۸۱	[اشاره]
۱۸۱	[ترجمه]
۱۹۵	[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۱ تا ۴۳]
۱۹۵	[اشاره]
۱۹۵	[ترجمه]
۲۰۳	[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۱۲]
۲۰۳	[اشاره]
۲۰۴	[ترجمه]
۲۰۸	[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۳۴]
۲۰۸	[اشاره]
۲۰۹	[ترجمه]
۲۱۹	[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۵۲]
۲۱۹	[اشاره]
۲۱۹	[ترجمه]
۲۲۸	[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۴۴]
۲۲۸	[اشاره]
۲۲۸	[ترجمه]
۲۳۹	[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۹۹]
۲۳۹	[اشاره]

۲۴۰ [ترجمه]

۲۵۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور

به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۱ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[جلد یازدهم]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سورة يوسف

- علیه السلام بدان که «۱» اینکه سورت مکی است و عدد آیات او صد و یازده است و هزار و هفتصد و هفتاد و شش کلمت است و هفت هزار و صد و شصت «۲» و شش حرف است.
و روایت است از ابو امامه از ابی کعب «۳»، گفت که: رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: بندگانتان را سورت یوسف پیاموزی که هر مسلمانی که اینک سورت یوسف بخواند و اهلش را پیاموزد و زیر دستانش را، خدای تعالی سکرات مرگ و جان کندن بر او آسان کند و او را توفیق دهد تا هیچ مسلمان را حسد نبرد.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۲۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

قال يا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْسَّائِلِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ مُعْصِبُهُ إِنَّهُ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)

قال قَاتِلْ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرَسَلْنَاهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲) قال إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ مُعْصِبُهُ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ (۱۴)

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵) وَجَاؤُا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷) وَجَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قال بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸) وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قال يا بَشْرِي هَذَا غُلامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹)

وَسَرَّوهُ بِتَمَنٍّ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰) وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱)

[ترجمه]

اینکه آیت‌های دفتر بیان «۴» کننده است.

ما فرو فرستادیم قرآنی به تازی تا همانا شما بدانی.

ما قصه کنیم «۵» بر تو نکوترین قصه‌ها به آن وحی که

(۱). قم، آو، بم سورت یوسف - علیه السلام.

(۲). قم: شست.

(۳). قم، آو، بم که رسول - علیه السلام - گفت.

(۴). قم: پیدا.

(۵). آو، بم: می کنیم.

صفحه : ۲

کردیم» (۱) بر تو اینکه کتاب را و بدرستی که بودی تو از پیش اینکه از جمله نیاگاهان» (۲).

چون گفت یوسف پدرش را ای پدر من، من دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را، دیدمشان که مرا می سجده کردند» (۳).

گفت ای پسرک من قصه مکن خوابت را بر برادرانت که بکنند با تو حیلتی که دیو مر مردم را دشمنی است آشکارا.

و همچنین برگزیند تو را خدایت و بیاموزد تو را از تأویل خواب و تمام کند نعمتش بر تو و بر آل یعقوب، چنان که تمام کرد آن را

بر دو پدرت از پیش اینکه ابراهیم و اسحاق که خدای تو دانا و محکم کار است.

بود» (۴) در یوسف و برادرانش دلیلهایی پرسندگان را.

چون گفتند که یوسف و برادرش دوست تر است به پدر از ما و ما گروهی ایم پدر ما در گمراهی است روشن.

بکشی یوسف را یا بیندازی او را به زمینی [تا خالی شود شما] «۵» را روی پدرتان را و باشی از پس او گروهی نیکنان.

گفت گوینده‌ای از ایشان: مکشی یوسف را و در اندازی او را در قعر [چاه تا بر آرد او را بهری] «۶» رهگذریان، اگر شما خواهی

کردن.

(۱). قم: به آنچه وحی کردیم، آو، بم: به آنکه وحی کردیم.

(۲). قم: غافلان.

(۳). قم: مرا سجده می کردند، آو، بم: مرا سجده کردند.

(۴). قم: بدرستی که بود.

(۵-۶). اساس، زیر برش صحافی رفته، از قم، افزوده شد.

صفحه : ۳

گفتند: [ای پدر] «۱» ما چه بوده است تو را که ایمن نمی داری ما را بر یوسف، و ما او را نصیحت کنیم» (۲) [۱-پ].

«۳»

بفرست او را با ما فردا تا بچرد و بازی کند و ما او را نگاهداریم» (۴).

گفت دژم کند» (۵) مرا آن که ببری شما او را و ترسم که بخورد او را گرگ و شما از او بی خبر باشی.

گفتند: اگر بخورد او را گرگ - و ما جماعتی ایم - ما آنکه زیان کاران باشیم.

چون ببردند او را و عزم کردند» (۶) که کنند او را در قعر چاه، و وحی کردیم به او که خبر دهی» (۷) تو ایشان را به کارشان اینکه، و

ایشان نمی دانند.

آمدند به پدرشان شبانگاه می گریستند.

گفتند: ای پدر ما، ما برفتم «۸» و سبق می بردیم و رها کردیم یوسف را بنزدیک متاع ما، بخورد او را گرگ و تو باور نداری «۹» ما را و اگر چه ما راستی گرایم «۱۰».

آوردند بر پیرهن خونی دروغ، گفت: بل بیاراست

(۱). اساس، زیر برش صحافی رفته، از قم، افزوده شد. [.....]

(۲). قم: کنند گانیم.

(۳). اساس، قم، آو: نرع و نلعب، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). قم: نگاهداران ایم.

(۵). آو، بم: اندوهگن کند.

(۶). آو، بم، آج: گرد آمدند.

(۷). آو، بم، آج: خبر کردی.

(۸). آو، بم: بشدیم.

(۹). قم: نیستی تو بیاور دارنده.

(۱۰). قم: هستیم ما راست گویان، آو، بم، آج: راست گویان ایم.

صفحه : ۴

برای شما تنهای شما کاری، صبری نیکو، و از خدای یاری در خواسته است «۱» بر آنچه وصف می کنی.

آمدند رهگذریانی بفرستادند پیشرو «۲» ایشان را، فرو گذاشت دلوش، گفت: ای مژده من؟ اینکه غلامی است، و پنهان کردند «۳» او را برای بضاعت، و خدای عالم است «۴» به آنچه کردند ایشان.

بفروختند او را به بهای اندک، درمی چند «۵» شمرده، بودند در او از زاهدان «۶» ناخواهان «۷».

گفت آن که بخريد او را از مصر زنش را: گرامی دار مقام او، باشد «۸» که سود دارد ما را، یا گیریم او را فرزند «۹» همچنين تمکين کردیم یوسف را در زمین و تا بیاموزیم او را از تأویل حدیثها «۱۰»، و خدای غالب است بر کارش و لکن بیشتر مردمان ندانند «۱۱»

قوله تعالی: الر، اختلاف اقوال مفسران رفت «۱۲» در حروف مقطّع که در اوایل سور است. فاما، «الر»، بعضی مفسران گفتند: چو «۱۳» اوّل اینکه سورت را ضم کنی با «حم» «۱۴» و «نون»، الرحمن باشد. و قول بعضی مفسران آن است که نام سورت است. تلک، اشارت است بآیات «۱۵»، و الر، بر قول آن که «۱۶» گفت نام سورت است، در

(۱). قم: و خدای است که از او یاری خواهند.

(۲). قم: به آب آینده.

(۳). آو، بم: کردن.

(۴). قم، آو، بم، آج: داناست.

(۵). آو، بم، آج: به سیمها. [.....]

(۶). قم: ندارد.

(۷). آو، بم، آج: ندارد.

- (۸). قم: شاید.
 (۹). قم: به فرزند، آو، بم، آج: فرزندی.
 (۱۰). آو، بم، آج: خواب.
 (۱۱). قم، آو، بم، آج: نمی‌دانند.
 (۱۲). آو، بم، آج، آز: برفت.
 (۱۳). قم، آو، بم، آج، آز: چون.
 (۱۴). قم: حا و میم.
 (۱۵). آو: با آیات.
 (۱۶). قم، آو، بم، آج، آز، آن کس که.

صفحه : ۵

محل رفع است به ابتداء، و تقدیره: هذه السورة. تلک، مبتدای دوم است و آیات خبر اوست، و الر آیتی نیست بائفاق برای آن که مضاهی رؤوس آیات نیست بخلاف «طه»، که آن آیتی است برای آن که [۲-ر] مطابق رؤوس آیات است، و آیات، دلالات و حجج باشد و روا بود که مراد آیات «۱»، قرآن است و مراد به الکتاب، قرآن است بلا خلاف، و المبین، محتمل است دو معنی را: [یکی روشن] یکی بیان کننده برای آن که «ابان» هم لازم باشد و هم متعدی، يقال: ابان الشیء «۲» و ابته اذا بینته. مجاهده و قتاده گفتند: «مبین» را معنی آن است که بیان کننده حلال و حرام است و قضایا و احکام است. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا فَرَّوْا فَرَسْتَادِمْ إِنَّكَ كِتَابِ قُرْآن. قُرْآنًا، نصب او بر حال است از ضمیر مفعول به. و بیان کردیم که اشتقاق قرآن من قرأت الشیء اذا جمعته باشد.

عَرَبِيًّا، صفت قرآن است و «یا» نسبت است یعنی به لغت عرب. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، تا همانا شما بدانی و تعقل کنی و در فهم معانی و اغراض او عقل کار بندی. و «عقل» عبارت است از مجموع علومى که ممکن بود «۳» که به آن استدلال کنند به شاهد «۴» بر غایب، و فرق کنند به آن میان حسن و قبیح «۵». آنچه بر توسع بر دگر علمها اجرا می‌کنند، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آن که خدای تعالی وصف کرد آن را به آن که منزل است و مجموع است و منسوب است با لغت عرب. [و اتفاق است که لغت «۶» به مواضعه «۷» شناسد و مواضعه «۸» قدیم نیست پس در آیت سه دلیل است بر حدوث قرآن: یکی قوله: أَنْزَلْنَاهُ، و دگر: قُرْآنًا، و سدیکر «۹»: عَرَبِيًّا از اینکه وجه که گفتیم که منزل قدیم نباشد، و قرآن جمع بود و مجموع، بعضی بر بعضی مقدم بود و قدیم را

(۲)

(۱). قم، آو، بم، آج، آز: به آیات.

(۶). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. [...]

(۲). قم، آو، بم، آج، آز اذا تبین.

(۳). قم: باشد.

(۴). قم: از شاهد، آو، بم: به شاهی.

(۵). آژ: حسن و قبح.

(۸-۷). قم: مواضعت.

(۹). آج: دیگر، آژ: سیثم.

صفحه : ۶

چیزی بر او مقدم نباشد و آنچه منسوب بود با عرب و لغت ایشان، و عرب و لغت ایشان محدث «۱»، محال بود که منسوب با آن قدیم، باشد.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ، ما قصّه خواهیم کردن بر تو و اصل قصّه و اشتقاق او، من قصّ أثره إذا أتبعه باشد، و منه: القصص لأنّه أتباع القاتل للقتل، و منه: القصّة للشعر لتتابع «۲» بعضه بعضا على النسق. أحسن القصص، نکوترین قصّه‌ها. و خلاف کردند در آن که خدای تعالی اینکه قصّه را چرا نکوترین قصّه‌ها خواند. بعضی گفتند:

«أحسن» به معنی حسن است تا لازم نیاید که کلام خدای را- جلّ جلاله- در باب حسن بعضی را بر بعضی مزیتی و تفاضلی هست «۳»، چنان که گویند: هذا اولی بک، چیزی را که جز او «۴» والی نباشد آن را و مالک، و مثله قوله: وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ... «۵»، ای هین، و قول الشاعر:

عمرک ما ادری و ائی لاوجل،

ای و جل. و قول الشاعر:

انّ الذی سمک السماء بنا «۶» لنا بیتا دعائمه أعزّ و أطول

ای عزیزه «۷» طویله.

بعضی دگر گفتند: بر ظاهر خود است علی التفضیل. آنکه در وجه آن «۸» خلاف کردند: مقاتل روایت کرد از سعید جبر، که او گفت اصحاب رسول- علیه السلام «۹»- بر سلمان رفتند، گفتند: برای ما از توریت حدیثی گوی که توریت را قصّه‌های نیکو در وی است «۱۰». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و بیان کرد که: قصّه‌های قرآن نیکوتر است از قصص توریت. بعضی دگر گفتند: برای آنش «أحسن القصص» خواند که چندان «۱۱» عبر و عجایب که در اینکه قصّه است، در هیچ قصّه نیست. و از اینکه جا گفت:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَائِلِينَ «۱۲»، و گفت: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ

(۱). قم بود، آو، بم، آج، آژ: و آنچه منسوب بود با عرب و لغت ایشان محدث.

(۲). آژ: لتبلغ.

(۳). آو، بم، آج، آژ، باشد.

(۴). بم: جزای او.

(۵). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

(۶). قم، بم: ندارد.

(۷). آو، بم، آج، آژ: عزیز.

(۸). قم: و حد آن. [...]

(۹). قم: صلی الله علیه.

(۱۰). قم: نیکو است.

(۱۱). قم، آو، آج: چندانی.

(۱۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۷.

صفحه: ۷

عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۱) لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ (۲) بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ، «با» متعلق است به «نقص» (۴)، و «ما» مصدریه است، ای بوحینا، به وحی کردن ما و القای ما بر تو اینکه قرآن را. وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ، و بدرستی که (۵) پیش از اینکه تو از اینکه قصه و اخبار غافل بوده‌ای (۶) و بی علم. و «غفلت»، سهو (۷) باشد، و او عبارت بود از نفی علم، و اگر معنی بودی ضد علم بودی. إِذِ قَالَ يُوسُفُ، عامل در ظرف فعلی (۸) مقدر است، و التقدير: اذکر یا محمّد، یاد کن ای محمّد، چون گفت یوسف. و «یوسف» نامی است أعجمی و برای آن لا ینصرف است که هم أعجمی است و هم علم، و هما السببان المانعان من الصرف. و از بعضی علما پرسیدند که: یوسف چه باشد! گفت: «أسف» (۹)، حزن باشد و «أسیف» بنده باشد، و هر دو در یوسف حاصل بود، یعنی اشتقاق می‌کنم آن را، إمّا از أسف، و إمّا أسیف، و قول اول درست تر است. أبو هریره روایت کرد (۱۰) که رسول - صلی الله علیه و آله (۱۱) - گفت:

الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم - علیه السلام.
و یوسف به کسر السین، لغة فيه، و بر اینکه

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۱۱.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۲.

(۳). آو، بم، آج، آز: حیلت.

(۴). آو، بم، آج، آب: ندارد.

(۵). قم: و اگر، آو، بم، آج، آز: و اگر چه.

(۶). قم، آو، بم، آز، بودی.

(۷). آو، بم، آج: و سهو.

(۸). آو، بم، آج، آز: فعل.

(۹). آز: ندارد.

(۱۰). قم، آو، بم، آج، آز: کند. [.....]

(۱۱). قم، آو، آج، آز: علیه السلام.

صفحه: ۸

لغت ممکن بود که به تازی نزدیک تر بود. آنچه سبب منع صرف، علمیت باشد و وزن فعل (۱)، که اینکه لفظ بر وزن یفعل باشد (۲). یاد کن چون گفت یوسف پدرش را - یعقوب: یا اَبْتِ، ای پدر من؟ ابن عامر و ابو جعفر خواندند اینکه جا و در همه قرآن: یا اَبْتِ، به فتح التا (۳)، و دگر قراء به کسر «تا» خواندند اینکه جا و در همه قرآن: و ابن کثیر بر «ها» وقف کرد، «یا اَبه». اما اینکه «تا»، بیشتر

نحویان گفتند: بدل است از «یا» ی اضافه الی نفس المتکلم، و بعضی گفتند: به منزله «۴» «ها» ی طلحه و حمزه است، و بعضی دگر گفتند: عوض «۵» است از «واو» ساقط برای آن که اصل «آب» ابو بوده است به دلالت قولک أبوان فی التثنیة و لذلك «۶» لزمت الإسم حتی صارت کأنها من نفس الكلمة «۷» لأنها عوض «۸» حرف أصل. اما از آنان که «۹» به کسر «تا» خواندند، گفتند، «تا» دلیل باشد بر آن که بدل است از اضافه. و بعضی دگر گفتند: چون مستعمل شد و بسیار شد استعمال او، صار کنفس الكلمة حذف منها «یاء» الإضافة «۱۰» و بقی الکسر «۱۱» لیدل «۱۲» علی حذف یاء الإضافة. و آنان که مفتوح خواندند، گفتند: اصل کلمه «یا ابنا» «۱۳» بوده است چنان که شاعر گفت «۱۴»:

یا أبنا علک «۱۵» أو عساکا

و اینکه الف بدل «یا» ی اضافه است چون «الف» بیفگندند فتحه «تا» را دلیل حذف «الف» کردند، ای پدر من: إني رأيت، من دیدم، من الرؤيا. يقال: رأيت، علی ثلاثة معان: من رؤية العين، و رأى القلب و رؤيا المنام، اینکه از رؤیای «۱۶» خواب

(۱). آو، بم، آج: سبب منع صرف و وزن فعل باشد، آز: سبب منع صرف وزن فعل باشد.

(۲). قم: و وزن فعل اینکه لفظ، یفعل باشد.

(۳). آو، بم، آج، آز: به فتح تا.

(۴). قم، آو، بم، آج، آز: به منزلت.

(۵). قم: عوضی.

(۶). قم: کذلک.

(۷). قم: من ينسى الظلمة.

(۸). قم، آو، آج، بم، آز عن.

(۹). آو، بم، آج، آز: آن که.

(۱۰). آو، بم، آج، آز: منها بالاضافة.

(۱۱). آج: الکسرة.

(۱۲). آو، بم، آج، آز: لتدل.

(۱۳). بم: یا ابناه. [...]

(۱۴). آج شعر.

(۱۵). بم: علیک.

(۱۶). قم: اینکه رؤیا.

صفحه: ۹

است «۱». اهل علم سیر گفتند: ابتدای قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب «۲» درختی بود هر گه که یعقوب را پسری آمدی از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر می‌بالیدی. چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته، پدر آن «۳» بگرفتی و به او دادی گفتی: اینکه چوب تراست و عصای تو است «۴» که با تو زاد و رست و ببالید «۵». تا آنکه که یوسف آمد او را از آن «۶» هیچ شاخ نرست.

چون یوسف - علیه السلام (۷) - بزرگ شد و برادران او هر یک چوبی و عصایی داشتند - و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و بنیامین (۸) دوازدهمین - یوسف پدر را گفت: ای پدر [۳-ر] برادران من هر یکی را چوبی هست و مرا نیست چرا چنین آمد! از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت. یعقوب دعا کرد خدای تعالی جبریل را فرستاد با عصایی از چوب بهشت، گفت: اینکه به یوسف ده. یوسف - علیه السلام - آن چوب بستد و آن چوبی بود از زبرجد سبز. شبی یوسف - علیه السلام - در خواب دید که آن عصای خود (۹) به زمین فرو زدی (۱۰) و برادران او بیامندی و عصاهای خود در پیرامان آن (۱۱) به زمین فرو زدندی (۱۲). عصای او بلند شدی و برگ بیاوردی و شاخها بکشیدی و سایه (۱۳) بگستریدی و سر در اعنان (۱۴) آسمان بکشیدی و عصاهای (۱۵) برادرانش بر حال خود بماندی آنگه بادی برآمدی و عصاهای برادران از بیخ برکنندی و در دریا انداختی و عصای او بر جای بماندی او از خواب در آمد ترسیده. پدر گفت: چه بود تو را ای فرزند من و ای قرّة العین من! او اینکه حدیث با پدر گفت. برادران بشنیدند از او حقد و کینه در دل گرفتند و گفتند: ای (۱۶) پسر راحیل عجب خوابی دیده‌ای؟ همانا تو سید خواهی بودن و ما بندگان تو و کار تو بلند شود و غالب شود بر کار ما (۱۷).

- (۱). بم: جواب است.
- (۲). قم علیه السلام.
- (۳). آج: آن را.
- (۴). آو، بم، آج، آز: اینکه چوب و عصای تو است.
- (۵). قم: بالید.
- (۶). قم، آو، بم، آج، آز درخت.
- (۷). آو، بم، بر، آز نیز.
- (۸). قم: ابن یامین.
- (۹). قم را.
- (۱۰). آو، بم، آج: فرو برد، آز: فرود برد.
- (۱۱). آو، بم، آج: در بر آن، آز: در برابر آن. [.....]
- (۱۲). آج: فرو بردندی.
- (۱۳). آو، بم، آج، آز: برگ.
- (۱۴). قم، آج: عنان.
- (۱۵). آو، بم، آج، آز: عصای.
- (۱۶). آو، بم، آج: اینکه.
- (۱۷). آو، بم، آز، آج: کارهای ما.

صفحه : ۱۰

و هب گفت: یوسف چون (۱) «اینکه خواب دید، او را هفت سال بود و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دید او را دوازده سال بود. و یعقوب - علیه السلام - چنان که در اخبار آمد یوسف (۲) را از چشم فرو نگذاشتی یک ساعت، پیوسته پیش او بودی و پیش او خفتی.

شبی از شبها پیش از خفته بود- و گفتند: شب «۳» آدینه بود- در خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب از قطب آسمان جدا شدی و پیش او سجده کردند. او از خواب در آمد و گفت: ای پدر خوابی دیدم عجب؟ گفت: چه دیدی! گفت: در خواب دیدم که درهای آسمان گشاده شدی و نوری عظیم پدید آمدی چنان که همه جهان بگرفتی و کوهها و صحرا روشن شدی از او و دریاها موج زدی و ماهیان دریا به انواع لغات تسبیح کردند و مرا جامه‌ای پوشانیدندی که «۴» دنیا از نور و حسن آن «۵» نور گرفتی «۶» و پنداشتمی که کلید گنجهای زمین پیش من بنهادندی و پنداشتمی که یازده ستاره و ماه و آفتاب «۷» مرا سجده کردند، و ذلک قوله: إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا.

ابو جعفر خواند تنها: أحد عشر، به سکون «عین» إلى تسعة عشر، جمله به سکون «عین» گوید کَوْكَبًا، نصب او بر تمییز است بعد تمام الاسم، و تمام اسم اینکه جا تقدیر تنوین است، لأن الاصل «۸» أحد و عشر، من باب قولهم: قدر راحة سحبا و ثلاثة رطل عسلا. رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ، دیدم که مرا سجده همی کردند «۹». برای آن گفت که: رأيتهم لي ساجدين و لم يقل رأيتها لي ساجدة، برای آن که سجده که «۱۰» کار عقلاست و از شأن ایشان «۱۱» است چون اسناد آن با کواکب کرد آنان را جاری مجرای عقلا داشت.

سَدَى روایت کند از عبد الرحمن بن سابط «۱۲» از جابر بن عبد الله الانصاری که او

(۱). قم: چون یوسف - علیه السلام.

(۲). قم علیه السلام.

(۳). قم: آن شب.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج در.

(۵). قم: او.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج: بگرفتی.

(۷). قم: آفتاب و ماه.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج: ان الاصل. [.....]

(۹). قم: همی کردند.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج: سجده کردن.

(۱۱). آج: آن است که.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج: سلیط.

صفحه : ۱۱

گفت: مردی جهود بنزدیک رسول آمد، گفت: یا محمد؟ مرا خبر ده تا نام آن ستاره‌ها چه بود که یوسف را سجده کردند! رسول - علیه السلام - سر در پیش افگند به انتظار وحی. جبریل «۱» آمد و رسول را خبر داد از نامه‌های ایشان. رسول - علیه السلام - جهود را گفت: اگر تو را خبر دهم به نامه‌های ایشان و تو دانی که چنان است، اسلام آری!

گفت: آری «۲» گفت: نامها «۳» اینکه بود: جریان و طارق و ذیال ذو الکتف «۴» و ذو القرع و ذناب و عموران «۵» و قابس و ضروح و مصبح و فلیق «۶». چنان دید که در هوا «۷» او را سجده می کردند، سجده حقیقی که معروف و معهود است. و بعضی دگر گفتند

مراد به سجده خضوع و خشوع است. و گفته‌اند: میان آن خواب که یوسف - علیه السلام - دید در معنی عصا و میان اینکه خواب هفت سال بود آنکه اینک خواب بدید و با پدر بگفت. یعقوب - علیه السلام - او را گفت: یا پسرک من «۸» نگر تا اینکه خواب با برادرانت «۹» نگویی که با تو کیدی کنند و مکرری سازند و حیلتی، چه دیو، مردم را دشمنی است آشکارا. گفتند یعقوب - علیه السلام - او را گفت: اینکه خواب با کس مگو، و یعقوب برفت و با زن خود بگفت و با او عهد کرد «۱۰» که با کس نگوید. راست که او برفت و فرزندان یعقوب در آمدند آن زن با ایشان بگفت ایشان را حسد زیادت شد. و گفتند: اینکه غلام سر پادشاهی می‌دارد گاهی خوابش چنان باشد که در عصا او دید «۱۱». گاهی خواب چنین می‌بیند که ماه و آفتاب و ستاره او را می‌سجده برد «۱۲». به هر حال ماه و آفتاب مادر و پدر «۱۳» باشد و یازده ستاره ما یازده برادریم، و بر سری پدر او را دوست تر «۱۴» از ایشان داشت. گفتند: با اینکه کیدی باید کردن، چنان که خدای تعالی

(۱). قم علیه السلام.

(۲). قم: آرم، بقیه نسخه‌ها اینکه جا بیش از یک سطر افتادگی دارد.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: یا محمد نامهای ایشان.

(۴). آو، بم، آب، آج: ذو الکففات، آز: ذو الکففات.

(۵). قم: عمروان، آو، بم، آب، آز، آج: عمودان.

(۶). قم: فیلق.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: در خواب.

(۸). قم: ای پسرک من، آو، بم، آب، آز، آج: ای پسر من.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج: اینکه خواب برادرانت را.

(۱۰). قم: و از او عهد ستد. [.....]

(۱۱). قم: در عصا دید.

(۱۲). قم: سجده می‌کند، آب، آز، آج: سجده می‌برد.

(۱۳). قم: آفتاب و ماه، پدر و مادر.

(۱۴). آو، بم، آج: دوستر.

صفحه: ۱۲

حکایت کرد که یعقوب گفت: فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا، «نون» برای آن بیفتاده است که جواب نهی است به «فا» «۱»، و محلّ او نصب است و عمل به اضمار «أن» کند. و کسائی خواند- الّا به روایت ابو الحارث- و قتیبه و ابن البریدی «۲» و العبسی «۳»:

«رؤياك» به اماله، و باقی قراء به تفخیم. و قوله: یا بُنَيَّ در او سه «یا» است:

«یا» ی اصلی و «یا» ی تصغیر و «یا» ی اضافت. آنکه «یا» «۴» ی اضافت بیفگندند و قناعت کردند از او به کسره، و یک «یا» را در دیگر ادغام کردند. و اما کسر «یا» و فتح او دو لغت است، يقال: یا بنی- و یا بنی، کسر برای آن تا دلیل حذف «یا» ی اضافت کند، و فتح لکونه أخف الحركات «۵»، أو لما ذکرنا فی قوله: یا أبت بالفتح. و «کید» طلب اذی و رنج باشد از صاحب غیظ مر غیري را. آنکه حق تعالی حکایت کرد از یعقوب که او بر سیل مثل در میان قصّه گفت إِنَّ الشَّيْطَانَ، که دیو مر آدمی را دشمنی است آشکارا. و اینکه «لام» اضافت است يقال: هو أب لك و أخ لك و ولی لك و عدو لك. و معنی «لام» اضافت آن است که چون

اینکه «لام» بیفکنی اضافه حاصل باشد «۶»، آنگه در معنی او دو وجه بود: یکی آن که شیطان ایشان را اغوا کند به کید با تو که شیطان دشمنی است آشکارا آدمی را، و وجه «۷» دگر آن که مراد خود ایشان‌اند ایشان را شیطان او خواند چون با او فعل شیطان کردند و از شیاطین انس بودند. کمال قال: شَیْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ «۸» قوله: وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ - الآیه، اجتناب و اصطفاء و اختیار «۹» هر سه «۱۰» یکی باشد. اینکه هم حکایت است از یعقوب - علیه السلام - که او می‌گوید در تعبیر خواب یوسف که خدای تعالی تو را برگزیند و تو را تأویل احادیث در آموزد، و اصل «اجتناب» من جباية الخراج باشد، إذا اخلصته لنفسك او لغيرك، و مراد تعبیر خواب است بقول: وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، فی قول مجاهد و قتاده. و ابن زید

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: ندارد.

(۲). قم: ابن الزبیدی.

(۳). آز، العیسی.

(۴). قم: و «یا» ی.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: من الحركات.

(۶). آج، لب: آید.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: وجهی.

(۸). سورة انعام (۶) آیه ۱۱۲.

(۹). قم: ندارد.

(۱۰). قم: هر دو. [.....]

صفحه: ۱۳

گفت «۱»: در عهد او تاویل و تعبیر خواب به از او کس ندانست. زجاج گفت: مراد تاویل آیات است در ادله توحید و جز از آن از علوم دین «۲». تاویل آن باشد که معنی با او گردد، من الاول و هو الرجوع، و گفت: نیز اینکه خواب دلیل آن می‌کند که خدای تعالی نعمت خود بر تو و بر آل یعقوب تمام کند چنان که بر پدرانت تمام کرد، ابراهیم و اسحاق و آن که ایشان را برگزید و دو پیغامبر «۳» مرسل کرد، آنگه گفت:

خدای محکم کار و داناست آنچه کند به حکمت و مصلحت کند. ابن اسحاق گفت: خدای تعالی هر فصلی «۴» و حالی از احوال یوسف [۴-ر]

برای غرضی «۵» صحیح با رسول - علیه السلام - حکایت کرد، و غرض از اینکه فصل «۶» آن بود «۷» تا رسول - علیه السلام - متسلی شود از کید و حسد قوم او بر او که پیش از اینکه برادران یوسف بر یوسف حسد بردند و با او کید کردند.

قوله: لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ، آنگه حق تعالی گفت: در یوسف و برادرانش آیاتی و علاماتی و عبرتی و دلالتی «۸» هست مر پرسندگان را. و برادران یوسف یازده بودند و نامهای ایشان اینکه است: روبیل - و او برادر مهتر است «۹» - و شمعون، و لاعون «۱۰»، و یهودا، و ریالون و یسجر و مادر او، لیا - بنت لیان بود - و او دختر خاله «۱۱» یعقوب بود و چهار پسر دیگر او را آمدند «۱۲» از دو سرّیه «۱۳»: نام یکی زلفه و نام یکی بلهه «۱۴»، دان و تقتالی «۱۵» و حاد «۱۶». و اشر «۱۷» آنگه لیا را وفات آمد یعقوب خواهرش «۱۸» راحیل «۱۹» بزنی کرد از او یوسف آمد او را و بنیامین. پس جمله فرزندان

- (۱). قم: گفتند.
- (۲). آو، بم، آز، آب، آج، لب، اینکه جا قریب یک سطر افتادگی دارد.
- (۳). بم: پیغمبر.
- (۴). بم، آج، لب: فضلی.
- (۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: غرض.
- (۶). بم، آج، لب: فضل.
- (۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آن است.
- (۸). آج، لب: دلالتی.
- (۹). قم: بود.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: لاوی.
- (۱۱). آو، بم، آز، آب، آج، لب: خال.
- (۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آمد.
- (۱۳). قم، آب، آز: سریت.
- (۱۴). قم بود و، آو، بم، آب، آز، آج، لب و. [...]
- (۱۵-۱۷). کذا: در اساس و بسیاری از نسخه بدلها.
- (۱۶). آج، لب: جاد.
- (۱۸). جمیع نسخه بدلها را.
- (۱۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب را.

صفحه: ۱۴

یعقوب دوازده بودند» ۱ و آنان که در آن کار بودند و با یوسف آن کید کردند، ده بودند.

و اهل مکه خواندند: «آیه للسائلین» بر واحد، و باقی قراء بر جمع. و برای آن گفت:

«السائلین» که جهودان رسول را- علیه السلام- پرسیدند از قصه یوسف، او ایشان را خبر داد همچنان که در توریت بود. ایشان عجب بماندند و گفتند: یا محمّد؟ اینکه از کجا دانستی! گفت: از وحی خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که: آیات للسائلین و لمن لم یسئل. چنان که شاعر گفت «۲»:

ما أدری أرشد طلابها

و إنّما المعنی «۳»: أرشد طلابها أم غی. و از آیات یوسف- علیه السلام- آن بود که حق تعالی او را تخصیص کرد به بهره‌ای از حسن که از اهل عصر خود ممیّز شد به آن. و گفته‌اند خدای تعالی حسن قسمت کرد میان آدمیان دو ثلث به یوسف داد و ثلثی به همه جهان و گفته‌اند: ثلثی به او داد و دو ثلث به همه جهان «۴».

و أبو سعید خدری روایت کرد «۵» از رسول- علیه السلام- که او گفت: شب معراج «۶» چون مرا به آسمان بردند، یوسف را دیدم جبریل را گفتم: اینکه کیست!

گفت: اینکه یوسف است. گفتند: یا رسول الله چگونه دیدی او را! گفت: چنان که ماه در شب چهارده «۷».

و انس مالک روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: یوسف را و مادرش را نیمه حسن بدادند. اسحاق بن عبد الله بن اُبی فروه گفت: یوسف - علیه السلام - به جمال تانجا «۸» بود که او در کویهای «۹» مصر می‌گذشتی «۱۰» نور روی او بر دیوارها می‌تافتی چنان که نور آفتاب.

کعب الاحبار گفت: خدای تعالی صورت پیغمبران «۱۱» به آدم نمود تا او یک یک

(۱). آج، لب: بود.

(۲). لب: گوید.

(۳). قم: و المعنی، آز: انا المعنی.

(۴). اینکه جمله اخیر در هیچ کدام از نسخه بدلها نیست.

(۵). آو، بم: بکرد.

(۶). قم، آو، بم، آب، آز: که.

(۷). قم: ماه شب چهارده.

(۸). کذا: در اساس و قم، آو، بم، با آن جا، آب، آز، آج، لب: تا آن جا.

(۹). آز: کوچه‌ها.

(۱۰). آو: می‌گزشتی. [.....]

(۱۱). بم، آج، لب: پیغمبران.

صفحه : ۱۵

را بدید. در طبقه ششم یوسف را به نمود، تاج و قار بر سر «۱» نهاده، و پیرهن «۲» بهاء پوشیده و قضیب «۳» ملک به دست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده «۴»، بر راست او هفتاد هزار فریشته «۵» و بر چپ او هفتاد هزار فریشته «۶» و جماعتی از امت پیغمبران «۷» در پی او، و ایشان را زجلی و آوازی بود به تسیح و تهلیل و در پیش او درختی که آن را درخت سعادت می‌خواندند، هر کجا او می‌رفت با او می‌رفت. آدم گفت: بار خدایا! اینکه کیست از فرزندان من! گفت: یا آدم؟ اینکه مردی است محسود بر آنچه من به او خواهم دادن. گفت: بار خدایا؟ او را چه خواهی دادن! گفت: حظی تمام از حسن. آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت:

لا تأسف یا بنی و إنه یوسف.

پس اول کس که او را یوسف خواند آدم بود «۸».

و در خبر هست که: او بر صورت آدم بود و بر حسن و بهاء و نور او پیش از آن که «۹» از درخت بخورد، چون از درخت بخورد آن نور و بهاء، از او برفت، و خدای تعالی به یوسف داد. و گفته‌اند: [۴-پ]

یوسف را چندان نور و بهاء بود که نور روی او در شب چنان بودی که شبه «۱۰»، و سپید لون بود و نکو روی بود و جعد موی بود، فراخ چشم بود راست خلق، ستبر «۱۱» ساق و ستبر «۱۲» ساعد «۱۳»، میان باریک «۱۴»، تیزی «۱۵»، خرد دندان، بر «۱۶» روی راست خالی «۱۷» سیاه داشت و بر میان دو چشم علامتی سپید داشت پنداشتی که ماه تابان است، چون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانهای او می‌تافتی. و هیچ و صیاف وصف او ندانستی کردن. و گفتند: او حسن به میراث از جدش اسحاق یافت و اسحاق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و لکن صفای حور نداشت جز آن که یوسف از صفای لون و

رقت و لطافت اندام به آن جا «۱۸» بود که اگر از اینکه

-
- (۱). آج، لب او.
 - (۲). جمیع نسخه بدلها: پرهن.
 - (۳). آو، بم، آب، آز، آج: قصب.
 - (۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: افکنده.
 - (۵-۶). آو، بم، آج، لب: فرشته.
 - (۷). آج، لب به آدم نمود تا او یک یک را بدید.
 - (۸). آو، بم، آج، لب علیه السلام.
 - (۹). جمیع نسخه بدلها: پیش از آن که.
 - (۱۰). کذا در نسخه اساس، قم، آو، آب، بم، آز: روز، آج، لب: روزی.
 - (۱۱-۱۲). آج، لب: سطر. (۱۳-۱۴-۱۵). آب، آز، آج، لب و.
 - (۱۶). آو، آب، بم، آز، آج، لب جانب.
 - (۱۷). آج، لب: خالی. [...]
 - (۱۸). آج، لب: تا آن جا.

صفحه: ۱۶

خضر چیزی بخوردی سبزی آن در پوست او پیدا بودی که به گلوش «۱» فرو می شدی «۲». و ساره حسن از حوا یافت به میراث «۳». عبد الله مسعود روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: جبریل آمد و مرا گفت خدای «۴» می گوید من حسن یوسف از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش. و بعضی علما را گفتند: یوسف نکوتر «۵» بود یا محمد! گفت: در اولینان «۶» یوسف نکوتر بود و در آخرینان «۷» محمد- صلی الله علیه و علی آله «۸»- و نیز از آیات یوسف- علیه السلام- علم تعبیر خواب بود که هر خواب که از او پرسیدند «۹» او تعبیر آن بگفتی و همچنان بودی که او بگفتی «۱۰».

قوله تعالی: إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا- الْآيَةُ عامل در «إذ» آن فعلی مضمَر است، نحو: اذکر. و روا بود که عامل در او «کان» باشد، فی قوله: لَقَدْ كَانُ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَائِلِينَ. «اذ قالوا» اینکه ظرف آن فعل باشد، و «کان» تامه بود به معنی حصل و حدث، چون گفتند برادران یوسف. «لیوسف» «لام» ابتداست و گفتند: جواب قسمی مقدر است، و التقدير: و الله لیوسف و أخوه، یوسف و برادرش بنیامین، أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا، دوست تر «۱۱» است از ما بنزدیک پدر ما، وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ، و ما جماعتی ایم، ده کس بودند، و «عصبه» از سه باشد تا به ده و گفتند از میان ده تا چهل، و او را از لفظ خود واحدی نیست، كالقوم و الزهط، و التفر «۱۲»، پدر ما در ضلالی است روشن. و مراد به ضلال ذهاب است از ره صواب و رای و تدبیر، و ضلال از دین نخواستند. و گفتند: مراد ایشان به ضلال فرط محبت یعقوب بود یوسف را.

آنکه با یک دیگر بنشستند و رای «۱۳» زدند و تدبیر کردند و گفتند چاره‌ای باید تا

(۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب: به گلویش.

(۲). آج، لب: می رفتی.

(۳). آو، آب، بم، آز، آج، لب: میراث یافت.

(۴). آج، لب تعالی.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: نیکوتر.

(۶). آو، بم، آج، لب: اولیان.

(۷). آج، لب: آخرینان.

(۸). آو، آب، بم، آز، آج، لب: علیه السلام.

(۹). جمیع نسخه بدلها: پرسیدندی.

(۱۰). جمیع نسخه بدلها: گفتی.

(۱۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب: دوستر.

(۱۲). آب، بم، آج، لب: و النضر.

(۱۳). جمیع نسخه بدلها: رای. [.....]

صفحه : ۱۷

ما او را از پدر دور کنیم، یکی گفت از ایشان: اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا، یوسف را بکشی یا او را به زمین افگنی دور که روی پدر، شما را خالی و صافی و مستخلص شود. خلاف کردند در آن که اینکه گوینده که بود: بهری گفتند، شمعون گفت. «۱» اینکه قول وهب است. کعب گفت: دان بود که اینکه گفت، و آنگه از پس او یعنی از پس کشتن او گروهی صالح نیک باشی تایب. مقاتل گفت: صالح ما بینکم و بین آییکم، کار میان شما و پدر سره شود چون او را بکشی.

قال قائلٌ منهم، یکی از ایشان گفت. و بیشتر مفسران بر آنند که اینکه گوینده رویل بود «۲»- و او پسر خاله یوسف بود و در حق یوسف نکو رای «۳» بود و برادر مهین بود و ایشان در حکم او بودند- گفت: لا- تَقْتُلُوا يُوسُفَ، یوسف را مکشی که کشتن برادر عظیم باشد و الْقُوَّةُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ و او را در چاه افگنی. بعضی «۴» گفتند: مراد به «غیابَةُ الْجُبِّ» طاقی باشد که در چاه بود پیش از آن که به آب رسد. حسن گفت:

غیابت چاه قعر چاه باشد «۵». بعضی دگر گفتند ظلمت و تاریکی چاه باشد، و بعضی دگر گفتند آن جا که خیر «۶» غایب شود. و

اصل «غیابت» «۷» از غیبت و غیبوت باشد و اهل مدینه «غیابات» خواندند «۸» علی الجمع «۵- ر]

و باقی «غیابت» علی الواحد. و «جب» چاهی باشد ناپیراسته و به سنگ بر نیاورده. قتاده گفت: چاه بیت المقدس است. وهب گفت: به زمین اردن بود. کعب گفت: میان مصر و مدین بود. مقاتل گفت: بر سه فرسنگی خانه یعقوب بود، يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ، تا بهری «۹» رهگذریان «۱۰» باشد که او را بر آرند. جمله قراء خواندند: «يلتقطه» به «یا» برای آن که مسند است با «بعض» و حسن بصری تلتقطه به «تا» خواند برای آن که «بعض» مضاف است با مؤنث. و گفت: خبر «۱۱» از «بعض» «۱۲» چون خبر «۱۳» از جمله باشد چنان که شاعر گفت:

(۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب و.

(۲). آج، لب: رویل بود گوینده اینکه.

(۳). آج، لب: نیکو رای.

(۴). قم دگر.

- (۵). همه نسخه بدلها: بود.
- (۶). کذا در نسخه اساس، قم، بم، آج، لب: خبر، آو، آب: خبر.
- (۷). آو، بم، آج، لب: غایب.
- (۸). آو، آب، بم، آج، لب: خوانند.
- (۹). آج، لب: بعضی.
- (۱۰). قم: راهگذریان، آو: رهگذریان
- (۱۱-۱۳). کذا در اساس، چاپ شعرانی: جزء.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: بعضی.

صفحه : ۱۸

أرى مَرَّ السَّنينِ أَخَذنِ مَنْى كَمَا أَخَذَ السَّرارِ مِنَ الْهلالِ
و قال آخر:

إذا مات منهم سید قام سید فدانت له أهل القرى و الكنائس
و «تا» در «سیاره» برای مبالغت است کعلامة و نشابه. و گفتند: صفت موصوفی محذوف است، نحو: العصبه و الطایفه و الفرقة و
الجماعة. إن کُنْتُمْ فاعِلین، اگر لا بد اینکه بخواهی کردن.
حسن بصری را گفتند: مؤمن حسد برد! گفت: ای سبحان الله؟ برادران یوسف را فراموش کردی! و از اینکه جا گفتند: الأب جلاب
و الأخ سلاب، پدر جمع کننده باشد و برادر رباینده. آنکه گفتند: به هر حال حیلتی باید که میان او و پدر جدا کنیم.
آنکه گفتند: او را از پدر بیاید خواستن تا با ما به چراگاه «۱» آید، دگر باره گفتند: پدر ما را بر او استوار ندارد و او را به ما ندهد،
تدبیر آن است که او را بگوییم. اول بیامدند و پیش او با یک دیگر کشتی گرفتند «۲» و انواع بازیها از جستن و سنگ دستی «۳» و
سلاح بازی کردن، او گفت: هر روز به چره گاه «۴» چنین کنی! گفتند: از اینکه بیشتر و خوشتر، و لکن «۵» تو را دل خواهد که با ما
بیایی «۶» تا آن جا نظاره ما کنی و تو نیز ساعتی بازی کنی و او را مشوق کردند تا او راغب شد. آنکه جمله بجمع بیامدند و پیش
پدر بر پای ایستادند- و اینکه عادت ایشان بود چون حاجتی بودی «۷»- ایشان را پدر گفت «۸»: چه حاجت است شما را و چه کار را
آمده‌ای! گفتند: یا أبانا، ای پدر ما، ما لک چه بوده است تو را!- و «ما» استفهامی است- لا- تَأْمَنَّا عَلی یُوسُف، که ما را مأمون
نمی‌داری بر یوسف، جمله قراء به ادغام خواندند و اشمام «۹» رفع در «نون»، و ابو جعفر خواند: «لا تأمننا» «۱۰» به جزم «نون» اول. و
یحیی بن وثاب «۱۱»

(۴-۱). آج، لب: چراگاه.

(۲). آو، بم: گرفتن. [...]

(۳). قم: سنگ انداختن، لب: سبک دستی.

(۵). جمیع نسخه بدلها: و اگر.

(۶). قم بیای.

(۷). آج، لب: داشتند.

(۸). آو، آب، بم، آز، آج، لب: پدر ایشان را گفت.

(۹). اساس: اتمام، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آو، آب، بم، آز، آج، لب: لا تأمننا خواند.

(۱۱). قم: روبان. [بی نقطه]

صفحه : ۱۹

در شاذ «۱» لا تيمنا، على لغة من قال من تعلم و نعلم «۲». وَاِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ، و ما او را نصیحت گریم و بدو خیر خواهیم و با او خیانت نکنیم، و التَّصْحُّ ضِدَّ الْعَشِّ، و أصل او اخلاص عمل باشد از خیانت، و منه: التَّوْبَةُ التَّصْوَحُ، الخالصة. و نصح اخلاص «۳» باشد، و منه: النصيحة للخياطة.

أرسله معنا، يوسف را با ما بفرست «۴»، فردا. يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ «۵»، ابن كثير و أبو عمرو و ابن عامر خواندند: «نرتع و نلعب» به «نون» در هر دو فعل و كسر «۶» «عين» من الارتعاء، افتعال من الرعي، و جزم که باشد به حذف «يا» باشد برای جواب أمر، و أهل الحجاز - إلَّا المالكى - و العطار عن الزينبي - خواندند به اثبات «يا» در حال وصل «۷» و وقف.

و نافع خواند: «يرتع و يلعب» بالياء فيهما، حكاية عن يوسف - عليه السلام - بفرست او را تا با ما چره کند و بازی کند، و يعقوب خواند: «نرتع و يلعب» اول به «نون» دوم به «يا»، چنان که «رتع» را اضافت با ایشان باشد که بزرگان بودند و بازی را اضافت کردند «۸» با يوسف «۹» که کودک بود. و باقی قرأ «نرتع و نلعب» به «نون» و جزم هر دو فعل من الرتع «۱۰» و هو الرعي. و إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، و ما او را نگاه داریم. [۵- پ] «۱۱».

قال إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، گفت مرا دلتنگ بکند آن که شما او را ببری. «أن» مع الفعل در محل رفع است، على أنه فاعل «يحزني»، و «نى» ضمير منصوب متصل است، على أنه مفعول به. وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبَّابُ، و ترسم که او را گرگ بخورد، وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، و شما از او غافل و بی خبر «۱۲» باشی. خلاف کردند در آن که «۱۳» يعقوب - عليه السلام - چگونه گفت ایشان را که او را گرگ بخورد و اینکه

(۱). همه نسخه بدلها خواند.

(۲). قم، لب، آز: قال، تعلم و نعلم، آو، بم، آج: قال يعلم و تعلم، آب: قال نعلم و نعلم.

(۳). آو، آب، بم، لب، آز، آج: اصلاح.

(۴). قم غدا.

(۵). اساس، قم، آو، آب، بم، آز: نرتع و نلعب، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). قم «تا» و. [.....]

(۷). بم، لب، آج: وصف.

(۸). آز: کردن.

(۹). قم: اضافت با يوسف - عليه السلام - کرد.

(۱۰). لب: من ارتع.

(۱۱). نسخه اساس از اینکه جا یک برگ افتادگی دارد.

(۱۲). آو، آب، لب، بم، آز، آج: بی خبر و غافل

(۱۳). آو، آب، لب، بم، آز، آج: در آیت که.

صفحه : ۲۰

غیب است اگر به وحی تقریر کرد و به فرستادن «۱» گوئیم، از اینکه چند جواب گفته‌اند «۲»: یکی آن که زمین مسبوعه بود و گرگ بسیار بود آن جا، برای اینکه گفت.

وجهی دیگر آن است که بر دل او بگذشت و بر زبان او براند «۳» خدای تعالی، تا وقت احتجاج و اعتلال [ایشان] «۴» را دست افزار «۵» نباشد. بعضی دگر گفتند: در خواب دید که او را گرگ خورده بود، و گفتند: در خواب دید که ایشان او را بردند و باز نیاوردند و چون پرسید که او را کجا بردی! گفتند: او را گرگ بخورد، و گفتند: در خواب دید که ده گرگ گرد یوسف - علیه السلام - در آمده بودند و او را تعرض می کردند و بر او حمله می کردند «۶» و یکی از آن جمله از او ذب و دفع می کرد و زمین بشکافت و یوسف به زمین فرو شد و از آن جا بر نیامد إلیا از پس سه روز. چون یعقوب اینکه خواب بدید او را از برادران نگاه می داشت، چون استدعا کردند گفت: وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ.

عبد الله عمر «۷» روایت کرد از رسول - علیه السلام «۸» - که او گفت مردمان را دروغ تلقین مکنی «۹» که فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ آدمی را خورد «۱۰» چون یعقوب بگفت: وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ، ایشان «۱۱» پیاموختند و آن را دست افزار خود کردند و گفتند: فَأَكَلَهُ الذُّئْبُ. و اینکه آن است که در مثل گفتند: أذْكَرْتَنِي الطُّعْنَ وَ كُنْتُ نَاسِيَا.

پدر را گفتند: لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّئْبُ، اگر چنان که گرگ او را بخورد و ما، ده مرد «۱۲» با او، پس ما زیانکار باشیم، و «لام» جواب قسمی مضمراست فی قوله: لَئِنْ، و «واو» حال راست، فی قوله: وَ نَحْنُ عَصَبَةٌ، و إِذَا مَلْغَاسْتُ، لوقوعه بین المبتدأ و الخبر. فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ - الآية، در کلام حذفی و اختصاری هست، تقدیره: فَأَجَابَهُمْ إِلَى مَلْتَمَسِهِمْ وَ أَرْسَلَهُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ. یعقوب - علیه السلام - ایشان را اجابت کرد و

(۱). آو، آب، لب، آز، آج: تقریر باشد به فرستادن او، بم: تقدیر باشد به فرستادن او.

(۲). آو، آب، لب، بم، آز، آج: جواب است.

(۳). بم: بر آمد.

(۴). قم: ندارد، از آو افزوده شد.

(۵). آو، لب، آج: به اقرار، آز: اقرار.

(۶). لب، آج: می بردند.

(۷). آو، بم رضی الله عنهما. [.....]

(۸). آب، آز: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

(۹). آو، آب، لب، بم، آز: مکن، آج: نکن.

(۱۰). آو، آب، بم، آز، آج: آدمی خورد.

(۱۱). آو، لب، بم، آز، آج: از او.

(۱۲). بم: ده برادر.

صفحه : ۲۱

یوسف را با ایشان بفرستاد.

راویان اخبار گویند سَدّی و عبد الله عَبّاس و عبد الله مسعود و کعب الاحبار و حسن بصری به اختلاف الفاظ و اتّفاق معانی، که: چون برادران یوسف را از پدر بخواستند «۱» به حیل و دستان، و پدر ایشان را گفت: من ترسم که او را گرگ بخورد، ایشان گفتند: گرگ او را چگونه بخورد؟ و نحن عصبه، و ما، ده مرد با او ایم و شمعون با ماست. و او مردی بود که چون خشم گرفتگی نعره‌ای بزدی «۲» هیچیز «۳» نبود از حیوانات که آواز او بشنیدی نه بیوفتادی «۴»، و اگر آبستنی «۵» بودی بچه بیفگندی- و یهودا در میان ماست و او چون خشم گرفتگی «۶» شیر را بدریدی از هم «۷».

چون یعقوب- علیه السّلام- از ایشان چون «۸» اینکه سخن بشنید ساکن شد، یوسف- علیه السّلام- بیامد و پیش پدر بایستاد و گفت: ای پدر مرا با برادران بفرست، یعقوب گفت: تو را می‌باید! گفت: آری.

گفت: دستوری دادم. چون روز دیگر «۹» بود، یوسف- علیه السّلام- جامه در پوشید و کمر بر بست و قضیب به دست گرفت و بیرون شد با برادران. یعقوب- علیه السّلام- سلّه‌ای بگرفت و آن بندی که ابراهیم زاد اسحاق- علیهما السّلام- در آن جا نهادی و چند گونه طعام «۱۰» برای یوسف در آن جا نهاد «۱۱» و فرزندان را وصایت خیر کرد به یوسف و گفت: ای فرزندان من؟ اینکه پسرک من یوسف امانت است از من به شما، از خدای بترسی و در او هیچ خیانت مکنی. به خدای بر شما که اگر گرسنه شود طعامش دهی و اگر آب خواهد «۱۲» آبش دهی و بر او شفقت و مهربانی کنی «۱۳» و او را رها مکنی و از چشم فرو مگذاری «۱۴» و در رفتن بر او رنج منهی. گفتند: یا پدر او ما را برادر است و ما

(۱). آو، آب، بم و.

(۲). آو، آب، بم، لب، آز، آج و نعره زدی.

(۳). همه نسخه بدلها: هیچ چیز.

(۴). همه نسخه بدلها: و الّا بیفتادی.

(۵). همه نسخه بدلها: آبستن.

(۶). همه نسخه بدلها: گیرد.

(۷). همه نسخه بدلها: شیر را از هم بدرد.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). همه نسخه بدلها: دگر روز. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها: برای یوسف چند گونه طعام.

(۱۱). آو، بم بیجارد، آب، آز بجارد.

(۱۲). آج، لب: تشنه باشد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: به جای آری.

(۱۴). آو: نگزاری، آب، آز: نگزاید.

صفحه : ۲۲

را بر او شفقت برادران است «۱» و یکی از ماست بل مفضل است بر ما برای دوستی تو او را، یعقوب- علیه السّلام- با ایشان به صحرا

پاره‌ای بیرون رفت و ایشان را به خدای سپرد و یوسف را در بر گرفت و بوسه بر چشم «۲» داد و گفت: تو را به خدای و برادران سپردم و عهد وثیقت «۳» کردم با آن که ترسم که تو را ضایع می‌کنم و برگردید. ایشان او را به صحرا بیرون بردند تا پدر با ایشان بود و به چشم پدر بودند او را بر دوش گرفته بودند و اکرام می‌کردند. چون پاره‌ای نیک برفتن و او را به بیابان فرو بردند و دور شدند از شهر، سخن بگردانیدند و او را جفا کردن «۴» و زدن گرفتند، و هر گه که برادری او را بزدی او به استعانت به دیگری شدی او نیز او را بزدی و آن طعامی که پدر برای او ساخته بود چیزی بخوردند و چیزی به سگان دادند و او را چیزی ندادند و او را پیاده می‌تاختند گرسنه و تشنه «۵» و می‌زدند، او می‌گریست و می‌گفت پدر را: بی‌خبری که با یوسف تو چه می‌کنند؟ عند آن حال فریشتگان بگریستند «۶» به رحمت بر یوسف - علیه السلام.

اینکه حال نیک با حال «۷» حسن و حسین - علیهما السلام - ماند که تا رسول - صلی الله علیه و آله «۸» - در حال حیات «۹» بود برای تقرب او ایشان را اکرام می‌کردند تا آن روز که از حظیره بنی النجار «۱۰» ایشان را می‌آورد بر دوش گرفته، یک یک به تقرب می‌رفتند که یکی را به ماده، رسول - علیه السلام - می‌گفت:

نعم المطیئ انما و نعم الزاکبان هما و أبوهما خیر منهما.

چون رسول - علیه السلام - با جوار رحمت ایزدی شد یکی را «۱۱» به زهر بکشتند و یکی را «۱۲» به تیغ. چون خواستند که او «۱۳» را بکشند و رای ایشان بر اینکه درست شد، یهودا «۱۴» - و او

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: برادری است.

(۲). آج، لب: بر سرو چشمش.

(۳). اصل متن: شفقت، با توجه به همه نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۴). آو، آب، آز، آج، لب: کردند.

(۵). آج، لب: پیاده و گرسنه و تشنه می‌تاختند.

(۶). آو: بگریستند، آز: بکاء بستند.

(۷). همه نسخه بدلها: ماند به حال.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: علیه السلام.

(۹). همه نسخه بدلها: در حیات. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها رسول.

(۱۱). همه نسخه بدلها: اینکه را.

(۱۲). همه نسخه بدلها: و آن را.

(۱۳). همه نسخه بدلها: یوسف را.

(۱۴). آو، بم، آج، لب که.

صفحه : ۲۳

پسر خاله یوسف بود - گفت: نه با من عهد کرده‌ای که یوسف را نکشی! گفتند: بلی عهد کرده‌ایم اکنون چه کنیم او را! گفت: او را در چاهی افگنی که «۱» رهگذر کاروان است، باشد که از اینکه رهگذریان «۲» کسی او را بر آرد. و ذلک قوله: فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ «لَمِيًا» در جای ظرف افتد «۳» و «با» تعدیت راست و «ها» ضمیر یوسف است و

إجماع» (۴) عزم باشد. يقال: أجمع علی كذا و أزمع، و عزم بمعنی، و بی حرف جر نیز «۵» گویند، يقال: أزمع و أجمع أن يفعل كذا. وَ أَوْحِينَا إِلَيْهِ، در اینکه وحی خلاف کردند، بعضی گفتند: وحی پیغامبری بود و خدای تعالی عند آن حال او را پیغامبری داد و جبرئیل آمد و او را خبر داد و بشارت بآنچه «۶» خواست بودن و او را تسلیت داد، و بعضی دیگر گفتند: القاء القلب «۷» است، در دل او افکند خدای تعالی. و قول اول قول حسن بصری است و جماعتی مفسران و اینکه ظاهر آیت است. و قوله: لَكَبَّيْنَهُمْ، که خبر دهی ایشان را به کار ایشان و آنچه با تو می‌کنند. و مورد اینکه کلمه تهدید و وعید است. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، «واو» حال است، یعنی در حالی که ایشان ندانند. عبد الله عباس و حسن و ابن جریج گفتند:

یعنی ندانند که او یوسف است. مجاهد و قتاده گفتند: یعنی ایشان ندانند که او را وحی آمده است. و «شعور» إدراك علم دقیق بود، مشبه بالشعر. و دو قول گفتند در جواب «لَمَّا»: یکی آن که محذوف است و تقدیر آن است که: وَ لَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجَبِّ عِظَمَ فَتْنَتِهِمْ وَ كِبْرَ مَا قَصَدُوا لَهُ. و بعضی دیگر گفتند: «أَوْحِينَا» جواب «لَمَّا» ست و «واو» صله است و التقدیر: لَمَّا ذَهَبُوا بِهِ أَوْحِينَا إِلَيْهِ، تا جواب را بشاید «۸» [«۹»، چه اگر «واو» بود عطف باشد و جواب نتواند بودن، و اینکه مذهب کوفیان است. و گفتند: مانند اینکه بیت امرؤ القیس است.

فلَمَّا أَجْرْنَا سَاحَةَ الْحَيِّ وَ انْتَحَى بِنَا بَطْنَ خَيْبِ ذِي قَفَافٍ «۱۰» عَقْنَقْل

- (۱). همه نسخه بدلها بر.
- (۲). آو: رهگزیان.
- (۳). همه نسخه بدلها: افتاد.
- (۴). بم: اجتماع.
- (۵). بم: جزم و نیز.
- (۶). آو، بم: با آنچه.
- (۷). آو، آج، لب: القاه فی القلب، بم: القاه القلب، آب، آز: القیناه فی القلب.
- (۸). بم: نشاید.
- (۹). نسخه اساس تا اینکه جا افتادگی دارد، از قم آورده شد. [.....]
- (۱۰). قم: حفاف، آج: قفاق.

صفحه : ۲۴

و التقدير: انتحى. و قال آخر:

حَتَّى إِذَا ثَمَلَتْ بَطُونُكُمْ وَ رَأَيْتُمْ أَبْنَاءَ كَمْ سَبَّوْا «۱»

و قلبتم ظهر المجن لنا إن اللئيم لعاجز خب
التقدير: قلبتم، و بصریان روا نمی‌دارند «۲».

چون یوسف را به کنار چاه آوردند پیرهن «۳» از او بر کردند «۴» - و اینکه چاهی بود میان اردن و مصر «۵». و گفتند: تا به خانه

یعقوب از آن جا سه فرسنگ بود و بر ره کاروان بود و چاهی بود تاریک و وحش «۶» و سر او تنگ «۷»، تنگ بود و بن چاه فراخ «۸» و برای آن کردند «۹» تا بر نتواند آمدن «۱۰». و گفتند: آب اینکه «۱۱» چاه شور بود، و سام بن نوح کنده بود آن چاه «۱۲» پس دستهایش بیستند و پیراهنش بکنند. گفت: ای برادران؟ پیراهن «۱۳» با من دهی تا عورت پوش من باشد در حیات من و کفن من باشد در مماتم «۱۴»، و دستم بگشایی تا هوام زمین را از خود باز دارم. به «۱۵» او گفتند: آن یازده ستاره را و ماه و آفتاب را که تو را در خواب سجده می کردند بخوان تا دستهای تو «۱۶» بگشایند و پیرهن «۱۷» با تو دهند «۱۸». آنگه رسی در میان او بستند و او را فرو گذاشتند «۱۹» چون به نیمه رسید رسن بیریدند و او را در چاه افکندند. خدای تعالی از میان آن آب سنگی بر آورد بزرگ و لئین تا یوسف بر آن سنگ آمد و رنج «۲۰» نرسید او را. و در روایتی دیگر آمد که خدای تعالی جبریل را گفت: دریاب یوسف را، به یک پر زدن به زمین آمد و یوسف

(۱). قم، لب: شَبَّوا.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: روا ندارند.

(۳). قم: پیراهن، آو، بم: پرهن.

(۴). قم: برکشیدند، آو، بم، آز، آج، لب: به در کردند، آب: از بر او به در کردند.

(۵). آج، لب: مصر و اردن.

(۶). آب، آز: وحشی، آج، لب: موحش.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: سر تنگ.

(۸). آو، بم، آج، لب: بن فراخ، آب، آز: بن او فراخ.

(۹). آو: کردن.

(۱۰). قم: آمد، آو، آب، آز، آج، لب: بر نتوان آمدن، بم: بر نتواند آمدند.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

(۱۲). قم، آب، آز، آج، لب: را.

(۱۳). آو، بم، آج، لب: پرهن. [.....]

(۱۴). قم، آو، آز، آج، لب: ممات من.

(۱۵). قم، آو، بم، آب، آز: او را.

(۱۶). همه نسخه‌ها بجز قم: دستهایت.

(۱۷). آو، بم، آج، لب: پرهن، آز: پیراهن.

(۱۸). آو، بم: دهد.

(۱۹). آو، بم: گزاشتند.

(۲۰). قم: رنجی.

صفحه : ۲۵

را در میان چاه گرفت و باسانی بر آن سنگ نهاد و او را تسلیت داد و احوالی که بر سر او «۱» خواست رفتن با او بگفت. چون ایشان آواز وقع او نشنیدند او را آواز دادند، او جواب داد. گفتند: او زنده است هنوز، خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد و

گفت: نه عهد شما با من آن است که او را نکشی! رها کردند.

در خبر است که: چون یوسف را- علیه السّلام- به چاه افکندند چاه تاریک بود روشن شد و آتش شور بود خوش شد و او از آن آب می‌خورد، آن آب او را به جای طعام و شراب بود، خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد تا آنیس او شد تا مستوحش نباشد و آن بندها از او بر گرفت و پیرهنی «۲» از حریر بهشت فرستاد خدای تعالی تا در او پوشانیدند «۳».

و روایتی دیگر آن است که: چون ابراهیم را به آتش انداختند او را برهنه بکردند و بند بر دست و پای او نهادند آتش بندهای او بسوخت و جبریل آمد و پیرهنی «۴» از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید. او به میراث به اسحاق رها کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب آن خواست که به یوسف رسد در تعویذی نهاد و بر گردن او بست. آن فریشته آن تعویذ بشکافت، آن پیرهن «۵» بگرفت و در او پوشانید.

و روایتی دگر آن است که اینکه فریشته او را «۶» بهی بیاورد تا او بخورد. چون شب درآمد فریشته خواست تا برود. یوسف گفت- علیه السّلام: اگر تو بروی من تنها مانم و مستوحش شوم «۷» گفت: من تو را دعایی بیاموزم که چون بخوانی وحشت از تو برود. بگو:

۸ یا صریخ المستصرخین یا غوث المستغیثین یا مفرّج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری».

یوسف- علیه السّلام- اینکه بگفت. خدای تعالی هفتاد «۹» فریشته را بفرستاد تا گرد او در آمدند و او را انس

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب. با او.

(۲). آو، بم، آج، لب: پیرهنی، آز: پیراهنی.

(۳). آج: پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و در او پوشید، لب: پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید، آو، بم، آب: پیرهنی از حریر بهشت فرستاد تا در پوشید.

(۴-۵). آو، بم، آج، لب: پیرهن، آز: پیراهن.

(۶). همه نسخه بدلها از بهشت.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۸). آج، لب برحمتک یا رب. [...]

(۹). همه نسخه بدلها هزار.

صفحه : ۲۶

می‌دادند و یهودا هر روز بیامدی و طعام و شراب بیاوردی و به چاه فرو گذاشتی.

[۶-ر].

چون سه روز در چاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت: تو را که در اینکه چاه افکند! گفت: برادرانم گفت: چرا! گفت: بر من حسد کردند برای دوستی پدر مرا.

گفت: خواهی تا از اینکه چاه بر آیی «۱»! گفت: آری. گفت، بگو:

۲ «یا صانع کلّ مصنوع، و یا جابر کلّ کسیر، و یا حاضر کلّ ملا، و یا شاهد کلّ نجوی، و یا قریبا غیر بعید، و یا مونس کلّ وحید و یا غالبا غیر مغلوب، و یا حیثا لا یموت، و یا محیی الموتی، یا لا إله إلا أنت، اللهم إنی أسئلك بان لک الحمد لا إله إلا أنت بدیع

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا، وَأَنْ تَرْزُقَنِي» مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ».

یوسف - علیه السّلام - اینکه کلمات بگفت خدای تعالی او را فرج داد از چاه و ملک مصر به او داد از آن جا که او اندیشه نکرد. مجاهد گفت: یوسف «۴» از پدر جدا شد شش ساله بود چون با پدر رسید چهل ساله بود.

قوله: «وَجَاؤُاْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» - الآية، در آیت محذوفی هست و آن اینکه است:

و لَمَّا فَعَلُوا «۵» مَا أَجْمَعُوا عَلَيْهِ مِنْ إِقَائِهِ فِي الْجَبِّ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً. چون آنچه در دل داشتند و بر آن عزم کرده بودند از آن که او را در چاه افکنند بکردند، آمدند با نزدیک «۶» پدر نماز شام گریان. «أباهم» در محل نصب است به مفعول به «عشاء» نصب بر ظرف است. «يَبْكُونَ» محل او نصب است بر حال. آن روز برفتند همه روز و یعقوب - علیه السّلام - در بند انتظار می بود و دل مشغول تا ایشان با یوسف چه کردند.

چون ایشان یوسف را به چاه افکندند، حسن بصری گفت: در اینکه وقت او را هفده «۸» سال بود و در بندگی و زندان و پادشاهی هشتاد سال بماند و بیست و سه سال دیگر بماند از آن پس، و چون فرمان یافت او را صد و بیست سال بود.

(۱). بم: بر آهی.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: و ارزقنی.

(۳). بم: لا یحتسب.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم علیه السّلام.

(۵). قم، آب، آز: و فعلوا، آو، بم، آج، لب: و افعلوا ۶. بم، آب، آز: تا بنزدیک.

(۷). قم: لمفعول به، آو، بم، آب، آز، آج، لب: مفعول به.

(۸). آو، بم: هوده، آب، آز: هژده.

صفحه : ۲۷

آنکه بیامدند و بزغاله‌ای را بگرفتند «۱» از گله و بکشتند و پیرهن یوسف در خون «۲» آغشتند و روی با خانه نهادند. یعقوب - علیه السّلام - به سر راه آمده بود به انتظار ایشان، چون پدر را دیدند جمله به یکبار بانگ بر آوردند و گریستن گرفتند. یعقوب بدانست که ایشان را کاری افتاده است و «۳» یوسف را ندید، گفت: یوسف کجاست!

ایشان به یکبار دست بزدند و جامه‌ها بدریدند و خروش و ناله کردند گرفتند «۴». و گفتند: «إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» ما برفتیم تا سبق بریم بر یکدیگر، و قوله: «نستبق» در جای حال است، ای مستبِقین. وَ تَرَ كُنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا، و یوسف را بنزدیک متاع و ثقل خود رها کردیم، فَأَكَلَهُ الذُّبُّبُ، گرگ او را بخورد. وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا، تو ما را به راست گوی نداری «۵» و اگر چه ما راستیگریم «۶» در اینکه گفتار. و اصحاب ما به اینکه «۷» آیت استدلال کردند «۸» بر آن که ایمان تصدیق باشد «۹» که خدای تعالی در اینکه آیت ایمان گفت. و مراد او تصدیق بود به اتفاق. و جواب «لو» محذوف است. برای دلالت کلام بر او، و التَّقْدِيرُ: و لو كُنَّا صَادِقِينَ مَا صَدَقْنَا «۱۰». و اهل اشارت گفتند: برای آن نماز شام آمدند تا وقت تاریک باشد، ایشان را از آن دروغ گفتن «۱۱» شرم نیاید در سخن فرو نمانند. و از اینکه کار «۱۲» گفته‌اند: چون از کسی حاجتی خواهی به شب مخواه «۱۳» که حیا در چشم است و چون تاریک بود چشم نگیرد «۱۴»، و چون عذر خواهی به روز مخواه که فرو مانی در عذر خواستن. و اینکه گریه دروغ که ایشان می کردند آب از همه گریه‌های براست ببرد.

شعبی گفت: زنی بتزدیک شریح آمد به حکومت و می‌گریست و جزع می‌کرد

- (۱). آج، لب: بزغاله‌ای از گله بگرفتند.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: در آن خون.
- (۳). آج، لب: پس.
- (۴). آو، بم: خروش کردن گرفتن، آب: خروش کردن گرفتن، آز: خروش کردند گرفتند، آج، لب: خروش کردند.
- (۵). بم: ما را راست نداری. [.....]
- (۶). همه نسخه بدلها: راست گوئیم.
- (۷). بم: با اینکه.
- (۸). قم: استدلال کردند بدین آیت.
- (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: بود.
- (۱۰). آو، بم، لب: صدقنا.
- (۱۱). بم: دروغ گفتن.
- (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: و از اینکه جا.
- (۱۳). آب، آز: بخواه.
- (۱۴). قم: نبیند، آج، لب: تاریک باشد ایشان را از آن خواستن،

صفحه : ۲۸

پس از آن که حجت بر او متوجه شد، یکی گفت «۱»: بنگر که اینکه مسکینه چگونه می‌گرید [۶-پ] همانا مظلومه است، شریح گفت: برادران یوسف ظالم بودند و با ظلم می‌گریستند و اینکه آیت بخواند. و شاعر در اینکه معنی گوید «۲»:

أغرک من شیخ بکاء (۳) و مملقة أم اللحية البيضاء للنتف مطلقه

فان بنی یعقوب جاءوا أباهم عشاء و هم یبکون زورا و مخرقه

آنکه آن پیرهن «۴» خونالود عرضه کردند و گفتند «۵»: اینک پیرهن «۶» او خون آلود است.

و ذلک قوله: وَ جَاؤُ عَلَى قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ، ای مکذوب فیه، و آوردند «۷» بر پیرهن «۸» او خونی دروغ «۹». اگر گویند «دروغ» صفت قول باشد و در خبر شود چون مخبر او بر خلاف خبر باشد، چگونه در خون استعمال فرمود! جواب گوئیم که: مراد به «کذب» مکذوب فیه است لفظ مصدر است و معنی مفعول «۱۰»، کقولهم: رجل رضا، ای مرضی، و ماء سكب، و شراب صب، ای مسکوب و مصبوب، و به معنی فاعل نیز استعمال کنند چنان که: ماء غور و رجل صوم و فطر، و بر عکس اینکه مفعول گویند و مراد ایشان مصدر، یقولون: ما له معقول، ای عقل، و ماله علی هذا الأمر مجلود، ای جلد، قال الشاعر:

حَتَّى إِذَا لَمْ يَتْرَكُوا لِعِظَامِهِ «۱۱» لِحْمًا وَ لَا لِفُؤَادِهِ مَعْقُولًا

و قال آخر:

قد و الذی «۱۲» سمک السماء بقدره «۱۳» بلغ العزاء و أدرك المجلود

-
- (۱). آو، بم، آب که.
 - (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: گفته.
 - (۳). بم، آج: یکاف.
 - (۴). آو، آب، آز: پیراهن، بم: پراهن.
 - (۵). آو، بم: گفتن. [.....]
 - (۶). آو، بم: پراهن.
 - (۷). آو، بم: آوردن.
 - (۸). آو، بم: پرهن.
 - (۹). آب، آز: خونین به دروغ، آج، لب: به خون دروغ.
 - (۱۰). اساس به، که با توجه به معنی و نسخه بدلها زائد می نمود.
 - (۱۱). یتروا العظامه، با توجه به معنی به قیاس قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: قدر الذی.
 - (۱۳). آج، لب: بقدرته: آو، بم: بقدره.

صفحه : ۲۹

و فزاء گفت و دیگر نحویان که: بدم کذبا، به نصب «۱» روا باشد «۲» در نحو جز که نخوانده‌اند و نصب او بر مصدری «۳» باشد محذوف الفعل، کانه قال: بدم کذبوا فیه کذبا، و روا بود که نصب او بر تمیز «۴» بود، و برای آن دروغ گفت آن را که آن، خون «۵» یوسف نبود خون بزغاله بود. یعقوب - علیه السلام - پیرهن «۶» به دست گرفت و گفت: چه حلیم گرگی بود «۷» که یوسف را بدرید «۸» و پیرهنش «۹» نیاززد «۱۰» و ندرید «۱۱»؟ ایشان فرو - ماندند. گفتند «۱۲»: لا بل قتله اللصوص، بل دزدان او را بکشتند. گفت: ای سبحان الله؟ دزدان او را بکشتند و پیرهن او «۱۳» رها کردند و حاجت ایشان به پیرهن «۱۴» بود نه به کشتن او؟ و گفته‌اند در پیرهن «۱۵» یوسف سه آیت بود: یکی اینکه روز که بیاوردند خونالود و یعقوب از آن جا بدانت که دروغ می گویند. دوم آن جا که زلیخا در او آویخت و پیرهن «۱۶» او بدرید از پس «۱۷» و سهام «۱۸» آن روز که بیاوردند و بر روی «۱۹» یعقوب فگندند «۲۰» او بینا شد، آنکه پیرهن «۲۱» بستد و بر سر و چشم نهاد و ببوید «۲۲» و نعره‌ای بزد و بیوفتاد «۲۳» و هوش از او برفت. روز دیگر «۲۴» که با چهره گاه «۲۵» رفتند گفتند: دیدی که پدر ما را چگونه «۲۶» خجل و دروغزن کرد «۲۷»! تدبیر آن است که برویم و یوسف را از «۲۸» چاه بر آریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای «۲۹» او با پیش «۳۰» پدر بریم تا قول ما راست شود.

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: نصب.

(۲). قم: بود.

(۳). آج، لب: مصدر.

- (۴). آج، لب: تمیز.
- (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: که خون. (۱۶-۱۵-۱۴-۹-۶). آو، بم، آج، لب: پرهن. [.....]
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بوده.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بدریده.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: نیاززده: قم: نیازارد.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: ندریده.
- (۱۲). بم: گفتن.
- (۱۳). آو، بم، آج، لب: پراهنش.
- (۱۷). همه نسخه بدلها بجز قم پشت.
- (۱۸). آو، آج، لب: سیوم، بم، آب: سیم.
- (۱۹). آج، لب: در روی.
- (۲۰). همه نسخه بدلها: افگندند.
- (۲۱). بم: پراهن، آز، آب: پیراهن، آج، لب: پرهن.
- (۲۲). همه نسخه بدلها بجز قم: ببوسید.
- (۲۳). همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتاد.
- (۲۴). آو، آب، آز: روزی دیگر، آج، لب: روزی دگر. [.....]
- (۲۵). همه نسخه بدلها بجز قم: چراگاه.
- (۲۶). همه نسخه بدلها بجز قم: چون.
- (۲۷). همه نسخه بدلها بجز قم: دروغزن و خجل کرد. ۲۸. همه نسخه بدلها بجز قم آن.
- (۲۹). همه نسخه بدلها: استخوانهای. ۳۰. آب، بم، آج، لب: او پیش.

صفحه : ۳۰

یهودا گفت: نه «۱»، با من عهد کرده‌ای که یوسف را نکشی، و ایشان را از آن منع کرد. نماز شام چون با خانه «۲» شدند، پدر گفت ایشان را: اگر چنان است که راست می‌گویی اینکه گرگ که او را بخورد بگیری و پیش من آری. ایشان برفتند و چوب و رسن بر گرفتند «۳» و به صحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست و پای «۴» بستند و پیش یعقوب آوردند و بیفگندند. یعقوب - علیه السلام - گفت: دست و پای او بگشایی، او را بگشادند «۵»، یعقوب «۶» گفت: ای گرگ بیای، او بیامد و پیش یعقوب بایستاد، یعقوب گفت: ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنایی چشم مرا بخوری «۷»! گرگ به آواز آمد و گفت:

لا، و حق شیبیتک یا نبی الله ما أكلت لك ولدا و ان لحومکم و دماءکم، معاشر الانبیاء محرّمه علینا و انّی لمظلوم مکذوب علی و انّی غریب فی بلاد مصر،

به حق شیبیت تو که من فرزند تو را نخوردم [۷-ر]

و گوشت و خون شما که پیغامبرانی «۸» بر ما حرام است و من مظلومم و دروغ بر من نهاده‌اند و من بدین «۹» زمین غریبم. گفت: برای چه به اینکه زمین آمده‌ای! گفت: مرا اینکه جا خویشان‌اند به زیارت ایشان آمده بودم، اینکه پسران تو مرا بگرفتند و بستند و پیش تو آوردند و اینکه دروغ بر من نهادند.

عند آن یعقوب گفت: بَل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً، «تسویل» تزیین نفس باشد کاری «۱۰» که نیکو نباشد، علی قول قتاده. و گفته‌اند: تقریر المعنی فی النفس باشد. گفت: «بل»، و اینکه کلمه إضراب را باشد و اعراض را از کلامی به کلامی دیگر. سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ، نفس شما اینکه کار بیاراست در چشم شما. فَصَبِرْ جَمِيلٌ، «صبر جمیل»، او شأنی «۱۱» صبر جمیل، مرفوع است بر خبر مبتدای محذوف، کار من امروز و شأن من صبری است نکو «۱۲». و صبر نکو «۱۳» آن باشد که در

- (۱). بم که.
- (۲). آج، لب: به خانه.
- (۳). آو، بم: بر گرفتن.
- (۴). آج، لب: پایش.
- (۵). آو، بم، آب، آز: بگشادند او را.
- (۶). آج، لب او را.
- (۷). بم، آج، لب: بخوردی.
- (۸). آو، بم، آب، آز: گروه پیغامبران. [.....]
- (۹). همه نسخه بدلها: در اینکه.
- (۱۰). آو، بم، آج، لب: به کاری.
- (۱۱). آو، بم، آب، آز: شأن.
- (۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکو.

صفحه : ۳۱

خلال آن جزعی «۱» نباشد. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ، و خدای است که از او یاری «۲» خواهند و به او «۳» استعانت کنند بر آنچه شما وصف می‌کنی، یعنی من به خدای استعانت می‌کنم و یاری می‌خواهم از او.

قوله: وَجَاءَتْ سَيِّارَةٌ- الآیة، یوسف- علیه السلام- سه روز در آن چاه بماند، روز چهارم کاروانی می‌گذشت آن جا از مدین می‌آمدند «۴» و به مصر می‌شدند «۵» به تجارت از جاده راه بگردیده بودند بنزدیک اینکه چاه فرود آمدند و اینکه چاه بر جاده راه نبود، مردی را بفرستادند از عرب از بلاد مدین نام او مالک بن الذعر «۶» تا آب آرد برای ایشان، او به کنار «۷» چاه آمد و دلو فرو گذاشت «۸» تا آب بر کشد. یوسف- علیه السلام- دست در رسن زد و از چاه بر آمد مرد آب کش نگاه کرد کودکی را دید، من اجمل «۹» اهل زمانه.

و ذلك قوله تعالى: وَجَاءَتْ سَيِّارَةٌ، صفت موصوفی محذوف است، ای رفقه سیاره، فَعَالَةٌ مِنَ السَّيْرِ. و روا بود که «ها» «۱۰» برای مبالغت باشد که داب و عادت کاروان رفتن باشد. فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ، حق تعالی گفت: کاروانی به آن جا رسیدند وارد ایشان را بفرستادند، و وارد آن کس باشد که به آب آید، يقال: ورد «۱۱» الماء، إذا أتاه، و صدر عنه إذا رجع عنه، و رائد گویند آن را که از پیش بیاید به طلب آب و گیاه.

فَأَدْلَى دَلْوَهُ، ای آرسلها، و دلّها «۱۲» إذا أخرجها و نزعها، و دلّها «۱۳» لتكثير الفعل. و دلو آلت سقی باشد و فعل از او بر گرفته‌اند. قال یا بشری «۱۴»، در کلام حذفی و اختصاری هست و التقدير: فأدلى دلوه فتعلق يوسف بالحبل و خرج من البئر فلما راه الوارد قال: یا بشرای «۱۵»، أهل كوفه خواندند: «یا بشری» بی «یا» علی وزن فعلی من

- (۱). آج، لب: جزع.
- (۲). آو، بم، آج، لب: یاوری.
- (۳). آو، بم: وی را و، آج، لب: و بر او.
- (۴). آو، بم، آج، لب: می آمد.
- (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: می رفتند.
- (۶). آو، بم، آب، آز: الزعر، آج، لب: الزعیر.
- (۷). آو، آب، آز: به کناره.
- (۸). آو: فرو گذاشت.
- (۹). بم: اجل.
- (۱۰). آب: تا. [.....]
- (۱۱). اساس: آورد، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۲). آب، بم: دلالتها.
- (۱۳). بم، آز: دلالتها.
- (۱۴-۱۵). بم، آب، آز، آج، لب: بشری.

صفحه : ۳۲

غیر اضافه‌ی «یا» لمتکلم «۱»، و باقی قرآ خواندند: یا بشرای «۲»، به «الف» و «یا» علی الاضافه‌ی «یا» لمتکلم «۳»، کقولهم: هوای و عصای. آنگه در معنی او دو قول گفتند: قتاده و سدی گفتند: معنی آن است که: ای بشارت من، یعنی بشارتی است مرا اینکه «۴»، کانه نادی بشارته، پنداری مزده و بشارت خود را می بخواند. و شاید که «یا» در «۵» اسمی محذوف شده باشد کانه قال: یا هذا و یا صاحب بشرای. و التقدير: هذا بشرای، أي هذا الغلام أو هذه الحال بشرای «۶»، چنان که: یا عافاک الله، و مانند اینکه.

و قول دوم آن است که «بشری» «۷» نام رفیق او باشد، او را ندا کرد گفت: یا بشرای، بمتابت قولهم: یا صاحبی. و بر قراءت کوفیان یا بشری، یعنی یا فلان، هذا غلام، اینکه کودکی است و اسرؤه بضاعه، و او را پنهان کردند برای بضاعت.

در او دو قول گفتند: یکی آن که اینان که آب می کشیدند پنهان کردند او را از دیگران تا طمع نصیب نکنند. و قول دیگر «۸» آن است [۷-پ]

که برادران کار او پنهان کردند و نگفتند او برادر ماست، و قول اول درست تر است، لقوله: «بضاعه» یعنی أعدوه بضاعه، و نصب او بر مفعول له باشد. و روا بود که تمییز بود و روا بود که حال بود «۹» علی تأویل «۱۰»: و أعدوه بضاعه، و البضاعه، القطعه من المال يتجر بها، و اشتقاقه من البضع و هو القطع و البضعة من اللحم، القطعه منه، و البضع ما بين الثلاثه الى العشره، و ما بين العقدین «۱۱» فهو بضع. و نیش را مبضع برای آن گویند که به آن رگ زنند آلت قطع باشد. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که کار او پوشیده کردند. و گفتند:

اینکه غلام بضاعتی است که اهل اینکه آب به ما داده‌اند تا برای ایشان بفروشیم. آنگه حق تعالی گفت بر سبیل تهدید و وعید که آن حال پوشیده نماند بر خدای تعالی و او عالم است به آنچه ایشان کردند «۱۲».

- (۳-۱). همه نسخه بدلها: یا المتکلم.
- (۲). آذ: بشری ای، آج: بشرا.
- (۴). آج، لب: معنی آن است که بشارت است مرا.
- (۵). بم: یاد را.
- (۶). بم، آج، لب: بشری.
- (۷). آو، بم، آب، آذ: بشرای.
- (۸). آج، لب: دگر.
- (۹). آب، آذ: حال تمیز بود.
- (۱۰). بم: تقدیر، آج، لب: تقدیر تأویل.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: العقدین. [.....]
- (۱۲). بم: کردن.

صفحه : ۳۳

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ، ای باعوه. بر دگر روز یهودا به سر چاه آمد بر عادت و طعام بیاورد تا یوسف را طعام دهد، آواز داد. یوسف جواب نداد و در چاه نبود. پیامد به طلب او، آن کاروان را دید و یوسف در میان ایشان بنزدیک مالک ذعر^(۱). برادران را خبر داد، پیامدند و مالک را گفتند: اینکه غلام ماست از ما گریخته است. مالک گفت: اگر خواهی^(۲) با شما دهم او را و اگر خواهی^(۳) بخرم از شما. گفتند: نخواهیم او^(۴) را که با ما دهی، بخر او را تا بفروشیم و لکن^(۵) اینکه غلامی است دزد و گریزنده و ما اینکه را به اینکه عیب می فروشیم. مالک گفت: با اینکه^(۶) عیبا به چند می دهی^(۷)!

گفتند! به چندان که تو می خواهی، به شرط آن که او را از اینکه ولایت ببری تا با نزدیک^(۸) ما نیاید. گفت: آخر به چند بفروشی^(۹)، اینکه را! گفتند: بر حکم تو، و ذلک قوله: وَشَرَوْهُ، بفروختند او را، یعنی برادران. و «شری» هم بیع باشد و فروختن و هم خریدن و منه قوله: وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ^(۱۰)... ای باعوها^(۱۱)، و قال الشَّاعر:

و شربت بردا لیتنی من بعد برد کنت هامه^(۱۲)

بِثَمَنٍ بَخْسٍ، ای باخس، و هو من^(۱۳) باب رجل صوم و عدل، به بهای اندک، آنگه آن را شرح داد که: درمی چند شمرده بود، و در عدد و مبلغ آن علما خلاف کردند:

عبد الله عباس و عبد الله مسعود و قتاده و سدّی گفتند: بیست درم بود، مجاهد گفت:

بیست و دو درم بود، عکرمه گفت: چهل درم بود، و بعضی دگر گفتند: هژده^(۱۴) درم بود، بعضی اهل معانی گفتند: زیر ده درم بود برای آن که «دراهم» آن را گویند زیر ده باشد تا به ده، چون بر ده بیفزاید درهما گویند. آن درهما بستند و با یک دیگر

(۱). قم، لب: مالک بن ذعر، آب، آذ: مالک بن زعر، آج: مالک بن زعیر، آو، بم: مالک بن زعرا، آج، لب آمد و.

(۲-۳). آب، آج، لب: خواهید.

(۴). آج، لب: که او را.

(۵). آج، لب: و لیکن.

- (۶). آب، آرز، آج، لب: به اینکه.
- (۷). آب، آرز، آج، لب: می‌دهید.
- (۸). آج: بنزدیک: لب: نزدیک.
- (۹). آو، بم: فروشی، آب، آرز: فروشید، آج، لب: می‌فروشی.
- (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: باعوا.
- (۱۲). بم، آب، آرز: هامد.
- (۱۳). آج، لب: ندارد.
- (۱۴). آو، بم: هیژده، آج: هشتمه، لب: هیجده. [.....]

صفحه : ۳۴

بیخشدند. یوسف - علیه السلام - می‌نگرید (۱) و نیارست گفتن که خلاف آن است که ایشان می‌گویند که از کشتن می‌ترسید. و برای اینکه او را به اینکه بهای اندک بفروختند (۲) که ایشان از جمله زاهدان بودند در او، یعنی ایشان را به او رغبت نبود، یقال: زهد فی کذا، إذا رغب عنه و لم یرده، و زاهد را برای اینکه (۳) خوانند که در دنیا و مال دنیا رغبت نکنند (۴). و در خبر می‌آید که یوسف - علیه السلام - یک روز در آینه نگرید جمال او او را به عجب (۵) آورد، گفت: اگر من بنده‌ای بودمی بهای من کس ندانستی که چند است، امتحان کردند او را و بهای او به او نمودند درمی چند شمرده.

و فی قوله: مَعْدُودَةٌ دو قول گفتند: یکی آن که عادت نبود که درم سنجند، به عدد شمردندی و هنوز در بعضی شهرها چنین است (۶) - و قولی دگر آن (۷) که «معدودة» کنایت است از قَلت و حقارت چنان که «أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ» در باب روزه، و کذلک قوله حکایه عن اليهود: وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً... «۹» آنکه «۱۰» کاروان از آن جا بار بر گرفت و برادران یوسف با ایشان می‌رفتند [۸-ر]

و می‌گفتند اینکه غلام را نگاه داری که اینکه غلامی گریزنده دزد (۱۱) دروغزن است و ما اینکه را به اینکه عیبه فروخته‌ایم. مالک او را بر شتری نشانند و روی به مصر نهادند و ره ایشان بر گور مادر یوسف بود - راحیل - یوسف چون از دور گور مادر بدید خویشتن از شتر به زیر افگند (۱۲) و به سر گور مادر آمد و زیارت کرد و بگریست و می‌گفت: ای مادر اگر هیچ توانی سر از خاک بردار و بنگر که با فرزند تو چه معامله کردند (۱۳)، و آنچه با او کرده بودند از سر دل تنگی در آن گور می‌گفت: ای مادر بی خبری که برادران بی رحمت (۱۴) مرا از پدر

- (۱). آج، لب: می‌نگریست.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: فروختند.
- (۳). همه نسخه بدلها زاهد.
- (۴). قم، آو، بم، آب، آرز: نکند.
- (۵). بم، آج، لب: تعجب.
- (۶). بعضی نسخه بدلها و از آن جمله: بم، آج، لب، در اینکه جا قدری مغشوش است.
- (۷). همه نسخه بدلها است.

- (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.
 (۹). سوره بقره (۲) آیه ۸۰.
 (۱۰). آو، بم، آب، آز، لب: آنگاه آن.
 (۱۱). آج، لب: دزد و گریزنده و.
 (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: در افگند.
 (۱۳). بم: کردن.
 (۱۴). بم: بی حرمت، آج، لب: بی رحم. [.....]

صفحه : ۳۵

جدا کردند و در چاه افگندند و روی من به تپنچه «۱» سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و در «من یزید» چنان که بندگان را فروشند، بفروختند و چنان که اسیران را از شهری به شهری «۲» برند بر شتر «۳» مرا می‌برند «۴».
 کعب الاحبار گوید: چون یوسف اینکه می‌گفت از پس پشت او هاتفی آواز داد:
 وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ «۵». مالک ذعر «۶» باز نگرید او را بر شتر ندید، گفت:
 آه «۷»؟ آن که گفتند اینکه غلام گریزنده است، راست گفتند. آنگه در کاروان افتاد و بانگ می‌کرد و یوسف را طلب می‌کرد و می‌گفت: اینکه غلام را که بخریدم بگریخت و با خانه اهل خود رفت. آنگه در آن میانه طلب کردن برسیدند «۸» او را دیدند بر سر آن گور، آمدند و او را بگرفتند و زدند و گفتند: ما را باور نبود از آنچه ما را گفتند که تو گریزنده‌ای تا بدیدیم تو را که بگریختی. او گفت: من نگریختم و لکن اینکه گور مادر من است چون بدیدم خواستم تا آن را زیارتی کنم «۹». باورش نداشتند و بندی گران بیاوردند و بر پای او نهادند و او را بر شتر نشانند و به مصر آوردند «۱۰».
 مالک ذعر «۱۱» گفت: ما به هیچ منزل فرود نیامدیم و الا برکت او بر من و رحل من و مال من پدید آمد، و به بامداد و شبانگاه می‌شنیدم که فریشتگان بر او سلام می‌کردند، آواز ایشان می‌شنیدم و شخصان «۱۲» نمی‌دیدم، و تا در راه بودیم هر روز ابری سپید بیامدی و بر بالای سر او بایستادی و او را سایه می‌کردی. چون برفتی با او برفتی و چون بایستادی با او بایستادی.
 چون در شهر آمدند مالک ذعر او را به گرماوه برد و بر آورد و جامه‌ای نو کرد

- (۱). آج، لب: طپانچه.
 (۲). آو، آب، آز، آج، لب: از شهر به شهری، بم: از شهر به شهر.
 (۳). همه نسخه بدلها: ندارد.
 (۴). لب: می‌برند.
 (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۷.
 (۶). قم: مالک به ذعر، آو، بم، آب، آز، آج، لب: مالک زعر.
 (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.
 (۸). آو، آب، آز: در آن میان برسیدند، بم، آج، لب: در آن میان برسیدند.
 (۹). آج، لب: خواستم که زیارت کنم آن را.
 (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بردند.

(۱۱). بم، آب، آز، آج، لب: زعر.

(۱۲). قم: شخص شان، دیگر نسخه بدلها: شخصشان.

صفحه : ۳۶

برای او و او از شکلی «۱» به شکلی «۲» دگر شد. او را به بازار آورد و عرض کرد بر بیع.

مردی او را بخیرید که خزینه دار ملک «۳» بود و او را لقب عزیز بود و نام قطفیر، و گفته‌اند: اظفر بن رعیب. و ملک مصر در آن روزگار الریان «۴» بن الولید بن ثروان بن اراشه بن عمرو بن عملان بن لاوذ بن سام بن نوح بود. و گفته‌اند: اینکه پادشاه به یوسف ایمان آورد و اینکه ملک پیش از یوسف «۵» فرمان یافت. «۶» از پس او پادشاهی به قابوس بن مصعب افتاد و یوسف - علیه السلام - او را به اسلام دعوت کرد، ابا کرد و ایمان نیاورد.

عبد الله عباس گفت: چون کاروان به مصر رسید اینکه قطفیر به استقبال کاروان رفت و یوسف را به بیست دینار و جفتی نعلین و دو پاره کمان بخیرید. وهب متبه گفت: چون یوسف را در بازار آوردند و بر بیع عرض کردند، چشمها در او متحیر بماند که مانند او به جمال ندیده بودند، در بهای او زیادت می کردند «۷» تا بهای او به آن جا رسید که گفتند «۸»: او را برابر به زر بردارند و به سیم و به مشک و به حریر به اینکه چهار جنس او را برابر برداشتند. و قطفیر العزیز او را بخیرید و به خانه برد، و زنی داشت نام او فکا بنت ینوس «۹»، او را گفت: آنچه خدای تعالی از او حکایت کرد:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي [۸-پ]

مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَوَلَدًا، گفت اینکه را نکو دار که ما را در اینکه «۱۰» خیری و نفعی باشد یا اینکه را فرزند «۱۱» گیریم که ما فرزند نداریم. و ذلک قوله تعالی: وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ.

چون عزیز او را بخیرید و با خانه «۱۲» برد، زنش را گفت: أَكْرَمِي مَثْوَاهُ، اینکه را گرامی دار و مقام او جای نیکو باز کن. و المَثْوَى، المقام، من قولهم: ثَوَى بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَامَ بِهِ، و قال: «۱۳»

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: شکل.

(۲). آو، بم، آز: به شکل. [.....]

(۳). بم ملک.

(۴). آج، لب: الولید بن الریان.

(۵). آج، لب: آن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم و.

(۷). همه نسخه بدلها و می فرزودند.

(۸). بم، آج، لب: گفت.

(۹). آب، آز: بیوس.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: از اینکه.

(۱۱). قم: تا اینکه فرزند، آو، بم، آب: اینکه را به فرزند، آج، لب: اینکه را به فرزند.

(۱۲). آج، لب: به خانه.

(۱۳). قم الشاعر.

صفحه : ۳۷

ربّ ثاو یملّ منه الثّواء و الثّاوی، المقیم، و الثّوی، المقام. و «عسی» کلمتی است که برای مقاربت دارند، و فیها طمع و اشفاق، طمع در آن که باشد، و اشفاق از آن که «۱» نباشد، که باشد که ما را از اینکه سود بود، و انما برای آن گفت که در فراست او می‌دید. و عبد الله مسعود گفت، سه کس فراست نکو کردند: یکی عزیز چون زن را گفت در حق یوسف:

أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا. و دیگر، دختر شعیب چون پدر را گفت «۲»: يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ «۳» ... و أبو بکر «۴» آنگاه که عمر بن الخطاب «۵» را خلیفه کرد.

أَوْ نَتَّخِذَهُ وُلْدًا، یا «۶» باشد که او را فرزند گیریم، که ایشان را فرزند نبود.

آنگاه حق تعالی گفت: وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، و ما همچنین تمکین کردیم یوسف را در زمین. گفتند: وجه تشبیه در «کاف» آن است که چنان که عزیز او را ممکن کرد و مملک بر اسباب «۷» خود، پس از آن که او را به بها بخرید، ما او را به اسباب توفیق تمکین دادیم تا از اینکه چاهش «۸» به سر گاه بر آوریم. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، اینکه «لام» معطوف است علی تقدیر قوله: دَبَّرْنَا ذَلِكَ لَتَمَكِّنَهُ، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، و مراد به تأویل احادیث «۹» تعبیر خواب است. وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ، و خدای - جلّ جلاله «۱۰» - غالب است بر کارش، مغلوب نیست، کس او را غلبه نتواند کردن. و در «ها» که ضمیر مجرور است، فی أمره، خلاف کردند که راجع با کیست «۱۱»: بعضی گفتند، راجع است با نام خدای تعالی، و بعضی گفتند: راجع است با یوسف. و مرجع غلبه و غالبی «۱۲» راجع است با قادری.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، و لکن بیشتر مردمان ندانند.

(۱). قم: در آن که.

(۲). آب، آز در حق موسی.

(۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۶. [.....]

(۴). بم رضی الله عنه، آب: و دیگر أبو بکر.

(۵). قم رضی الله عنهما: بم رضی الله عنه.

(۶). آج، لب: تا.

(۷). آو، بم، آب، آز: مملک اسباب.

(۸). آج، لب: چاه.

(۹). آج: ندارد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: تعالی.

(۱۱). آب: راجع است با کیست، آج: راجع کیست.

(۱۲). آج: غالباً.

صفحه : ۳۸

قوله تعالی:

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۲ تا ۴۲]

[اشاره]

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶)

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتْ أَخْرِجِي عَلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْته أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱)

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبَبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴) ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ (۳۵) وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶)

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَاتَّبَعَتْ مَلَّةً أَبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبُّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱)

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

[ترجمه]

چون برسید به قوتش، بدادیم او را حکمت و علم و هو چونین «۱» پاداشت «۲» دهیم نکوکاران را. مطالبه کرد او را آن که او در خانهش «۳» بود از نفس او و در بست درها، و گفت: بیای «۴»، گفت: پناه با خدای می‌دهم که او خداوند من است، نیکو بکرد جای من که فلاح نیابد بیداد گران «۵».

همت کرد زن به او و همت کرد یوسف به زن اگر نه آن بود که بدید حجت خدای، هم چنین «۶» تا گردانیم از او بدی و زشتی که «۷» از بندگان خالص ماست «۸».

بدویدند «۹» به در، بدرید پیرهن «۱۰» او از پس و یافند شوهر «۱۱» او را بنزدیک در، گفت: چیست «۱۲» پاداشت آن کس «۱۳» که خواهد به اهل تو بدی! الا آن که در زندان کنند او را، یا عذابی دردناک.

گفت: او فریفت مرا از خود «۱۴»، و گوی «۱۵» داد

- (۱). قم، آو، بم، آج، لب: همچین.
- (۲). قم: آج، لب: پاداش.
- (۳). آج، لب: خانه‌اش.
- (۴). قم: فراتر آی، آو، بم، آج، لب: بیا.
- (۵). قم، آو، بم: ظالمان، آج، لب: ستمکاران. [.....]
- (۶). قم: همچین، آو، بم، آج، لب: چنین.
- (۷-۸). قم: خالص کرده ماست، آو، بم، آج، لب: خاص من است.
- (۹). آج، لب: بدوید.
- (۱۰). آو، بم، لب: پراهن، آج، پراهن.
- (۱۱). آو، بم، آج، لب: خداوند.
- (۱۲). آو، بم، آج، لب: چه باشد.
- (۱۳). قم: جزای آن کس، آو، بم، آج، لب: جزای آن که.
- (۱۴). آو، بم، آج، لب: از تن من.
- (۱۵). آو، بم، آج، لب: گواهی.

صفحه : ۳۹

گویایی «۱» از اهل زن اگر پیره‌ن «۲» او دریده شده است از پیش زن راست گفت و مرد از جمله دروغ‌زنان است. و اگر پیره‌ن «۳» او دریده شده است از پس، زن دروغ گفت، و او از راستی‌گران «۴» است. چون بدید پیره‌ن «۵» او که دریده بود از پس، گفت: اینکه از کید شما «۶» ست که کید شما بزرگ است. ای یوسف بگرد از اینکه و آمرزش خواه ای زن برای گناهت که تو از جمله گناهکارانی. گفتند زنانی در شهر، زن عزیز می‌فریبد غلامش را از نفس او غلبه کرد او را دوستی ما می‌بینیم او را در گمراهی روشن. چون بشنید مکر ایشان، بفرستاد به ایشان و بساخت برای ایشان تکیه گاهی و بداد هر یکی را از ایشان، کاردی و گفت: برون شو «۷» بر ایشان «۸»، چون بدیدند او را بزرگ داشتند او را و بیریدند دستهایشان و گفتند: دور باد خدای «۹» نیست اینکه آدمی، نیست اینکه مگر فریشته‌ای گرامی «۱۰».

گفت: اینکه آن است که ملامت

- (۱). آو، بم، آج، لب: گواهی دهنده. (۵-۳-۲). آو، بم، لب: پره‌ن.
- (۴). قم، آو، بم، آج، لب: راست گویان.
- (۶). آو، بم، آج، لب: زن.
- (۷). قم: بیرون شو، آو، بم: برون آی، آج، لب: بیرون آی. [.....]
- (۸). آو: ورایشان.
- (۹). آو، بم، آج، لب: حاش لله.

(۱۰). قم، آو، بم، آج، لب: بزرگوار.

صفحه : ۴۰

کردی مرا در اینکه و من مطالبه کردم «۱» او را از نفس او، خود را نگاه داشت، و اگر نکند آنچه من فرمایم او را، باز دارند او را و «۲» باشد از ذلیلان «۳».

گفت: بار خدایا «۴» زندان دوست تر است به من از آنچه می خوانند مرا به آن «۵» و اگر بر نگردانی از من کید ایشان میل کنم به ایشان و باشم از نادانان «۶».

اجابت کرد او را خدایش، بگردانید از او «۷» کید ایشان که او شنوا و داناست.

پس پدید آمد ایشان را از پس آن که بدیدند آیتها که باز دارند او را تا مدتی.

و در رفت با او در زندان دو جوان، گفت یکی از ایشان: من می دیدم خود را که می فشارم «۸» می «۹»، و گفت دیگر: من می بینم «۱۰» خود را که بر گرفتم «۱۱» بالای «۱۲» سر خود نان، می خورد می مرغ از او. خبر ده ما را به تأویل آن که ما می بینیم تو را از نکوکاران.

گفت:

نیارند «۱۳» به شما طعامی که به روزی کنند شما را، الا خبر دهم شما را به تأویل آن پیش از آن که آید به شما، آن آن است که بیاموخت مرا خدایم، من رها کردم «۱۴» دین

(۱). آو، بم، آج، لب: بفریتم.

(۲). قم هر آینه.

(۳). قم، آو، بم، آج، لب: خواران.

(۴). قم: ای خداوند من.

(۵). قم: با آن، آو، بم: وا آن.

(۶). آو، بم، آج، لب: جاهلان.

(۷). آو: از ایشان، بم: ازشان.

(۸). آو، بم: می فشاردم، آج، لب: می فشردم.

(۹). آو، بم، آج، لب: خمی.

(۱۰). قم، آو، بم، آج، لب: می دیدم.

(۱۱). آو، بم: بر گرم، آج، لب: بر گیرم. [.....]

(۱۲). آو، بم: زور/ زبر.

(۱۳). بم: نیارد، آج، لب: بنیارند.

(۱۴). آو، بم، آج، لب: دست بداشتم.

صفحه : ۴۱

گروهی که ایمان ندارند «۱» به خدای و ایشان به قیامت کافران اند.

و پیروی «۲» کردم ملت پدرانم را ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نباشد ما را که شرک آریم به خدای هیچ چیزی، آن از فضل خداست بر ما و بر مردمان، و لکن بیشترین مردمان شکر نکنند.

ای دو رفیق زندانی، خداوندانی پراگنده بهتر باشند یا خدای که یکی است و قهر کننده!

نمی‌پرستی شما از فرود او «۳» مگر نامهایی که نام نهادی آن را شما و پدران شما، نفرستاد خدای به آن هیچ حجتی، نیست حکم مگر خدای را فرمود که نپرستی مگر او را، آن دینی است راست و لکن بیشتر مردمان ندانند.

ای دو رفیق زندانی؟ اما یکی از شما بدهد خداوندش را می «۴» و اما دگر «۵» را بردار کنند، خورد مرغ از سر او براندند آن کار که در او فتوی می‌پرسی «۶».

گفت آن را که گمان برد که او رستگار خواهد بود «۷» از ایشان: یاد کن مرا نزدیک خداوندت که فراموش گردانید او را دیو «۸» یاد خدای او، بماند «۹» در زندان اند سالها.

(۱). آو، بم، آج، لب: نگروند.

(۲). قم، آو، بم: پسروی.

(۳). آو، بم، آج، لب: از جز او.

(۴). آو، بم، آج، لب: خمر.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: دیگر.

(۶). آج، لب: فتوی می‌نوشتی.

(۷). قم: رستگار بود، آو، بم، آج، لب: خواهد بود.

(۸). آج، لب: شیطان.

(۹). آج، لب: درنگ کرد.

صفحه : ۴۲

قوله: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ الْآيَةَ، «لَمَّا» در او معنی ظرف باشد، «آیناه» جواب او باشد و عامل در او به منزلت «إِذَا». چون برسید به «أَشَدُّ» خود. در «أَشَدُّ» خلاف کردند، مفسران و اهل لغت نیز، بعضی گفتند: أَشَدُّ جمع است و واحد او شَدَّ. کفلس و أفلس، و بهری دگر گفتند: واحده شَدَّ کود و اود یقال فلان و دَى و القوم اودَى.

و بهری دگر گفتند: واحد او شَدَّت باشد، کنعمه و أنعم، و بهری گفتند: هی «۱» جمع لا واحد له، و اینکه از بناء قَلَّت باشد. اما معنی او: بهری گفتند هژده «۲» سال باشد تا شست «۳» سال. عبد الله عَبَّاس گفت: بیست سال باشد. مجاهد گفت: سی و سه سال «۴» باشد. آئیناه حُكْمًا وَعِلْمًا، ما او را حکمت و علم دادیم و اینکه حکم به معنی حکمت است چنان که رسول - علیه السلام - گفت:

ان من الشعر لحکما

، و حکم حکومت و قضا باشد میان مردمان، و حکم قولی باشد فاصل «۵» قاطع که دعوت کند با حکمت، اینکه قول رمانی است. و اصل او منع باشد من حکمه اللجام. و علم اعتقادی باشد که اقتضای سکون نفس کند. و بهری دگر در حد علم گفتند: معنی باشد که یتیین به الشیء علی ما هو به «۶». وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، و هم چنین جزا کنیم و پاداشت دهیم «۷» و وجه تشبیه آن است که همچنان که یوسف را پاداشت دادیم، دگر نیکوکاران «۸» را پاداشت دهیم.

قوله: وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ الْآيَةَ، چون یوسف - علیه السلام - با خانه عزیز رفت و عزیز او را به زن «۹» سپرد، و جمال

و حسن او به آن حد بود که شرح داده شد زن عزیز را و نام او «۱۰» زلیخا بود چشم در او افتاد و او را دوست بداشت و هر چه روز آمد «۱۱» جمال یوسف زیادت بود [۱۰-ر]
و عشق زلیخا زیادت، تا صبر و طاقت

(۱). قم ندارد.

(۲). آج: هشته، لب: هیجده. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: شصت.

(۴). آو، بم، آز، آب: سی سال.

(۵). آب، آز و.

(۶). آج، لب قوله.

(۷). آو، بم، آب، آز نکو کاران را، آج، لب نیکو کاران را.

(۸). آو، بم، آب، آز: نکو کاران.

(۹). آب، آز: با زن.

(۱۰). آب، آز: که به نام.

(۱۱). قم: بود، آج، لب: هر روز.

صفحه : ۴۳

و قوت داشت، پنهان می‌داشت چون از حد بگذشت «۱» و به غایت رسید بر او اظهار کرد «۲» و او را مرادوت کرد، و مرادوت مخادعه باشد، و گفتند: مطالبه باشد برای کاری به نوعی حیلت تا «۳» کاری کند، و مرود «۴» گویند میل را برای آن که آلت عملی که به حیلت و تدبیر توان کردن، و اصل او من راد یروود باشد إذا جاء و ذهب، آمد و شد «۵» کند تا آن کار به چنگ آرد به حیلت و خدیعت. «الَّتِي» اسمی است موصول، و ما بعده صلۀ له، و صله او همیشه جمله‌ای باشد از مبتدا و خبر، یا فعل و فاعل. «هو» ضمیر مرفوع منفصل است و کنایت است از یوسف - علیه السلام - فی بیتها، یعنی بیت زلیخا، یعنی بفریفت و مطالبه کرد او را آن کس که او در خانه او بود به غلامی، از نفس او، یعنی خواست تا او را از دست اوها گیرد «۶». یقال: راودته «۷» عن کذا، بمعنی خادعته «۸» عنه. و در تفصیل «۹» مرادوت او مر یوسف را، مفسران بسیار سخنها گفتند.

عبد الله عباس گفت: از جمله مرادوت او آن بود که با یوسف بنشست و او را گفت: ای یوسف چه نیکوست اینکه موی تو؟ گفت: اول چیز که در خاک پراکنده شود «۱۰»، اینکه موی باشد. گفت: یا یوسف؟ چه نیکوست اینکه روی تو؟ گفت: خدای در رحم مادر نگاهت اینکه را. گفت: یا یوسف؟ حسن صورت تو تن من «۱۱» لاغر بکرد؟ گفت: شیطان تو را بر اینکه معاونت می‌کند. گفت: یا یوسف؟ عشق تو آتش در دل من زد آن آتش را بنشان. گفت: اگر آتش تو بنشانم به آتش دوزخ سوخته شوم. گفت: خیز «۱۲» در آن خانه شو و آبی بیار که من تشنه شده‌ام. گفت: در آن خانه آن کس شود که کلید خانه به دست اوست. گفت: یا یوسف؟ در آن خانه بستر حریر باز کرده‌ام، خیز در آن خانه آی و مراد من از خود بده. گفت: پس نصیب من از بهشت بشود. گفت: یا یوسف؟ خیز با من در آن پرده آی که کس را در آن پرده راه نیست. گفت:

(۱). آو: بگزشت.

- (۲). قم: ظاهر کرد.
- (۳). آو، بم، آج، لب: یا.
- (۴). آو: مراود.
- (۵). قم: ندارد، دیگر نسخه بدلها: آمد شد. [.....]
- (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: فراز گیرد.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: راوده.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: خادعه.
- (۹). آب، آز: تفسیر، آج، لب: تفضیل.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: بریزد.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: مرا.
- (۱۲). آب، آز: برخیز.

صفحه : ۴۴

هیچ پرده مرا از خدای نپوشد. گفت: یا یوسف؟ دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم» (۱)، گفت: عزیز به اینکه اولیتر است. گفت: چه گویی اگر من عزیز را شربه‌ای» (۲) دهم که در آن شربه» (۳) زیبق باشد و زرّ سوده» (۴) تا بمیرد و اعضایش پاره پاره شود، آنگه در چیزی پیچم او را و در نهان خانه فگنم او را تا کس نبیند او را نیز و ملک او به تو دهم! گفت: پس چگونه رستگاری یابی از عقاب» (۵) خدای! گفت: یا یوسف، چندان که در شمار تو آید» (۶) تو را زر و جواهر دهم تا در رضای خدای خود صرف کنی. گفت: یا هذ، ای زن مرا مسلم کن.

سدّی و ابن اسحاق گفتند: مراودت او یوسف را آن بود که خویشان می آراست و بر او عرضه می کرد» (۷) و محاسن خود پیش او می گفت و ذکر می کرد و او را با خود دعوت می کرد، یک بار به رغبت، یک بار به رهبت، می گفت: یا یوسف، اینکه روی من نه به جمال است! گفت: در خاک پوسیده شود. می گفت: اینکه موی من نه نیکوست! گفت: با خاک بر آمیخته شود. و چون پیش یوسف بنشستی یوسف روی بگردانیدی به جانب دیگر با آن» (۸) جانب شدی» (۹) بایستادی. و خانه‌ای بساخت از آئینه» (۱۰)، زیر و بالا و دیوارها همه از آئینه افروخته» (۱۱) و یوسف را گفت: اینکه خانه بنگر تا هیچ چنین دیده هستی» (۱۲)؟ یوسف در آن خانه رفت او بیامد» (۱۳) پیش او بنشست. یوسف روی بگردانید [۱۰-پ]

با دگر جانب» (۱۴)، چون در نگرید زلیخا را دید از عکس آئینه و به هر جانب که نگرید هم چونین» (۱۵) زلیخا را می دید خواست تا بیرون آید از آن جا،

- (۱). قم: یاوم.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: شربتی.
- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: شربت.
- (۴). بم: در سوده، آب، آز: زیر سوده، آج، لب: زرد شود.
- (۵). همه نسخه بدلها: عذاب.
- (۶). همه نسخه بدلها: نیاید.

- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: عرض می کرد. [.....]
- (۸). بم، آز: به آن.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم و.
- (۱۰). قم، آبگینه.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: دیوارها همه افروخته.
- (۱۲). آو، بم، آب، آز، لب: تا هیچ چنین دیدستی، آج: تا هیچ دیدستی چنین خانه‌ای.
- (۱۳). آب، آز: در آمد.
- (۱۴). بم، آج، لب شد.
- (۱۵). همه نسخه بدلها: همچنین.

صفحه : ۴۵

درها بسته یافت. و ذلك قوله: وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ، و در بست درها، و تشدید عین الفعل برای تکثیر فعل است، يقال: أغلقت الباب و غلقت الابواب «۱»، برای آن که أبواب جمع است. و گفته‌اند برای آن مشدد گفت تا فایده آن بود که سخت بست و نیک بست و استوا بکرد، اینکه تشدید برای مبالغت است. و قَالَتْ هَيْتَ لَكَ، ابو عمرو «۲» و عاصم و حمزه و کسائی خواندند: هیت لک به فتح «ها» و «تا». ابن کثیر خواند: هیت لک به فتح «ها» و ضم «تا». نافع و ابن عامر خواندند: هیت لک به کسر «ها» و فتح «تا». و هشام بن عمار «۳» روایت کرد از ابن عامر: هت به معنی تهیات به همز «۴»، و أبو عمرو «۵» و کسائی همز «۶» را منکرند. أمّا قراءت ابن کثیر هیت، شاهد «۷» او قول طرفه است:

ليس قومي بالأبعدين إذا ما قال داع من العشيّة هيت

هم يجيئون ذا هلم «۸» سراعاً «۹» كالأبائيل لا يغادر بيت

ابو عبیده «۱۰» گفت: معنی «هیت لک» هلم باشد کلمت حث و تحریض، و مجاهد گفت: لغت تمیم است و معنی دعای غیری است با «۱۱» خود، معناه إلیّ إلیّ:

حسن گفت: اینکه کلمتی است سریانی، سدی گفت: قبیطی است، و عکرمه گفت:

لغت اهل حوران «۱۲» است، و معنی یکی است. و آنان که گفتند: کلمت تازی نیست، گفتند حکایت قول اوست، و آنان که گفتند: کلمه تازی است، گفتند:

أصل او من هیت فلان بفلان إذا صاح به «۱۳»، قال الشاعر:

قد رابني «۱۴» أن الكرى أسكتنا «۱۵» لو كان معيتنا «۱۶» به لهيتنا

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم، اینکه سطر اخير را ندارند.

(۲). بم، آب، آز: ابو عمر.

(۳). آب، آج، لب: عامر.

- (۶-۴). آب، آز، آج، لب: همزه.
 (۵). آب: ابو عمر.
 (۷). بم: ندارد، آز: شاهدها. [.....]
 (۸). آز: إذا هم.
 (۹). آب، آز: مراعا.
 (۱۰). آب، آز: این عیبده.
 (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: یا.
 (۱۲). قم: حوزان، آو، آج، لب: حوازان، آب، آز، جوازان.
 (۱۳). قم باشد.
 (۱۴). آو، بم، آج، لب: رأتنی.
 (۱۵). آو، بم، آج، لب: اسکتنا.
 (۱۶). بم، لب: مغینا، آب، آز: معینا، آج: مغیتا.

صفحه : ۴۶

ای، صاح به، و أما حجت ابو عمرو و موافقان او در قراءت «هیت» قول شاعری است که امیر المؤمنین - علیه السلام - را می گوید:

أبلغ أمير المؤمنين أبا العراق إذا أتيتا^(۱)

إنّ العراق و أهله عنق^(۲) إليك فهیت هیتا

ای، اقبل اقبل، و معنی قراءت آن کس که او خواند: «هیت لک» بالكسر، و ضمّ التاء، گفت معنی آن است که تهیات لک، برای تو ساخته بجارده ام^(۳)، ساخته ام خود را. و ابو القاسم بن حبيب گفت: در بعضی تفاسیر دیدم که معنی آن است «۴»: هل لک رغبه فی جمالی، و ابو عبیده گفت: اینکه کلمت را تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث نباشد، بل در جمله به یک صورت آید «۵»: یوسف - علیه السلام - گفت: به جواب «۶» او: معاذ الله، و نصب او بر مصدر است و تقدیر او آن است که: أعوذ بالله معاذا، پناه با خدای می دهم «۷» پناه دادنی. آنکه فعل بیفکند و مصدر را اضافه کرد با مفعول، کفوله: صنع الله، و کتاب الله، و فطره الله فی اضافه المصدر إلى الفاعل «۸». یعنی پناه با خدای می دهم از آن که من چنین فعل بکنم و مرا «۹» اینکه اندیشه باشد. إنه ربّی، او سید و خواجه من است و ولی نعمت من، یعنی شوهر تو عزیز. و «رب» اینکه جا به معنی سید است أحسن مَثوای، ای أنزلنی «۱۰» منزلا حسنا. و المَثوی، المنزل و المقام. و روا بود که مصدر بود، و روا بود که موضع بود، مرا نیکو «۱۱» داشت و إکرام کرد، و اگر من اینکه اندیشه کنم ظالم باشم و ظالمان را بس «۱۲» فلاحی و ظفری و بقایی نباشد. زجاج گفت: روا باشد که به «رب» خدای «۱۳» را خواست یعنی خدای من - جل جلاله - با من نیکویی کرد و مقام و منزلت «۱۴» رفیع کرد. و قول اول اولیتر است.

(۱). آو، بم، آج: اتینا.

(۲). قم: عنو، آو: عنف، بم، آب، آز، آج، لب: عنق.

(۳). قم: ساخته ام، آو، آب، آز، آج، لب: بیجارده ساخته ام.

- (۴). همه نسخه بدلها بجز قم که.
 (۵). قم: به یک صورت‌اند. [...]
 (۶). همه نسخه بدلها: جواب.
 (۷). قم: می‌خواهم.
 (۸). قم: المصدر الفاعل.
 (۹). همه نسخه بدلها: تو را.
 (۱۰). بم: انزلتی.
 (۱۱). قم، آو، بم، آب، آز: نکو.
 (۱۲). آز، آج، لب: پس.
 (۱۳). همه نسخه‌ها بجز قم تعالی.
 (۱۴). قم: منزل من، دیگر نسخه بدلها من.

صفحه : ۴۷

قوله: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا- الآية، آنکه خدای تعالی حکایت کرد فعل ایشان را که زلیخا به یوسف همت کرد و یوسف نیز همت کرد به زلیخا، أما أصحاب حدیث [۱۱-ر]

و حشویان گفتند: شیطان بیامد و یک دست بر پهلوی اینکه نهاد و یک دست بر پهلوی آن دگر، و ایشان را جمع کرد در یک خانه، و چون ایشان با یک دیگر حاضر آمدند، زلیخا چندانی مراودت و مخادعت کرد و تضرع و لابه که یوسف را نرم کرد و یوسف اجابت کرد او را و عزم کرد بر معصیت. و همت هر دو را بر یک وجه تفسیر کردند و آن عزم است. گفتند: هر دو بر معصیت عزم درست کردند و یوسف- علیه السلام- جلس منها مجلس الخائن، او از زلیخا «۱» آن جا بنشست که جای خیانت کنندگان و جای زانیان باشد و کار میان ایشان تا حل «۲» سراویل برسد «۳» و چون یوسف عزم درست کرد بر معصیت و خواست تا «۴» با او خلوت کند، خدای تعالی برهانی به او نمود، و آن برهان را- علی قولهم الفاسد- به چند وجه تفسیر کردند «۵»:
 یکی آن که جبریل بانگ بر او زد و او را بترسانید و منع کرد، و قولی دگر «۶» گفتند:

فریشته‌ای بانگ بر او زد و گفت: نام تو در آسمان از جمله صدیقان است و پیغامبران و جای تو در زمین جای خیانت «۷» کنندگان است. و قولی دگر «۸» به روایتی دگر که دریچه‌ای پیدا شد و صورت یعقوب پدید آمد از او «۹» انگشت می‌کشت «۱۰» بر او بر وجه تهدید.

و به روایتی دگر «۱۱» آن که: فریشته‌ای بر صورت یعقوب از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنان که آب پشت او به پیشانی «۱۲» بیرون آمد و از اینکه ترهات و محاللات، آنچه عقل و شرع و قرآن و اخبار، پیغامبران خدای «۱۳» را از آن منزّه کرده است، و اینکه هیچ بنزدیک ما روا نیست بر پیغامبران- علیهم السلام- از آن جا که

(۱). آو، آب، آز: او با زلیخا.

(۲). قم، بم: خد.

(۳). بم: برسد.

(۴). بم: که.

- (۵). قم، آو، بم، آب، آز: کردند. [.....]
- (۱۱-۶). آو، بم، آب، آج: قولی دیگر، آز، لب: قول دیگر.
- (۷). بم: خیانت.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: دیگر.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بر او.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: می‌گزید.
- (۱۲). آز: شتابی، آج: بتائی.
- (۱۳). آب، آز تعالی.

صفحه : ۴۸

ایشان معصومان و مطهرانند و پاکیزگان (۱)، و صغیره و کبیره بر ایشان روا نیست از آن جا که ادله عقل دلیل کرده است بر عصمت ایشان، چه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر (۲) بر ایشان منفر بود مکلفان را از قبول قول ایشان [و استماع و عطا ایشان (۳)، و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشان است (۴) و امثال امر و اجابت دعوت ایشان، آنچه قدح کند در آن، واجب بود که حق (۵) تعالی ایشان را از آن معصوم و منزّه دارد، و تجویز زنا، که من أكبر الکبایر است و اعظم الخطایا و امهات الذنوب است واجب بود که از آن منزّه باشند که حظ او در تنفیر بغایت و نهایت است.

امّا تفسیر آیت بر وجهی که مطابق ادله عقل بود و موافق مذهب حق آن است که: حق تعالی همّت با هر یک (۶) از ایشان اضافه کرد جز که از قراین ادله خالی نکرد آن را، عقلی و قرآنی، اگر چه مورد هر دو یکی است (۷) از قراین همّت یوسف را حمل کنند، علی أحسن الوجه، و همّت او را علی وجه غیر حسن، کما یلیق بهما (۸) و حکّی الله عنهما (۹). و اول آن است که گوئیم: هم و همّت در کلام عرب بر معانی مختلف آمد: منها، از آن جمله عزم بر کاری، کقولہ تعالی: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ (۱۰) ... و کما (۱۱) قال الشاعر:

هممت (۱۲) و لم أفعل و کدت و لیتنی ترکت (۱۳) علی عثمان تبکی حلاله
و کما قالت (۱۴) الخنساء.

و فضل مرداسا علی الناس حملة (۱۵) و أن کل هم همه فهو فاعله

- (۱). همه نسخه بدلها: ندارد.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: کبایر و صغایر.
- (۳). قم: بر ایشان منع استماع و عطا ایشان کند.
- (۴). اساس: ندارد، از آو، افزوده شد.
- (۵). همه نسخه بدلها: خدای.
- (۶). قم: به هر یک، بم: بر هر یک.
- (۷). آو، بم، آز، آج که. [.....]

- (۸). آو، بم، آب، آز، آج: بها.
 (۹). بم، آب، آز: عنها.
 (۱۰). سوره مائده (۵) آیه ۱۱.
 (۱۱). اساس: کمال، که با توجه به دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد.
 (۱۲). بم، آب، آز: همت.
 (۱۳). آو، بم، آب، آز: تراکت.
 (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: قال.
 (۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: جمله.

صفحه : ۴۹

و از جمله وجوه «هم» خطور «۱» الشیء بالبال باشد و اگر چه عزم نبود بر آن، چنان که خدای تعالی گفت: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا «۲» ...
 و اینکه همت عزم نیست برای آن که اگر عزم بودی عزم بر معصیت بودی و خدای تعالی والی «۳» آن کس نباشد «۴» که او عازم بود «۵» بر معصیت، نبینی که خدای تعالی در حق آنان که اینک عزم کردند «۶» چه گفت! وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ «۷»، و چون فرار رجف «۸» معصیت باشد عزم بر معصیت هم معصیت باشد، تا گروهی گفتند: عزم بر کبیره کبیره باشد «۹» و عزم بر کفر کفر باشد، و از جمله شواهد اینکه وجه قول کعب بن زهیر است که گفت:

فکم فیهم من سید متوسع و من فاعل للخیر إن هم أو عزم

نبینی که عطف کرد عزم را بر همت [اگر نه آنستی که همت] «۱۰» در بیت جز عزم است و الّا [۱۱-پ]

تکرار بودی بلا فایده. و از وجوه «۱۱» «هم» آنست که به معنی مقاربت «۱۲» استعمال کنند، گویند: هم بکذا إذا کاد أن یفعله، کما قال ذو الرّمّة:

أقول لمسعود بجرعاء مالک و قد هم دمعی أن تلج أوایله

ای کاد و قارب. و قال أبو الاسود الدؤلی:

و کنت متی تهتم یمینک مرّة لتفعل «۱۳» خیرا تفتفیها شمالکا

و عزم بر دست روا نباشد بر مقاربه حمل کردند «۱۴» و اگر بر عزم حمل کنند، علی التوسع لا علی الحقیقه، روا باشد. و از وجوه «هم» شهوت باشد، یقول العرب: هذا الأمر من همی و أربی و وطری «۱۵» و هذا أهمّ الاشیاء إلی، اینکه به معنی میل طباع باشد،

(۱). آج: خطر.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۲.

(۳). همه نسخه بدلها: ولی.

- (۴). همه نسخه بدلها بجز قم: نبود.
- (۵). قم: باشد.
- (۶). لب: عزم کردند بر معصیت. [.....]
- (۷). سوره انفال (۸) آیه ۱۶.
- (۸). قم، آب، آز، لب: زحف، آو، بم، آج: رحف.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز قم: بود.
- (۱۰). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.
- (۱۱). آز: وجه.
- (۱۲). بم، آج است.
- (۱۳). آو، بم، آب: لیفعل، آز، آج، لب: لنفعل.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: کردن.
- (۱۵). آو، بم، آب، آز، لب: و فطری، آج: و فطرتی.

صفحه : ۵۰

و حسن بصری آیت بر اینکه حمل کرد در حق یوسف - علیه السلام - و در حق زلیخا بر عزم. حسن را از اینکه آیت سؤال کردند، گفت: أمّا همّها فکان أحبّ الهمّ و أمّا همّه فما طبع علیه الرجال (۱) من شهوة النساء. و چون وجوه «هم» مختلف باشد چنان که می بینی در حق یوسف - علیه السلام - بر آن تفسیر باید دادن (۲) که به او لایق باشد و از اینکه وجوه شهوت و میل طبع روا باشد، و خطوره (۳) بیاله روا باشد، و مقاربه هم روا باشد، علی بعض الوجوه، ما دام تا عزم با او (۴) نباشد، و عزم روا نباشد به هیچ وجه، (۵) إلا آن است که اگر بر عزم (۶) حمل کنند، آیت را بر وجهی تفسیر باید دادن (۷) که همّت و عزم متعلّق نباشد به معصیت و آن وجه چنین بود: «و لقد همّت به و همّ بها» (۸) و دفعها عن نفسه، او همّت کرد به یوسف که در او آویزد و یوسف همّت کرد به او، به آن معنی که او را بزند و براند و از خویشتن دور کند (۹) اگر گویند بر اینکه (۱۰) تفسیر که شما دادی چه تأویل بود اینکه را که گفت: لو لا أن رأى بُرهان رَبّه، و دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان از آن منع نکند! گویم ممتنع نباشد (۱۱) که چون یوسف - علیه السلام - خواست تا او را بزند و دفع کند (۱۲) و بعنف، براند او را خدای تعالی برهانی بنمود که یوسف از آن امتناع کرد چه در معلوم چنان بود که اگر او را بزدی اهل او یوسف را بکشتندی یا تهمت بزدندی (۱۳) بر او به زنا و او آن را حجّت خود کردی گفتی (۱۴) او مرا استدعا کرد با زنا، چون من امتناع کردم (۱۵) مرا بزد، پس بر اینکه وجه معنی اینکه بود اینکه آیت را (۱۶). كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ، ما هم

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: طبع الرجال.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

(۳). قم: خطور.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: به او.

(۵). آج، لب و. [.....]

(۶). بم، آج، لب: اگر عزم.

- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.
- (۸). آو، بم، آب، آج: یضربها.
- (۹). آج، لب و به عنف براند او را.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: که اینکه.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: نبود.
- (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: و براند و از خویشان دور کند.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: به تهمت بردندی.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم که.
- (۱۵). قم او.
- (۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: معنی بود آیت را.

صفحه: ۵۱

چونین «۱» صرف کنیم سوء و فحشاء، یعنی قتل و مکروه را «۲» یا تهمت و گمان زنا را «۳» چه اینکه معنی از ضرب و زجر «۴» نابوده او می گوید اعنی زلیخا آن جا که یوسف از او بگریخت و او در یوسف آویخت و پیراهن «۵» او بدرید.

ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً إلا أن يسجن أو عذاباً أليماً. اگر گویند:

جواب «لو لا» بر اینکه وجه کجاست! گوئیم: جواب «لو لا» با اینکه وجه محذوف است و تقدیر آن است: و لقد همت به «۶» و هم بضر بها «۷» و دفعها لو لا- آن رأی برهان ربّه لفعلهما «۸» و أقدم علیهما «۹». و جواب «لو لا» از کلام بسیار حذف کنند چنان که حق تعالی گفت: و لو لا- فضل الله علیکم و رحمته و أن الله رؤف رحیم «۱۰». و تقدیر آنست که: «و لو لا- فضل الله علیکم و رحمته لهلکتکم»، و مثله قوله: کَلِمَا لَوْ تَعَلَّمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَمَتَرُونَ الْجَحِيمَ «۱۱»، و تقدیر آن که: لو تعلمون علم اليقين لم تحرصوا «۱۲» علی حطام الدنيا و لم تنافسوا «۱۳» فیها.

و قال امرؤ القیس:

فلو أنها نفس تموت «۱۴» سوئۀ «۱۵» و لکنها نفس تساقط أنفسا

أراد: لتقضت و فیت. اگر گویند اینکه وجه که شما گفتی مخالف ظاهر است، گوئیم: چنین نیست برای آن که باتفاق ما و خصم همت «۱۶» تعلق دارد به چیزی که روا نباشد که عزم متعلق بود به او، و آن ذوات باقیه موجوده است، و عزم تعلق ندارد الّا به امری معدوم که حدوثش صحیح بود [۱۲-ر]

پس لا بد است ما را «۱۷» تعلق عزم کردن

(۱). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۲). آو، بم، آج، لب: تو را.

(۳). قم: گمان را به زنا. [...]

(۴). آو، بم، آج، لب: جرّ و ضرب، آب، آز: جبر و ضرب.

(۵). آو، بم، آج، لب: پرهن، آز، آب: پیرهن.

- (۶). آو، بم، آب، آز: همته.
 (۷). آو، بم، آز: یضربها.
 (۸). آو، بم، آب، آز: لفعلاها.
 (۹). بم، آب، آز: علیها.
 (۱۰). سوره نور (۲۴) آیه ۲۰.
 (۱۱). سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۵ و ۶.
 (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: لم یحرصوا.
 (۱۳). همه نسخه بدلها بجز قم: یتنافسوا.
 (۱۴). آو، بم، آب، آز، آج: یموت.
 (۱۵). آو، بم، آب، آج، لب: هویه، آز: موته.
 (۱۶). بم، لب در آیت.
 (۱۷). همه نسخه بدلها و او را. [.....]

صفحه: ۵۲

به امری که صحیح بود که متعلق باشد به او از ایقاع فعلی به او جز که ایشان گفتند متعلق بود به زنا، و ما گفتیم متعلق بود به ضرب و دفع، پس ظاهر نیست با ما و ایشان و چون ما را و ایشان را عدول می‌باید کردن از ظاهر، ایشان چه اولترند از ما که حمل کنند بر زنا «۱» از آن که ما حمل کنیم بر ضرب و دفع، بعد ما که ما اولتریم که ما حمل به دلیل می‌کنیم و ایشان بی دلیل، و با حمل ما پیغامبر مسلم است و منزّه و با حمل ایشان پیغامبر ملوم و مذموم و متهم. اگر گویند هر دو همّت وارد است یک «۲» مورد، چرا یکی «۳» حمل کردی بر وجهی نیکو- و آن ضرب و دفع است- و یکی علی الزنا و القبیح «۴»! گوییم: برای دلیل چنین کردیم که ادله عقل و قرآن و آثار «۵» بر اینکه دلیل کرد و آله هر دو را حمل کردند علی وجه واحد، امّا من حیث العقل دلیلی نیست بر عصمت زلیخا، حمل کردیم بر آنچه گفتند در حق او از همّت قبیح و زنا، و اما در حق یوسف- علیه السلام- چون ادله عقل راه نمود به عصمت او و تنزیه «۶» او از صغایر و کبائر، لا- بدّ حمل بایست کردن بر وجهی که لایق باشد به حال او. اما ادله قرآن که دلیل می‌کند بر عصمت یوسف و براءت او از گناه و بر اتهام زلیخا، چند آیت است:

منها قوله تعالی: وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۷»، و قوله: وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا [عَنْ نَفْسِهِ] «۸» الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ «۱۰»، و قوله ایضا: فَذٰلِكَ الَّذِي لُمْتَنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصّٰغِرِیْنَ «۱۱»،

- (۱). بم: به زنا.
 (۲). همه نسخه بدلها بجز قم: به یک.
 (۳). آج، لب را.
 (۴). آو، بم، آز، آج، لب: القبح.
 (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: آیات، آو، بم که.
 (۶). همه نسخه‌ها بجز قم: عصمت و تنزیه.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۰.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

(۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

(۱۰). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۱.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

صفحه: ۵۳

قال: رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ - الى قوله: فَصَيَّرَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ (۱)، و قوله: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ (۲) ...، و قوله: ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ (۳)، و منها قول العزيز: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ، يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ (۴)، و بر قول ایشان کید مصروف نبود از او و سوء و فحشاء مدفوع نبود و او خاین (۵) و به جای خیانت (۶) کنندگان بنشسته (۷)، و چنان که زن را (۸) استغفار فرمود اگر دانستی که او نیز گناهکار است او را نیز استغفار فرمودی. و اینکه آیتها جمله دلیل می‌کند بر براءت ساحت یوسف - علیه السلام - و بر تهمت (۹) زلیخا، برای اینکه تعلیق کردیم همت هر یکی بدانچه دلیل به آن راه نمود.

پس آیت را بر دو وجه تفسیر کردند اهل حق: یکی آن که جواب «لولا» (۱۰) در او محذوف باشد و همت واقع (۱۱)، و لکن متعلق به ضرب و دفع و مانند اینکه، و تقدیر آیت چنین: و لقد همت بالزنا و هم - علیه السلام - بضربها و دفعها (۱۲) عن نفسه و لولا - أن رأى برهان ربّه لفعل ما هم به، و وجه دیگر آن که جواب «لولا» متقدم (۱۳) باشد بر لولا، و تقدیر آن که: و لقد همت به، و لولا ان رأى برهان ربّه، لهم بها، و بر اینکه تقدیر همت واقع نباشد برای آن که برهان از او منع کرد، پس همت از زلیخا حاصل بوده باشد و از یوسف به هیچ وجه حاصل نباشد. و مثال اینکه کلام چنان بود که: قد كنت هلك لولا - أن تداركتك و قتلت لولا - أني خلصتك، و معنی آن که لولا تدارکی لهلك و لولا تخليصي (۱۴) لقتلت، و كقول الشاعر:

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۴.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۲. [...]

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸ و ۲۹.

(۵). همه نسخه‌ها بجز قم بود.

(۶). بم و کار.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: بنشست.

(۸). آو، بم، آب: آن را، آز: او را.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج: همت بد.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

(۱۱). قم: دافع.

(۱۲). آو، بم، آب، آز: بالضرب و الدفع.

(۱۳). بم، آب، آج، لب: مقدم.

(۱۴). آو، بم، آب، آز: تخلصنی.

صفحه : ۵۴

فلا «۱» يدعنی «۲» قومی صریحا «۳» لحرّة لئن كنت مقتولا و تسلّم «۴» عامر «۵» [۲۱-پ] و قال آخر:

فلا يدعنی «۶» قومی لیوم کریهة لئن لم أعجل ضربة او أعجل

و بر هر دو وجه در آیت شرطی هست با اتفاق که وقوع همت با آنچه همت به آن تعلق داشت بر آن موقوف بود، چون برهان حاصل آمد آنچه بر او موقوف بود باید تا نباشد که قضیت معنی «لو لا» اینکه است، نبینی که: لو لا علی لهلك عمر، چون وجود علی هست هلاک عمر واجب است که نباشد «۷». و کلام در لو و لا «۸» بیان کردیم که با نفی معنی إثبات دهد «۹» و با اثبات نفی. اگر گویند: آن برهان چه بود که خدای تعالی بنمود تا یوسف عند آن امتناع کرد از قبیح! گوییم: اما آنچه ایشان گفتند از مشاهده فریشته و یا صورت یعقوب و ندای فریشته و مانند اینکه، ر [و] نبود «۱۰» برای آن که اینکه اسباب إلجا باشد و تکلیف بالجا «۱۱» روا نباشد و اگر ملجا بودی او را در آن هیچ مدحی و ثوابی نبود و اینکه قول فاسد باشد.

اما برهان روا بود که لطفی باشد که خدای تعالی با او بکرد عند آن حال که او منصرف «۱۲» شد از آنچه خواست کردن از ضرب و دفع با «۱۳» همت آن. و آن لطف که مکلف عند آن از قبیح امتناع کند، آن است که ما آن را عصمت می خوانیم «۱۴». و گفته اند: برهان آن ادله و حجج بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را بر تحریم زنا و آن که فاعل آن مستحق عقاب «۱۵» عظیم بود برای آن که آن نیز صارف باشد از فعل

(۱). آب، آز: فلو لا.

(۲). همه نسخه بدلها: تدعنی.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج: حریصا. [.....]

(۴). اساس: و لیسلم، با توجه به قم و مآخذ بیت تصحیح شد.

(۵). آو، بم، آج، آب: عامرا.

(۶). بم، آب، آج، لب: تدعنی.

(۷). قم: واجب نیست، آج: واجب است.

(۸). آو، بم، آج: لو و لا.

(۹). قم: معنی باشد.

(۱۰). قم: روا نبود.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بالجا.

(۱۲). قم، آب، آز، آج: متصرف.

(۱۳). لب: یا .

(۱۴). آو، بم، آب، آز، لب: خوانیم.

(۱۵). آج، لب: عذاب.

صفحه : ۵۵

قیح و مقوی باشد داعی امتناع را. و روا بود که رؤیت به معنی علم بود چنان که بسیار جایها هست. و الله أعلم بمراده. کذلک لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ، حق تعالی گفت: ما چنین کنیم که کردیم برای آن که تا «۱» از او صرف کنیم، یعنی چنان که نمودیم اینکه برهان و کردیم اینکه لطف، نیز الطاف کنیم و آیات «۲» نماییم تا سوء و فحشاء از او صرف کنیم و برگردانیم. و در سوء و فحشاء چند قول گفتند: یکی قتل و مکروه، بر قول آن کس که گفت: هَمَّتْ تَعَلَّقَ دَاشَتْ بِه ضَرْبٍ وَ دَفَعٌ یَا بِه تَهْمَتِ «۳» و ظنّ خطا و زنا به او، و گفتند سوء، گمان بد است و فحشاء، زنا. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخَلَّصِينَ، که او از بندگان خالص کرده ماست. مکیان و بصریان مخلصین خواندند به کسر لام، و باقی قرآ به فتح لام، «۴» به کسر، فاعل باشد و به فتح، مفعول. قوله: وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ - الآیة، چون زلیخا یوسف را در آن خانه پیخت «۵» و درها بیست و در او آویخت و بر او إلحاح کرد و یوسف - علیه السّلام - از او امتناع می کرد، عبد الله بن احمد الطّائی - روایت کرد از پدرش از جدش از زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام - که گفت: چون زلیخا بر یوسف إلحاح کرد، بتی در گوشه خانه نهاده بود برفت و جامه‌ای بر روی آن بت افگند، یوسف «۶» گفت: چرا چنان کردی! گفت: او معبود من است شرم دارم از او که به مشاهده او معصیت کنم. یوسف - علیه السّلام - گفت: عجب از تو؟ شرم می داری از جمادی که لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُعْنِی عَنْکَ شَیْئاً «۷»، و من شرم ندارم از خدایی که خالق و رازق و منعم «۸» من است و عالم به سر «۹» و علانیه من است! گفتند: برهان «۱۰» اینکه بود. قولی دیگر اینکه است «۱۱»: یوسف از دست او بچست و از دری از درهای خانه بیرون «۱۲» آمد و زلیخا به

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم سوء و فحشاء.

(۲). آج، لب: الطاف و آیات. [...]

(۳). آج: با تهمت.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب و.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: یافت، لب: تافت.

(۶). قم او را.

(۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲، آب است.

(۸). آج، لب: من است و منعم من.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: عالم سرّ.

(۱۰). بم: برها.

(۱۱). همه نسخه بدلها: آن است که.

(۱۲). آو، بم: برون.

صفحه : ۵۶

قفای او. و استباق، افتعال باشد از سبق، ای تبادرا و تسارعا، می شتافتند به جانب در خانه تا که سبق برد؟ یوسف بر وجه گریختن از

او «۱» و زلیخا به دنبال او در بر در- آویخته «۲».

چون به در خانه رسید «۳»، زلیخا به او رسید و در پیرهن «۴» او آویخت. یوسف- علیه السلام- پیرهن «۵» از او در کشید، پیرهن «۶» یوسف دریده شد. یوسف از خانه بدر جست [۱۳-ر]

و زلیخا بر پی او و پیرهن «۷» یوسف دریده. چون نگاه کردند عزیز را که خواجه یوسف بود او را «۸» بر در خانه یافتند. و ذلک قوله: وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَمَلَى الْبَابِ، ای وجدا زوجها. و اینکه جا «۹» سید به معنی شوهر است. زلیخا پیش دست شد و سبق «۱۰» برد به سخن گفتن، برای آن که آن حرکات متهمان بود «و حرکه المریب «۱۱» لا- تخفی». گفت: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا، چه «۱۲» جزا و مکافات باشد آن را که به اهل و خانه تو بدی خواهد، یعنی زنا. إِلَّا أَنْ يُسَجِّنَ أَوْ عَذَابَ أَلِيمٍ، إِلَّا أَنْ كُفِرَ بِهِ أَوْ أَنْ يَرْجُو عَذَابَ اللَّهِ الْكَبِيرَ، یا عذابی مولم کنند او را «۱۳».

عبد الله عباس گفت: ضرب تازیانه خواست و اینکه آن مثل سایر است که گفته‌اند: «رمتنی بدایها و انسلت» و دگر مثل که گفته‌اند: «خذ اللص من قبل «۱۴» أن يأخذك»، و ما گوئیم: «دزد باش و مرد باش».

یوسف- علیه السلام- گفت: هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي، او مراوده کرد مرا از خود و مخادعه و مطالبه کرد، و چون از او بگریختم در من آویخت و پیرهن «۱۵» من بدرید.

یکی از جمله علما، نام او نوف «۱۶» الشامی، گفت: اگر زلیخا نگفتی:

(۱). قم: گریخت بر او.

(۲). قم: به دنبال او در او آویخته، آو، آب، آج، لب، آز: به دنبال او در آویخته.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم: برسید.

(۴-۵). قم: پیراهن، آو، بم، آج: پرهن، لب: پراهن. [...]

(۶-۷). قم: پیراهن، آو، بم، آج، لب: پرهن.

(۸). در هیچکدام از نسخه بدلها نیست.

(۹). آج: آن جا.

(۱۰). بم: سبقت.

(۱۱). قم: المسترب.

(۱۲). لب: و.

(۱۳). بم، آب: آن را.

(۱۴). آو، بم، آب، آج، آز: ندارد.

(۱۵). قم، آب، آز: پیراهن، آج، لب: پراهن.

(۱۶). قم: یوف، اساس هم نقطه ندارد.

صفحه ۵۷:

ما جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا، یوسف نگفتی: هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي، جز آن که چون او یوسف را «۱» متهم بکرد، یوسف برای نفی تهمت و براءت ساحت واجب شناخت اینکه قدر گفتن. عزیز که شوهر زلیخا بود گفت: یا یوسف؟ شما هر دو مدعی، تو بر دعوی خود گواهی «۲» داری! گفت: بلی. و ذلک قوله «۳»: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا.

در اینکه گواه خلاف کردند: سعید جبیر و ضحاک گفتند: کودکی بود در گاهواره «۴»، یوسف - علیه السلام - گفت: گوی «۵» من آن کودک است. عزیز گفت: آن کودک در گاهواره «۶» چگونه گوی «۷» دهد! گفت: او برای من گوی «۸» دهد. آنکه بنزدیک گاهواره «۹» کودک شدند، یوسف - علیه السلام - گفت: یا کودک؟ چنان که دیدی بگو. به فرمان خدای کودک به سخن در آمد و به زبانی درست گفت: *إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصِيْدَتٍ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ*، اگر پیراهن «۱۰» یوسف از پیش دریده است زن راست می گوید و مرد دروغ، و اگر پیرهن «۱۱» از پس دریده است مرد راست می گوید و زن دروغ. چون بنگریدند پیرهن «۱۲» از پس دریده بود. عزیز گفت زن را: *إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ*، اینکه جمله از کید «۱۳» شماست و کید شما عظیم باشد. و دلیل اینکه قول حدیث «۱۴» عبد الله عباس «۱۵» است. گفت، چهار کس پیش از وقت سخن گفتند: پسر ماشطه «۱۶» دختر فرعون، و گوی «۱۷» یوسف - علیه السلام - و صاحب جریح الزاهب و عیسی - علیه السلام - و قصه اینان در جای خود بیاید «۱۸». و در خبر می آید که: یوسف - علیه السلام - چون پادشاهی با او فتاد «۱۹» و خدای تعالی او را به پیغامبری به اهل آن ولایت فرستاد، یک روز جبریل بنزدیک «۲۰» او نشسته بود،

(۱). قم: یوسف را چون او.

(۲-۷). بم، آب، آز: گواهی.

(۳). آج: ندارد.

(۴-۶). همه نسخه بدلها: گهواره. [.....]

(۵-۱۷). آب، آز، آج، لب: گواه.

(۸). آز، آب، آج، لب: گواهی.

(۹). قم، آج، لب: گهواره. (۱۰-۱۱-۱۲). قم: پیراهن، آو، بم، آب، آج، لب: پیرهن.

(۱۳). قم، آو، بم، آب، آز: اینکه از جمله کید.

(۱۴). قم: ندارد.

(۱۵). آب، آز و صاحب جریح.

(۱۶). آو، بم، آز: ماشط.

(۱۸). همه نسخه‌ها بجز قم ان شاء الله.

(۱۹). قم: با او افتاد، آو، بم، آب، آز: به او افتاد، آج، لب: یافت.

(۲۰). قم: نزد، آج، لب: پیش.

صفحه : ۵۸

جوانی از در سرای در آمد، چاکر بعضی مطبخیان او، و جامه شوخگن پوشیده و چیزی از آلت مطبخ به دست گرفته و بگذشت «۱». جبریل - علیه السلام - گفت: یا یوسف؟ اینکه برنا را شناسی! گفت: نه. گفت: اینکه آن کودک است که برای تو در گاهواره گوی داد «۲». یوسف - علیه السلام - گفت: چون چنین است او را حقی بر ما «۳» ثابت شده است «۴». بفرمود تا او را بیاوردند و آن جامه از او برکنند «۵» و خلعتی گران مایه در او پوشانید «۶» و او را وزارت خود داد. اینکه جا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است «۷»، و آن آن است که: اگر کودکی نا بالغ نه باختیار «۸» گواهی داد «۹» به حق، درجه وزارت یافت، ای موخیدی که هفتاد سال است که بر توحید و عدل باری و تنزیه او از قبایح گوی «۱۰» می دهی [۱۳-

[پ]

عجب باشد که در بهشت درجه امارت و ولایت یابی!

اشارتی دیگر: اگر کودکی گواهی «۱۱» داد تنها بر براءت ساحت یوسف، وزارت یافت، چه عجب که آن کس که با خدای گواهی «۱۲» دهد بر نبوت رسول - علیه السلام - فی قوله: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «۱۳»، اگر استحقاق وزارت و خلافت «۱۴» یابد؟ اشارت اخری «۱۵»: آن که بر عصمت یوسف گواهی «۱۶» داد وزارت یوسف یافت اگر آن کس که بر توحید و عدل خدای - عز و جل - گواهی «۱۷» دهد، فی قوله: شَهِدَ اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ: وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ «۱۸». ... و از جمله اولوا العلم باشد بل سر ایشان و مقدم

(۱). بم: بگزشت.

(۲). آو، بم، آب، آز: اینکه است که از برای تو در گهواره گواهی داد، آج، لب: اینکه است که از برای تو گواهی داد در گهواره.

(۳). قم: بر ما حقى. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: شده باشد.

(۵). همه نسخه بدلها: بجز قم: برکشیدند.

(۶). همه نسخه بدلها: پوشانیدند.

(۷). قم: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اشارت بشارتی.

(۸). قم خود.

(۹). آب، آز: گواهی.

(۱۰-۱۱). قم، آز، آب: گواهی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۱۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳.

(۱۴). آج، لب: یا بدو خلافت، آب، آز چه عجب باشد.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

(۱۶-۱۷). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۱۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸.

صفحه : ۵۹

ایشان «۱»، چه عجب اگر وزارت و خلافت یابد؟ گفتم «۲»: علما را سر بود آز آن که مدینه علم را «۳» در بود، اخری «۴» چو «۵» مدینه را باب بود، خلافت را بابت «۶» بود. آخری در مدینه بود، و اصل سفینه بود، و صاحب سکینه بود، و مرد هزینه بود، و چونین «۷» مناقب او کمینه بود.

حسن و عکرمه و قتاده گفتند: کودک نبود، بل مردی بود بزرگ حلیم با وقار که مردم گواهی مثل او بشنوند «۸» و قبول کنند «۹»، و از جمله خواص ملک بود. سدی گفت: یکی از بنی اعمام را عیل بود که با قطف «۱۰» بر در خانه نشسته بود که اینکه سخن گفت و اینکه حکم کرد خدای تعالی از آن خبر داد.

و قوله: قَسَدٌ، اى شق «۱۱»، و القَدَّ، القَطْعُ و الشَّقُّ، و كَذَلِكَ الخَدَّ و الجَدَّ و الجَدَّ و الحَدَّ «۱۲» و الجزَّ و الحَزَّ، و كلها متقاربة اللفظ و

المعنى، و القبل و القبل «۱۳» بالتخفيف و التثقیل، و كذلك الدبر و الدبر «۱۴» بمعنى كالحلم و الحلم «۱۵» و الخلق و الخلق «۱۶». يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا، و التَّقْدِيرُ: يَا يُوسُفُ، از اسم منادی چون علم باشد حرف ندا روا بود که بیفگنند «۱۷»، چنان که زید و عمرو، برای آن که بناء بر ضم در اسمای معربه دلیل کند بر حذف حرف ندا. گفت: ای یوسف؟ از سر اینکه حدیث برو و اینکه حدیث پوشیده دار، و زن را «۱۸» گفت: وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ، استغفار کن و آمرزش خواه برای گناهانت. اگر خواجگان روزگار ما را معلوم شد که یوسف گناه کرد و خطاب کرد و همت و عزم معصیت کرد، عزیز را معلومتر بودی که شاهد «۱۹» حال بود او

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم آن نیز. [.....]

(۲). قم، آب، آز: گفتیم.

(۳). بم: علم ر/ علم را.

(۴). بم: آخر.

(۵). همه نسخه بدلها: چون.

(۶). بم: نایب، آج: ثابت.

(۷). همه نسخه بدلها: چنین خصال در.

(۸). آو، آج، لب: بشنودند، قم: بشنود.

(۹). آج، لب: کردند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: قطفیر.

(۱۱). آب، آز: شد.

(۱۲). قم: الخدّ و الجذّ و الجزّ، آو: بم، آج: الحدّ و الحدّ و الحدّ و الحدّ و الجزّ، آب، آز: الخدو الجدّ و الجذّ و الجزّ و الحزّ، لب:

الخدّ و الجذّ و الجذّ و الحرّ و الجزّ و الحزّ. (۱۶-۱۵-۱۴-۱۳). قم: ندارد.

(۱۷). آو، آب، بم، آز: روا باشد که حرف ندا بیفگنند، آج، لب: روا باشد که حرف ندا.

(۱۸). آز: زن ر/ زن را. [.....]

(۱۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: شاهد.

صفحه : ۶۰

را نیز گفتی تو هم استغفار کن که توی «۱» عزمی کردی. چون استغفار زن را بفرمود پس «۲» و نسبت به خطا او را کرد بس «۳» که:

إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ، که تو از جمله خطا کنندگانی.

و قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ، و گفتند زنانی در شهر، یعنی شهر مصر. و برای آن «قال» گفت که فعل «۴» مقدم است و اگر مؤخر بودی

«قلن» بایستی «۵» و اگر گفتی «قالت» هم روا بودی، لاجل الجمع، برای آن که جمع مؤنث است، و آن زنان گفتند «۶». مفسران

گفتند: زن ساقی ملک بود و زن نانوی ملک و زن صاحب زندان و زن صاحب دواب-ستور دار، چنان که عادت زنان باشد در مثل

اینکه حدیث که باز گویند با یکدیگر، گفتند: زن عزیز یعنی عزیز «۷» خزینه دار که قطفر «۸» نام بود. و بعضی مفسران گفتند: عزیز

در کلام عرب ملک باشد، کما قال أبو داود «۹»:

دَرَّةٌ غَاصَ عَلَيْهَا تَاجِرٌ جَلَبَتْ «۱۰» عِنْدَ عَزِيزٍ يَوْمَ طَلَّ

أی، ملک. تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ، ای تخادع «۱۱» غلامها الکنعانی می‌بخاود «۱۲» و بخواند و بفریبد غلامش را. و الفتی، الغلام، ها هنا. همانا اهل آن روزگار که مشاهدان «۱۳» حال بودند آن حال ایشان را مصوّرتر بود که مردمان اینکه روزگار را، ایشان حوالت به راعیل کردند که زلیخا بود و بر یوسف «۱۴» هیچ حوالت نکردند، گفتند: امْرَأَتِ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ. و الفتی، الغلام الشّاب، و الفتاة، الجاریة الشّابة، قال الشّاعر:

كأنا يوم قرى إن - نما نقتل «۱۵» ایانا -----

- (۱). کذا در اساس و آو، جز اینکه که در آوروی «ی» خطی کشیده شده و بالای آن «نیز» افزوده‌اند، قم: توهم، دیگر نسخه بدلها: تو نیز.
- (۲-۳). قم: و بس.
- (۴). قم: بر او.
- (۵). آج، لب گفتن.
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم اینکه جمله را ندارند.
- (۷). قم: زن.
- (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: قطفیر.
- (۹). قم: أبو دؤاد.
- (۱۰). قم: حیلت، آو، بم، آب، آز، آج: حلبت.
- (۱۱). آو، بم، آب، آز، آج: یخادع.
- (۱۲). آز: می‌خواهد.
- (۱۳). آج: شاهد.
- (۱۴). همه نسخه بدلها: به یوسف. [.....]
- (۱۵). قم: نقتله، آو، بم، آب، آز: یقتل.

صفحه : ۶۱

قتلتا منهم «۱» کل فتی أبيض حسانا «۲»

[۱۴-ر]

و نیز حوالت عشق و محبت و غلبه آن بر دل هم به زلیخا کردند. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا، ای دخل شغاف قلبها، ای داخله. و قیل شغاف القلب، حجابها. سدّی گفت: شغاف. پوستکی تنک باشد بر دل، آن را «لسان القلب» گویند، یقال: شغفه الحب، اذا علاه من شعاب «۳» الجبل و هو أعلاه، و شغفه الحب، اذا دخل جوف قلبه، قال النّابغة الذّبیانی:

و قد حال هم دون ذلك داخل دخول الشّغاف تبغیه الأصابع «۴»

عبد الله عباس گفت: شغفها، ای علقها، حسن و قتاده گفتند: بطنها و استبطنها، دوستی او در دل گرفت پنهان، و عطاردی و شعبی و

اعرج در شاذ خواندند:

«شعفا» بالعین غیر المعجمه، و الشعف «۵»، الحب. و قال الفراء: أصله من شعف «۶» الجبل، و معنی آن که: ذهب بها کل مذهب، و هذا من شعف «۷» الدابة «۸»، چون او را به هر جانب بتازی و ببری. و قال امرؤ القیس:

أقتلنی و قد شعفت «۹» فؤادها كما شعف «۱۰» المهنوء «۱۱» الرّجل الطّالی

أخفش گفت «۱۲»: بّرح بها، ای شدّد بها الحب، دوستی کار بر او سخت کرد.

محمّد بن جریر گفت: غمها، دل «۱۳» تنگ بکرد او را. إنا لنراها فی ضلالٍ مُبین، ما او را در ضلال «۱۴» و گمراهی و ذهاب از ره صواب می بینیم و می دانیم، من الرّأی و الرّویة. و ضلال نیز حوالت به زن کردند «۱۵» دون یوسف.

فَلَمَّا سَجَعَتْ بِمَكْرِهِمْ چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث و گفتار ایشان بشنید، دعوتی ساخت برای ایشان و کس فرستاد و ایشان را بخواند و دیگر زنان

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: قبلنا منهم، لسان (۱۱۵/۱۳): قیاما بینهم.

(۲). قم: حسابانا. آو، بم، آب، آز، آج، لب: حیانا.

(۳). قم، آب، آز، لب: شغاف، آو، بم: شعاف.

(۴). آز: الاصابع.

(۵). همه نسخه بدلها: و الشعف.

(۶-۷). قم، آب، آز: شعف.

(۸). آب، آز: الدار.

(۹-۱۰). آو، بم، آب، آز، آج: شعفت.

(۱۱). آو، بم، آب، آز: المهبوء، آج: المهبوءة.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب ای.

(۱۳). آو، بم، آب، آز، آج: دلها.

(۱۴). قم: ضلالی.

(۱۵). بم: کرد. [...]

صفحه : ۶۲

را تا جمله خواندگان و حاضران از آن مهمانی چهل زن بر آمدند، و محمّد بن اسحاق گفت: برای آن، حدیث ایشان را مکر خواند که ایشان به آن حدیث مکر کردند و حیلت تا یوسف را ببینند، که یوسف از خانه بیرون نیامدی «۱» و ایشان را مراد «۲» بود که او را ببینند از آنچه می شنیدند از جمال او، اینکه حدیث بکردند تا باشد که راعیل «۳» ایشان را بحاضر «۴» کند و او را به ایشان «۵» نماید آن چنان آمد که ایشان انداختند و نیز «۶» اندیشه ایشان خطا نشد، او دعوت «۷» ساخت و ایشان را بخواند. وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا، و بساخت برای ایشان مجلسی در او بالشها نهاده که بر او تکیه کنند. و «أعدت» أفعلت من العتاد و أعتد و أعد بمعنی واحد، قال الله تعالى: إنا أعتدنا للظالمين ناراً «۸» و آتت كل واحدٍ منهنّ سكيناً، و «۱۴» هر یکی را از ایشان «۱۵»

(۱). آب، آرز: بیامدی.

(۲). بم آن.

(۴). همه نسخه بدلها: حاضر.

(۵). آو، بم، آب، آرز: با ایشان.

(۳-۶). بم، آب، آرز، آج، لب: و نیز.

(۷). همه نسخه بدلها: دعوتی.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

(۹). بم: خورده.

(۱۰). بم: آن.

(۱۱). قم خوردن.

(۱۲). قم: ندارد.

(۱۳). آو: به کار.

(۱۴). بم: او.

(۱۵). آو، بم، آرز: ایشان. [...]

صفحه : ۶۳

کاردی به دست داد، ایشان کارد به دست گرفتند و او یوسف را جامه سپید^۱ پوشانید و او را گفت: اگر هیچ مرا بر تو حقی هست از اینکه جای خود برون آیی^۲ و بر اینان گذری کن که تو را در اینکه زبانی نیست. و گفتند: ایشان را در خانه‌ای نشانده بود^۳ و دو درکه^۴ آن جا رهگذر یوسف بود به کاری که او را بودی او را گفت به آن خانه در رو و گذر کن و فلاں کار بکن. او به خانه درآمد و به ایشان بگذشت.

گفتند: برای آنش جامه سپید^۵ پوشانید تا نگویند که او به جامه گرانمایه نکوست که حسنی که به جامه بود حسنی^۶ عاریتی باشد، چو^۷ جامه بکنند^۸ برود.

حسن یوسف چنان بود که اگر جامه گرانمایه پوشیدی جامه از او آراسته شدی، چنان که شاعر گفت:

و تزیدین طیب الطیب طیباً إن تمسّیه^۹ «این مثلک آینا

و إذا الدّرّزان^{۱۰} حسن وجوه کان للدّرّ حسن وجهک زینا

و گفتند: ایشان را در صفه‌ای بنشانند^{۱۱} که بر آن صفه خانه‌ای بود و یوسف در آن خانه بود و یوسف را گفت: اخرج علیهن^{۱۲} برون^{۱۲} آئی بر اینان. در کلام حذفی و اختصاری هست، و التّقدیر: فخرج علیهن فلما رأینہ، یوسف - علیه السّلام - بیرون^{۱۳} آمد. گفتند، زلیخا ایشان را گفت: که من اینکه جوان را خواهم گفتن که بر شما گذری کند، اکنون چون او بگذرد هر یکی از شما از اینکه ترنج که به دست داری^{۱۴} پاره‌ای ببری^{۱۵} و او را^{۱۶} دهی^{۱۷} برای من. فلما رأینہ أکبرنہ، چون او را بدیدند بزرگ آمد او در چشم ایشان. عبد الله عباس گفت: «حضن لاجله»، حیض پدید آمد ایشان

- (۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: سفید.
- (۲). آب، آز، آج، لب: بیرون آی.
- (۳). آو، بم، آب، آز، آج: بودند.
- (۴). آو، بم، آب، آز، آج: و دری که.
- (۵). بم، آب، آز، لب: سفید.
- (۶). بم، آب، لب: حسن، آج: چون.
- (۷). همه نسخه بدلها: چون.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز قم: برون کنند.
- (۹). بم، آب، آز: یمسه.
- (۱۰). بم: الدررن.
- (۱۱). آو، بم، آب، آج، لب: بنشانند، آز: بنشانند.
- (۱۲). آج، لب: بیرون.
- (۱۳). آو، بم: برون.
- (۱۴). آب، آز، آج، لب: دارید. [.....]
- (۱۵). آب، آز، آج، لب: ببرید.
- (۱۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: و به او.
- (۱۷). آب، آز، آج، لب: دهید.

صفحه : ۶۴

را چون او را دیدند. و قال: الاكبار الحیض، قال الشاعر «۱»:

تأتی «۲» النساء لدی أطهارهن، و لا تأتي «۳» النساء إذا اکبرن «۴» إكبارا
و بر اینکه تأویل تقدیر آن باشد که: «اکبرن له» «۵»، ای لاجله، و مثله قول عنتره:

و لقد أتیت علی الطوی و أظله حتی أنال «۶» به کریم المطعم «۷»

ای، و أظله علیه. اصمعی گفت: اینکه بیت پیش رسول بخوانند گفت: هیچ شاعر نبود در جاهلیت که مرا بایست که او را ببینم مگر عنتره را «۸» برای اینکه بیت.

وَقَطَّنَ أَيْدِيَهُنَّ دستها بریدند از دهش و تحیر، چنان که بی خبر شدند «۹» و هوش از ایشان برفت «۱۰» که دست می بریدند و از نظاره جمال یوسف خبر آلم «۱۱» نداشتند. وهب گفت: از آن چهل زن، نه بمرند، قتاده گفت: بعضی از ایشان دست جدا کردند، مجاهد گفت: ایشان از دست بریدن آنگه خبر داشتند که خون دیدند «۱۲» آنگه از سر تعجب و تحیر گفتند: حاش لله، پر گست باد «۱۳»؟ ابو عبیده گفت، اینکه کلمت را دو معنی است: یکی تنزیه، یکی استثنا، پس بر اینکه قول معنی آن باشد که: سبحان الله؟ و التنزیه لله و المحاشاه له عمّا لا یلیق به، یعنی منزها خدایا که چنین خلق آفریند؟ عامه قرآء خواندند: «حاش لله» بی الف. آنگه در او چند قول گفتند:

یکی آن که «۱۴» اصل «حاشی» بوده است به الف، برای کثرت استعمال الف بیفگندند، چنان که گفتند: لا- أب لك و لا- أب لشانیک، و الاصل: لا أب لك،

- (۱). آج، لب شعر.
- (۲). آو، بم، آب، آز، آج: یأتی، لب: نأتی.
- (۳). آو، بم، آب، آز، آج: یأتی.
- (۴). آب، آز: اکبرت.
- (۵). آو، بم، آج: اکبرنه، آب: اکبرن.
- (۶). همه نسخه بدلها: اتاک.
- (۷). آو، بم، آب، آج، آز: المعظم.
- (۸). آو، بم، آج، لب: عنتره برای.
- (۹). قم: بی خود شدند، دیگر نسخه بدلها: بی هوش ند.
- (۱۰). قم: بشد، آج، لب چنان.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خیر نداشتند از الم. [.....]
- (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم: بدیدند.
- (۱۳). آو، بم، آب، آج، لب: برکت باد، آز: برگشت باد.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم در.

صفحه : ۶۵

و چنان که حذف کردند از «لم» «۱» و «بم» و «عم». و ابو علی گفت: حاش و حشا و حاشی «۲» سه لغت است، قال: «۳»:

حشا رهط النَّبِيِّ فَإِنَّ فِيهِمْ
بحورا لا يقطعها الدلاء
و اما «حاشی» فکقول «۴» الشاعر:

حاشی أبی «۵» ثوبان إنَّ به ضمنا «۶» عن الملحاه «۷» و الشَّتم

و ابو علی گفت: اینکه کلمت دو معنی دارد [۱۵-ر]: یکی حرف جرّ و یکی فعل ماضی. أمّا حرف جرّ صورت نبندد اینکه جا، پس فعل ماضی باشد و فاعل او یوسف باشد، یعنی: حاش یوسف- علیه السّلام- ممّا قرف «۸» به لله تعالی، ای صار فی حشا و ناحیه من ذلك لما نرى «۹» فيه من العفّة و الصّیلاح. گفتند: ما او را از اینکه کار که بر او تهمت می کنند «۱۰» دور می بینیم «۱۱» و بر کناره می بینیم از آنچه در او دیدیم از سیمای خیر و علامت رشد و عفت و صلاح. ما هذا بشرأ، اینکه نه آدمی است، و اینکه «ما» عمل «لیس» کند، رفع اسم و نصب خبر «۱۲»، و أعمش خواند: «ما هذا بشر» بر آن که «۱۳» اعمال «ما» نکرد، و اینکه لغت اهل نجد است و بنی تمیم، و أنشد الفراء:

و یزعم حسل «۱۴» أنه فرع قومه و ما أنت فرع یا حسیل «۱۵» و لا اصل و أنشد أيضا:

لشتان ما أنوی و ینوی بنو أبی جمیعا فما هذان مستویان

تمنّوا لی «۱۶» الموت الذی یشعب الفتی و کل فتی و الموت یلتقیان

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: الم.

(۲). قم: حاشا.

(۳). آز الشاعر.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: فلقول.

(۵). قم، آو، بم، آز، آج: ای، لب: بی.

(۶). قم، آو، بم، آج: ضنا، آب، آز: صبا.

(۷). قم، لب: المحاء، بم، آج: الملجاء.

(۸). آو، بم، آب، آز: حرف، آج: صرف.

(۹). آز: یری.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: می نهند.

(۱۱). آو، بم، آب، آز: می بینم. [...]

(۱۲). اساس: جر، با توجه به قم و فحوای جمله تصحیح شد.

(۱۳). قم: بدان که.

(۱۴). بم، آج: حل، آب، آز: جیل.

(۱۵). آب، آز: جبیل، بم، آج: حل.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز بم: تمنّوا الی.

صفحه : ۶۶

و أبو الحویرث «۱» الحنفی خواند: «ما هذا بشری» «۲» ای بمشتری «۳»، چنین شخص خریده نباشد و بنده نتواند بودن. إن هذا إلیا ملک کریمه اینکه نیست إلیا فریشته ای کریم، و «ان» به معنی «۴» حرف نفی است، و المعنی: ما هذا إلیا ملک کریم.

قالت فذلکین الذی لمتنی فیه، زلیخا گفت: آن زنان ملامت کننده را که تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را بدیدند روی ملامت به ملامت خود نهادند و بدانستند که ایشان به ملامت اولی ترند، و زلیخا دست یافت و عذرش روشن شد «۵». فذلکین الذی، «ذا» «۶» اشارت است به یوسف و «کن» خطاب ایشان است، گفت: اینکه آن شخص است که شما «۷» مرا در حق او ملامت می کردی «۸».

أقول قول زلیخا من عواذلها هذا العزیز الذی لمتنی فیه

آنکه بر «۹» خویشتن اقرار داد «۱۰»: «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» و من او را مراودت کردم و مطالبه از نفس او. فَاسْتَعْصَمَ، خویشتن نگاه داشت از من و امتناع کرد، از همه جهان به کار یوسف در اینکه مسأله زلیخا نزدیک تر بود، او می گوید:

فاستعصم، و مجبران می گویند: فاستعصی. آن زنان او را گفتند: چرا فرمان او نکنی!

گفت: فرمان خدای رها نکنم و فرمان او کنم عند آن زلیخا گفت: «وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمُرُّهُ» اگر آنچه منش فرمایم نکند لیسجَن» به زندانش باز دارند و از جمله ذیلان و خواران شود. او را تهدید کرد به زندان و مذلت، و «نون» تأکید «۱۱» ثقیله و خفیفه و «لام» فی قوله: لیسجَن» و لیکوناً «۱۲» رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ» روی از ایشان و حدیث ایشان بگردانید و با خدای تعالی به مناجات گفت: «۱» خداوند «۲» من و پروردگار من؟ من «۳» زندان دوست تر می دارم از آنچه ایشان مرا با آن می خوانند. و اینکه دلیل آن می کند که هر یکی از ایشان در او طمع کرد «۴» و استدعا کرد «۵» او را، یا بر عموم «۶» می گوید برای آن که زلیخا از ایشان بود، یعنی اگر هر یکی از ایشان «۷» هم آن «۸» دست یابند که زلیخا، همان کنند از استدعا که او کرد «۹».

اگر گویند چگونه گفت: السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي «۱۰» وَ إِنَّمَا تَصْرَفِ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» و اگر کید ایشان از من برنگردانی به الطاف و مرا با خود رها کنی، أَصَبَ إِلَيْهِنَّ» من میل کنم به ایشان و الصَّيْبُ، المِيل، يقال: صبا إليه يصبو صبوا «۶»، و منه الصَّبِيّ لميله إلى اللهو و اللعب، قال الشاعر:

إلى هند صبا قلبی و هند مثلها بصبی «۷»

و قال آخر:

صبا قلبی و مال إليك میلا و أرقنی خیالك یا أثیلا «۸»

و اگر لطف تو مرا در نیابد من از جمله جاهلان باشم «۹»، یعنی ممکن بود که اگر تو لطف نکنی من ارتکاب اینکه معصیت کنم چه در مقدور او بود، و آنکه از جمله جاهلان باشم.

حق تعالی گفت: فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ» خدای او را اجابت کرد و کید ایشان صرف کرد از او «۱۰». و اگر چنانستی که مجبران «۱۱» گفتند، نه دعا را اجابت بودی و نه کید مصروف، برای آن که آنچه «۱۲» معصیت بود از عزم بر قبیح، و جلوسه «۱۳» منها مجلس الخائن حاصل بود، علی قولهم الفاسد الشنیع. و اینکه آیت نیز از جمله ادله است بر

(۱). آب، آز: تقدیم.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: ضربی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم دلیل.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکو.

(۵). قم: باشند.

(۶). آب، آز: صبا.

(۷). مل: تصبی، همه نسخه بدلها و أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ

(۸). آج: ابتلا. [...]

(۹). آج: هم.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از او صرف کرد.

(۱۱). آو، بم، آب، آز، آج: مجبیره.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: ندارد.

(۱۳). آج، لب: جلوسها.

صفحه : ۶۹

عصمت یوسف - علیه السلام - إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ که او شنواست اقوال ایشان «۱» را و عالم است به احوال ایشان. و اهل معانی گفتند، در آیت حذفی هست و تقدیر آن است: و إِلَّا تصرف عَنِّي ثَمْرَةَ كِيدِهْنِ أَوْ عَاقِبَةَ كِيدِهْنِ، برای آن که کید ایشان دعوت و مراودت و مطالبه بود و آن حاصل بود و آنچه مدفوع و مصروف بود از او، معصیت بود که ثمره کید ایشان بود و اینکه «۲» از جمله حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه باشد.

قوله: ثُمَّ يَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ، آنکه روی رای ایشان چنان راه داد و بدا لهم، ظهر لهم باشد پس از آن که آیات و دلالات بدیدند و بدانستند که مجرم زلیخاست - که یوسف را محبوس کنند - تا ایهام «۳» کنند بر مردمان که گناهکار «۴» یوسف است و زلیخا بی گناه. و أمّا فاعل «بدا»، رمانی گفت: فاعل او مضمّر است، ای بدا لهم رأی، و اگر چه ذکر زنان رفته است چون عزیز و دگر کس با ایشان مضاف شدند، «لهم» گفت «۵»، تغلیبا للمذکر علی المؤنث. و كذلك: لَيْسَ جُنَّةً، فعل جماعت مردان «۶» است با «نون» تأکید مشدّد «۷» و «نون» تأکید هم برای إضمار قسم است، و التّقدیر:

بدا لهم ان أقسموا لیسجنّنه. و روا بود که «أن» مع الفعل که مقدر است فاعل «بدا» باشد. اما آیات: پیرهن دریده و گواهی «۸» گواه و قطع الایدی و اعتراف المرأة. و «حتی» حرف جرّ است به معنی «إلی». و «حین» اینکه جا مدّتی است نا معین چنان که ما گوئیم: روزی چند تا بادی به سر اینکه کار بجهد «۹».

و دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ، در کلام حذفی هست [۱۶-ر]

و التّقدیر: فسجن «۱۰» و دخل معه، اینکه بگفتند و یوسف را به زندان فرستادند. سدّی گفت: سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهرش را: اینکه غلام کنعانی مرا رسوا بکرد «۱۱» در میان

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: اینان.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: ندارد.

(۳). آو، بم، آج: اتّهام.

(۴). مل: گناه.

(۵). بم: ندارد.

(۶). بم: مرد.

(۷). بم: نون مشدّد، آب، آز: نون تأکید، آج، لب: نون تأکید ثقیله مشدّد.

(۸). آو، بم، آب، مل، آز: گواهی.

(۹). مل: در گذرد. [...]

(۱۰). آو، بم، مل، آز، آج، لب: فیسجن، قم: ندارد.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: کرد.

صفحه: ۷۰

مردمان، او می‌گوید من مراودت کردم او را، و من نمی‌توانم با هر یکی تقریر عذر خود کردن «۱»، یا مرا دستور باش تا برون «۲» روم و عذر خود ظاهر کنم یا او را محبوس کن «۳» تا نیز حدیث من نکنند «۴»، و مردم اینکه حدیث نیز «۵» از زبان فرو نهند «۶».

عزیز پیش ملک رفت و گفت: مرا غلامی است اکنون از او گناهی «۷» در وجود آمد بفرمای «۸» تا او را به زندان برند. ملک بفرمود تا یوسف را به زندان «۹» بردند «۱۰» و با او دو جوان «۱۱» را به زندان بردند: یکی خوان سالار ملک بود و یکی شراب‌دار، و گفتند: دو غلام بودند ملک را «۱۲»، نام خوان سالار «۱۳» مجلث «۱۴» بود و نام شراب‌دار نیو «۱۵»، و ملک بر ایشان خشم گرفته بود، و سبب خشم او آن بود که او را خبر دادند که «۱۶» خوان سالار تدبیر آن می‌کند که او «۱۷» را زهر دهد و ساقی در آن «۱۸» خبر می‌دارد و با هم راست کرده‌اند.

و سبب اینکه آن بود که جماعتی که ایشان را از ملک رنج بود از اهل مصر و رعایا خواستند تا ملک را زهر دهند، ممکن نشد ایشان را الا از ره طعام و شراب. اینکه هر دو غلام را بفریفتند و ایشان را مالهای بسیار وعده دادند، خوان سالار مال بستد و زهر بستد «۱۹» و در طعام کرد و ساقی پشیمان رسید «۲۰» و مال بستد و زهر بستد. چون وقت طعام و شراب آمد خوان سالار به عادت طعام پیش آورد «۲۱» و بنهاد. شراب‌دار

(۱). قم: با هر یکی عذر خود کردن، دیگر نسخه بدلها: عذر خود تقریر کردن.

(۲). آب، مل، آز، آج، لب: بیرون.

(۳). بم: او محبوس کن.

(۴). آج: نکنند.

(۵). آو، بم، آب: ندارد.

(۶). آو، بم، آب: از زبان بنهند، مل: من از زبان مردمها اوفتم.

(۷). آز: مناهی.

(۸). آز: بفرمایی.

(۹). آو، بم: ندارد.

(۱۰). آب: یوسف را بزدند.

(۱۱). مل، آج، لب دیگر.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: دو غلام ملک. [...]

(۱۳). قم: نام یکی.

(۱۴). آب، آز: مجلب.

(۱۵). قم: نام دیگر که شراب دار بود نیو، آب، آز: نمو (بی نقطه)، لب: بنو.

(۱۶). آب، آز: که گفتند.

(۱۷). آو، بم، آب، آج، لب: تو.

(۱۸). همه نسخه بدلها بجز مل: از آن.

(۱۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: ندارد.

(۲۰). قم: ساقی را پشیمانی رسید، دیگر نسخه بدلها: پشیمان شد.

(۲۱). مل: پیش آورد به عادت.

صفحه : ۷۱

بیامد و گفت: أيتها الملك؟ لا تأكل هذا الطعام فإنه مسموم، اینکه طعام مخور که زهر آلود است. خوان سالار گفت: أيتها الملك؟ آن شراب که او دارد نیز زهر آلود است آن مخور. ملك گفت: چنین است! گفت: دروغ می گوید. گفت: او نیز دروغ می گوید. ملك ساقی را گفت: آن شراب باز خور. او «۱» شراب باز خورد، او را گزند نکرد که در او زهر نبود. صاحب طعام را گفت: اینکه طعام بخور، نخورد و ابا کرد. ملك گفت: تا بهیمة‌ای را بیاوردند و آن طعام به او دادند. بخورد و در حال بمرد. ملك فرمود تا هر دو را به زندان بردند و یوسف - علیه السلام «۲» - در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان از دل تنگی و دل مشغولی خوابهای آشفته بسیار بینند و برای اینکه صالح بن عبد القدوس می گوید اینکه «۳» ایات، چون مهدی او را در زندان کرد به تهمت زندیقی «۴»:

خرجنا من الدنيا و نحن من أهلها فلما من الأحياء فيها و لا الموتى

إذا دخل السجن يوما لحاجة عجبنا و قلنا جاء هذا «۵» من الدنيا

و نفرح «۶» بالزؤيا «۷» و جلّ حديثنا إذا نحن اصبحنا «۸» الحديث عن الزؤيا «۹»

فإن حسنت لم «۱۰» تأت «۱۱» عجلي و أبطأت و ان قبحت لم تحتبس و أتت عجلي

طوى دوننا الأخبار «۱۲» سجن ممنّ له حارس تهدي «۱۳» العيون و لا يهدى «۱۴»

قبرنا و لم ندفن فنحن بمعزل من الناس لا نخشى «۱۵» فنغشى و لا نغشى «۱۶»

ألا أحد يأوى لأهل محلّة مقيمين فى الدنيا و قد فارقوا الدنيا

و گفته‌اند در وصف زندان و زندانیان «۱۷» به از اینکه ایات نگفته‌اند.

(۱). مل: اینکه، آج، لب: از آن.

(۲). آب، آز: علیه الصلاة و السلام.

(۳). آو، بم، آج، لب: از.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: زندقه.

(۵). مل: جاهدا. [.....]

(۶). بم، آج، لب: تفرح.

(۷). بم، آج، لب: بالدنيا.

- (۸). آو، بم، مل، آج، لب: اصیحت.
- (۹). آو، بم، آج: من الحدیث الرؤیا، مل: من الرؤیا، لب: من الحدیث عن الرؤیا.
- (۱۰). آج، لب: فلم.
- (۱۱). مل: یأت.
- (۱۲). آز: الاخبار.
- (۱۳). بم: یهد، آز، آج: یهدی.
- (۱۴). مل: تهدی.
- (۱۵). آو، بم، مل، آج، لب: لا تخشی.
- (۱۶). آو، بم، آج: فیعشی و لا نعشی، مل: فبغشی و لا یغشی، آب، آز: فغشی و لا یغشی، لب: فغشی، و لا تغشی.
- (۱۷). آج: زندانبان.

صفحه : ۷۲

چون زندانیان بامداد برخاستند «۱» هر یکی چند خواب مختلف دیده و روی به یوسف نهادندی «۲» و خوابها پرسیدن گرفتندی «۳» و او تعبیر می کردی. ایشان خواستند تا تجربه کنند اینکه خوابها [۱۶-پ]

بینداختند و گفتند: ما در خواب دیدیم- و ندیده بودند- خوان سالار گفت «۴»: در خواب دیدم که نان بر سر داشتمی «۵» و مرغان هوا نان از سر من می خوردندی «۶» و شراب دار گفت: من در خواب دیدمی «۷» که انگور می فشاردمی «۸» و به خداوندگار «۹» می دامی.

عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس از رسول- صلی الله علیه و علی آله، که هر که او خوابی «۱۰» ندیده باشد گوید «۱۱» دیدم، و در خواب دیده دروغ گوید «۱۲»، روز قیامت دو جو «۱۳» به دست او دهند و او را تکلیف کنند تا بر یک دگر «۱۴» بندد. و هر که او گوش با حدیث قومی «۱۵» کند که ایشان نخواهند که او آن شنود «۱۶»، فردا «۱۷» قیامت سرب در گوش او گدازند «۱۸»، اینکه قول عبد الله مسعود است «۱۹».

بهری «۲۰» دگر گفتند: خواب راست بود و آن را حقیقتی بود و آنچه گفتند در خواب دیدند. محمد بن جریر الطبری گفت: خواب بر عکس دیدند بدل کردند آن را، او خواب اینکه بر خود بست «۲۱» و او خواب آن بر خود. چون یوسف- علیه السلام- تعبیر کرد، آن که صاحب خواب بد «۲۲» بود گفت:

(۱). قم، مل: برخاستندی.

(۲). لب: روی یوسف کردندی، آج، روی به یوسف کردندی. [.....]

(۳). مل: خوابها پرسیدندی.

(۴). قم من.

(۵). آز: داشتی.

(۶). مل: می ربودند.

(۷). همه نسخه بدلهای دیدم.

(۸). آج، لب: می فشاردمی.

(۹). آرز: خداوند.

(۱۰). آج، لب: خواب.

(۱۱). آو، آج، لب خواب، آب، آرز در خواب.

(۱۲). آب، آرز: گوید در خواب دیدم به دروغ.

(۱۳). آو، بم: جودانه، آب، آرز، آج، لب: دانه جو.

(۱۴). مل: تا گره بر او.

(۱۵). مل: کسی.

(۱۶). آب، آج، لب: بشنود. [.....]

(۱۷). قم، مل، آب، آرز، آج، لب: فردای، آو، بم: فردا قیامت/ در قیامت.

(۱۸). قم، آرز: گذارند، مل: ریزند گذاخته.

(۱۹). مل: عبد الله مسعود اینکه قول گفت.

(۲۰). آب، آرز: بعضی. ۲۱. مل: نهاد.

(۲۲). قم: نیک.

صفحه : ۷۳

حاشا آن خواب نیک من دیده‌ام و خواب بد او، یوسف - علیه السلام - گفت: قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ. مجاهد گفت: اول که اینکه دو غلام آمدند که «۱» از او خواب پرسند، او را گفتند:

ای جوان تو سخت نیکو روی «۲» و بخرد و بخیر جوانی «۳»، ما تو را «۴» دوست می‌داریم. او گفت: به خدای بر شما که مرا دوست نداری «۵» که هر «۶» که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم «۷». عمه من مرا دوست داشت و خواست تا مرا بر خود باز گیرد کمری از ابراهیم به میراث یافته بود بر میان من بست و من خفته «۸» و بی خبر از آن، آنکه مرا تهمت دزدی نهاد «۹» تا بعلت آن یک سال مرا بنزد خود باز گرفت - و شرع ایشان، چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یک سال سارق را خدمت مسروق منه بایستی کردن - و اگر پدر مرا دوست داشت «۱۰» در محنت برادران افتادم تا مرا به چاه افگندند و به بندگی بفروختند. و اگر زلیخا گفت: تو را دوست دارم مرا به محنت زندان افگند «۱۱». زنهار «۱۲» مرا دوست مدارید «۱۳». گفتند: ما تو را دوست داریم «۱۴» و ما را با تو الف «۱۵» می‌باشد.

آنکه همه روز «۱۶» بیامدندی «۱۷» و حدیث او می‌شنیدندی و بر او «۱۸» آفرین می‌کردندی، تا شبی در خواب دیدند آنچه خدای حکایت کرد از ایشان، بر دگر روز بیامدند و پیش او بنشستند «۱۹» و گفتند: أيتها العالم؟ ما دوش هر یکی خوابی دیده‌ایم اگر دستور

(۱). همه نسخه بدلها: تا.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم: نیکو روی.

(۳). آو، بم، مل، آج، لب: بخرد جوانی.

(۴). مل سخت.

(۵). آو، آب، آرز: مدارید، قم، بم: مداری.

(۶). مل کس.

- (۷). مل: مرا به بلای عظیم افگند اول.
- (۸). مل: که من خفته بودم. [.....]
- (۹). مل: بنهاد.
- (۱۰). مل: داشتی.
- (۱۱). آب، آز: گرفتار کرد.
- (۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: زینهار.
- (۱۳). آو، بم: مداری.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز قم: می داریم.
- (۱۵). آج، لب: الفت.
- (۱۶). بم: هر روز.
- (۱۷). آج، لب: همه آمدندی.
- (۱۸). مل ثنا.
- (۱۹). آو، بم: آمدند، آب، آز: شدند، آج، لب: ندارد.

صفحه : ۷۴

باشی «۱» پیرسیم و تو آن را تعبیر فرمایی «۲». گفت: بگو «۳».

ساقی گفت: من در خواب دیدم که پنداشتمی که در بستانی ام «۴»، رزی بود «۵» و تا کی «۶». از آن آن رز سه خوشه انگور داشت من بگرفتمی و کأس ملک به دست من «۷» بودی در آن جا فشردمی و ملک را دادمی تا باز خوردی «۸».

و خوان سالار گفت: من در خواب دیدمی «۹» که سه سبد نان بر سر نهاده بودمی و بر آن جا ألوان طعامها بودی سیاع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن نان می خوردندی، فذلک قوله: وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ. زجاج گفت: ایشان مملوک را «فتی» خوانند اگر پیر باشد و اگر جوان، و دگر اهل لغت گفتند: «فتی» جوان با قوت باشد، قال الشاعر:

يا عَزَّ «۱۰» هل لك في شيخ فتى أبدا و قد يكون شباب غير فتیان

قال أَحْيَدُهُمَا، یکی از ایشان گفت: إِنِّي أَرَانِي، حکایت حال است و أفعال شك و یقین از میان همه افعال متعدی باشد به نفس فاعل بی آن که ذکر نفس کنند، يقول القايل [۱۷-ر]: رأيتني و علمتني و وجدتني «۱۱» و زعمتني و كذا الباقي، و رأيتك و زعمتك و وجدتك، و لا يقال ضربتني و «۱۲» قتلنتني و اكرمتني، إِنَّمَا يُقَالُ:

ضربت نفسي و قتلت نفسي. أَعْصِرُ خَمْرًا، أَي عَنَابًا. و كَفْتُنْدُ: «خمر» به لغت عمان انگور باشد برای آن که خمر نتوان فشردن چه خمر خود فشرده باشد «۱۳». و در قراءت عبد الله مسعود چنین است که: أَعْصِرُ عَنَابًا. اصمعی گفت، معتمر «۱۴» بن سلیمان گفت: اعرابی را دیدم که انگور داشت.

(۱). آز، آج، لب: باشد.

(۲). مل: کنی.

(۳). مل، آب: بگوئید. [.....]

(۴). آو، بم، آب، آج، آز، لب: در بستانم، مل: در بستانی بودمی.

(۵). قم: بودی.

(۶). مل: شاخی، آج: ندارد.

(۷). قم: بر من.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب: باز خورد.

(۹). مل: دیدم.

(۱۰). آج: ندارد.

(۱۱). قم: و حدثتی.

(۱۲). بم لا.

(۱۳). مل: فشرده است.

(۱۴). مل: مقیم.

صفحه : ۷۵

گفتم: ما معك! قال: خمر، چه داری! گفت: خمر، و از اینکه جا سر که انگور «۱» را، «خل» خمر خوانند، یعنی خل العنب، و بعضی دگر گفتند: خمر بر جای خود است و اینکه چنان است که گویند: فلان يعصر الدهن و الزيت، و إنما هو يعصر «۲» ما يستخرج منه الدهن و الزيت، یعنی تعاطی افعال «۳» می کند «۴» از عصر که از آن جا خمر و دهن و زيت حاصل شود، و اینکه قول سدید «۵» است. وَقَالَ الْآخِرُ، آن دیگر گفت: من دیدم که نان بر سر گرفته ام «۶» و از بالای سر من مرغان می خوردندی، تَأْكُلُ الطَّيْرُ، در جای صفت خبز «۷» است. تَبْنَا، ما را خبر ده به تأویل آن. إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، که «۸» ما تو را از جمله محسان می بینیم. در او چند قول گفتند:

فَرَّاءُ گفتم، من المحسنين لتأويل الرُّوِيَا، یعنی ما تو را می بینیم که تأویل خواب نیک «۹» می دانی، و عرب کسی را که صنعتی داند و نیک «۱۰» داند گویند: فلان يحسن كذا، فلان اینکه صنعت نکو می داند. و بعضی دگر گفتند: من المحسنين إلينا و المنعمين علينا ان عبرت رؤيانا «۱۱». ما تو را از جمله محسان و منعمان دانیم اگر تأویل خواب ما بگویی، و اینکه قول محمد بن اسحاق است. ضحاک گفت: مراد آن است که ما تو را از جمله نکوکاران می بینیم با «۱۲» زندانیان و او همه روز تعهد ایشان کردی، بیماران را معالجه کردی و آنان را که «۱۳» جامه دریده بودی بدوختی و جامه ایشان بشتی و ایشان را تسلی دادی.

در خبر است که: چون یوسف - علیه السلام - در زندان شد «۱۴» اهل زندان را یافت دلتنگ و پژمرده «۱۵»، ایشان را گفت: أْبْشِرُوا و اصبروا، صبر کنی و بشارت باد شما را

(۱). همه نسخه بدلها: انگوری.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: يستعصر.

(۳). قم: ندارد، مل: افعالی. [...]

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: می کنند.

(۵). آو، آب، آز، آج: سدی.

(۶). مل: بر گرفته ام.

(۷). قم، بم، آو، مل، آج: خبر، آب، آز: خمر، لب: خیر.

(۸). قم: یعنی.

(۹). آو، بم، آج، لب: نکو، آب: نیکو.

(۱۰). قم: صنعتی نیک.

(۱۱). آو، آج، لب: رؤیا، مل: الزویا.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از.

(۱۳). مل: کسی را که.

(۱۴). آج، لب: رفت.

(۱۵). مل: در مانده.

صفحه : ۷۶

که خدای شما را بر اینکه مزد «۱» دهد و فرج عاجل و ثواب آجل «۲»، و رنج و صبر شما ضایع نیست. ایشان دل خوش و آسوده شدند و گفتند: رحمت خدای بر تو باد که تا «۳» تو اینکه جا نبودی ما دلتنگ و رنجور بودیم «۴». چون تو در آمدی ما را به دیدار تو راحت و انس «۵» حاصل شد «۶» و متسلی شدیم، چه نکوست «۷» روی تو و خوی تو و حدیث تو، ما را خبر می‌دهی «۸» از مزد ما و کفارت ما و طهارت ما از گناه، و تا تو اینکه جایی ما نخواهیم تا «۹» از صحبت تو مفارقت کنیم. فمن أنت یافتی! تو کیستی ای جوانمرد!

گفت: أنا یوسف بن یعقوب صفی‌الله بن اسحاق ذبیح‌الله بن ابراهیم خلیل‌الله. عامل زندان او را گفت: ای پیغامبرزاده؟ و الله اگر من توانستم تو را رها کردمی و لکن به آنچه «۱۰» ممکن باشد در خدمت «۱۱» و مراعات تو تقصیر نکنم هر کجا «۱۲» که اختیار کنی و خواهی بنشین. فهذا معنی قوله: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «۱۳».

قال لا- يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ، گفت نیاید به شما طعامی که به روزی «۱۴» شما کنند «۱۵» و إلما من خبر دهم شما را به تأویل آن پیش «۱۶» آن که به شما آید، اینکه از جمله آن است که خدای تعالی مرا آموخته است. گفتند: اینکه برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که ایشان «۱۷» پرسیدند یکی بد است، و از حق معتبر «۱۸» آن است که چون از او خوابی پرسند که بد باشد آن را تعبیر نکند [۱۷- پ]

و از آن عدول کند و نگوید برای آن که ابو رزین العقیلی «۱۹» گفت که از رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ آلِهِ- شنیدم که

(۱). بم: ندارد.

(۲). آج، لب دهد. [...]

(۳). آج، لب: اگر، آو، بم، آب، آز: ندارد.

(۴). مل: ما را همه غم دل تنگی بود.

(۵). او، بم، آب، آز، آج، لب: راحتی و انسی، مل: انس و راحت و تسلی.

(۶). آو، آب، آز، آج، لب: پیدا شد.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نکوست.

(۸). قم، آو، بم، مل، آج، لب: خبر دهی.

- (۹). مل: که.
- (۱۰). آج، لب: تا آنچه.
- (۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب تو، مل: خدمت کردن.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: هر جای که.
- (۱۳). قم، مل قوله.
- (۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: که روزی.
- (۱۵). مل: کند.
- (۱۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب از، مل: از پیش. [...]
- (۱۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: ندارد.
- (۱۸). آو، بم، آب، آز، آج: عابر.
- (۱۹). مل: أبو ذر العقیلی.

صفحه : ۷۷

گفت:

«۲۱» انّ الرؤیا علی رجل طائر ما لم یعتبر «فاذا عبرت وقعت و إنّ الرؤیا جزء من ستّة و أربعین» جزءا من النبوة فلا تقصّیها إلی علی ذی رأی

گفت: خواب بر پای مرغ «۴» پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشند، چون تعبیر بکنند بیوفتد «۵». و خواب جزوی است از چهل و شش جزء از پیغامبری، خوابی که بینی جز با خداوند رای مگو. انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

الرؤیا لأوّل عابر

، خواب اوّل تعبیر کننده «۶» راست، برای اینکه سبب یوسف - علیه السلام - تعلل کرد و از تعبیر کردن «۷» عدول کرد و برای آن آغاز «۸» حکایت علم خود کرد تا ایهام نیفکنند «۹» که او تعبیر آن خوابها نمی داند. گفت وقت مرا «۱۰» اینکه تعبیر ناگفتنی است و شما را نباید «۱۱» که وهم آید که من به تأویل اینکه «۱۲» خواب عالم نیم «۱۳» که هیچ طعام به شما نیارند.

خلاف کردند «۱۴» در آن که در خواب خواست یا در بیداری:

محمد بن اسحاق گفت: مراد آن است که هیچ طعامی به شما نیارند در خواب برای آن که او علم تعبیر می گفت. و بیشتر مفسران بر آنند که در بیداری خواست و غرض او آن بود تا «۱۵» بنماید که او احوال ایشان و علم غیب در باب طعام و شراب ایشان در بیداری داند، بإعلام الله تعالی.

ابن جریج گفت: عادت آن ملک آن بود که کسی را «۱۶» از زندانیان «۱۷» بخواستی کشتن، طعامی مخصوص فرستادی او را تا بخوردی، آنگه او را بفرمودی کشتن. و ابو علی گفت: سبب اینکه گفتار آن بود تا نبوت خود و علم خود و معجز «۱۸» و دلالت

(۱). آز: لم تعبیر.

(۲). قم: فان.

(۳). آب، آز: من سبعین.

- (۴). قم: برنا مرغی.
 (۵). همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتند، قم: ندارد.
 (۶). آو، بم: کنند.
 (۷). همه نسخه بدلها: گفتن.
 (۸). مل: برای آغاز آن.
 (۹). بم، مل، آب، آز، آج، لب: بیفکنند.
 (۱۰). همه نسخه بدلها: وقت را.
 (۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: مبادا، قم، مل: نبادا. [...]
 (۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آن.
 (۱۳). آو، بم، مل، آب، آز، آج، لب: نه ام.
 (۱۴). قم: کرده‌اند.
 (۱۵). آو، بم، آب، آج، لب: که.
 (۱۶). مل، آب، آز که.
 (۱۷). قم که.
 (۱۸). همه نسخه بدلها بجز آج: علم معجز.

صفحه : ۷۸

نبوت «۱» با ایشان تقریر کند، و اول دعوت کند ایشان را با معرفت خدای «۲» و توحید او، «آلا تری» «۳» الی قوله: «ذَلِكُمَا» «۴» اِنِّي تَرَكْتُ مَلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، و من رها کرده‌ام دین و طریقت قومی که ایشان به خدای ایمان ندارند و به سرای باز پسین، یعنی به قیامت کافرند. وَ اتَّبَعْتُم مَلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، آن جا «۱۱» کشف کرد هم از نسب و هم از مذهب، و من پیروی می‌کنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحاق و یعقوبند. ما کانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ، ما را نیست که هیچ چیز را «۱۲» انباز و شریک او کنیم «۱۳». و قوله: «من شیء»، «من» زیادت است تأکید نفی را «۱۴»، و التَّقْدِيرُ: نَشْرِكُ «۱۵» بِاللّٰهِ شَيْئًا، «ذَلِكُ» اشارت است به اینکه که گفت: مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ، «من» تبیین راست، اینکه از فضل خداست بر ما و بر جمله خلائق و لکن بیشتر مردمان شکر اینکه نعمت نکنند، امّا فضل او بر ما از آن جاست که ما را پیغامبر کرد، بر مردمان از آن جا که ما را بایشان «۱۶» فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم و بیان شرایع کنیم برای ایشان. آنکه با ایشان تقریر توحید کرد و نقض شرک، صورت استفهام است و مراد تقریر. گفت: یا صَاحِبِی السُّجُنِ، ای دو رفیق زندان؟ اَ اَرَبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ، خدایان پراکنده بهتر باشند یا یک خدای «۱۷» قهر کننده! و برای آن گفت ایشان را اینکه سخن

- (۱). لب خود.
 (۲). آج، لب: ایشان را به خدای تعالی.
 (۳). مل: یری.
 (۴). مل: ذلک.
 (۵). آو، بم، آب، آز، آج: در آموخت.

- (۶). آج، لب: با آنچه.
- (۷). آب، آز: اینکه. [...]
- (۸). مل: صاحب السجن.
- (۹). آب، آز: به تبیین.
- (۱۰). آب، آز: باشد.
- (۱۱). آو، آب، آز، آج، لب: اینکه جا.
- (۱۲). آج، لب به خدای.
- (۱۳). مل: شریک گیریم او را.
- (۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: تأکید را.
- (۱۵). آو، بم، آب، آز، آج: شرک.
- (۱۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: با ایشان.
- (۱۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یا خدای.

صفحه : ۷۹

که ایشان در زندان «۱» بتان داشتند «۲» و آن را می‌پرستیدند [۱۸-ر]

و سجده می‌کردند، و برای آن پراکنده گفت که در شکل و صفت «۳» متفاوت بودند از کوچک و بزرگ و میانه از هر نوعی ساخته، و گفتند: معبودان مختلف را خواست از اصنام و آتش و آفتاب و نجوم و جز آن، و آنان که چنین باشند مقهور و مغلوب باشند و خدای تعالی یکی است بی همتا و «۴» انباز، و بی مثل و مانند و قاهر و غالب است و قادر بر هر چه خواهد.

آنکه تنبیه کرد ایشان را بر آنچه می‌کردند از فساد رای «۵»، چون اندیشه کنی «۶» شما بدون «۷» خدای نمی‌پرستی إلاً نامهایی که بر نهاده‌ای شما و پدران شما، یعنی شما اینکه اصنام را آلهه «۸» می‌خوانی. و «إله» آن باشد که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نشود و تا قادر نبود بر آن نتواند کردن «۹» و از او صحیح نبود، و تا حی نباشد «۱۰» محال است که قادر بود «۱۱»، چون اینان جمادند اجرای نام «إله» بر اینان «۱۲» جز نام بی‌معنی نباشد. و اینکه دلیل است بر آن که اسم مسمی نباشد. چه «۱۳» اگر اسم مسمی بودی به نام إله که بر ایشان نهادند «۱۴» ایشان إله بودند و عبادت ایشان واجب بودی و ایشان به صفت إله بودندی، و اینکه محال است. آنچه ادا کند به اینکه هم باطل باشد.

اگر گویند: چگونه گفت که شما نام می‌پرستی «۱۵» و ایشان مسمی می‌پرستیدند از اصنام و اوئان! گوییم: غرض إلهیت «۱۶» است یعنی چیزی می‌پرستی «۱۷» که بر او از الهیت و استحقاق عبادت جز نام بی‌معنی نیست و آن نامها «۱۸» که شما و پدران شما بر

- (۱). مل: و فرزندان.
- (۲). آز: در زندان داشتند.
- (۳). آج، لب: صورت.
- (۴). قم بی. [...]
- (۵). همه نسخه بدلهای بجز لب گفت.
- (۶). اساس: که، با توجه به قم تصحیح شد.

- (۷). آژ: بدان.
- (۸). قم، بم، مل: اله.
- (۹). بم: نتواند کردند.
- (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مل: نبود.
- (۱۱). آج: تا حی نبود قادر نبود.
- (۱۲). آو، بم، آب، آژ، آج، لب: نام اله بر ایشان اجرا کردن.
- (۱۳). آو، بم، آج، لب: چرا.
- (۱۴). آو، بم، آب، آژ، آج، لب: نهادندی.
- (۱۵). قم، پرستی، آب، آژ، آج، لب: نام پرستی.
- (۱۶). آو، بم، آلهه.
- (۱۷). آژ: می پرسید.
- (۱۸). قم، آب، لب: نامهای، آژ: نامی، آج، نامهایی. [.....]

صفحه : ۸۰

اینکه بتان نهاده‌ای «۱» که خدای تعالی به آن حجّتی نفرستاد. و قوله: سَمَّيْتُمُوهَا و قوله: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، هر دو در جای صفت اسماست. آنگه گفت: اینکه احکام که شما کردی باطل است حکم نیست إلاً خدای را- عزّ و جلّ- و او فرمود به حکم و به حکمت خود که جز او را نپرستند «۲».

آنگه اشارت کرد به اینکه جمله که ذکر او برفت و گفت: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، اینکه دینی و طریقتی است راست مستقیم و لکن بیشتر مردمان ندانند از آن جا که نظر و تفکر نکرده باشند در دلیل، و اینکه علمی است که إلاً به طریق نظر حاصل نشود.

چون یوسف- علیه السلام- در اینکه حدیث خوض کرد در اینکه معنی اطّاب و استقصا کرد و بکلی از سر جواب سؤال ایشان برفت، ایشان گفتند: جواب سؤال ما و تعبیر خواب ما بگو «۳». او گفت: توقّف کنی از آن که مصلحت در اینکه است، ایشان الحاح کردند، او گفت: أَمَا أَحَدُكُمْا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا، گفت: أَمَا يَكِي از شما- و آن ساقی ملک بود و نام او مجلّث بود- تأویل خواب او آن است که او بر سر کار خود رود و ملک را خمر دهد، أَمَا آن سه خوشه انگور که دید «۴» تأویل او آن است که سه روز در زندان بماند «۵». و أما تعبیر خواب آن دیگر که سه سبد «۶» دید در خواب و نان بر او مرغان «۷» می خوردند او سه روز در زندان بماند پس از آن او را بر دار کنند و مرغان «۸» مغز سر او بخورند.

عبد الله مسعود گفت: چون اینکه شنیدند پشیمان شدند گفتند: ما خوابی «۹» چیزی ندیدیم «۱۰» ما بازی می کردیم تا تو را بیازماییم. یوسف- علیه السلام- گفت: آن رفت و قضا کرده شد «۱۱». قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ، برانند و حکم بکردند به آن کار

(۱). قم، بم، آو، نهادی، آج: نهادید، لب: نهادند، آب: نهاده آید.

(۲). آو، بم، آج، لب: نپرستیدند.

(۳). قم: بگوی، آو: بگزار، بم، آب، آژ، آج، لب: بگذار.

(۴). آج، لب: دیده بود.

(۵). آب، آژ: بمانی.

- (۶). مل: که سه نان سپید، آج، لب: سبد.
 (۷). قم، مل از آن، آب، آز، آج، لب از او.
 (۸). آج، لب از.
 (۹). قم: در خواب:
 (۱۰). مل: ما هیچ خواب ندیدیم، آو، بم، آب، آز: ما خوابی ندیدیم، آج، لب: ما خوابی ندیده بودیم.
 (۱۱). مل: گفت: قضا کردند.

صفحه : ۸۱

که شما در او فتوی پرسیدی (۱).

چون مدّت برفت و سه روز بر آمد روز چهارم گماشتگان ملک آمدند (۲) و ایشان را از زندان برون (۳) بردند. یوسف - علیه السلام - گفت ساقی را که خواب نیک دیده بود [۱۸-پ]، و یوسف دانست که او را نجات خواهد بود: اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکْ، گفت: حدیث من یاد ده ملک را و پیش او ذکر من و حدیث من بگو. و در آن حال شیطان از یاد یوسف بیرد که نام خدای برد (۴). جبریل آمد و دست یوسف گرفت و او را با گوشه‌ای برد از زندان و بر زمین زد (۵) و زمین اول بشکافت، گفت: فرو نگر (۶) تا چه می‌بینی (۷). او فرو نگرید، گفت: زمین دوم می‌بینم، آن نیز بشکافت. گفت: فرو نگر. در نگرید زمین سه ام (۸) بدید، و هم چونین (۹) تا هفت زمین بشکافت. گفت: فرو نگر. تا چه می‌بینی (۱۰). فرو نگرید سنگی دید عظیم. گفت: سنگی می‌بینم بزرگ جبریل پر بر آن سنگ زد و سنگ (۱۱) بشکافت. از میان آن سنگ کرمی بیرون آمد (۱۲) برگی سبز (۱۳) در دهان گرفته. جبریل گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: چه گمان بردی! پنداشتی من تو را فراموش کرده‌ام در زندان و اینکه کرم را در زیر هفتم زمین در میان اینکه سنگ فراموش نکردم! (۱۴) اکنون به عزّت (۱۵) که هفت سال اینکه جا بمانی. یوسف گفت: و خدای از من راضی باشد! گفت: آری. گفت: اگر اینکه که هفت است (۱۶)، هفتاد باشد، باک ندارم.
 در خبر است که چون یوسف - علیه السلام - جبریل را دید در زندان، او را گفت:

- (۱). قم: فتوی کردی.
 (۲). آو، بم: گماشتگان می‌آمدند.
 (۳). آو، مل، آب، آز، آج، لب: بیرون. [...]
 (۴). مل: بردی، آو، بم، لب: بیرد.
 (۵). قم: پر بزد بر زمین، آب، آز، آج، لب: پر بر زمین زد، که بر متن رجحان دارد.
 (۶). آب، آز: فرو نگرید.
 (۷). آو: تا چه بینی، بم، آب، آج، لب: تا چه بینی.
 (۸). قم: سوم، بم، مل: سیم، لب: سیوم.
 (۹). همه نسخ بدلها: همچنین.
 (۱۰). قم، آج، لب: چه بینی.
 (۱۱). آج، لب نیز.

- (۱۲). آو، بم، آب، آز: برون.
 (۱۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: سبزی.
 (۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نکرده‌ام.
 (۱۵). همه نسخه بدلها من.
 (۱۶). آو، آب، آز، آج، لب: اینکه که هفت است اگر، بم: اینکه هفت است، اگر.

صفحه : ۸۲

۱ «یا أخوا المنذرین مالی اراک بین» الخاطین،

جبریل او را گفت:

۲ «یا طاهر الطاهرین یقرأ علیک السّلام ربّ العالمین، و یقول لک اما استحیت منّی اذ استعنت بالآدمیین» و عزّتی لألبتک فی السّجن بضع سنین.

و کعب الاحبار گفت: جبریل آمد- علیه السّلام- و او را گفت: خدایت سلام می کند و می گوید: تو را که آفرید! گفت: خدای. گفت: صورتت در رحم (۳) که نگاشت! گفت: خدای. گفت (۴): بر پدر دوست و محبوب داشته (۵) که گردانید! [گفت: خدای، گفت تو را از محنت و کربت چاه که رهانید! گفت: خدای.

گفت: تو را علم تعبیر خواب که آموخت!] (۶) گفت: خدای. گفت: چرا استعانت کردی به جز خدای!

اکنون بدان که در اینکه اعتراضی نیست بر یوسف برای آن که حبس او در زندان معصیت بود، و بر او بود که به هر طریق که گمان برد که او را در آن خلاص (۷) خواهد بود تمسّک کند. امّا عتاب خدای تعالی با او در اینکه معنی برای ترک اولی بود و پیغامبران ترک اولی و اخلال به مندوبات بسیار کنند و معاصی ایشان محمول بود بر اینکه و مأول (۸) باشد به اینکه معنی.

و امّا سبب بماندن او در زندان (۹) روا بود که مصلحت بگشته باشد، عند اینکه سؤال، پس از سؤال صلاح او در اینکه بود و اگر چه پیش از سؤال به خلاف اینکه بوده باشد. و اگر گویند: سبب طول مقام او در حبس نه اینکه بود هم روا باشد برای آن که در آیت نه بر سبیل تعلیل است بل خبر مطلق است فی قوله: فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ، و اگر معامل بودی بر وجه عقوبت بودی و از فعل خدای بودی و بر سبیل مجازات بر فعل او بودی، و خدای تعالی نسیان او را با شیطان حواله کرد و حبس او معلوم است که از قبل (۱۰) آن ظلمه بود. چگونه توان گفتن که حبس او از خدای بود بر

(۱). قم، مل، آج، لب: بین. [.....]

(۲). آو، بم، آب، آج، لب: بالادمین، مل: بالادتین.

(۳). همه نسخه بدلها بجز قم مادر.

(۴). همه نسخه بدلها تو را.

(۵). همه نسخه بدلها: دوست داشته و محبوب.

(۶). نسخه اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۷). قم، لب: خلاصی.

(۸). مل: مأمول.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب هفت سال.

(۱۰). لب: قیل.

صفحه: ۸۳

جزای فعل شیطان!

اما در اینکه معاتبات روا باشد «۱» که لطف باشد او را و بسیاری مکلفان را در عهد او و پس از او چون بشنوند. کلبی گفت: پنج سال بود تا محبوس بود از آن پس هفت سال دیگر بماند تمامی دوازده سال، چون مدت محنت «۲» به سر آمد، و از ره فرج بر سبیل بشارت خبر آمد، حق تعالی سبب ساخت «۳» ملک در خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردندی «۴» و هفت خوشه سبز دیدی که هفت خوشه خشک گرد آن در آمدی و آن را نیست کردی. او از خواب در آمدی «۵» ترسیده و مذکور «۶» و کس فرستاد و سحره و کهنه و قیافان را بخواند و خواب برایشان عرضه کرد «۷» [۱۹-ر].

قوله تعالی:

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷]

[اشاره]

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُثَلَاتٍ خُضِرٍ وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُثَلَاتٍ خُضِرٍ وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصَتُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالِ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِي يُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ (۵۲) وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

[ترجمه]

گفت پادشاه: من دیدمی «۸» در خواب هفت گاو فربه را که بخوردی «۹» ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک، ای جماعت فتوی کنی مرا در خواب من اگر شما خواب را تعبیر می کنی.

گفتند آمیخته خوابهاست، و نیستیم ما به تأویل خوابها دانا «۱۰».

گفت آن کس که برست از آن دو و یاد آمد او را پس روزگاری، من خبر دهم شما را به تأویل آن «۱۱» بفرستی مرا.

- (۱). همه نسخه بدلها: بود.
- (۲). آو، بم، آب، آز، لب: چون محنت، آج: چون اندوه و محنت.
- (۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب که.
- (۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بخوردی.
- (۵). آو، بم، آب، آج، لب: در آمد. [.....]
- (۶). مل: مدهوش.
- (۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: عرض کرد.
- (۸). آو، بم، آب، آج، لب: دیدم.
- (۹). قم: می خوردی.
- (۱۰). قم: به دانایان.
- (۱۱). قم: او.

صفحه : ۸۴

ای یوسف ای راستگیر «۱» فتوی کن ما را در هفت گاو «۲» فربه که می خورد «۳» ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر خشک تا مگر من باز شوم «۴» با مردمان تا مگر ایشان بدانند.
گفت: بکاری هفت سال پیوسته آنچه بدروی رها کنی در خوشه الا اندکی از آنچه «۵» بخوری.
پس آید از آن پس «۶» هفت سال سخت بخورند «۷» آنچه از پیش «۸» نهاده باشی «۹» آن را الا اندکی از آنچه نگاه داری.
پس آید از پس آن سالی که در او فریاد رسند مردمان را و در او انگور فشارند.
گفت پادشاه: بیاریدش به من، چون آمد به او رسول، گفت: باز گرد با خداوندت بپرس از او «۱۰» که چه بود آن زنان را که بریدند دستهایشان «۱۱» که خدای من به کید ایشان داناست؟
گفت: چه کار بود شما را چون مطالبت کردی یوسف را از تن او «۱۲»!
گفتند: پرگست باد «۱۳»؟ ندانیم بر او هیچ بدی «۱۴». گفت زن عزیز: اکنون پیدا شد «۱۵» حق

-
- (۱). قم، آو، بم، آج، لب: راستگوی.
 - (۲). قم: گاوان.
 - (۳). قم: می خورند، آو، بم، آج، لب: بخوردند.
 - (۴). بم، آج، لب: گردم.
 - (۵). بم: که از آن.
 - (۶). قم، آو، بم، آج، لب: از پس آن.
 - (۷). آج، لب: بخورد.
 - (۸). آج، لب: از پس. [.....]
 - (۹). بم: باشند.
 - (۱۰). آو، بم: او را.

- (۱۱). قم: دستهای خود را، آو، بم، آج، لب: دستها.
 (۱۲). آو، بم، آج، لب: نفس او.
 (۱۳). قم: پرگست بادا، آو، آج، لب: باز دارد، بم: یاد دارد.
 (۱۴). قم، آو، بم، آج، لب: بر او از بدی.
 (۱۵). آو، بم، آج، لب: شود.

صفحه : ۸۵

من مطالبت کردم او را از تن او، و او از جمله راستیگران «۱» است.
 آن تا بدانند «۲» که من خیانت نکردم «۳» با او «۴» در غیبت و خدای ره ننماید «۵» کید خیانت کنندگان را.
 بری نمی کنم تن «۶» خود را که تن «۷» فرمایند است به بدی اَلَا آنچه ببخشاید خدای من که خدای من آمرزنده و بخشاینده است.
 گفت پادشاه «۸» بیارید «۹» او را به من تا برگزینم «۱۰» او را برای خود. چون سخن گفت با او، گفت: تو امروز بنزدیک ما ممکن «۱۱» و استواری.
 گفت: کن مرا بر خزینه‌های «۱۲» زمین که من نگاه دار «۱۳» و دانام.
 هم چونین «۱۴» تمکین کردیم یوسف را در زمین تا مقام کند از آن، آن جا که خواهد برسانیم رحمت ما به آن که خواهیم و ضایع نکنیم مزد نکوکاران.
 و مزد سرای پسین «۱۵» بهتر است آنان را که ایمان آرند «۱۶» و ترس کار باشند «۱۷».

- (۱). قم، آو، بم، آج، لب: راستگویان.
 (۲). آو، بم، آج، لب: بدانند.
 (۳). آج، لب: کردم.
 (۴). قم: او را.
 (۵). لب: به راه ننماید.
 (۶). آج، لب: نفس.
 (۷). آو، بم، آج، لب: نفیس [.....] ۸. آو، بم، آج، لب: ملک.
 (۹). آو، بم: بیاری، که با استعمال متن هم سازگارتر می نماید.
 (۱۰). آو، بم، آج، لب: برگزینم.
 (۱۱). قم: مکین، بم، آج، لب: با تمکین.
 (۱۲). اساس، قم، آو، آج، لب: خزینها، بم: خزینها.
 (۱۳). آو، بم، آج، لب: نگاه داری.
 (۱۴). قم، آو، بم، آج، لب: همچین.
 (۱۵). قم: باز پسین، آو، بم، آج، لب: آخرت.
 (۱۶). قم: آوردند.
 (۱۷). قم: و بودند که پرهیزگاری می کردند.

صفحه : ۸۶

قوله تعالی: وَ قَالَ الْمَلِکُ (۱)، گفت ریان بن ولید، یعنی ملک مصر که من در خواب دیدمی (۲) هفت گاو فربه که ایشان را هفت گاو لاغر می‌خوردندی (۳) و هفت خوشه گندم سبز و هفت (۴) دیگر خشک که اینکه خشک آن تر را بخوردی و نیست کردی. فتوی کنی (۵) مرا در خواب من، اگر شما تعبیر خواب می‌دانی (۶). اِنِّی اُرِی، من الرؤیا. سَبِعَ بَقَرَاتٍ، برای آن «سبع» گفت بی «ها» که معدود مؤنث است و بقرات جمع بقره باشد، جمع سلامت، و اصل او از «بقر» باشد و آن شقّ بود.

سمان، جمع سمین باشد و فعال در جمع فعیل به معنی فاعل (۷) قیاسی مَطْرَدٌ باشد، نحو: طویل و طوال، و قصیر و قصار، و عریض و عراض، و کریم و کرام. یَا أَكْلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ، جمع عجیف. وَ سَبْعَ شَيْبَلَاتٍ خُضْرٍ، «واو» عطف است علی «اری»، ای و اری سبع سنبلات خضر، جمع سنبله خضراء، و فعل (۸) فی جمع افعل صفة و فعلاء للمؤنث قیاسی است مَطْرَدٌ نحو: احمر و حمراء و حمر، و أصفر و صفراء و صفر. وَ أُخْرَ، ای سبع سنبلات اخر، جمع اخر و اخری، و او لا ینصرف است و عَلَتْ منع صرف او صفت است و عدل چه او صفت سنبلات محذوف است، و معدول است از اخریات.

آنکه ایشان را گفت: یَا أُیُّهَا الْمَلَأُ، ای جماعت معروفان؟ أَفْتَوْنِی فِی رُءِیَایَ، فتوی کنی مرا در خواب من، اگر شما تعبیر خواب می‌کنی.

قَالُوا، ایشان گفتند: أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ، جمع ضغث، و ضغث دسته گندم (۹) باشد و

(۱). قم ایتنوی به، چون مدت محنت یوسف - علیه السلام - به سر آمد و از ره فرح بر سبیل بشارت خبر آمد، حق تعالی سبب ساخت تا ملک دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردندی و هفت خوشه سبز دیدی که هفت خوشه خشک گرد آن در آمدی و آن را نیست کردی، او از خواب در آمد ترسیده و مذکور کس فرستاد و سحره و کهنه و قیافان را بخواند و خواب بر ایشان عرضه کرد، پس گفت، یعنی ملک مصر.

(۲). همه نسخه بدلها: دیدم.

(۳). قم، آب: بخوردی، آو، بم، آز، آج، لب: می‌خوردی.

(۴). قم: که هفت خوشه. [...]

(۵). آب، آز، آج، لب: کنید.

(۶). قم قوله.

(۷). قم بود.

(۸). آج، لب: فعیل.

(۹). بم: جمع ضغث دسته گندم.

صفحه : ۸۷

رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، ای رؤیایک اضغاث احلام، و ما ذکرک اضغاث احلام، و ما تأویل خواب ندانیم. عند آن حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردی هست (۱) که او علم تعبیر (۲) نیک داند، و ذلك قوله: وَ قَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا، گفت آن کس که برسته بود از ایشان، یعنی از آن دو صاحب سجن: وَ اَدَّكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ، افتعل من الذکر. و اصله اذتکر، «تا» را «ذال» کردند لقرب المخرج، آنکه «ذال» را «دال» کردند هم برای اینکه عَلَتْ، آنکه ادغام کردند، و یاد آمد او را از پس مدتی. و «أمت» اینکه جا به

معنی «حین» است و در شاذ خواندند: بعد امد، ای بعد نسیان» (۳).

أَنَا أُبَيِّنُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ، من خبر دهم شما را به تأویل آن، مرا بفرستی پس از اینکه. در کلام حذفی و اختصاری هست، و التقدير: فارسلوه فلما وصل الى السجن.

قال ليوسف: يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ، او را بفرستادند چون به زندان رسید، یوسف را گفت: ای یوسف؟ و حرف ندا بیفگند» (۴) لدلالة الكلام عليه و التقدير، یا یوسف، ای صدیق راستیگر» (۵) در آنچه گویی از تعبیر خواب. و فعیل بنای مبالغت باشد کخمیر و سکیرو شریب. أفتینا، فتوی کن ما را. رمانی گفت: فتوی و فتیا دو لغت است، و حدّ او جواب باشد از حکم معنی» (۶)، گفت: برای آن که جواب از نفس معنی آن را فتوی نخوانند، یقال: استفتيته فافتاني» (۷)، در هفت گاف فربه که ایشان را می‌خورد هفت گاف لاغر، و در هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا بین مردم» (۸) شوم و ایشان را» (۹) خبر دهم تا بدانند.

یوسف - علیه السلام - گفت: تعبیر اینکه خواب آن است و تدبیر اینکه کار» (۱۰) که در اینکه هفت سال تخمی که کاری» (۱۱) آنچه حاصل آید از» (۱۲) [دخل ۲۰- ر] در خوشه رها

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: است.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: که او تعبیر خواب.

(۳). آج: ای نسیان.

(۴). قم: بینداخت.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: راستگوی.

(۶). آج، لب: یعنی.

(۷). آو، بم: و افتانی.

(۸). قم، مل: تا با مردم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا بر مردمان.

(۹). آو، بم، آز، آب، آج، لب: بایشان. [...]

(۱۰). قم، آب، آز آن.

(۱۱). مل، آب، آز: کارید.

(۱۲). آج، لب: از او.

صفحه : ۸۸

کنی تا بماند» (۱)، الا اندکی که برای قوت به کار باید» (۲). آنگه از پس آن هفت سال قحط آید قحطی سخت که هر چه در اینکه هفت سال نهاده باشی» (۳) ذخیره، همه خرج شود و خورده شود» (۴) جز اندکی از آنچه نگاه داری. آنچه پس از آن سالی آید سال فراخی و خصب» (۵)، سالی که در او فریاد مردمان رسند و در او عصر» (۶) کنند و انگور فشارند و آنچه در او آبی و» (۷) روغنی باشد. قوله: قال تَزْرَعُونَ، زرع هم» (۸) کشتن باشد، یقال: زرع» (۹) البذر، و هم رویانیدن، یقال: زرع الله، ای أنبته، و الزرع، النبات. قال الله تعالى: كَزْرَعٍ أَخْرَجَ شَطَاً» (۱۰) «دَابَّأ، ای، عادة، قال الله تعالى: كَذَابٍ آلِ فِرْعَوْنَ» (۱۱) «فَمَا حَصَدْتُمْ، حصد و حصاد، قطع زرع باشد، و برای آن فرمود که در سنبل رها کنی تا سوس و شپشه» (۲۰) در او نیفتد و مدّتی دراز» (۲۱) بماند.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَعْبٌ، ای سبع سنين. شداد، جمع شدید. و قوله:

- (۱). آو، بم: نماند.
- (۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: آید.
- (۳). آب، آز: باشید.
- (۴). قم: خورده آید.
- (۵). آو، بم، آب، آج، لب: خصیب.
- (۶). قم، بم، آب، آز، آج، لب: عصیر.
- (۷). آب، آز: یا .
- (۸). بم، آب، آز، آج، لب تخم.
- (۹). آز: ذرعت.
- (۱۰). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.
- (۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱ و سوره انفال (۸) آیه‌های ۵۲ و ۵۴. [...]
- (۱۲). آو، بم، آب، آز: دابنا.
- (۱۳). آز: نفعل.
- (۱۴). آز: و الدواب.
- (۱۵). آو، بم، آب، آز، آج: سمع.
- (۱۶-۱۹). همه نسخه بدلها: همزه.
- (۱۷). آج: خواند.
- (۱۸). آج، لب: به تخفیف.
- (۲۰). کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: شیشه.
- (۲۱). آز: در آن.

صفحه : ۸۹

يَأْكُلْنَ، یعنی یفنین «۱»، بخورند اینکه سالهای قحط آنچه نهاده باشی «۲» در سالهای پیشین. و اینکه بر دو وجه بود: یکی آن که «اکل» به معنی افنا «۳» باشد چون سال قحط بود و تخم نرویانند و مدد نباشد و خرج «۴» بود پنداری «۵» سال قحط آن را به فانی کرد. آنگه آن افنا و اهلاک «۶» را کل خوانند. و وجه دوم «۷» آن که مراد آن است: تأکلون «۸» فیها، که شما در اینکه سالها بخوری. آنگه سالها را به اکل وصف کرد، لوقوع الاکل فیها، کما یقال: نهار صایم و لیل قایم، و کما قال الشاعر:

نهارک بطل و لیلک نایم و عیشک یا مغرور عیش البهائم

و شدت در وصف سال، کنایت است از قحط. و گفته‌اند: شدت در هفت جای استعمال کنند: در کزت «۹» و در مدّ و زمان «۱۰» و خشم و الم و شراب و تن. و الاحصان، الاحراز، و الجعل فی الحصن.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ الْعَامَ السَّنَةِ، و اشتقاقه «۱۱» من عام فی الماء يعوم عوما، اذا سبح «۱۲» فيه، برای سیرش «۱۳»

را. و «الف» او منقلب است از «واو» بدلالة «۱۴» قولهم فی الجمع اعوام، و الحول «۱۵»، السنّة لحوله و دوره «۱۶» علی الناس. یغاث الناس؛ غوث نفعی باشد بر سر شدتی و سختی. و غوث، فریاد رسیدن باشد، و اغاثه، مصدر او باشد. و استغاثه، فریاد خواستن باشد، و غیث بارانی باشد که در وقت حاجت بارد. و آن گیاه که به آن باران روید آن را «غیث» خوانند. وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ، جمله قرآ به «یا» خواندند خبرا عن الغایب. و حمزه و کسائی به «تا» ی خطاب خواندند و مراد به «عصر»، هر چیزی که از او شرابی بگیرند چون: انگور و

-
- (۱). آز: یفتین.
 - (۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بنهاده باشی.
 - (۳). آج: فنا.
 - (۴). آو، بم، آب، آز: خروج.
 - (۵). همه نسخه بدلها: پنداری. [.....]
 - (۶). قم، آب، آز: هلاک.
 - (۷). آج، لب: دگر.
 - (۸). آو، بم، آب، آز، آج: یاکلون.
 - (۹). آو، بم: کر، آب، آز: کوه.
 - (۱۰). آو، بم، زبان، آج: زبان.
 - (۱۱). قم: و استعامه.
 - (۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: سیح، مل: شح.
 - (۱۳). آو، بم، آب، آز: شیرش.
 - (۱۴). قم: بدلا عن.
 - (۱۵). آو، بم: الحوال.
 - (۱۶). بم، آج، لب: لدوره.

صفحه : ۹۰

سیب و بهی و هر چی «۱» که از او روغنی بگیرند، چون: کنجید «۲» و زیتون و جز آن «۳». یعنی چنان که در سالها خصب بودی، «۴» هم چنان «۵» شود. و روایتی کردند «۶» از عبد الله عباس که او گفت: مراد به عصر «۷»، حلب است، یعنی شیر بسیار دوشی از گاف «۸» و گوسپند «۹» و شتر برای آن که چون گیاه بسیار باشد ایشان را شیر بسیار باشد «۱۰». معنی سهام «۱۱»، [۲۰-پ] ابو عبیده و زجاج گفتند: تعصرون، ای تنجون، نجاه المعتصر، ای الملتجی، و العصره، الملجأ، و الاعتصار «۱۲»، الالتجاء. قال عدی بن زید:

لو بغير «۱۳» الماء حلقي «۱۴» شرق كنت كالغصان بالماء اعتصاري «۱۵»
و قال ابو زبید «۱۶» الطائي:

صادیا يستغیث» (۱۷) غیر معان و لقد كان عصره المنجود

و اصل اینکه هم «۱۸» از «عصر» است برای آن که تشنه چون اعتصار کند به آب، اندک اندک می خورد او بمثابة عاصر باشد، فی عصر الماء فی فیه. و نیز آن کس «۱۹» که التجا کند به کسی یا به جایی بمنزلت آن باشد که: يتخلص من مضيق الى سعة کالمایع «۲۰» المعصور. و روایت کرده اند از بعضی قرا: يعصرون، علی الفعل المجهول، ای يمطرون و يغاثون. ابو القاسم بلخی گفت: آیت دلیل بطلان قول آنان می کند که گویند: الحكم للمعبر الاوّل، حکم آن را باشد که اوّل خواب را تعبیر کند، برای آن که ایشان گفتند: «اضغاث احلام» آنکه از پس آن یوسف آن را تعبیر کرد و حکم

(۱). قم: چیز، آو، آب، بم، مل، آج، لب: هر چه، آز: هر جا.

(۲). همه نسخه بدلها: کنجد.

(۳). قم: غیر آن. [.....]

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: بود.

(۵). همه نسخه بدلها: همچنان.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: روایت کردند.

(۷). قم: عصیر.

(۸). همه نسخه بدلها: گاو.

(۹). آب، مل، آج، لب، آز، گوسفند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز آب: بود، قم و.

(۱۱). آب، آز: سیوم.

(۱۲). آو، بم، آب، آز: الاعصار.

(۱۳). آو: یغیر.

(۱۴). آب، آب: خلقی.

(۱۵). آو، بم، آج، لب: اعصاری.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز قم: ابو زید.

(۱۷). قم، لب: تستغیث، دیگر نسخه بدلها: مستغیث. [.....]

(۱۸). مل: اینکه همه.

(۱۹). آو، بم، آب، آز: و هر آن کس.

(۲۰). مل: کالمانع.

صفحه : ۹۱

تعبیر او را بود. و ممکن باشد که از اینکه جواب «۱» گویند که: ایشان تعبیر نکردند، ایشان دفع تعبیر کردند «۲» که تعبیر ندانستند. گفتند: اینکه نه خوابی است که آن را تعبیر کنند. پس از اینکه در «۳» کلام حذفی هست و اختصاری، و تقدیر آن است که: فرجع الّذی نجا منهما الی الملک و اخبره بما قال یوسف.

وَقَالَ «۴» مَا خَطْبُكَ؟ وَالْخَطْبُ، الْأَمْرُ الْعَظِيمُ. وَالْبَالُ، الْحَالُ، يُقَالُ: مَا بِالْك، أَي مَا حَالُكَ.

و ما خطبک و ما شأنک بمعنی واحد. گفت: چه حال بود شما را با یوسف، چون او را مرادت کردی و مطالبت از نفس او، و او شما را مرادت کرد یا نه! گفتند: حاشِ لِلَّهِ، پرگست «۶» باد؟ که ما از او آلا خیر و صلاح ندانیم و بر او هیچ بدی و تهمتی ندیدیم. [۲۱-ر]

عند آن حال زلیخا «۷» مقرّ آمد و گفت: الْآنَ حَصَّصَ الْحَقُّ، ای بان و ظهر. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: حَصَّصَ الْأَمْرَ، اِذَا حَصَلَ عَلَيَّ «۸» أَمَكْنُ وَجُوهَهُ، وَ كَلِمَتُ مِنْ مَضَاعِفِ رِبَاعِيٍّ اسْتِ، وَ أَصْلُهُ مِنْ حَصَّ شَعْرَهُ إِذَا اسْتَأْصَلَهُ بِالْقَطْعِ، وَ مِنْهُ الْحَصَّةُ، الْقِطْعَةُ مِنَ الشَّيْءِ، فَمَعْنَى حَصَّصَ، انْقَطَعَ، بِظُهُورِهِ «۹» عَنْ غَيْرِهِ. وَ مِثْلُهُ: كَبِكَبُوا وَ كَبُوا وَ كَفَّ الدَّمْعَ وَ كَفَّكَفَهُ، وَ رَدَّهُ وَ رَدَّدَهُ. وَ يُقَالُ: حَصَّصَ الْبَعِيرَ بِثَفْنَاتِهِ فِي الْأَرْضِ، إِذَا حَكَّ بِهِ «۱۰» فَيَسْتَبِينُ آثَارَهَا «۱۱» فِيهَا. وَ قَالَ حَمِيدُ بْنُ ثَوْرٍ الْهَلَالِيُّ:

وَ حَصَّصَ فِي صَمَّ «۱۲» الْحَصِيَّ ثَفْنَاتِهِ وَ رَامَ الْقِيَامَ سَاعَةً ثُمَّ صَمَّمَا «۱۳»

(۱). همه نسخه بدلها بجز مل: آی.

(۲). بم، آج، لب: مدّتی.

(۳). آو، بم، آز، آج: دستها بریدند.

(۴). آز: باز پیش.

(۵). آز، آج: بدانی.

(۶). آج: ندارد، دیگر نسخه بدلها: برگشت.

(۷). مل نیز.

(۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب ما.

(۹). اساس: و ظهوره، با توجه به آب تصحیح شد.

(۱۰). آز: بما.

(۱۱). آو، بم، آج: مستنیرا نارها، مل: فیسیر لنارها، آب، آز: فتیر آثارها. [...]

(۱۲). قم: ضمیر، آو، بم، مل، آب، آز، آج: ضم.

(۱۳). قم، مل، آب، آز، آج: ضمما.

صفحه : ۹۳

وَ انْحَصَّ «۱» الْوَبْرُ «۲» عَنْ جَنْبِ الْبَعِيرِ وَ انْحَتَّ «۳» إِذَا انْحَسَرَ. أَنَا رَاوَدْتُهُ عَيْنَ نَفْسِي، مرادت و مطالبت من کردم او را از نفس او و یوسف در آنچه می گوید راستیگر است «۴».

ذَلِكَ لِیَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنَه بِالْغَيْبِ، اینکه برای آن است تا بداند که من با او در غیبت «۵» خیانت نکردم. خلاف کردند در آن که اینکه «۶» کلام کیست. بعضی مفسران گفتند چون حسن و مجاهد و قتاده و ضحاک که: اینکه حکایت کلام «۷» یوسف است، گفت: اینکه استکشاف برای آن کردم تا عزیز بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم در حق زلیخا. وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ، و خدای تعالی کید خیانت کنندگان را هدایت نکند و رها نکند که بر کار شود و پوشیده ماند.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي، آنکه گفت: من نفس خود را مبرا نمی‌کنم که نفس مردمان را به بدی فرماید. و اینکه کلام بر سبیل خضوع و خشوع و کسر نفس گفت و انقطاع با خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: اینکه از کلام زلیخاست برای آن که به کلام او متصل است و بر اینکه تأویل «۸» کلام از نسق خود بنمی‌رود «۹»، و معنی آن بود که تا یوسف بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث او، راستی بگفتم «۱۰» و خدای هدایت نکند کید خاینان را، پس برای اینکه خیانت نکردم با یوسف - آنکه گفت: وَمَا أُبْرِي نَفْسِي، و من خویشتن را مبرا نخواهم کرد از بدی تا دیگران متهم شوند که نفس مردم را کار بد فرماید و مردم به آن مسرع باشند «۱۱» که نفس فرماید از بدی. اَلَا مَا رَحِمَ رَبِّي، اَلَا آنچه خدای رحمت کند، یعنی اگر بعضی مردمان از آفت «۱۲» نفس اماره به معصیت سلامت یابند به لطف و رحمت خدای بود، و

(۱). قم: و الحص.

(۲). مل: الوتر.

(۳). مل: و الحب.

(۴). قم، مل، راست می‌گوید، آو، بم، آز، آج، لب: راست گوی است.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: من در غیبت او، مل: من در غیبت با او.

(۶). آو، بم، مل، آز از.

(۷). آو، بم، آز: اینکه از کلام، آج، لب: از کلام.

(۸). آب، آز: تقدیر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم: نمی‌رود.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: او را راست بگفتم.

(۱۱). قم، مل: باشد.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: ندارد. [...]

صفحه : ۹۴

آن لطف آن است که آن را عصمت می‌خوانند، و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است.

و در خبر است که: چون یوسف - علیه السلام - خواست تا از زندان بیرون آید، اهل زندان جزع کردند از مفارقت او و گفتند: ما را وجود تو اینکه جا انس بود و راحت و فواید، اکنون می‌بروی ما چه کنیم و که باشد ما را که غمگسار ما بود! یوسف - علیه السلام - ایشان را دعا کرد و گفت:

۱ «اللهم اعطف عليهم بقلوب الاخيار و لا تعم» عليهم الاخبار،

بار خدایا دل‌های ولات و نیکان بر اینان مشفق گردان و اخبار بر اینان پوشیده مدار برای «۲» اینکه در همه شهرها خبر «۳» شهر ایشان بهتر دانند. چون بیرون آمد «۴» بر در زندان بنوشت:

۵ «هذا قبر الاحياء و بيت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماته الاعداء،

اینکه گور زندگان است و خانه اندوهان است و تجربت دوستان است و شماتت «۶» دشمنان «۷» است. آنکه به گرماوه «۸» رفت و غسل کرد و خویشتن پاکیزه کرد از درن و وسخ زندان [۲۱-پ]

و خلعت ملک در پوشید. چون به در سرای ملک رسید بر در سرای بایستاد و گفت:

«۹» «۱۰» «۱۱» «۱۲» حسبی ربی من دنیای و حسبی ربی من خلقه عزّ جارّه و جلّ ثناؤه و لا اله غیره»،

چون در پیش ملک رفت، گفت:

اللّهم انّی أسئلك بخیرک من خیره و أعوذ بک من شرّه و شرّ غیره.

چون چشمش بر ملک افتاد، سلام کرد بر ملک و او را تحیت کرد به زبان عرب. ملک او را گفت: اینکه چه زبان است!

گفت: زبان عمّ اسماعیل. آنکه در میانه زبان بگردانید و او را به عبرانی دعایی گفت «۱۳»، ملک گفت: اینکه چه زبان است!

گفت: زبان پدران من است.

و هب متبه گفت: ملک هفتاد زبان دانست به هر زبان که با یوسف سخن گفت، یوسف جواب داد و به آن لغت «۱۴» سخن گفت.

ملک به عجب فرو ماند از او - و.

(۱). آد: لا یعم، آب، آز، آج، لب: لا تکتم.

(۲). قم: از برای.

(۳). قم: ندارد.

(۴). آو، بم: برون آمد.

(۵). همه نسخه بدلها: قبور.

(۶). آب، آز: شاد کامی.

(۷). آو، بم: اعداء.

(۸). قم، آب، آز، آج، لب: گرمابه.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج: زیبایی.

(۱۰). قم: جازک.

(۱۱). قم: ثناءک.

(۱۲). قم: غیرک.

(۱۳). قم: بگفت.

(۱۴). آج، لب: ندارد. [.....]

صفحه : ۹۵

یوسف را آن روز سی سال بود - ملک در جمال او می‌نگرید و حوادث سن او و غزارت علم او. با ندیمان خود نگرید، گفت: اینکه

آن است که تأویل خواب من بگفت، و کس ندانست. آنکه او را گفت: یا یوسف من می‌خواهم تا تأویل اینکه خواب از زبان تو

بشنوم، یوسف - علیه السلام - گفت «۱»: «اول» «۲» خواب تو به تفصیل بگویم که تو چه دیدی و چگونه دیدی! گفت «۳»: روا باشد.

گفت: ای ملک؟ تو هفت کاف «۴» دیدی فربه نیکو سپید روشن دیم «۵»، که رود نیل بشکافت و ایشان از آن جا برآمدند پستانها پر

شیر. تو در ایشان می‌نگریدی و از حسن ایشان متعجب می‌بودی که نگاه کردی آب نیل به زمین فرو شد و زمین پدید آمد و از

میان گل و خر «۶» او هفت گاف «۷» بر آمدند لاغر و گرد گن موی، «۸» خاک رنگ، شکمها با پس «۹» شده، بی پستان و بی شیر،

دندان و پنجه «۱۰» داشتند چون دست و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای «۱۱» سباع با آن گاوان دیگر آمیخته شدند

و ایشان را بدریدند و بخوردند و استخوانهای «۱۲» ایشان بشکستند و مغز استخوانهای «۱۳» ایشان بمکیدند و تو در آن «۱۴» می‌نگریدی

و متعجب می‌بودی. از آن پس هفت خوشه گندم از زمین بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه خشک در یک جایگاه «۱۵»، تو به تعجب با خود می‌گفتی که اینکه خوشه‌های گندم عجب است در یک جای رسته «۱۶» هفت سبز سیر آب، و هفت سیاه خشک بی بر «۱۷». در اینکه میانه بادی بر آمد و آن خوشه‌های سیاه خشک را بر آن خوشه‌های سبزتر زد «۱۸» و آتش در آن زد و آن را بسوخت. اینکه آخر «۱۹» خواب تو است. آنگه از خواب در آمدی ترسیده «۲۰» مذکور. ملک از آن

- (۱). در اساس دو بار تکرار شده است.
- (۲). آو، بم، آب، آز: به اول.
- (۳). آو، بم: گفتند.
- (۴). همه نسخه بدلها: گاو.
- (۵). کذا در اساس و مل، دیگر نسخه بدلها: ندارد.
- (۶). قم: ندارد، آو، بم، آب، آز، آج: حمأ.
- (۷). همه نسخه بدلها: گاو.
- (۸). قم، مل، آب، آز، آج، لب: گر کن موی، یا گرگن موی، آو: گروکن موی، که روی او با قلم مشابه متن خط کشیده شده است.
- (۹). آب، آز: باز پس.
- (۱۰). مل، آب، آز: پنجه‌ای.
- (۱۱). آو، بم، آب، آز، لب: خرطوم.
- (۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: استخوانهای.
- (۱۴). مل: در ایشان.
- (۱۵). آو، بم، آب، آز: جای. [...]
- (۱۶). قم: برسته.
- (۱۷). قم: بی برد.
- (۱۸). همه نسخه بدلها بجز قم: بر زد.
- (۱۹). آو، بم، آج جواب.
- (۲۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: می‌ترسیدی و.

صفحه : ۹۶

به تعجب فروماند و گفت: اینکه گفت «۱» تو عجب‌تر از خواب من است تا پنداری که اینکه خواب تو دیدی «۲»، و به خدای که هیچ خلل نکردی و هیچ خطا نگفتی. اکنون ای صدیق روزگار؟ چه رای است تو را در اینکه خواب که من دیده‌ام! گفت: مصلحت در آن است که بفرمایی تا گندم و جو بسیار چندان که به دست آید بیارند و بکارند و هر چه تو را در خزینه است همه خرج کنی بر تخم کار و عمارت زمین «۳»، چه اضعاف اضعاف آن بازیابی. چون به بر آید «۴» و برسد، بفرمایی تا بدروند و در خوشه رها کنند تا به زیان نیاید و آفت و سوس به او راه نبرد و نیز تا دانه او قوت آدمیان باشد و گاه او علف چهار پای «۵» بود. و از اینکه طعامی که حاصل آید خمسی برداری برای قوت سال و اربعهٔ اُخماس در انبارها بنهی، در اینکه هفت سال چنین کنی. چون

اینکه سالها «۶» برود، هفت سال آید سالهای قحط و قحطی عام باشد و به اطراف عالم برسد از اقصای جهان «۷» بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند. تو آنچه در اینکه سالها نهاده باشی به حکم و مراد خود بفروشی از آن جا خزینه‌هایی «۸» نهی و گنجهایی که کس ندیده است و نشنیده «۹». ملک گفت: به اینکه کار که قیام کند و اینکه که داند کردن که تو گفتی! یوسف - علیه السلام -

[۲۲- ر]

عند آن گفت:

اجعلنی علی خزائن الأرض اِنِّی حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ ای کاتب حاسب، من نویسنده و محاسبم به کتابت «۱۰» و حساب نگاه دارم و اینکه علم مرا حاصل است. و گفتند: من حفیظم آن را که به من سپاری و عالمم به احوال سالهای قحط.

عبد الله عباس گفت، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:

رحم الله اخي يوسف لو لم يقل اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم

، اگر نگفتی مرا به عامل خزاین کن، هم در حال عمل به او خواست دادن «۱۱». چون استدعا کرد، یک سال با پس «۱۲» افتاد تا یک سال نرفت عمل به او نداد. و رسول - علیه السلام - گفت:

اَنَا لَا

(۱). مل: گفتار.

(۲). مل: خود تو دیده‌ای، بم، آب، آز، آج: دیده‌ای.

(۳). آج، لب: ندارد.

(۴). آب، آز: چون بر آید.

(۵). همه نسخه بدلها بجز مل: چهار پایان.

(۶). قم، آج، لب: اینکه هفت سال.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: جهان.

(۸). قم: خزانه‌هایی.

(۹). آو، بم، مل، آب، آز، آج، لب: ندیده باشد. [.....]

(۱۰). لب کردن.

(۱۱). آو، آب، آز، آج، لب: داد.

(۱۲). آو، بم، مل، آب، آج، لب: باز پس.

صفحه : ۹۷

الله نستعمل علی عملنا من اراده {

، ما عمل به آن ندهیم که او خواهد. یوسف - علیه السلام - یک سال پیش او می‌بود و با او مجالست «۱» می‌کرد و او از او علوم و آدابی می‌دید «۲»، در او «۳» متعجب می‌بود. یک روز یوسف را گفت: مرا با تو به هر نوعی می‌باید تا «۴» اختلاط کنم، جز آن است که مرا استنکاف می‌باشد از آن که با تو طعام خورم.

یوسف - علیه السلام - گفت: من اولیتر «۵» که استنکاف کنم از اینکه «۶». من پسر یعقوبم، اسرایل الله، پسر اسحاق، ذبیح الله، پسر ابراهیم، خلیل الله. گفت: راست گفتی و از آن پس با او مؤاکله و مشاربه کرد.

عبد الله عباس گفت: چون یک سال بر آمد، ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر او نهاد و شمشیر خاص خود حمایل کرد او را (۷) و او را بر سریری نشاند از زر مرصع به درّ و یاقوت و کله‌ای استبرق بر بالای آن بزد. طول آن سریر سی گز بود و عرضش ده گز. بر او سی بستر او گنده بود و شست (۸) مفرمه کرده (۹) و او را بر آن سریر نشاند و ملوک را و امرا را در فرمان او کرد و ملک در خانه بنشست و پادشاهی به دست یوسف (۱۰) داد و کار مصر با او گذاشت (۱۱) و قاطر (۱۲) را از آن عمل که داشت معزول بکرد و عمل او نیز به یوسف داد. قاطر (۱۳) روز کی چند بماند آنگه بمرد. ملک زلیخا را به یوسف داد. چون یوسف در نزدیک زلیخا شد و با او بنشست، او را گفت: اینکه بهتر است یا آنچه تو مرا به آن استدعا می کردی! زلیخا گفت: ای صدیق؟ تو مرا بر آن ملامت مکن که من زنی بودم جوان، در نعمت، با جمال و مال چنان که تو دیدی. و شوهر مرا شهوت به زنان نبود و پیرامن (۱۴) نگشتی و آنگه تو نکوترین اهل روزگار بودی.

من از محبت تو مبتلا شدم به امری که مانند آن کس را نبود. چون یوسف دست به او یازید او را بکر یافت، دانست که او راست گفت. و یوسف را از او دو فرزند آمد: یکی

-
- (۱). مل: محاسبه.
 - (۲). قم، مل، لب که.
 - (۳). مل بود.
 - (۴). قم: که.
 - (۵). همه نسخه بدلها: اولی ترم.
 - (۶). آو، بم، مل، آب، آز، لب که.
 - (۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: حمایل او کرد.
 - (۸). همه نسخه بدلها: بجز قم: شصت.
 - (۹). مل، آب، آز بود.
 - (۱۰). لب: به یوسف.
 - (۱۱). آو، بم: گزاشت. [.....]
 - (۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: قطفیر.
 - (۱۴). همه نسخه بدلها من.

صفحه : ۹۸

افرایم (۱) و یکی میشا (۲)، و ملک مصر بر یوسف راست گشت (۳)، در میان رعیت عدل آشکارا کرد و همه زنان و مردان (۴) مصر او را دوست گفتند و شکر گفتند، فذلک قوله تعالی: لا که و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی - الی قوله: و كانوا يتقون، و قال البحرى:

اما فی رسول الله [یوسف] (۵) اسوة لملکک محبوسا علی الظلم و الافک

اقام جمیل الصبر فی السجن برهه قال (۶) به الصبر الجمیل الی (۷) الملک

و کتب بعضهم الی صدیق له:

وراء مضیق الخوف متسع الأمن و اول مفروح «۸» به آخر الحزن

فلا تیأسن فالله ملک یوسف خزانته بعد الخروج من السجن

قوله: لا- که و قال الملک اثونی [به] «۹» لا أستخلصه لنفسی، ملک گفت: اینکه مرد را که علم «۱۰» چنین داند، او را در زندان رها نکنند، او را به من آری تا من او را بخاصه و خالصه خود کنم. او سزای «۱۱» آن باشد که «۱۲» وزارت من کند، چه جای آن است که او در زندان با زندانیان عمر می گذارد! [۲۲-پ]

و الاستخلاص، استفعال من الخلاص و من الخلوص ایضا، و هر دو معنی را محتمل است، بیاری او را از بند و زندان برهانم برای خود تا او را بخالص و خاصه خود کنم از همه جهان، و اینکه قریب «۱۳» تر است. لا- که فلما کلمه، در کلام حذفی و اختصاری هست، و التقدير فأتوا به فلما جاءه کلمه، او را بیاوردند. چون بیامد و ملک با او سخن گفت و او را در سخن بیازمود، بدانست که بیش از آن است که گفته اند، چنان که «۱۴» گفت:

(۱). لب: افرایم.

(۲). بم، آج: مشا.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: شد.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: همه مردمان.

(۵). آو، بم، آج، لب: البحری، آب، آز شعر.

(۶). اساس: ندارد! از قم، افزوده شد.

(۷). قم: علی.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب: مفروح.

(۹). اساس و آز، ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد.

(۱۰). مل علم خواب داند.

(۱۱). مل: سزاوار.

(۱۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب او. [.....]

(۱۳). آب: قرین.

(۱۴). آج، لب شاعر.

صفحه : ۹۹

و استکبر «۱» الاخبار قبل لقائه فلما التقینا صغر «۲» الخبر الخبر

تا می شنید روا داشت «۳» که چنان است «۴» یا نه چنان است، چون بدید او را و بدید او را شناخت تا با او سخن گفت و از او سخن شنید. و تکلمیم، خطاب باشد، فرقی نبود میان کلمه و خاطبه، چون استنطاق کرد او را و او به سخن در آمد، از سخن او مایه علم او

بشناخت و از مایه علم او پایه قدر او بدانست. و از اینکه جا گفت امیر المؤمنین «۵» - علیه السلام:

«۶» المرء مخبوءٌ تحت لسانه

، مرد در زیر زبان پنهان است.

و هم او گفت - علیه السلام:

لسان المرء ترجمان عقله

، زبان مرد ترجمان عقل او بود «۷». صورت عقل از روی مثل به حاسه سمع بینند، تا نگوید «۸» ندانند که داناست یا نادان، چون به گفتار در آید اگر چه غرض او خبر از غیر باشد نهاد کلام اول از مقدار عقل او و اندازه علم او خبر می دهد، اگر نیک گوید ثمره اینکه باشد که:

فلما التقینا صغر الخبر الخبر و اگر بد آید و بد گوید «۹»، بر او اینکه مثل زنند که «۱۰»:

و ان لسان المرء ما لم تکن «۱۱» له حصاء علی عوراته لدلیل

و از اینکه جا گفت امیر المؤمنین «۱۲» علیه السلام:

لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال،

گفت: به گوینده منگر که کیست! به سخن او نگر که او را از سخن او بشناسی. و شاعر «۱۳» پارسیان هم اینکه معنی گفت «۱۴»:

سخن آرای هر چه بر دارد مایه خویش «۱۵» از او «۱۶» پدید آرد

بنماید به خلق پایه خویش «۱۷» آگهیشان دهد ز مایه خویش «۱۸»

(۱). قم، آو، بم، آج: و استکثر.

(۲). آو، بم، آب، آج، لب: استصغر.

(۳). قم، بم، آب، آج، لب: می داشت، آو: می داشتم.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل: بود.

(۵). آو، بم، آب، آج، لب: علی بن ابی طالب.

(۶). آج، مل: مخبوء.

(۷). آو، بم، آب، آج، لب: اوست.

(۸). قم، آج: نگویند.

(۹). آج، لب: بد گوید و بد آید.

(۱۰). آب، آج، لب: شعر.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یکن.

(۱۲). آج، لب: علی علیه الصلوة و السلام. [...]

(۱۳). آج: شاعران، آو، بم، آب، لب: شاعر پارسیان گوید.

(۱۴). آب، آج، لب: نظم. (۱۸-۱۷-۱۵). آو، بم: خوش.

(۱۶). آج، لب: آن.

صفحه: ۱۰۰

گر چه مردی بزرگوار بود در معانی سخن گذار «۱» بود

تا نگوید سخن ندانندش خیره و عمر «۲» سار «۳» خوانندش

مرد زیر زیان بود پنهان سایر است اینکه مثل به گرد جهان

چون از سخن او مایه او بدید، در خور آن او را پایه «۴» نهاد، گفت: لا که إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينَا مَكِينٌ «أَمِينٌ» تو امروز بنزدیک ما مکین و امینی. عذر آن خواست که پیش از اینکه تو را نشناختم، چون تو را امروز شناختم «۵» لا- جرم به قدر امانت «۶» پایه مکاننت «۷» نهادیم.

اگر آن کس که او خوابی را تعبیر بگفت مستحق وزارت ملک «۸» شد بل «۹» ملک مصر به او دادند و بر سریر ملکش «۱۰» بنشانند و تاج مملکت «۱۱» بر سرش نهادند و نگین ملک در انگشت او کردند. آن که توریت و انجیل و زبور و قرآن «۱۲» را تفسیر و تأویل بگفت سزاوار وزارت و خلافت نباشد! او در هفت گاف «۱۳» سخن گفت و راست گفت، از آن گفت «۱۴» پادشاهی صد هزار هزار مرد یافت. آن کس که او حکم هر «۱۵» آدمی صورت گاف «۱۶» سیرت بشناخت آن بر پادشاه حاکم شد کم از آن که او بر اینکه گاف «۱۷» سیرتان خر بصیرتان حاکم شود. گفت چون امینی است در خویشتن از قبل ما مکین باید که نیکو نباشد در عدل پادشاه مرد مؤتمن و از قبل او نا ممکن، نکو گفت امام زمخشری «۱۸»:

امتحونه فکان مؤتمنا ثم استشاروه بعد ما امتحنوا

ثم دعوه لذاک «۱۹» مؤتمنا للملک و المستشار مؤتمن

(۱). کذا در اساس، آب، آز، آج، لب، دیگر نسخه بدلها: گزار.

(۲). قم، آو، از، غمر.

(۳). آز: ساز، آج: سای.

(۴). آب، آز: مقام.

(۵). آو: بشناختم.

(۶). آب، آز: امانت.

(۷). آب، آز: مکانت.

(۸). آج: ملک.

(۹). مل: بل که.

(۱۰). آج: لب: مملکتش. [.....]

(۱۱). آج، لب: ملک.

(۱۲). آب، آز: فرقان. (۱۷-۱۶-۱۳). گاف / گاو، همه نسخه بدلها: گاو.

(۱۴). مل: گفت خود.

(۱۵). مل: هزار.

(۱۸). آب، آز شعر.

(۱۹). آو، بم، آج، لب: لذک.

صفحه: ۱۰۱

یوسف- علیه السلام- چون آن تمکین دید، درآمد و گفت: اجعلنی علی خزائن الأرض. اگر گویند: شاید تا او از قبل ظالم و از دست او ولایت خواهد، گوئیم:

ولایت به صورت، ملک مصر را بود، به معنی یوسف را بود، جز که ممکن نبود [۲۳-ر]

او که خواست حق-خود خواست و آن را که حقی بود او را به هر وجه که تواند بود که توصل «۱» کند به آن، آنکه آن خواست از پادشاه که قوام ملک به آن باشد و آن خزانه است «۲»، گفت: مرا به سر خزانه زمین موکل کن و کار خزانه به من مفوض کن، آنکه چون کسی نبود که آن جا او را شناختی و تزکیه او کردی او خود تزکیه «۳» خود کرد، گفت: إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ، من نگاه دارم و ضایع نکنم و عالمم به وجوه دخل و خرج آن به علم حاصل کنم و به حفظ نگاه دارم و ضایع نکنم و چون وقت خرج باشد، به جای خود بنهم، چه عالمم به مصالح آن و حافظم آن را از نا اهل.

آنکه حق تعالی گفت: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا، اگر چه ملک می گفت تو نزد ما مکینی، حق تعالی می گفت تو از جهت من با تمکینی، تمکین تو من کنم و مکان و مکانت تو من دهم که تو را به حقیقت من شناسم، لا جرم او را در زمین تمکین کرد، يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ، تا جای سازد آن جا که خواهد، يقال: تَبَوَّأَ الْمَوْضِعَ إِذَا اتَّخَذْتَهُ «۴» منزلاً و مأوى، و اصله من «باء» «۵»، إذا رجع، و منه البواء في الدِّمِّ لِأَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي الْقِصَاصِ. آنکه بیان فضل خود گفت که عام است با همه کس، گفت:

نُصِّيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ، برسانیم به رحمت خود آن را که خواهیم. وَلَا نُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، و مزد نکوکاران ضایع نکنیم، و قوله: مَكَّنَّا لِيُؤَسِّفَ، اینکه «لام» صله است و زیاده، كقوله: رَدِفَ لَكُمْ «۶» إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ «۷» مَكَّنَّاكُمْ فِيمَا «۸» يَتَّبِعُونَ مِنْهَا، فی موضع النَّصْبِ، علی الحال.

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: توصل.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: خواست.

(۳). قم، آج: تزکیت.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل، منه.

(۵). همه نسخه بدلها: با.

(۶). سوره نحل (۲۷) آیه ۷۲.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳. [...]

(۸). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۶.

صفحه: ۱۰۲

قوله: «وَلَمَّا جَزِيَ الْأَخِيزَةَ خَيْرٌ لِلدِّينِ آمَنُوا، آنکه گفت: مزد آخرت که ثواب است به از اینکه ملک مصر باشد» (۱) که به یوسف دادیم آنان را که ایمان دارند و متقی باشند مجتنب از معاصی.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۸۰]

[اشاره]

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ آمَنْتُمْ عَلَيَّ إِلَّا كَمَا آمَنْتُمْ عَلَيَّ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكِ كَيْلٌ سَيَّئِرٌ (۶۵) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجِيَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَهُونَ (۷۱) قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفَ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتِيسَاوَا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰)

[ترجمه]

قوله - عز و علا «۲»:

آمدند برادران یوسف و در «۳» شدند بر او، بشناخت ایشان را و ایشان او را شناختند «۴».

«۵»

چون بجمارد «۶» ایشان را سازشان، گفت به من آری برادری را از «۷» شما از پدرتان، نمی بینی که من تمام می دهم پیمودن «۸» و من

بهترین فرود آرند گانم.

اگر «۹» نیاری به من او را، کیل «۱۰» نیست شما را بنزدیک من و پیرامن [من] «۱۱» مگردی.

گفتند: بخوایم «۱۲» از او پدرش را و ما بکنیم اینکه کار.

و گفت غلامانش «۱۳» را: کنی بضاعت ایشان «۱۴» دربارشان تا همانا ایشان بشناسند آن را، چون باز گردند با اهل خود یا باشد که باز آیند «۱۵».

(۱). مل: است.

(۲). آو، بم، آج، لب: قوله تعالی، آب، آز: قوله: تبارک تعالی، مل: قوله تعالی و تقدس.

(۳). قم: پس در آمدند.

(۴). قم: نمی شناختند، آب: نشناسند.

(۵). اساس، آب، آز: فلما، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). قم: بساخت، آب: آماده کرد.

(۷). قم آن.

(۸). قم، آب، پیمانہ را.

(۹). قم: پس اگر.

(۱۰). آب: پیمانہ.

(۱۱). ساس ندارد، از قم، افزوده شد.

(۱۲). آو، آب، آج، لب: خواهش.

(۱۳). قم: مر غلامش. [...]

(۱۴). قم، آب را.

(۱۵). قم: تا مگر ایشان باز گردند.

صفحه: ۱۰۳

چون باز گشتند با پدرشان «۱»، گفتند: ای پدر ما؟ باز داشتند از ما پیمودن «۲»، بفرست با ما برادر ما را تا بییمیم و ما او را نگاه داریم.

گفت: ایمن باشم «۳» از شما بر او مگر چنان که ایمن بودم از شما بر برادرش از پیش اینکه! خدای بهتر است نگاهبان «۴» و او بخشاینده تر بخشاینده گان «۵» است.

چون بگشادند بارشان، یافتند بضاعتشان داده بودند «۶» با ایشان، گفتند: ای پدر ما؟ چه جوییم! اینکه بضاعت ماست «۷»، باز دادند با ما و طعام آریم اهل ما را و نگاه داریم برادرمان و بیفزاییم پیمودن شتری، آن پیمودنی اندک است.

گفت: نفرستم او را با شما تا بدهی مرا استواری «۸» از خدای که به من آری او را مگر گرد در آیند به شما، چون بدادند «۹» به او عهدشان، گفت: خدای بر آنچه ما می گوییم و کیل است.

گفت: ای پسران من؟ مشوی «۱۰» از یک در و در شوی از درهای پراکنده و بنگزیرانم «۱۱» از شما از خدای از چیزی «۱۲» نیست حکم و الّا «۱۳» خدای را، بر او توکل کردم و بر او باید تا توکل کنند «۱۴» توکل کنند گان.

- (۱). آو، بم: وا پدرشان.
- (۲). قم: پیمانہ را.
- (۳). قم: ای آمن باشم.
- (۴). قم: نگاه داشتن را.
- (۵). قم: مهربانان، آو، بم، آب: رحمت کنندگان.
- (۶). قم: که باز داده بودند.
- (۷). قم: اینکه است بضاعت ما.
- (۸). قم، آو، بم: استواری.
- (۹). قم: پس چون دادند.
- (۱۰). قم، آو، بم: در مشوی.
- (۱۱). قم: بنه گزیرانم، آج، لب: بنگزیرانیدن.
- (۱۲). قم که. [...]
- (۱۳). قم: مگر.
- (۱۴). قم: کنندا.

صفحه : ۱۰۴

چون در شدند از آن جا که فرمودشان «۱» پدرشان بنگزیرانید «۲» از ایشان از خدای از چیزی «۳» مگر حاجتی در تن یعقوب که روا کرد آن را و او خداوند علم است به آنچه ما او را آموختیم و لکن بیشترین مردمان ندانند. چون شدند «۴» بر یوسف، باز گرفت با او «۵» برادرش را گفت: من برادر توام، در سختی مباش به آنچه ایشان می «۶» کنند. چون ببجارد «۷» ایشان را به سازشان، کرد آنچه به آن آب خوردی «۸» ملک دربار برادرش، پس بانگ کرد کننده‌ای «۹» که ای کاروان «۱۰» شما دزدانی.

گفتند و روی کردند «۱۱» بر ایشان، چه «۱۲» گم کرده‌ای!
گفتند: گم کرده‌ایم صاع پادشاه و آن را «۱۳» که بیارد آن «۱۴»، بار شتری است و من به آن پایندام.
گفتند: به خدا که دانی شما که ما نیامدیم تا فساد کنیم در زمین و ما نبودیم دزد «۱۵».
گفتند: چه پاداشت بود او را «۱۶» اگر دروغزن

- (۱). قم: فرمودند ایشان را.
- (۲). قم: نبود که بگزیراند، آو، بم، آج، لب: بنگزیرانیدن، آب: مستغنی نکرد.
- (۳). آو، بم: چیزی.
- (۴). قم، آو: و چون در شدند.
- (۵). قم: خود.
- (۶). قم: بودند که.

- (۷). قم: ساخت.
- (۸). قم، آو، بم: خوردند.
- (۹). قم، آو، بم: بانگ کننده‌ای.
- (۱۰). قم بدرستی که.
- (۱۱). قم: روی فرا کردند.
- (۱۲). قم: چه چیز. [.....]
- (۱۳). قم: راست.
- (۱۴). قم را.
- (۱۵). قم، آو، بم: دزدان.
- (۱۶). قم: چیست پاداش او.

صفحه: ۱۰۵

باشی «۱»!

گفتند:

جزای «۲» او آن بود که هر که را یابند «۳» دربار او، آن بود جزایش «۴»، همچنین پاداشت دهیم بیدادگران را. ابتدا بکرد به جوالها «۵» ایشان پیش جوال «۶» برادرش، پس بیرون آورد آن را از جوال «۷» برادرش، همچونین کید کردیم برای «۸» یوسف نگرفتی «۹» برادرش را در طریقت پادشاه الّا آنکه «۱۰» که خواست خدای، برداریم، پایها آن کس که خواهیم و بالای «۱۱» هر خداوند علمی، دانایی «۱۲» هست.

گفتند: اگر دزدی کرد او، دزدی کرد برادری او را «۱۳» از پیش اینکه پنهان داشت «۱۴» یوسف در نفس «۱۵» خود و نکرد آشکارا برایشان، گفت: شما بدی «۱۶» به جایگاه و خدای عالمتر است به آنچه می گوئید «۱۷».

[۲۴-ر]

گفتند: ای عزیز؟ او را پدری هست پیر، بزرگ، بگیر یکی «۱۸» از ما به جای او که ما می بینیم تو را از جمله نکوکاران. گفت:

- (۱). قم: اگر باشی شما دروغزنان.
- (۲). قم: پاداش، آو، بم: پاداشت.
- (۳). آو، آن که یافت شود، بم: آن که یافته شود.
- (۴). قم: پاداشت او.
- (۵). قم: به باردانهای.
- (۶-۷). قم: باردان.
- (۸). قم: از بهر.
- (۹). قم: نبود که بگیرد.
- (۱۰). قم: مگر که.

(۱۱). آو، بم: زور، آج، لب: زبر. [.....]

(۱۲). قم: داناست.

(۱۳). قم: پس بدرستی که دزدی کرد برادر او.

(۱۴). قم آن را.

(۱۵). قم: تن.

(۱۶). قم، آو، بم: بتر.

(۱۷). قم: وصف کنی.

(۱۸). قم: فرا گیر یکی را.

صفحه : ۱۰۶

پناه دهیم به خدای که نگیریم «۱» الا آن را که یافتیم متاع ما بنزدیک «۲» او که ما بس «۳» بیدادگر باشیم.

چون نو مید شدند از او، تنها برفتند راز گویان، گفت مهتر «۴» ایشان: نمی دانی «۵» که پدرتان ها گرفت «۶» بر شما عهدی از خدای و از پیش آنچه تقصیر کردی «۷» یوسف، نروم «۸» از اینکه زمین تا دستوری دهد مرا پدرم یا حکم کند خدا «۹»، و او بهترین حکم کنندگان است.

قوله تعالی: وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ، چون یوسف - علیه السلام - ممکن گشت و بر سیل نیابت ملک بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب سیاست می کرد تا سالهای خصب و فراخی بگذشت و سال جدب «۱۰» آغاز کرد، شبی از شبها بفرمود تا برای ملک در میانه شب طعام ساختند. طبّاخان و اصحاب طعام گفتند: ملک عادت ندارد که باین وقت طعام خورد. یوسف گفت: شما ندانی، طعام بسازی، بساختند.

نیم شب ملک از خواب در آمد و گفت: طعامی بیاری، هر چه باشد که مرا گرسنگی غالب شد و می گفت: الجوع الجوع. یوسف - علیه السلام - بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند. او گفت: اینکه طعام کی ساختی! گفتند: درین شب. گفت: چه دانستی که مرا طعام خواهد بایست! گفتند: ما را یوسف فرمود. او را گفت: تو چه دانستی! گفت: من دانستم که امشب اوّل سالها قحط است و از اسباب قحط، یکی آن بود که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر آفریند، من دانستم که تو را بر خلاف عادت، در میان شب طعام باید. بفرمودم تا بساختند. ملک بتعجب فرو

(۱). قم، آو، بم: فرا گیریم.

(۲). قم: متاع خود را نزدیک.

(۳). قم، آو، بم: آنگاه.

(۴). قم: میهین، آو، بم، آج، لب: بزرگشان.

(۵). قم: ای نمی دانی.

(۶). قم، آو، بم: فرا گرفت.

(۷). قم، آو، بم: در. [.....]

(۸). قم: پس فراتر نروم، بم: نرویم.

(۹). قم، آو، بم: مرا.

(۱۰). آو، بم، آب، آز و قحط.

صفحه: ۱۰۷

مانند از علم او در هر کاری. چون سال قحط در آمد و آن سال دخلی نبود و بارانی نیامد و نباتی نرست، مردم در آن سال آن ذخیره‌ای که داشتند بخوردند و آنان که ذخیره نداشتند آمدند «۱» و از یوسف طعام خریدند به زر و سیم. سال اولشان به زر و درم بفروخت به نرخی که مقرر بود، و سال دوم به حلّی و جواهر. سال سه‌ام «۲» به چهار پای از اسب و ستر «۳» و شتر «۴» و گاف «۵» و گوسپند، سال چهارم به بنده و پرستار و ممالیک که داشتند، و سال پنجم به ضیاع و عقار و سرایها و املاک، تا با اهل مصر هیچ چیز «۶» از مال نماند، سال ششم چیزی نداشتند، فرزندان را بیاوردند و به او فروختند و طعام بستند، سال هفتم هیچ نماند ایشان را، خود را به یوسف فروختند و همه مردان و زنان «۷» بنده او شدند و او ایشان را بخرد و طعام بدادشان تا یوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبوده بود، و خزانه‌ای بنهاد که کس چنان ندیده بود. ملک را گفت:

چگونه دیدی صنع خدای و نعمت او! ملک گفت: رأی ما تبع رأی تو است.

و در خبر آورده‌اند که: در اینکه سالهای قحط، یوسف - علیه السلام - طعام سیر بنخوردی. گفتند: چرا چنین کنی! گفت: تا گرسنگان را فراموش نکنم. آنکه طبّاخان ملک را گفت: در شبان روز «۸» یک بار طعام سازی برای ملک، نماز پیشین تا نماز پیشین. ملک گفت: من گرسنه می‌باشم، چرا بر عادت دو بار طعام نمی‌فرمای «۹» ما را! گفت: تا تو نیز طعام گرسنگی بیایی «۱۰»، درویشان و گرسنگان را فراموش نکنی. گفت نکو رأی دیده‌ای، همچنین باید کردن «۱۱»، از آنکه عادت شد که ملوک یک بار خوان نهند در شبان روز «۱۲»، و چون قحط عام شد، در دیار و اقطار و نواحی زمین به کنعان نیز برسید و یعقوب را [۲۴-پ] و فرزندان او را رنج عظیم رسید. چون شنیدند که در همه ولایات «۱۳» طعام جایی نمی‌توان یافتن «۱۴» الا بنزدیک عزیز مصر،

(۱). قم: بیامدند.

(۲). قم: سوّم، آو، بم: سیم.

(۳). آو، بم، آب: استر.

(۴). قم: آو، بم: اشتر.

(۵). همه نسخه بدلها: گاو.

(۶). قم: هیچیز.

(۷). آو، بم: آب جمله.

(۸). قم: شباروز، آو، بم، آب: شبانه روزی.

(۹). آو، بم، آب، آج، لب: نفرمایی.

(۱۰). آج، لب و.

(۱۱). قم: همچنین کن، آو، بم، آب: همچنین باید کرد. [.....]

(۱۲). قم: شباروز، آو، بم، آب، آز، شبانه روزی.

(۱۳). قم: ولایت.

(۱۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یافت.

صفحه : ۱۰۸

پسران را گفت: لا بد است شما را از آن که به مصر روی و چیزی که «۱» میسر شود از بضاعت ببری و پاره‌ای طعام بیاری. ایشان را گسیل کرد و بنیامین «۲» را - برادر یوسف را - از مادر نزد خود باز گرفت که او غم یوسف به او گساردی «۳» و ده پسر را گسیل کرد و منزل ایشان به عنرات «۴» بود از زمین فلسطین به غور شام، و «۵» بدوی بودند و چهار پای داشتند و یوسف - علیه السلام - منتظر می بود مقدم ایشان را. ایشان چیزی که بساختند که آلت شبانان باشد از ماستینه «۶» و ترف و گلیمی چند و پاره‌ای پشم رنگ - کرده، بر گرفتند و روی به مصر نهادند.

عبد الله عیاس گفت: بضاعت ایشان ادیم بود و نعلها «۷». قتاده گفت: درم داشتند دربار «۸» تعبیه کرده، و ذلك قوله تعالى: وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ، آمدند برادران یوسف. گفتند: «اخوة»، برادران نسب باشند، و «اخوان» برادران مودت. فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، در پیش او شدند. فَعَرَفَهُمْ، یوسف - علیه السلام - ایشان را بشناخت و ایشان او را نشناختند.

عبد الله عیاس گفت: میان آن که ایشان یوسف را به چاه افگندند «۹» و تا اینکه روز که با پیش یوسف رفتند «۱۰» به مصر، چهل سال بود، برای آن باز نشناختند او را. و گفتند: برای آن او را نشناختند که او را کودکی «۱۱» طفل رها کرده بودند، چونش بدیدند «۱۲»، پادشاهی را دیدند بر سریر ملک بر مرتبت «۱۳» پادشاهی در زی پادشاهان مصر، جامه‌های «۱۴» گرانباه پوشیده و تاج زر مرصع به انواع جواهر بر سر نهاده، طوقی زرین در گردن کرده.

(۱). همه نسخه بدلها: چیزی که.

(۲). قم: ابن یامین.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: گذاردی.

(۴). قم: بعنناق، آو، بم: بعزیات، آب، آز، بغزیات، مل: عرفات، آج: بعیر باب.

(۵). قم ایشان.

(۶). آج: ماستینه.

(۷). قم: نعال.

(۸). آو، بم: پای، آج: درباری، لب: در بادی.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مل: انداختند.

(۱۰). قم: شدند.

(۱۱). قم: کودک. [...]

(۱۲). قم: چون بدیدندنش، آو، بم، آج: چون بدیدند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: مرتبه.

(۱۴). قم: جامه.

صفحه : ۱۰۹

و گفته‌اند: برای آن نشناختند او را که او برقع به رو «۱» فرو گذاشته بود. و گفتند:

برای طول عهد که میان ایشان شست «۲» سال بود. و بعضی حکما گفتند: برای آن او را نشناختند که، معصیت، نکره بار آرد و دیده شناخت را تاریک کند. چون یوسف در ایشان نگرید و با ایشان سخن گفت، و ایشان به زبان عبرانی با او سخن گفتند، یوسف -

علیه السلام - چنان نمود که شما را نمی‌شناسم، گفت: شما چه مردمانی!

گفتند: ما جماعتی شبانانیم، ولایت ما را قحط رسیده است و ما آمده‌ایم تا ما را طعامی فروشی. یوسف گفت: نباید تا «۳» شما جاسوس باشی، آمده‌ای تا ملک من بنگری و عورات ولایت من نشان کنی! گفتند: لا- و الله؟ که ما جاسوس نه‌ایم، و لکن ما برادرانیم و ما را پدری پیر هست پیغامبری از پیغامبران خدای یعقوب گویند او را. گفت: شما چند برادر بودی! گفتند: ما دوازده برادر بودیم. گفت: اکنون چندی! گفتند: ما یازده مانده‌ایم. گفت: آن یکی کجا رفت! گفتند: روزی با ما به بیابان آمد، آن جا هلاک شد. گفت: آن دیگر کجاست! گفتند: پدر ما آن برادر را از همه دوست تر «۴» داشتی، چون او غایب گشت از پدر، اینکه برادر را بیادگار او از چشم فرو نگذارد برای آن که برادر او بود «۵» از مادر. یوسف گفت: کیست که گوای «۶» دهد برای شما که چنین است که شما می‌گوی! گفتند: ایها الملک؟ ما درین شهر غریبیم و کس ما را نشناسد. یوسف - علیه السلام - گفت: من آنکه دانم که شما راست می‌گوی که آن برادر را که گفتم بر پدر است از اینکه نوبت او را با خود بیاری.

و ذلک قوله: وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ اِثْنُونِي بِاَخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَبْيَكُم. «جهاز» متاع فاخر باشد که از شهری به شهری برند، و مرد «۷» مجاهز از اینکه جا «۸» گویند، و منه جهاز المرأة. حق تعالی گفت: چون ساز برادران بکرد و طعام بداد ایشان را، چون

(۱). قم، بم، آج، لب: به روی، آو، آب، آز: بر روی، مل: که معصیت نکرده او را که او برقع به روی.

(۲). آو، بم، آب، آز، مل، آج، لب: شصت.

(۳). قم: که.

(۴). همه نسخه بدلها: دوستر.

(۵). قم: هم از آن مادر بود.

(۶). آو: گوایی، بم، آب، آز، مل، آج، لب: گواهی.

(۷). آج، لب را.

(۸). آج: آن جا.

صفحه : ۱۱۰

بخواستند آمدن، گفت: آن برادر را که گفتم، با خود «۱» بیاری تا من کیل شما تمامتر بدهم. وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ، ای، المضيفین، و شما می‌دانی که من بهترین مهمان دارانم.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ، اگر او را نیاری، شما را بنزدیک من کیل نیست [۲۵- ر]

و روی طعام دادن نیست و نیز پیرامن «۲» مگردی.

ایشان جواب دادند: سُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ، بکوشیم و چاره سازیم تا او را از پدر بخواهیم و آنچه توانیم در اینکه معنی به جای آریم. وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ، اهل کوفه «لفتیان» خواندند و باقی قراء: «لفتیته» و هما جمعان، کالاحوة و الاخوان. و تفسیر «بضاعت» بگفتیم. و «رحال»، جمع رحل باشد.

آنکه غلامان خود را فرمود و عاملان را که: آن چیزی که ایشان آورده‌اند در میان بار ایشان کنی تا چون با خانه شوند متاع خود بشناسند، ایشان را به باز آمدن داعی قویتر باشد که دانند که طعام رایگان داده‌اند ایشان را. و گفته‌اند: برای آن فرمود که متاع ایشان در میان بار ایشان کنند «۳» که گفت: نباید که به علت آن که چیزی ندارند باز مانند «۴»، اگر خواهند تا بیایند نتوانند. گفت: بضاعت ایشان با ایشان دهی پوشیده، و برای آن «لعل» در دو جایگاه بگفت که، هر یک از آن «۵» مجوز بود غیر مقطوع علیه، پس

حرف ترجی و اشفاق در او برد.

و بعضی دگر گفتند: برای آن بضاعت ایشان رد کرد با ایشان تا بدانند که استدعای برادر نه برای طمع است در مال ایشان. بعضی دگر گفتند: برای آن رد کرد که روا نداشت که پدر را و برادران را طعام بیها دهد، و خزاین زمین در دست او. بعضی دگر گفتند: برای آن کرد که، دانست که دیانت یعقوب او را رها نکند که آن بضاعت آن جا باز گیرد، ایشان را باز پس فرستد تا بضاعت باز پس برند.

ایشان از آن جا برفتند، چون به خانه رسیدند، پدر گفت: چون بودی و احوالتان چون بود! گفتند: ای پدر؟ ما از بر مردی می‌آییم که فضل و کرم او را وصف ندانیم

(۱). قم: خویشتن.

(۲). آو، آج، لب: پرامن، همه نسخه بدلها من.

(۳). قم: کنی، آو، بم، آز، آج، لب: نهند. [.....]

(۴). آج، لب و.

(۵). قم: ایشان.

صفحه : ۱۱۱

کردن، و با ما آن کرد از انعام و اکرام که اگر یکی بودی از فرزندان یعقوب همانا بیش از آن نکردی؟ گفت: پس برادران کجاست شمعون که با شما نیست! گفتند: ملک مصر او را بگرو دارد تا ما باز پس شویم و بنیامین (۱) را از اینکه نوبت با خود ببریم. گفت: او چه داند که شما را برادری هست! گفتند: ما گفتیم. گفت:

چرا گفتی! گفتند: برای آن که ما را به جاسوسی متهم کردند، چون ما شرح حال خود بگفتیم و او می‌پرسید، ما حدیث برادر کردیم. گفت: اگر راست می‌گویی، در اینکه نوبت دیگر او را با خود بیاری و آن قصه که آن جا رفت با پدر بگفتند، آنکه پدر را در آن (۲) گرفتند که بنیامین (۳) را با ما بفرست.

و ذلك قوله: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ، ای پدر منع کردند کیل از ما- و گفته‌اند: اینکه برای آن گفتند تا تحریض کنند پدر را بر فرستادن برادر با ایشان. اکنون برادر ما را با ما بفرست، نکتل، تا کیل تمام بیاریم. جمله قرا «نکتل» خواندند به «نون» خیرا عن انفسهم، و حمزه و کسائی، «یکتل» خواندند به «یا» خیرا عن أخیهم. و کال الطعام و اکتال، فعل و افتعل گفتند: به یک معنی باشد، و گفتند: کال لغیره و اکتال لفسه، کما یقال: خبز و اختبز (۴)، و شوی و اشتوی، یعنی تا او نیز به نصیب خود کیلی بیارد. و إِنَّا لَهُ لِحَافِطُونَ، و ما او را نگاه داریم، برای آن گفتند که ایشان به کار یوسف متهم بودند، گفتند: ما او را نگاه داریم و آنچه در کار یوسف تقصیر کردیم، در کار او و حفظ او و مراعات او به جای آریم.

قال هیل آمَنُكُمْ عَلَيْهِ- الایه: یعقوب گفت- علیه السّلام: ایمن باشم بر او؟ صورت، استفهام است و مراد نفی، یعنی ایمن (۵) نباشم مگر چندان که (۶) بر یوسف. و اینکه بر سیبل توییح گفت، آنکه گفت: فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا، علی تقدیر فالله خیر کم حافظا. و نصب او بر حال است، و حمزه و کسائی و حفص، علی خلاف عنه حافظا خواندند، و باقی قرا، حفظا بی «الف»، و نصب او علی التمییز (۷) باشد. وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، حق تعالی گفت: یوسف را به برادران سپردی، ضایع کردند او را

(۳-۱). قم: ابن یامین.

(۲). قم: در میان.

(۴). آو، بم، آب، آز: اخبر و اختبر، آج: خبر و اختبر.

(۵). قم: آمن.

(۶). همه نسخه بدلها: چنان که.

(۷). آو، بم، مل، آج، لب: تمیز.

صفحه: ۱۱۲

[۲۵-پ]

و بنیامین را به من سپردی فی قولک: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا، یوسف بر سری با او (۱) با تو دادم تا بدانی که من خدایی‌ام که آنچه به من سپارند ضایع نشود، وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، و او رحیمتر از همه رحیمان است.

وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ، آنکه چون متاع و بار خود بگشادند، متاع خود دیدند برمت که (۲) در میان بار بود، و قوله: رُدَّتْ إِلَيْهِمْ، در جای نصب است، بگونه مفعول الثانی لوجدوا، ای مردوده‌ی الیهم. قَالُوا يَا أَبَانَا، گفتند: ای پدر ما؟ ما نَبِغِي، ما چه جوییم و چه خواهیم پس از اینکه که اینکه مرد کرد! از کرمش ما را طعام بداده است و متاع ما با ما داده، و اینکه برای آن گفتند تا دل پدر نرم کنند بر آن که بنیامین را با ایشان بفرستد. و «ما» استفهامی است و معنی او جحد، یعنی چیزی دگر نماند که کار ما بر آن موقوف باشد و ما از تو چیزی دگر نمی‌خواهیم، چه ما را برای (۳) اینکه نوبت اینکه که داریم کفایت است. هَذِهِ بَضَاعَتُنَا، اینکه بضاعت ماست که با ما داده‌اند. وَ نَبِئْرُ أَهْلِنَا، و برای اهل خود طعام آریم، یقال: ما رهم یمیرهم میرا اذا اتاهم بالطعام من بلد غیر بلده و غارهم یغیرهم (۴) ایضا، و الغیره (۵) و المیره، الطعام، و امتار یمتار امتیارا، مثله قال الشاعر:

بعثتک ما یرا فذهبت حولا متی یأتی (۶) غیاثک من تغیت (۷)

و قال آخر:

أتی قریه فیها کثیرا طعامها کعفر (۸) التراب کل شیء یمیرها

و برای اهل خود طعام آریم. وَ نَحْفَظُ أَخَانَا، برادر بنیامین را نگاه داریم، وَ نَزْدَادُ کَیْلِ بَعِیرٍ، و کیل یک شتر وار بیفزاییم به نصیب او که اینکه کیلی اندک است، و اینکه جمله بر سبیل مراودت می‌گفتند، و مراودت ایشان اینکه بود که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان در اینکه آیت.

قال لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ، یعقوب - علیه السلام - گفت: نفرستم او را با شما تا مرا

(۱). آب، آز: بر سر او، آج، لب: با او.

(۲). مل: همچنان، آج: پر هست.

(۳). قم: در اینکه.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یغیرهم.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: العیره.

(۶). آب، آز: تأتی. [.....]

(۷). قم، آو، بم، آج، لب: یغیث.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب: کعقر.

صفحه: ۱۱۳

و یقینی بندهی «۱» از عهد و پیمان و سوگند به خدای که او را با نزدیک من آری، آنگه استثنا کرد، گفت: *إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ، أَلَّا* که گرد شما درآیند، و اینکه کنایتی است از آن که الای که خدای تعالی شما را فرو گیرد به هلاکی، چنان که گفت:

إِنْ بِهِ وَاللَّهِ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۲»، *إِنْ*، یا جز خدای تعالی، و معنی آن که: به اختیار خود او را رها نکنی و ضایع نکنی جز که کار از دست شما بشود. اینکه قرار بدادند و اینکه شرط بکردند. و در کلام حذفی هست، و التقدیر: فاجابوه الی ما التمسه من ایتاء الموثق.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ، چون سوگند بخوردند و آنچه او خواست بکردند از عهد و پیمان و سوگند به خدای، او دگر باره - اعنی یعقوب - بر سری خدای را گواه کرد و گفت:

وَاللَّهِ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ، و خدای بر آنچه ما می‌گوییم و کیل ای شاهد و حفیظ، گواه است و نگاهدار. و بعضی دگر گفتند: کفیل، پایندان است.

عبد الله عباس گفت، اینکه وثیقه و سوگند که بر سری ایشان را داد، آن بود که گفت: بگوی «۳» به حق محمد مصطفی - *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ* «۴» - که خیانت نکنی «۵».

ایشان به حق محمد سوگند بخوردند.

آنگه چون خواستند تا «۶» بیایند، ایشان را وصایت کرد و گفت: *يَا بَنِيَّ* ای پسران من؟ چون به مصر رسی همه به یک بار بجمع به یک دروازه در شهر مروی. *وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ*، و از درهای پراکنده در شوی. گفتند: برای آن گفت که ایشان یازده برادر بودند، نکو روی، تمام قامت، مردان نیک. گفت تا چشم بد در ایشان نرسد.

آنگه گفت: نه آن که اگر خدای خواهد که شما را چیزی رساند اینکه که من گفتم سود دارد و غنا کند، و قوله: *مِنْ اللَّهِ، «من»* تبیین راست «۷»، و قوله: *مِنْ شَيْءٍ، «من»* زیادت است مؤکد نفی. *إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، «ان»* به معنی «ما» ی نفی است، حکم نیست مگر خدای را - *جَلَّ جَلَالُهُ* [۲۶- ر]، بر او توکل کردم و توکل

(۱). قم: ندهی، آب، آز: بندهید.

(۲). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

(۳). آب، آج، لب: بگوید.

(۴). قم، آز: *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ*، آو، بم: *عَلَيْهِ السَّلَام*.

(۵). آب، آز: نکنیم.

(۶). قم: که.

(۷). قم: تبیینی است.

صفحه: ۱۱۴

کنندگان بر او توکل کنند.

و مصر را چهار دروازه بود، ایشان پراکنده شدند و به هر چهار دروازه در مصر شدند، چنان که یعقوب فرموده بود. ما کان یغنی عنهم من الله من شیء، از خدای تعالی هیچ غنا نکرد آن دخول ایشان از درهای پراکنده مگر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت روا شد، و آن شفقت پدران بود بر فرزندان و ترس و اندیشه او از چشم بد.

آنکه یعقوب را وصف کرد به علم، گفت: او عالم بود به آنچه ما او را آموختیم، و گفتند: حافظ بود آن علم را که ما آموختیم او را، و گفتند: عامل بود بر آنچه عالم بود به آن، یعنی بر علم عمل کردی و لکن بیشتر مردمان ندانند اینکه حال.

و لَمَّا دَخَلُوا عَلٰی یُوسُفَ، چون برادران به مصر رسیدند و در نزدیک یوسف شدند و گفتند: ایها العزیز آن چنان که فرمودی بکردیم و آن برادر را که خواستی بیاوردیم. گفت: نکو کردی و صواب کردی و پاداشت اینکه از من بیایی.

آنکه بفرمود تا ایشان را جایی فرود آوردند و اکرام کردند و مهمانداری فرمود ایشان را، و بفرمود تا برای هر دو برادر خوانی بیاوردند «۱» در پیش ایشان بنهادند، بنیامین تنها بماند، گفت: اگر برادر من یوسف بر جای بودی، با من بنشستی و من تنها نبودمی.

اینکه می گفت و می گریست. یوسف - علیه السلام - گفت: خواهی تا من برادر تو باشم! گفت: تو خود پادشاهی و عزیز مصری، و لکن مرا به جای او کس نباشد. گفت: اکنون تا تنها نباشی، خیز بر من آیی «۲» و با من نان بخور، و او را بر سریر برد و با خود بنشانند

تا با او طعام خورد. چون شب را «۳» به طعام بنشستند، هم چنین کرد. چون وقت خفتن بود برای هر دو برادر از ایشان بستری بگستردند، بنیامین «۴» تنها ماند، گفت «۵»: با من به جامه من در آی، و او را با خود بخوابانید. بر دگر روز گفت:

ای فرزندان یعقوب؟ من شما را جفت می بینم و همه را با یکدیگر الف «۶» می بینم «۷»،

(۱). بم، آب، آز، آج و.

(۲). همه نسخه بدلها: آی.

(۳). قم: در آمد.

(۴). قم: ابن یامین.

(۵). همه نسخه بدلها تو. [...]

(۶). آز، لب: الفتی.

(۷). قم: می یابم.

صفحه: ۱۱۵

جز اینکه فرد «۱» را که او تنهاست و یار ندارد، من او را با خود گرفتم تا پی من می باشد. و ایشان را جایی باز کرد «۲» و اجرا بفرمود ایشان را «۳»، و بنیامین را با خود گرفت، و ذلک قوله: آوی إليه آخاه، يقال: اویته الی نفسی، ای ضممته الی - فاوی ای انضم. چون به خلوت با او بنشست، گفت: نام تو چیست! گفت: ابن یامین.

گفت: ابن یامین چه باشد! گفت: ابن المثکل، پسر مرد مصیبت رسیده. گفت: چرا چنین نام نهاد پدر «۴» تو را! گفت: برای آن که چون من بزادم، مادرم با پیش خدای شد. گفت: مادرت که بود! گفت: راحیل بنت لیان بن ناحور. گفت: هیچ فرزند داری! گفت:

ده پسر دارم. گفت: چه نام است ایشان را! گفت: یکی را «بالعا» «۵» نام است و یکی را «اخیرا» «۶» و یکی را «اشکل» و یکی را «احیا» «۷» و یکی را «خیر» و یکی را «نعمان» و یکی را «ارد» و یکی را «ارس» و یکی را «حبتم» و یکی را «میتم». گفت: اینکه چه

نامه است! گفت: اشتقاق اینکه نامها از احوال برادرم یوسف گرفته ام:

اما «بالعا» «۸»، از آن جا گرفتم که او ناپیدا شد، کان الارض ابتلعته، پنداشتی زمین او را فرو برد.

و اَمَّا «اخیر» ۹ را برای آن که او بکر فرزندان مادرم بود، یعنی اول فرزند بود او را.
 و اَمَّا «اشکل»، برای آن که همشکل «۱۰» بود و از مادر و پدر من بود و همسن من بود.
 و اَمَّا «خیر» ۱۱، برای آن که او بهینه ما بود هر کجا بودیم.
 و اَمَّا «نعمان»، برای آن که او منتعم و با ناز بود بنزدیک مادر و پدر.
 و اَمَّا «ارد»، برای آن که او در میان [۲۶-پ] ما چون ورد بود، یعنی گل.

- (۱). همه نسخه بدلها: مرد.
- (۲). قم: راست کرد.
- (۳). قم: فرمودشان.
- (۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نهادند.
- (۵-۸). آو، بم، آب، آز: بلعا.
- (۶). قم: اخیرا.
- (۷). قم، آو، آب: احیا.
- (۹). قم: احیرا، آو، بم، آب، آز، آج، لب: اخیرا.
- (۱۰). همه نسخه بدلها من.
- (۱۱). آب و اَمَّا احیا.

صفحه : ۱۱۶

و اَمَّا «ارس» ۱، برای آن که بمنزلت رأس بود و سر بر تن.
 و اَمَّا «حیتیم» ۲، برای آن که گمان ما و امید ما آن است که او حی است و زنده.
 و اَمَّا «میتیم» ۳، برای آن که اگر او را باز بینم خورمی «۴» من آنکه تمام شود.
 یوسف - علیه السلام - گفت: خواهی تا من برادر تو باشم به بدل برادرت! گفت:
 یا عزیز؟ چون تو برادر که را باشد! و لکن اگر تو برادر من شوی «۵»، چگونه برادر من باشی، و تو را یعقوب و راحیل نزاده‌اند! عند
 آن یوسف - علیه السلام - بگریست و برقع از روی دور کرد و گفت: اِنِّی اَنَا اَخُوک، من یوسفم برادر تو و تو با ایشان هیچ مگوی و
 پوشیده‌دار. فَلَا تَبْتِئْس، ای لا تکن فی بؤس و شدّه و حزن، دل‌تنگ مباش و بر تو سخت مباد آنچه برادران با تو و برادرت کردند.
 وهب متبه گفت: او آنکه اعلام نکرد او را که من یوسفم و پیش از اینکه بگفت که: اَنَا اَخُوک، من تو را برادرم، یعنی به جای
 برادرم، و قول اول درست تر است.

آنکه بفرمود تا ساز ایشان بکردند و برگشان بساختند و برای هر برادری شتر واری گندم بفرمود، و برای ابن یامین همچونین
 شتر واری گندم بفرمود، آنکه بفرمود تا سقایه در رحل ابن یامین نهادند، و ذلک قوله: فَلَمَّا «۶» اَنَا اَخُوک، من برادر توام، ابن یامین
 سخت شادمانه «۱۰» شد به دیدار او و خدای را شکر گزارد «۱۱»، و یوسف را گفت: من به هیچ وجه از تو مفارقت نکنم. گفت: پس
 چگونه

- (۱). بم، مل، آج: آرس.
- (۲). بم، آب، آز، آج: حیثم. [.....]
- (۳). آب، آز، میثم: میثم.
- (۴). همه نسخه بدلها: خزّمی.
- (۵). مل هیچ مگو و پوشیده و تو را یعقوب و راحیل.
- (۶). اساس: و لّمّا، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. (۷-۸-۹). قم: ابن یامین.
- (۱۰). آو، بم، آب، آز، آج، لب: شاد.
- (۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: کرد.

صفحه: ۱۱۷

باشد احوال پدر که او را تسلی از من به دیدار تو بود! تو نیز اینکه جا باز ایستی! گفت:

فرج او نیز نزدیک است. گفت: اینکه میسر نشود الا به تهمتی که آن بر تو نیکو نباشد، و آن تهمت دزدی باشد. گفت: همه رنجی تحمّل کنم اندی «۱» که از تو جدا نشوم. و اینکه قول بعید نیست برای آن که بر اینکه وجه سؤال سایل ساقط شود که گوید: چگونه روا باشد که او برادر را مّتهم کند به دزدی از وجهی که او نداند و غم و دلتنگی بر او «۲» راه دهد! و چون بر اینکه جمله «۳» باشد، اینکه سؤال لازم نیاید.

اما سؤال که گویند: چگونه روا باشد که او غم پدر بیفزاید با آن که داند که تسلی پدر به دیدار ابن یامین است او را باز گیرد تا پدر رنجورتر شود! جواب از اینکه، آن است که گوئیم: یوسف- علیه السلام- اینکه به فرمان خدای «۴» کرد، نه از خویشتن، و خدای تعالی خواست که کار یعقوب و محنت او بنهایت رسد تا برسد که هر چیز که آن بغایت رسد، برسد، چنان که شاعر گفت:

إذا تمّ امر دنا نقصه توقّع زوالا إذا قیل تمّ
و دیگری گفت «۵»:

إذا الحادثات بلغن المدی و کادت لهنّ تدوب «۶» المهج

و حلّ البلاء و قلّ العزا و عند «۷» التّناهی یكون الفرج
و منه

قوله- علیه السلام: اشتدّی ازمه تنفرجی

، سخت شوای سختی تا بشوی، وای تنگی تا گشاده شوی.

اما: «صواع» و «صاع» و «سقایت» «۸»، اشتباهند و مفسران در او خلاف کردند:

بهری «۹» گفتند، شکل سغراقی «۱۰» بود که او به آن آب خوردی، زرّین «۱۱»- اینکه قول ابن زید

(۱). آج، لب: آن دمی.

(۲). قم: به او.

(۳). آج: حمل.

(۴). همه نسخه بدلها تعالی.

(۵). آب، آز، آج، لب شعر.

(۶). آو، بم: یدوب، آز: یتدوب.

(۷). قم، آب، آز: فعند. [...]

(۸). مل: سقا.

(۹). آج، لب: بعضی.

(۱۰). آب، آز، مل، لب: سقراقی، قم، در حاشیه افزوده: یعنی مشربه بود.

(۱۱). مل: ذرین، آز: زترین.

صفحه : ۱۱۸

است. و گفتند: سیمین بود. و گفتند «۱»: شکل چهار یکی «۲» بود سیمین. و بعضی دگر گفتند: شکل کاسی بود زرین «۳»، جوهری گرانمایه در میان او. ملک به آن آب خوردی چون طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او به اینکه سقایت می‌پمودند.

[۲۷-ر]

و «رحل»، متاع مسافر باشد و بنگاه او. ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ ای نادى مناد، پس منادى ندا کرد، لایذان «۴»، و هو الاعلام و الالتقاء فی الاذن، پس منادى ندا کرد که: ای کاروانیان؟ شما دزدانی و دزد آن باشد که چیزی از حرزی بر گیرد که نه او را باشد بر خفیه «۵» و پوشیدگی، اما «۶» در شرع تا به مقداری معلوم نرسد، بر فاعلش «۷» قطع واجب نبود- و بیان اینکه رفته است در سوره المائده. امَّا، جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ، تعریض برادر نباشد به دزدی برای آن که وجود «صاع» در رحل او محتمل بود و جوه را حمل کردن بر دزدی بی دلیلی وجه ندارد، و گناه آن کس را بود که اینکه حمل کند.

و اما ندای منادی بی اذن و دستوری او بود، و اگر چه جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ به فرمان و علم او بود، در او چند قول گفتند: یکی آن که: منادی ایشان را شناخته «۸»، چون صواع بر جای ندید «۹»، گفت: شما دزدی، بر سبیل خبر «۱۰»، و گفتند: مراد استفهام است، و حرف استفهام برای آن بیفگند که حال بر او دلیل کرد، برای آن که ایشان را نیز قطعی نبود، و آن جا که قطع «۱۱» نباشد استفهام نیکو بود.

و گفتند، مراد آن است که: انکم تشبهون السراق، شما با دزدان مانی «۱۲»، و معنی آن که: همانا شما دزدیده باشی اینکه صواع. و گفتند، مراد آن بود که: شما دزدانی که یوسف را از پدر بدزدیدی، و اینکه قول بعید است برای آن که لایق اینکه حال نیست، و بدین جای در خور نیست.

(۱). آو، بم، آو، آز، آج بر.

(۲). بم، آج: خارکی، لب: چارکی، آز: چادرکی.

(۳). آو: رزین، مل، آز: ذرین.

(۴). قم: نادى مناد، من الايدان.

(۵). مل: به حقیقت.

(۶). آب، بم: ولها.

- (۷). آو، بم، آج، لب: فاعلین.
 (۸). همه نسخه بدلها: نشاخت.
 (۹). آب، آز: بدید.
 (۱۰). آب، آز: خیر. [.....]
 (۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: قطعی.
 (۱۲). آب، آز، مل، آج، لب: مانید.

صفحه: ۱۱۹

ایشان گفتند: ما ذا تَفْقِدُونَ، چرا چنین می گوی و چه مفقود کرده‌ای! و ذلك قوله: قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلِيَهُمْ، گفتند: یعنی برادران یوسف. وَ أَقْبَلُوا، «واو» حال است.

عَلِيَهُمْ، علی اصحاب یوسف در آن حال که روی در ایشان نهادند و گفتند: چه گم کرده‌ای، ایشان گفتند: نَفَقِدُ صُوعِ [الْمَلِكِ] «۱» وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٍ، و آن را که آن با میان آرد شترواری گندم بدهیم، وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ، و من به آن پایندانم «۲». اینکه منادی گفت که او مهتر آن کیالان و کسانی بود که تولای آن کار می کردند. و الزعیم، و الضمین و الکفیل و القبیل، واحد، قال الشاعر «۳»:

فلست بآمر فیها بسلم «۴» و لکنی علی نفسی زعیم

و «زعیم» «۵»، رئیس قوم باشد برای آن که او ضامن جریره «۶» ایشان باشد، چنان که لیلی اخیلیه «۷» گفت:

حتی اذا برز اللواء رأیته یوم اللقاء علی الخمیس زعیما «۸»

و مصدره: الزعامة، و اصله: الزعم و الزعم، الّذی هو القول لأنّ الزعیم هو القايل عنهم و الذّاب عن حریمهم.

ایشان در اینکه معنی سوگند خوردند و از اینکه حال تبرّا کردند، بقولهم: تَاللّهِ، به خدای سوگند خوردند، و اصل اینکه «با» است، آنکه «واو»، آنکه «تا»، یقال:

حلفت باللّهِ و تالّله لأفعلن. کذا، آنکه «واو» از «تا» بدل کنند و فعل با او بیفکنند، یقال: و اللّهِ لأفعلن، آنکه «تا» از او بدل کنند، و «با» «۹» عامتر است برای آن که در ظاهر و مضمّر شود «۱۰»، یقال باللّهِ و بحیاتک و بک و به. اما «واو» در ظاهر شود، در مضمّر نشود، یقال: و اللّهِ، و لا یقال: وک، و وه «۱۱»، آنکه «تا» از همه خاصتر است برای آن که در یک اسم شود و آن «اللّهِ» است، یقال: تالّله، و لا یقال: تا الرّحمن و لا ترب

(۱). اساس ندارد، با توجه دیگر نسخه‌ها و معنی عبارت آورده شد.

(۲). آج: یا بنده‌ایم.

(۳). مل شعر.

(۴). قم: بلم، آو، بم، آز، آج، لب: مسلم، مل: مسلم.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، مل قوم.

(۶). آج: جریده.

(۷). بم، آز: احلیه، آج: اصله.

(۸). اساس: زعیماها، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آو، بم، آب، آز: تا.

(۱۰). قم در مظهر و در مضمهر شود.

(۱۱). قم، آو، بم: وه، آب، آز: وه.

صفحه: ۱۲۰

الکعبه. گفتند: به خدای که شما دانی که ما نه به آن «۱» آمده‌ایم تا در زمین فساد کنیم، یعنی راه زنیم، لقوله: وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا «۲» ...، وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ، و ما دزد نبوده‌ایم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ، گفتند: چه جزا و پاداشت بود آن را، یعنی آن دزدی را [۲۷-پ]

یا آن کار که ذکر آن می‌رفت اگر دروغ گوی!

ایشان گفتند: جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ، و تقدیر آن است که:

جزاؤه استرقاق من وجد في رحله فهذا الجزاء. جزاؤه، علی حذف المضاف و اقامه المضاف اليه مقامه لوضوح «۳» الكلام و دلالة الحال عليه، گفت «۴»: جزای او آن بود که آن را که اینکه صاع «۵» در رحل او بیابند، بندگی کند خداوند صاع «۶» را، اینکه جزای چونین «۷» جزای او باشد.

و وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: جَزَاؤُهُ مَبْتَدَاً بَاشِد، مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ مَبْتَدَاً دَوْم بَاشِد، فَهُوَ جَزَاؤُهُ، ای الاسترقاق جزاؤه - و اینکه جمله در جای خبر مبتدای دوم باشد. و از استرقاق بهو کنایت برای آن کرد که حال بر او دلیل کرد.

و وجهی دگر آن است که: جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ عِنْدَنَا فَهُوَ كَجَزَائِهِ عِنْدَكُمْ، گفت: جزای آن کس که در رحل او یابند اینکه صاع، آن است که او را بنده آن کنند که خداوند صاع «۸» است، همچنان که بنزدیک شما هست، یعنی در اینکه حکم از میان ما و شما خلاف نیست. و قوله: مَنْ وَجِدَ، «من» محتمل است دو وجه را: یکی آن که موصوله باشد، و یکی آن که مجازات را باشد، نبینی «۹» که در جواب او «فا» می‌آید فی قوله: فَهُوَ جَزَاؤُهُ. كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ، چنین جزا دهیم ستمکاران را. اینکه حکایت قول ایشان است که گفتند: ما جزای هر ظالمی چنین کنیم «۱۰» و در تأویل آیت دو وجه گفتند: یکی آن که اینکه حکم، اعنی استرقاق السارق

(۱). آو، بم، آج: برای. [.....]

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: لوضع.

(۴). قم، مل: گفتند.

(۵-۶). آو، آج: متاع.

(۷). همه نسخه بدلها: چنین.

(۸). آب، آز: متاع.

(۹). مل: نمی‌بینی.

(۱۰). مل: دهیم.

صفحه: ۱۲۱

در شرع پیغامبری بود از پیغامبران، و گفتند: عادت ملوک ایشان بود بر سبیل عقوبت، لقلوله: ما كان لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ، ای فی عاده الملك.

آنکه بفرمود تا بارهای ایشان جستن گرفتند و ابتدا به باردان «۱» برادرانش بکردند پیش از وعاء ابن یامین «۲»، آنکه چون به وعاء او رسید، از وعاء او بیرون آوردند، و ذلک قوله: ثُمَّ اسْتَخَرَجَهَا، و برای آن به لفظ تأنیث گفت- با آن که صواع مذکر است- که رد کرد با معنی و آن سقای است. و زجاج گفت: صواع یدکر و يؤنث. و از اینکه جا گفت: وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ، و لم يقل: بها، و مثله قوله: الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۳»، ای فی الجنة، ذهب الی المعنی، و قوله: وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أَلِی قَوْلِهِ: فَارزُقُوهُمْ مِنْهُ «۴» كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ، دلیل آن می کند که آن به امر خدای بود. گفت:

همچونین «۶» ما کید کردیم، یعنی تدبیر ساختیم برای یوسف. عبد الله عباس گفت:

صنعنا. ربیع گفت: الهمنا. ابن الانباری گفت: اردنا. ما كان لِيَأْخُذَ أَخَاهُ «ما» نفی است و «لام»، مؤکد نفی است، كقوله تعالى: ما كان الله لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ «۷»...، و ما كان الله لِيُعَذِّبَهُمْ «۸»...، و ما كان الله لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ «۹» فی دین الملک، ای فی سلطانه، و قيل: فی طاعة الملك. و برای آن گفت فی دین الملک، که عادت ملک آن بود که دزد را اند «۱» تازیانه بزدی «۲» و دو «۳» ضعف آنچه دزدیده بودی غرامت کردی «۴». و گفتند: عادت او آن بود که دزد را بر کشیدی «۵» و چشمها به مسمار بدوختی، پس کید خدای آن بود که بر زبان برادران براند، تا گفتند: جزای دزد [۲۸-ر]

بنزدیک ما آن باشد که او را به بندگی به صاحب متاع دهند، و اینکه مراد یوسف بود، فذلک معنی قوله: كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ، ای کدنا اخوته ما كان لِيَأْخُذَ «۶» تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ، یعقوب خواند: یرفع، به «یا» کنایت عن اسم الله، یعنی خدای رفع کند «۸» درجات آن کس که او خواهد. و کوفیان، «درجات» به تنوین خواندند، و باقی قراء به اضافة. بر قراءت اول معنی آن بود که: رفیع گردانیم آن را که خواهیم به درجاتی و پایه‌هایی «۹». و نصب او بر ظرف بود و «من» در محل نصب بود، علی انه مفعول «۱۰» لیرفع. و بر قراءت دوم، «درجات» مفعول به «۱۱» باشد، یعنی رفیع گردانیم درجات آن کس که ما خواهیم. وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ، و از بالای هر عالمی، عالمی هست. یعنی، عالمان متفاوت الدراجات اند، از بالای هر یکی دیگری باشد که از او عالمتر بود.

در خبر هست که: برادران یوسف چون در مصر آمدند، دهنهای چهار پایان بسته بودند تا زرع کسی نخورند. چون حدیث «صاع» رفت، گفتند: ما کی روا داریم اینکه

(۱). آز: اندک.

(۲). آج، لب: بزندی.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم، لب: دزد را.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند.

(۵). قم: پی کشیدی، مل: پی بر کشیدی.

(۶). اساس: یاخذ، که با توجه به متن قرآن مجید و سایر نسخ تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: آمر، قم: ندارد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: رفیع کند.

(۹). همه نسخه بدلها: پایهها/ پایه‌ها.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مفعول به. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: مفعول.

صفحه: ۱۲۳

که می گوی «۱»! و گفتند: آن صاعی بود که آن را جام گیتی نمای گویند «۲»، و آن جامی بودی که ایشان به آن کهانت کردند و ملک در او نگریدی و به آن کهانت کردی، اینکه مرد که اینکه صاع به او سپرده بودند، بیامد و گفت: ای قوم؟ اگر اینکه صاع گم شود و با دید نیاید، خون من در اینکه برود، اینکه صاع کهانت ملک اکبر است، و آن کس که اینکه با من آرد شترواری گندم از خاص خود به او دهم، و من ضامن و کفیلیم به اینکه که می گویم: گفتند: معاذ الله که ما دزدی کنیم و روا داریم؟ و اینک بارهای ما پیش تو است، بجوی اگر خواهی. مرد بایستاد و هر گه که باریکی بجستی و نیافتی، استغفار کردی و تشویر خوردی تا همه بجست و چیزی نیافت. چون به بار ابن یامین رسید، رها کرد و گفت: به هر حال اینکه جا نباشد که او از اینکه معنی دورتر است و از او نیاید. ایشان گفتند «۳»: نه، ممکن نیست که رها کنیم تا بار او نیز بنگری «۴» تا تو را براءت ساحت ما معلوم شود و دل تو و دل ما خوشتر باشد. چون بار او بگشادند، صاع دربار او بود. ایشان خجل شدند و روی در او نهادند و گفتند: یابن یامین؟ اینکه چیست که بجای ما کردی! روی ما سیاه کردی و حرمت ما برداشتی. اینکه چه محنت است که ما را از پسران راحیل پیش آمد؟ اینکه صاع کی برگرفتی! ابن یامین گفت: لا، بل بلای شما همیشه بر پسران راحیل می باشد، برادری را از آن من بردی و در بیابان هلاک کردی و اکنون می خواهی تا مرا تهمت دزدی نهی. گفتند: آخر اینکه صاع در بار تو چه می کند! گفت: اینکه صاع دربار من هم آن کس نهاد که درم و بضاعت دربار شما نهاد، نه شما از آن بی خبر بودی و تا با خانه نشدی از آن خبر نداشتی؟ آنگه روی به یوسف کردند و گفتند: إن یسرق، اگر او دزدی کرد - یعنی ابن یامین. فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلِهِ، او را برادری بود پیش از اینکه او نیز دزدی کرد - یوسف را گفتند و او را خواستند. و اینکه، آن مثل است که گویند: عذره شر من جرمة، عذرش از گناه بتر است.

(۱). آو، بم، آج، لب: می گویی، آب، آز: می گوید، مل: می گویند:

(۲). قم: گفتندی، آو، بم، آب، آز، آج، لب: خوانند.

(۳). در اساس، عبارت «ایشان گفتند» تکرار شده است.

(۴). مل: بنگرید.

صفحه: ۱۲۴

مفسران خلاف کردند در آن سرقت که ایشان بر یوسف حواله کردند.

سعید جبیر گفت و قتاده: او را پدر «۱» مادری بود، او صنمی داشت زرین. یوسف - علیه السلام - از آن که از کودکی بت را و بت پرست را دشمن داشتی، آن بت از او بدزدید و بشکست و بر راه بیفگند.

ابن جریر گفت: مادرش فرمود که بتی از آن خال او - برادر مادرش - بدزدید و بشکست.

مجاهد گفت: سائلی روزی سؤال می کرد و یوسف کودک بود، خایه مرغی بدزدید و به آن سایل داد.

وهب متبه گفت: او را عادت بود «۲» که چون خوان بنهادندی، طعام پنهان برگرفتی و بنهادی برای سایلان.

ضحاک و جماعتی دیگر [۲۸-پ]

گفتند «۳»: اول محنت که یوسف را بود، آن بود که مادرش فرمان یافت و او کوچک بود، یعقوب او را به خواهر خود داد - دختر

اسحاق - تا او را تربیت کند، او را بستد و می‌داشت و اسحاق را کمری بود «۴» که بمیراث فرزندان مهین «۵» ابراهیم داشتند. به حکم آن که اینکه خواهر، مهین «۶» فرزندان بود، کمر او بر گرفت. چون یوسف بزرگ شد، یعقوب بیامد و گفت: ای خواهر؟ یوسف را به من ده. گفت: ندهم که من از او نشکیم. گفت: من اولیترم، و الحاح کرد. عمه یوسف گفت: اگر لا بد است رها کن تا یک دو روز دیگر اینکه جا باشد تا من او را «۷» بینم، آنگه ببر او را اگر خواهی. و شبی یوسف خفته بود، او بیامد و آن کمر اسحاق بر میان او بست و او بی خبر. چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد، گفت: آن کمر من دزدیده‌اند و من به طلب آن دل مشغولم. یعقوب نیز دلتنگ شد، آنگه او در سرای می‌جست، آنگه گفت آنان را که در اینکه سرای‌اند: برهنه باید شدن؟ یک یک را برهنه می‌کردند تا به یوسف رسید، کمر بر میان او بود و از دین ابراهیم استرقاق السارق بود. یعقوب گفت: اکنون بر تو می‌باشد چندان که تو خواهی. تا زنده بود،

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پدری.

(۲). قم: بودی.

(۳). قم که: ۴. قم از آن ابراهیم - علیهما السلام.

(۴-۵). قم: میهین.

(۷). همه نسخه بدلها نیک.

صفحه: ۱۲۵

یوسف بر او بود بعلت کمر، فهذا معنی قولهم: *إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلِهِ*. فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي «۱» أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا، و نصب او بر تمیز است بعد تمام الاسم، أما بظاهر التَّنْوِين، او بتقدير الاضافة، ای انتم سَرَّ النَّاسِ مَكَانًا و منزله، شما بترین «۳» مردمانی به پایه و منزلت. و قوله: فَأَسْرَهَا، برای آن به کنایت تأنیث گفت که کلمت خواست یا مقالت. و گفتند: سرقه خواست، و گفتند: آن حالت خواست.

آنگه در آن کلمت خلاف کردند: بعضی گفتند اینکه بود که: *أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا*، اینکه در دل گفت «۴»، به زبان نگفت. بعضی دگر گفتند: آن حالت و حکایت و حوالت که ایشان کردند از سرقه بر یوسف. و برای آن گفت که: *أَنْتُمْ سَرُّ مَكَانًا* که آن حدیث اگر راست بودی، سعایت بود و غیبت، و اگر دروغ بود، بهتان بود، آن حدیث در آن جا مهم نبود گفتن و ایشان را به آن حاجت نبود. *وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ* «۵» *أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا* - الاية. در خبر می‌آید که: چون صاع پیش یوسف بردند، یوسف - علیه السلام - در صاع نگرید «۹» و انگشت بر صاع زد و آوازی بیامد از او، روی به برادران کرد و گفت بر طریق تعریض: دانی تا

(۱). اساس: عن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). قم: اینکه سخن پوشیده داشت در دل و اظهار نکرد و گفت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بدترین. [.....]

(۴). قم: گرفت.

(۵). اساس و قم: یصفون، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). اساس: اوصف، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد، مل: ما اوصف.

(۷). قم: فهو.

(۸). همه نسخه بدلها: سرقه.

(۹). قم: نگریست.

صفحه: ۱۲۶

اینکه صاع من چه می گوید! گفتند: نه. گفت: می گوید، شما دوازده برادر بودی، یکی را برردی و بفروختی. ابن یامین چون اینکه شنید، برخاست و گفت: ایها الملک؟ برای خدای از اینکه صاع پیرس تا برادر من زنده هست! یوسف - علیه السلام - صاع بز، گفت:

می گوید زنده است و تو او را بینی. گفت: اکنون هر چه خواهی می کن که چون او حال من بداند مرا برهاند. یوسف - علیه السلام - برخاست و وضو تازه کرد و باز آمد.

ابن یامین گفت: ایها الملک؟ از اینکه صاع پیرس تا او را دربار من که نهاد! گفت:

صاع من خشمگین است از اینکه پس «۱» نگوید، و فرزندان یعقوب چون خشم گرفتندی کس طاقت ایشان نداشتی. رویل گفت: ایها الملک [۲۹-ر]

رها کن ما را و الا نعره‌ای زرم که هیچ آبستن نماند و الا بچه بیفکند - و موی بر اندام او برخاست و از پیراهن «۲» او برون آمد، و خدای تعالی عادت چنان رانده بودی که چون یکی از ایشان خشم گرفتی، یکی از آن نژاد ایشان «۳» دست بر او نهادی خشم او ساکن شدی.

یوسف - علیه السلام - پسرش را گفت: برو و دست بر رویل نه. کودک از پس پشت او درآمد و دست بر او نهاد، خشم او ساکن شد، گفت: از فرزندان یعقوب کسی اینکه جاست! یوسف گفت: یعقوب که باشد! گفت: یعقوب اسرایل «۴» الله بن ذبیح الله بن خلیل الله. یوسف گفت: اینکه سخن راست است «۵»، چون به حکم برادران چنان آمد که بنیامین «۶» بر یوسف باشد «۷»، یوسف گفت: بروی و برادر را اینکه جا رها کنی به حکم شرع شما.

گفتند: یا ایها العزیز، ای عزیز اینکه شهر؟ ان له ابا شیخاً کبیراً، او پدری دارد پیر، و مردی بزرگوار است، اگر هیچ ممکن باشد یکی را از ما به جای او باز گیر که ما تو را از جمله محسنان و نکوکاران «۸» می بینیم، و احسان تو عام است با ما و با دیگران.

ابن اسحاق گفت، معنی آن است که: اگر اینکه بکنی از جمله محسنان باشی.

یوسف گفت: معاذ الله، پناه با خدای می دهم که آن را که متاع ما بنزدیک او

(۱). مل: بیش.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و آز: پرهن.

(۳). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: کسی، مل: یکی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: اسرایل.

(۵). قم: پس.

(۶). قم، مل: ابن یامین.

(۷). قم: شد.

(۸). همه نسخه بدلها: نکوکاران. [...]

صفحه : ۱۲۷

بود رها کنیم و آن را بگیریم که متاع ما بنزدیک او نبود. **إِنَّا إِذَا لَطَلْمُونَ**، اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم. و بیان کردیم که **مَعَاذَ اللَّهِ**، نصب «۱» او بر مصدر است، ای نعوذ بالله معاذاً فحذف الفعل ثم اضافة المصدر الى المفعول، و مثله: سبحان الله و ربما يضاف المصدر الى الفاعل، نحو وعد الله و صبغته الله، ای وعد الله وعدا و صبغ الله صبغته «۲».

فَلَمَّا اسْتَيَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا، چون نوید شدند از آن که یوسف اجابت ایشان خواهد کردن، برفتند و با یکدیگر به خلوت بنشستند و به راز با هم سخن گفتند، و قوله: **اسْتَيَأَسُوا**، استفعلوا، من اليأس. و قوله: **خَلَصُوا**، ای صاروا الى جانب بحيث لم يكن معهم من لم يكن منهم فكانوا بمثابة الشيء الخالص، و قوله:

نَجِيًّا، ای متناجین «۳»، و نصب او بر حال است از فاعل. **خَلَصُوا**، از خلوص است و «نجی»، مصدر است واحد را و جمع را و تشبیه و مؤنث و مذکر «۴» را به یک لفظ باشد کعدل وزود «۵». و اصل «نجی» من النجو باشد، و هو الارض المرتفع، و اینکه از جمله آیات مشار الیه است در فصاحت، برای آن که معانی بسیار در لفظ اندک بیاورد با جزالت لفظ و حسن نظم. و اینکه آیت و چند آیت چون «۶» عمده آنان است که وجه اعجاز، فرط فصاحت گویند. **قال كيبرهم**، ای اکبرهم، برادر مهترین از ایشان گفت. قتاده و ابن اسحاق گفتند: روبیل بود- و او پسر خاله یوسف بود و به سال از ایشان مه بود و او آن بود که رها نکرد ایشان را که یوسف را بکشند.

کلبی و وهب گفتند: یهودا بود- و او عاقلترین ایشان بود، بعضی دگر گفتند: لاوی بود. گفت: نمی دانی که پدر بر شما عهد گرفته است، عهد خدای و سوگند به خدای و پیش از اینکه آن تقصیر که کردی در حق یوسف، و **مِنْ قَبْلِ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ**، در موضع «ما» خلاف کردند: بعضی گفتند: در محل نصب است بوقوع العلم «۷» علیه، یعنی **الم تعلموا ما فرطتم في يوسف من قبل هذا!** و بعضی گفتند: محل او رفع است

(۱). قم: نصبی.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز مل: صبغ صبغته.

(۳). همه نسخه بدلهای، بجز قم و لب: مناجین.

(۴). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: تذکیر و تأنیث.

(۵). کذا در اساس و قم، آو، آب، آز، آج، لب: زور، مل: روز.

(۶). همه نسخه بدلهای: چنین.

(۷). آو، بم، آب، آج، لب: الفعل.

صفحه : ۱۲۸

به ابتداء و خبر او **مِنْ قَبْلِ** است مقدم بر او، یعنی، و **مِنْ قَبْلِ** هذا تفریطکم فی یوسف.

و «ما» بر اینکه هر دو وجه مصدری باشد. و وجه سهام «۱» در او آن است که «ما» زیادت است [۲۹-پ]

و او را محلی نیست از اعراب. **فَلَنْ أْبْرَحَ الْأَرْضَ**، من از اینکه زمین بنشوم «۲» تا پدر دستوری ندهد «۳» یا خدای تعالی حکم کند «۴» برای من، و او «۵» بهترین حاکمان است. و گفتند، در میانه آن مشاورت «۶» گفتند: اگر «۷» جنگ باید کردن ما را تا برادر را باز ستانیم، اختیار کنیم و اگر چه کشته شویم اینکه جا. دگر باره گفتند: رنج پدر در اینکه بیشتر باشد. پس یک معنی اینکه گفتند: او **يحكم الله لنا بالمحاربة و ردّ أختينا**. و بعضی دگر گفتند: او **يحكم الله لنا بالانصراف و ترك الاخ ها هنا** «۸»، تا «۹» خدای حکم کند

ما را برویم و برادر را رها کنیم یا حکم کند که کالزار «۱۰» کنیم و باز ستانیم او را.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۱ تا ۱۰۱]

[اشاره]

ارجعوا إلى أبيكم فقولوا يا أبانا إن ابنك سرق وما شهدنا إلا بما علمنا وما كنا للغيب حافظين- (۸۱) و سئل القرية التي كنا فيها و العير التي أقبلنا فيها و إنا لصادقون- (۸۲) قال بيل سولت لكم أنفسكم أمراً فصبر جميل عسى الله أن يأتيني بهم جميعاً إنه هو العليم الحكيم- (۸۳) و تولي عنهم و قال- يا أسفى على يوسف و ابضت عيناه من الحزن فهو كظيم- (۸۴) قالوا تالله تفتؤا تدكر يوسف حتى تكون حرضاً أو تكون من الهالكين- (۸۵)

قال إنما أشكوا بثي و حزنى إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون- (۸۶) يا بني اذهبوا فتحسسوا من يوسف و أخيه و لا تياسوا من روح الله إنه لا يئس من روح الله إلا القوم الكافرون- (۸۷) فلما دخلوا عليه قالوا يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدق علينا إن الله يجزي المتصدقين- (۸۸) قال هل علمتم ما فعلتم يوسف و أخيه إذ أنتم جاهلون- (۸۹) قالوا إنك لآنت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخى قد من الله علينا إنه من يتق و يصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين- (۹۰)

قالوا تالله لقد آثرك الله علينا و إن كنا لخاطئين- (۹۱) قال لا- تريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو أرحم الراحمين- (۹۲) اذهبوا بقميصي هذا فألقوه على وجه أبى يأت بصيراً و أتونى بأهلكم أجمعين- (۹۳) و لما فصلت العير قال أبوهم إنى لأجد ريح يوسف لولا أن تفندون- (۹۴) قالوا تالله إنك لفي ضلالك القديم- (۹۵)

فلما أن جاء البشير ألقاه على وجهه فارتد بصيراً قال ألم أقل لكم إنى أعلم من الله ما لا تعلمون- (۹۶) قالوا يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين- (۹۷) قال سوف أستغفر لكم ربى إنه هو الغفور الرحيم- (۹۸) فلما دخلوا على يوسف آوى إليه أبويه و قال ادخلوا مصر إن شاء الله آمين- (۹۹) و رفع أبويه على العرش و خروا له سجداً و قال- يا أبت هذا تأويل رؤى-ى من قبل قد جعلها ربى حقاً و قد أحسن- بى إذ أخرجنى من السجن و جاء بكم من الديد من بعد أن نزع الشيطان بينى و بين إخوتى إن ربى لطيف لما يشاء إنه هو العليم الحكيم- (۱۰۰)

رب قد آتيتنى من الملك و علمتنى من تأويل الأحاديث فاطر السموات و الأرض أنت ولى فى الدنيا و الآخرة توفى مسلماً و الحقنى بالصالحين- (۱۰۱)

[ترجمه]

قوله تعالى:

باز شوی «۱۱» با پدرتان، بگوى: ای پدر ما؟ پسر دزدی کرد و ما گوی «۱۲» ندادیم الا به آنچه دانستیم و نبودیم ما غیب را نگاه دارنده.

پیرس از اینکه شهر که ما در آن جا بودیم و آن کاروان که آمدیم در او، و ما راستیگرانیم «۱۳».

گفت: بیاراست برای شما «۱۴» هوای شما کاری، صبری نیکو باید کرد تو را، باشد که خدا بیارد همه را «۱۵» به هم که او دانا و محکم کار است.

- (۱). قم: سوم، آو، بم، مل: سیم، آب، آز، لب: سیوم.
- (۲). قم، مل: بنه شوم.
- (۳). آز، آب: بندهد.
- (۴). آو، بم، آب، آز: نکند.
- (۵). آو، بم، آب، آز: که او.
- (۶). آو، بم: در میان مشورت.
- (۷). آو، بم، آب، آز، لب چه. [...]
- (۸). آو، بم، آب، آج، لب: ههنا، مل: هیهنا.
- (۹). آب، آز، لب: یا.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: کارزار.
- (۱۱). قم: بازگردی، آب: بازگردید.
- (۱۲). قم، آو، بم، آب، آج، لب: گواهی.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: راستگویانیم.
- (۱۴). قم: مر شما را.
- (۱۵). قم: ایشان را، آج، لب: مرا.

صفحه: ۱۲۹

برگردید از ایشان و گفت: ای اندها «۱» بر یوسف؟ و سپید «۲» شد چشمهای «۳» او از غم «۴» و خشم فرو می برد «۵». گفتند: به خدا که تو پیوسته یاد کنی یوسف را تا باشی بیمار و لاغر یا «۶» باشی از هلاک شدگان. گفت:

شکایت می کنم غم و اندوهم با خدا و می دانم از خدای آنچه شما نمی دانی.

ای پسران من بروی و خبر پژوهی «۷» از یوسف و برادرش و نومید مشوی از راحت خدای که نومید نشود از راحت خدای مگر گروه کافران.

چون در شدند بر او، گفتند: ای عزیز؟ به ما رسید و به «۸» اهل ما سختی، و آورده ایم «۹» بضاعتی اندک، تمام بده ما را کیل «۱۰» و صدقه کن بر ما که خدای جزا دهد صدقه دهندگان را. گفت: دانی «۱۱» که چه کردی به یوسف و برادرش آنکه که نادان بودی.

(۱). قم، آو، بم، آب: اندوها، آج، لب: اندها.

(۲). لب: سفید.

(۳). همه نسخه بدلها: دو چشم، مل: ترجمه آیات را ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لب: اندوه، لب: ای اندوه.

(۵). قم: خشم فرو خورنده، آو، بم، آب، آج، لب: فرو می خورد.

(۶). آو، بم، آج: تا. [...]

(۷). آب: برسد.

(۸). آو، بم، آب، آج، لب: با.

(۹). آو، بم، آب، آج، لب: آوردیم.

(۱۰). قم: پیمانہ.

(۱۱). قم: ای دانی.

صفحه : ۱۳۰

گفتند: تو که توی یوسفی «۱»! گفت:

من یوسفم و اینکه برادر من است «۲»، مَنّت نهاد خدای بر ما هر که پرهیزگار باشد «۳» و صبر کند، خدای ضایع نکند رنج نکوکاران «۴».

گفت «۵»: به خدای که برگزید تو را خدای بر ما، و ما خطا کردیم.

گفت:

سرزنش «۶» نیست بر شما امروز، بیامرزاد خدای شما را «۷»، رحیمتر رحمت کنندگان است.

بری پیرهن «۸» من اینکه برافکنی بر روی پدرم تا باز بینا شود و به من آری اهلتان را جمله [۳۰-ر].

چون باز گشت کاروان، گفت پدرشان که: من می‌یابم بوی یوسف اگر نه آنستی که مرا ملامت کنی «۹».

گفتند: به خدای که تو در محبت «۱۰» قدیم دیرینه‌ای.

چون آمد مژده دهنده بر انداخت «۱۱» آن را بر روی او، باز گشت «۱۲» بینا، گفت: نگفتم «۱۳» شما را که من دانم از خدای آنچه شما

ندانی؟

گفتند: ای پدر ما؟ آمرزش

(۱). قم: ای تو تو، آب: آیا تو توی.

(۲). قم بدرستی که.

(۳). آو، بم، آب: پرهیزد.

(۴). قم، آب: مزد نیکوکاران.

(۵). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۶). آو، بم، آب، آج، لب: سرزنشی.

(۷). همه نسخه بدلها واو.

(۸). قم: پیراهن، آو، بم، لب: پرهن.

(۹). قم: به خرفی منسوب کنی مرا، که مناسبتر می‌نماید. [.....]

(۱۰). آب، آج، لب: محنت.

(۱۱). قم: بیفگند، آو، بم، آب، آج، لب: بر افگند.

(۱۲). قم: پس گشت.

(۱۳). قم: ای نگفتم.

صفحه : ۱۳۱

خواه برای ما گناه «۱» ما را که ما خطا کردیم.
گفت «۲»: آمرزش خواهم برای شما از خدایم که او آمرزنده و بخشاینده است.
چون در شدند بر یوسف [باز گرفت با خود مادر و پدرش را] «۳» و گفت در شوی در مصر اگر خواهد خدای ایمن «۴».
برداشت پدر مادرش به سریر، به رو در افتادند برای او به سجده و گفت: ای پدر؟ اینکه تعبیر «۵» خواب من است از پیش بکرد آن
را خدای من درست و نیکوی کرد با من چون بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را از بیابان از پس آن که تباه کرد دیو میان من
و میان برادران من، خدای لطف کننده است آن را که خواهد و او دانا و محکم کار است.
بار خدایا؟ بدادی مرا از پادشاهی و بیاموختی مرا از تعبیر خواب «۶» ای آفریننده آسمانها و زمین؟ تو خداوند «۷» منی در دنیا و
آخرت، جان بردار مرا مسلمان «۸»، و در رسان مرا به نیکان «۹».
قوله تعالی: ارجعوا إلیَّ اَیُّکُم - الایه، اینکه حکایت قول بعضی برادران است که

(۱). همه نسخه بدلها: گناهان.

(۲). قم، آو زود بود، آب، آج زود باشد.

(۳). اساس: ناخواناست، از قم، افزوده شد.

(۴). قم: آمان.

(۵). آو، بم، آب: تفسیر.

(۶). قم: خوابها.

(۷). آو، بم، آب: خدای.

(۸). آب: جان مرا بردار به مسلمانی.

(۹). قم: به نیکمردان.

صفحه : ۱۳۲

با یکدیگر گفتند عند آن که رای می‌زدند و مناجات می‌کردند، یکی از ایشان گفت:
چون حال چنین است، باز گردی و با نزدیک پدر شوی و بگوی که پسر - یعنی ابن یامین - دزدی کرد، یعنی صاع ملک بدزدید.
و عبد الله عباس و ضحاک، در شاذ خواندند: سرق، به تشدید «را» علی الفعل المجهول، ای نسب «۱» الی الشرقه، او را دزد کردند و
بر او تهمت دزدی نهادند. و از بعضی قراء شاذ روایت کردند که او خواند: ان ابنک سرق، علی الفعل المجهول و التخفیف، پسر
را بدزدیدند. و ما شهدنا إلا بما علمنا، و ما گوی «۲» ندادیم الا به آنچه دانستیم، یعنی ما گوی «۳» نمی‌دهیم الا بردانسته، و «الا» «۴»
قول محمد بن اسحاق است.

ابن زید گفت، پدر ایشان را گفت: ایشان چه دانستند که دزد را به بندگی باید گرفتن! گفتند: و ما شهدنا إلا [بما] «۵» و ما کُنَّا
لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ، و ما غیب یاد نداریم «۷» که باید گفتن که او دزدی کرد یا به دروغ باید گفتن که حکم دزد آن است که او را به
بنده گیرند. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که ما اینکه گوی «۸» بر ظاهر حال می‌دهیم، و غیب خدای داند، ما حافظ غیب
نه ایم.

قولی دگر از عبد اللّٰه عیّاس آن است که مراد به «غیب»، شب است، یعنی مگر شب «۹» کرده باشد و ما ندیدیم. و «غیب» به لغت «حمیر»، شب باشد. قتاده و مجاهد گفتند: ما ندانستیم که کاری چونین «۱۰» پیش خواهد آمدن، و آنچه گفتیم:

و نَحْفُظُ أَخَانَا «۱۱» ما شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا. ایشان از آن جا برفتند و با نزدیک پدر شدند و پدر را خبر دادند «۴» به قصّه ابن یامین و صاع و آنچه رفته بود. پدر گفت: همانا نه چنین باشد. ایشان گفتند: ما گواهی «۵» از علم دادیم و ما غیب ندانیم و ندانستیم.

آنکه به شاهد قول خود و صحّت خبر خود گفتند: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا، پیرس از اینکه دیه «۶» که ما آن جا بودیم، یعنی اهل مصر، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و لکن اینکه طریقت هر جای مطّرد نبود مگر آن جا که در کلام دلیل بود و لبسی و شبهتی نباشد و نه هر جای توان گفتن تا «۷» اگر گوی جاعنی زید، و آنکه دعوی کنی که من غلام زید خواستم، محال باشد. وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا، و نیز از اهل اینکه کاروان پیرس که ما با ایشان بودیم. وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ، و ما راستیگیریم «۸» در آنچه می گوئیم، و به اتفاق مفسّران، مراد به «قریت» اینکه جا مصر است، و قریه هر جای باشد مشتمل بر سراها «۹» و خانه‌ها، و اشتقاق او من قریت الماء فی الحوض باشد اذ «۱۰» جمعته.

یعقوب - علیه السّلام - ایشان را باور نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند و دروغها گفته و خیانت ایشان ظاهر شده، گفت: بَل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ، نه چنین است همانا، بَل سَوَّلَتْ. قتاده گفت: زینت، و دیگران گفتند: سهلت، بیاراست یا آسان کرد بر شما نفس شما کاری، یعنی گمان چنان است که اینکه کاری است که

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: گواهی.

(۲). آب، آز، آج، لب: گواهی.

(۳). قم: اخبروا له.

(۴). آج، لب: خبر کردند.

(۵). مل، آب، آز، آج، لب: گواهی. [...]

(۶). قم، بم، آج، لب: ده.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: یا.

(۸). آز، بم، آب، آج: راست گوئیم.

(۹). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: سراها.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اذ.

صفحه: ۱۳۴

شما انداخته‌ای با خود و نفس شما، شما را به اینکه دعوت کرده‌است و اینکه کار مزین بکرده در چشم شما، و لکن من چه توانم کردن و چاره من چه باشد مگر صبری نیکو، ای شأنی و امری صبر جمیل، کار من و تدبیر من جز صبری نکو نیست، یعنی صبری که در خلال آن جزع نبود. آنکه اندیشه کرد و اندیشه بس صواب آمد، گفت: همانا غم من بغایت رسیده چون بغایت رسید نهایتش باشد. عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا، باشد، و امید است که خدای تعالی همه را با من آرد. و برای آن به جمع گفت که، یوسف را خواست و بنیامین «۱» را و روبیل «۲» که او نیز آن جا مقام کرد تا پدر چه فرماید، حیث قال: فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ «۳» حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي «۵» وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ، از ایشان برگشت و روی در گردانید از ایشان، یعنی یعقوب - علیه السّلام - سخن ایشان در برید و روی از ایشان بگردانید و گفت: یا اَسْفَى، ای اندوها؟ و «اسف»، گفته‌اند: خشم باشد و اندوه، و گفته‌اند: سخت تر اندوهی باشد، و اینکه

کلمت و مانند اینکه، نحو: یا اسفا، و یا عجا، و یا ویلی، و یا حسرتی، همه آن است که اینکه چیزها را ندا می‌کند و می‌گوید: بیایی (۶) که اینکه حال، حال آن است که تو بیایی (۷) و جای تو است، و اینکه کنایت باشد از شدت حال، پنداری (۸) که او اندوه را ندا می‌کند و می‌گوید: بیا که اینکه جای تو است و وقت تو است، يقال:

اسف، یا سَف، اسفا و تأسف، تأسفا. و قوله: وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ، و سپید شد چشمهای (۹) او از اندوه.

آنکه در معنی او خلاف کردند، بیشتر مفسران گفتند: معنی آن است که از غم و اندوه و گریه نابینا شد، [۳۱-ر] و گروهی گفتند: اینکه کنایت است از طول انتظار، چه نشاید که پیغامبر نابینا باشد، و قول اول درست تر است برای آن که با آن کلام بر ظاهر خود است و بر حقیقت خود. فاما امتناع از آن که پیغامبر نابینا باشد اگر

(۱). قم، مل: ابن یامین.

(۲). همه نسخه بدلها را.

(۳-۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۰.

(۴). قم: بنه روم.

(۶). قم: و از.

(۷). قم: همه نسخه بدلها: بیای.

(۸). همه نسخه بدلها: پنداری.

(۹). قم: چشمهاش.

صفحه: ۱۳۵

ممتنع بود (۱)، برای آن بود که منفر باشد، و مرجع در آنچه منفر باشد یا نباشد، با عادت است، ممتنع نبود که در آن روزگار نابینای منفر نبوده باشد، پس منع کردن از اینکه وجهی ندارد. فَهُوَ كَظِيمٌ، او غم در دل می‌داشت و فرو می‌خورد و اظهار نمی‌کرد، و منه قوله: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ (۲) إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۵) یا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ.

حسن بصری گفت: میان آن که یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که او را دید، هشتاد سال بود که در اینکه هشتاد سال چشم او از گریه نیاسود و اجفان او خشک نشد و بر همه روی زمین از او گرامیتر بر خدای تعالی نبود.

فرزندان یعقوب عند آن حال گفتند: تَاللَّهِ، به خدای تَفْتَوًا تَدْكُرُ يُوسُفَ، ای لا تزال تَدْكُرُ يُوسُفَ، حرف نفی مضمراست، برای آن که قسم را لا بد جواب باید (۶)، جواب او یا نفی باشد یا اثبات، اگر اثبات بود، در او «لام» باشد یا ان، و از اینکه خالی نشاید که باشد، نحو قولهم: وَ اللّٰهُ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا وَ اللّٰهُ اَنْ زَيْدًا مِّنْطَلِقَ، و نفی را لا بد باشد از حرف نفی، نحو: وَ اللّٰهُ لَأَخْرَجَنَّكَ وَ اللّٰهُ لَنَأفْعَلَنَّ كَذَا، وَ اللّٰهُ مَا فَعَلْتُ.

چون جواب او از «لام» و «ان» خالی بود در آیت لا محال گفتند: باید تا حرف نفی مقدر باشد، و نیز معنی چنین راه می‌دهد و دلیل می‌کند و مانند اینکه در اشعار عرب بسیار است، قال امرؤ القیس:

(۱). قم: نبود، دیگر نسخه بدلها: باشد. [...]

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۴.

(۳). قم: فرو می‌برند، آج: می‌خورند.

(۴). اساس: العمده، خوانده می‌شود، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

(۶). قم و.

صفحه: ۱۳۶

فقلت یمین الله ابرح قاعدا و لو قطعوا رأسی لدیک و أوصالی
ای، لا ابرح، و قال آخر:

الیت ائقف منهم ذالجبة ابدافینظر عینه فی مالها
ای، لا ائقف، و قولهم: ما فتی، ای ما زال، و یقال: فتأ (۱) یفتأ فتأ (۲) و فتوؤا، و قال أوس بن حجر:

فما فتئت خیل تشوب و تدعی و یلحق منها لا حق و تقطع (۳)

فما فتئت حتی کان غبارها سرادق یوم ذی ریح ترفع

و او، از اخوات «کان» باشد و عمل او عمل «کان» بود، من رفع الاسم و نصب الخبر، و قوله: تَذَكَّرُ یُوسُفُ، در جای خبر اوست، و التقدير: لا تزال ذاکرا یوسف، حتی تَکُونُ (۴) حتی تَکُونُ حَرَضًا، تا خود را به حد هلاک رسانی و مرگ، یا خود هلاک شوی. یعقوب - علیه السلام - عند اینکه حال گفت: مرا اینکه (۲) با شما نیست و من از شما با شما شکایت نمی‌کنم، چه شکایت با شما به منزلت، شکوی الجریح الی الغربان و الرحم باشد، بل شکایت با خدای می‌کنم. و گفتند: سبب اینکه آن بود که، یک روز همسایه‌ای در نزدیک او شد، او را گفت: یا یعقوب؟ بس شکسته و درهم افتاده می‌بینم تو را، و تو به آن سن (۳) نه‌ای که چونین (۴) شوی، گفت: آنچه خدای مرا به آن مبتلا کرد از غم یوسف مرا به اینکه حد رسانید. خدای تعالی جبریل را فرستاد و گفت: یا یعقوب؟ تشکونی الی خلقی

، شکایت من با بندگان من می‌کنی؟ گفت: بار خدایا خطا کردم و توبه کردم. از آن پس هر که او را (۵) پرسیدی که تو را چون است! (۶) گفتی:

أَشْكُوا بَنِي وَ حَزَنِي إِلَى اللَّهِ.

و در خبر آورده‌اند که: در اینکه مدّت یعقوب - علیه السلام - خانه‌ای ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد (۷) و در آن جا رفت و با کس نگفت و نخورد و نیاسود. و گفتند:

چشم او را آفت نبود، او چشم بر هم نهاد، گفت: نیز نخواهم تا پس از یوسف کس (۸) را بینم و جهان بینم.

در خبر می‌آید که، روزی مردی یعقوب را گفت: چشم تو به چه آفت چنین شد! گفت: به گریه یوسف (۹). گفت: پشتت چرا دو تا شد! گفت: به غم یوسف.

گفت: چرا چونین (۱۰) در هم افتاده‌ای و ضعیف شده! گفت: به فراق یوسف.

خدای تعالی وحی کرد به او، گفت: ا تشکونی الی خلقی، شکایت من با بندگان من می‌کنی؟ بعزت و جلال من که اینکه غم از تو کشف نکنم تا مرا بنخوانی عند آن

- (۱). آب: اراد.
- (۲). بم، لب: از اینکه.
- (۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پیری.
- (۴). همه نسخه بدلها: چنین.
- (۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: از او.
- (۶). مل: چیست.
- (۷). همه نسخه بدلها: نام کرد.
- (۸). آب، آز، آج، لب: کسی.
- (۹). قم، مل، آز، آج، لب: بر یوسف.
- (۱۰). قم: چنین.

صفحه: ۱۳۸

یعقوب - علیه السلام - گفت:

اشکو بئی و حزنی الی الله

، خدای تعالی وحی کرد و گفت: بعزت من که اگر مرده بودندی اینکه فرزندان تو، من ایشان را زنده کردم و با تو دادمی. و سبب اینکه امتحان آن بود که، روزی گوسپندی در سرای تو بکشتند، درویشی آمد و چیزی خواست، چیزش «۱» ندادند، و من از همه خلقان، پیغامبران را دوست تر دارم. پس درویشان را اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند.

یعقوب - علیه السلام - طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که: هر که امروز روزه دار است باید تا «۲» به خانه یعقوب روزه گشاید. جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند، خدای تعالی کشف آن محنت کرد.

وهب متبه و سدی روایت کردند «۳» که: چون یوسف - علیه السلام - در زندان بود، جبریل بنزدیک او آمد و او را گفت: ایها الصّدیق؟ مرا می شناسی! گفت: نه، جز که روی نکو می بینم و بوی خوش می یابم، گفت: «۴» روح الامین و رسول ربّ العالمین ام.

یوسف گفت: چون آمدی به اینکه جای گناهکاران، و أنت اطیب الاطیبین و رأس المقرّبین و رسول ربّ العالمین! جبریل گفت: یا یوسف؟ تو نمی دانی که خدای تعالی جایها «۵» به مردان پاک بکند، و هر آن زمین که شما در آن جا باشی بهترین زمینها باشد، و خدای تعالی اینکه زندان و پیرامن او پاک بکرد به حصول تو در وی «۶»، ای سید پاکیزگان و پسر صالحان و مخلصان؟ یوسف گفت: یا جبریل؟ مرا چگونه به نام صدیقان می خوانی و از جمله مخلصان و پاکان می شماری! و من در جای گناهکاران گرفتارم و به قهر مفسدان در زندانم! گفت: برای آن که تو مخالفت هوای نفس کردی [۳۲- ر]

و فرمان آن که تو را با معصیت خواند نکردی، برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و تو را از جمله مخلصان شمردند و درجه پدران ارزانی داشتند. گفت: ای روح الامین؟ خبر یعقوب چه داری! گفت: خدای او را صبر نکو «۷» داد بر مفارقت تو، و او را ابتلا کرده است به حزن و اندوه تو، فَهُوَ کَظِیم،

(۱). بم، آب، آز، آج، لب: به چیزیش. [.....]

(۲). بم، مل: که.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: گفتند.

(۴). قم، آنا، آو، بم، آب، آز، آج، لب من.

(۵). قم: خانها.

(۶). آب: آن، لب: درون.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: صبری نیکو.

صفحه : ۱۳۹

او دلی غمگین دارد» (۱). گفت: ای جبریل؟ حزن او چه قدر (۲) است! گفت: هفتاد چندان که مادری را باشد که فرزندش بمیرد.

گفت: یا جبریل؟ چه مزد است او را!

گفت: مزد صد شهید. گفت: مرا ملاقات خواهد بودن! گفت: آری؟ یوسف - علیه السلام - گفت: لا ابالی بعد ذلک بما یصیبنی، پس از اینکه بار باز نگیرم (۳) به هر چه به من رسد، و دل خوش شد.

قوله: إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي، شکایت و شکوی، وصف آن باشد که آدمی یابد از بلیت، و «بث»، حزنی و اندوهی باشد که خداوندش بر کتمان او (۴) صبر ندارد تا آن را باز نگوید (۵) و پراگند (۶). و اصل «بث»، تفریق (۷) باشد، يقال: بث الشيء إذا فرقه بیته بئاً. آنکه نام «بث» که تفریق است بر اینکه حزن (۸) نهادند تا گفتند: ابثه در جای احزنه، كما قال ذو الرمة:

وقف (۹) علی ربع لئیه (۱۰) ناقتی فما زلت ابکی عنده و اخاطبه

و اسقیه حتی کاد ممّا ابثه تکلمنی (۱۱) احجاره و ملاحظه

حسن بصری گفت: «بثی»، ای حاجتی، حاجت من. محمد بن جریر گفت:

یعنی آنچه من در وی ام. وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، و من از خدای آن دانم که شما ندانی. عبد الله عباس گفت، معنی آن است که گفت: من دانم که خواب یوسف درست است، و بس بر نیاید تا من و شما او را سجده بکنیم. بعضی دگر گفتند: مراد آن بود که، من دانسته‌ام که یوسف زنده است. آنکه خلاف کردند که از کجا گفت، بعضی گفتند: بالهام الله، خدای در دل او افگند (۱۲)، و بعضی دگر گفتند: خدای اعلام کرد او را، و بعضی دگر گفتند: او ملک الموت را در خواب دید، گفت: جان یوسف برداشتی! گفت: لا والله؟ و هو فی الاحیاء، لا والله او زنده است. بعضی دگر گفتند: از آن جا گفت که روزی گرگی بیامد و بر او سلام کرد و

(۱). همه نسخه بدلها: دلی دارد غمگین.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: به چه حد.

(۳). قم، مل: باک ندارم.

(۴). قم: آن.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: گوید.

(۶). قم: تبراً نکند، آو، بم، آب، آز، آج: پراگند.

(۷). آج: نفرین.

(۸). قم: بر حزن. [.....]

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: وقعت.

(۱۰). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: لبثه.

(۱۱). آو، آز، مل، آج: یکلمنی.

(۱۲). آج، لب: انداخت.

صفحه: ۱۴۰

با او سخن گفت، یعقوب او را گفت: شما آنی «۱» که قره العین مرا و میوه دل مرا بخوردی! گرگ گفت: لا- و الله؟ ای یعقوب تو ندانسته‌ای که گوشت پیغامبران و پیغامبرزادگان بر ما حرام است.

اما سؤال سایل «۲» که: شاید که یعقوب- علیه السلام- اینکه جزع و تهالك کند و ترك صبر و تماسك «۳» کند! و از شأن «۴» انبیا- علیه السلام- آن است که، صبر کنند و جزع نکنند، چه جزع کار سخیفان باشد. گوییم: یعقوب را- علیه السلام- در کار یوسف- علیه السلام- واقعه‌ای «۵» عجب افتاد و محنتی غریب اول آن که خدای تعالی او را از یوسف فرزندی «۶» داد، من احسن الناس و اجملهم خلقا و خلقا و اکملهم فضلا و علما و ادبا و عفا. در اینکه جمله خصال یگانه روزگار بود. آنگه او را مصیبتی افتاد عجبت مصیبتی «۷»، و آن، آن بود که: او را از پیش او بردند و حوالت کردند که مانده نیست، او ندانست که او زنده است تا امید «۸» دارد، و ندانست که مرده است تا نومید شود و طمع بردارد، و اینکه صعبتر حالی باشد که آدمی را بود، و یکی از ما قادر نباشد بر دفع غم و حزن. و از اینکه جا منهی نیست از آن، بل منهی از نوحه کردن و جامه دریدن و روی خراشیدن و تپنجه «۹» بر روی زدن باشد، و آن که بر زبان چیزی «۱۰» گوید که روا نباشد. و از اینکه جا گفت رسول- صلی الله علیه و علی آله- چون پسرش ابراهیم با جوار [۳۲-پ]

رحمت ایزدی شد- و او می گریست، و می گفت:

«۱۲» «۱۳» العین تدمع و القلب یخشع «و لا نقول» ما نسخط «الرب

، با آن که یعقوب- علیه السلام- اندکی پیدا کرد از بسیاری که در دل داشت و اظهار نکرد. دگر آن که: صبر کردن بر مصیبت، و حزن پنهان داشتن از مندوبات است، واجب نیست. و پیغامبران

(۱). آز: آیند.

(۲). مل: سالی.

(۳). آج: متماسك.

(۴). آج، لب: نشان.

(۵). آو، بم: واقع.

(۶). قم: او را چنو فرزندی آو، بم، آب، مل، آز، آج، لب: او را چون فرزندی.

(۷). آو، بم، آب، آز: مصیبتها.

(۸). مل می.

(۹). آج، لب: طپانچه، مل: تپانچه.

(۱۰). مل: کبایری. [.....]

(۱۱). آو، بم، مل: یخشح.

(۱۲). قم، لب: نقول.

(۱۳). قم: تسخط، آب، آز: یسقط.

صفحه: ۱۴۱

- علیهم السلام- از مندوبات بسیار به جای آرند و بسیاری رها کنند و بر ایشان لومی و ذمی و عقابی نبود.

آنکه یعقوب- علیه السلام- پسران را گفت: یا بَنِي اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ، ای پسران من؟ بروی و خیر یوسف و برادرش بجوی و بپرسی و تفحص کنی و «تحسس» تفعل باشد از «حس»، يقال: تجسس و تحسس و تبحث و تفحص، اذا تطلبت «۱»، پس تحسس، طلب چیزی باشد به حاشه، و اینکه لفظ برای مبالغت باشد در طلب. و لا- تياسوا من روح الله، نوید مشوی از رحمت خدای و راحت او. و «الروح»، الفرج «۲»، و آن نفعی باشد مقرون به لذت و اصل و اشتقاق او من الريح التي فيها الراحة، از بادی باشد که در او راحت «۳» بود. إنه لا يئأس من روح الله إلا القوم الكافرون، چه آیس و نوید نشود از رحمت خدای الا گروه کافران. و اینکه آیت دلیل می کند بر آن که فاسق از رحمت خدای نوید نباشد، و الا آیت از فایده بشود.

فلما دخلوا عليه، در کلام حذفی هست و اختصاری و آن، آن است «۴»: فامتثلوا امره و خرجوا الى مصر قاصدين ليوسف، آنچه پدر گفت به جای آوردند و روی به مصر نهادند به بر یوسف. چون در پیش او شدند، او را خطاب چنین کردند که: يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ، ای عزیز مصر؟ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ، ما را و اهل ما را سختی و تنگی رسیده است. و «ضُرٌّ»، لفظی است مستعمل در جای رنج و بیماری و قحط و درویشی. و الضُّرُّ، خلاف النُّفْعِ، و الضُّرُّ خلاف النُّعْمَةِ. وَ جِئْنَا بِبِضَاعِنَا مُزْجَاةً، و بضاعتی آورده ایم اندک بد «۵»، و اصل مزجات، مفعله باشد من الازجاء، و هو السُّوق.

قال الله تعالى: أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ لَإِلهَ إِلهٍ إِلاَّ اللَّهُ يُرِجِي سَاحَابًا «۶» فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ، تمام بده ما را کیل، «ایفاء» تمام بدادن باشد، آنکه دانستند که به استحقاق نرسد، گفتند: وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه دهندگان را. حق تعالی در اینکه آیت ما را حاجت خواستن بیاموخت تا اگر از خدای خواهیم و اگر از مخلوقان، اینکه شرط ادب به جای آریم، اول، مدح و ثنای مسؤول، فی قوله: أَيُّهَا الْعَزِيزُ، آنکه شرح حال خود و حکایت ضعف حال، فی قوله: مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ، و ذم «۴» آنچه هدیه برده باشند [۳۳-ر]

از طاعتی و عملی، بقوله: وَ جِئْنَا بِبِضَاعِنَا مُزْجَاةً، آنکه بنمود که: از کریمان حاجت در خور ایشان باید خواستن، چنان که لایق کرم ایشان باشد، بقوله:

فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ، آنکه بیان کرد که اعتراف باید دادن که آن بر سبیل تفضل باشد دون استحقاق، بقوله: وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، آنکه بر سبیل ترغیب و تقریب به نجح حاجت ایشان گفتند: إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

و قوله: وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، در او دو قول گفتند: یکی آن که نقصان سعر خواستند برای آن که صدقه بر ایشان حرام بود، و اینکه قول سعید جبر است و سفیان عینه گفت: در شرع ایشان صدقه حلال بود پیغامبران را. مجاهد گفت، شاید گفتن:

اللَّهُمَّ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، برای آن که بر صدقه توقع ثواب باشد، و درست آن است که بر حقیقت شاید گفتن، بر سبیل توسع و مجاز شاید گفتن، بمعنی التفضل. و بعضی

(۱). قم: و منفی.

(۲). آب، آز، آج، لب: گاو.

(۳). بم: از اینکه.

(۴). بم، آب، آز، لب: و دوم تحقیر، مل: و دوم. [.....]

صفحه: ۱۴۳

دگر گفتند: معنی آن است که: صدقه کن بر ما به آن که برادر ما را ابن یامین را با من «۱» دهی. و گفتند: برای آن بر عموم گفتند: *يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ* و نگفتند: ان الله يجزيك، که ندانستند که او مؤمن است و جزا بر عمل گوید.

قوله: قال هیل علمتم ما فعلتم بیوسف و آخیه إذ أنتم جاهلون، چون کار به اینکه جای رسید، یوسف - علیه السلام - خویشتن بر برادران اظهار کرد و گفت ایشان را: هل علمتم، شما دانی تا چه کردی با یوسف و برادرش آنکه که جاهل بودی؟ خلاف کردند در آن که سبب چه بود که یوسف - علیه السلام - اظهار کرد خود را بر برادران، محمید بن اسحاق گفت: سبب آن بود که چون برادران شرح حال خود دادند و ذکر بر بی برگی و سختی حال خود و آن پدر کردند، او را رقت آمد و دلش تنگ شد و گفت: از پس اینکه خویشتن را پوشیده داشتن معنی «۲» ندارد، ایشان را گفت: هیل علمتم، شما دانی که با یوسف و برادرش چه کردی؟ کلبی گفت:

سبب آن بود که یوسف گفت با ایشان که، مالک بن الذعر «۳» گفت: من در فلان سال غلامی را یافتم در چاهی به اینکه صفت و اینکه صفت، او را به چند درم بخریدم از قومش. ایشان گفتند: ایها الملک؟ آن غلام را ما فروختیم. یوسف - علیه السلام - از آن به خشم آمد و گفت: اینان را ببری و گردن بزنی. چون خواستند تا ایشان را بکشند، یهودا گفت: ایها الملک؟ یعقوب را فرزندی بود نام او یوسف، از او غایب شد. امروز چند سال است تا او از گریه بیاسوده نیست «۴»، چندان بگریست که چشمهایش تباه شد. در بیت الاحزان رفته است و روی به دیوار کرده، با کس نگوید و کس بر او نشود، و با کس انس نباشد او را، به فقد یک فرزند آن کرد، چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند به او رسد او چه کند! همانا خویشتن هلاک کند. آنکه گفتند: ایها الملک؟ اگر لا بد ما را بخواهی کشتن، اینکه متاعک ما پیش پدر ما فرست که او فلان جای است. عند آن حال او را رحمت آمد و دلش رقیق شد و بگریست و ایشان را گفت: هل علمتم ما فعلتم بیوسف.

بعضی دگر گفتند: سبب آن بود که، چون یوسف - علیه السلام - ابن یامین را باز

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: با ما.

(۲). همه نسخه بدلها: معنی.

(۳). آب، آز، آج، لب: مالک زعر.

(۴). همه نسخه بدلها: نیاسوده است.

صفحه: ۱۴۴

گرفت و برادران با پیش پدر شدند - و او با ایشان نبود - او یک بارگی رنجور شد. چون خواستند تا باز گردند و با پیش «۱» او شوند، او نامه‌ای نوشت به او: من یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم «۲» خلیل الله، بدان ای ملک که ما اهل البیتی ایم که بلا موکل است به ما. اما جد ما را - ابراهیم «۳» - را - نمرود دست و پای بیست و به آتش انداخت، خدای تعالی آتش را بر او «برد و سلام «۴» کرد. و اما پدر مرا دست و پای بیستند تا برای خدای قربان کنند و کارد بر گلوی او نهادند، خدای تعالی [۳۳-پ] او را فدا کرد به کبش. و اما من، مرا فرزندی بود من احسن خلق الله و احب اولادی الی، از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان

بنزدیک من دوست تر، «۵» او «۶» را از پیش من ببرند بامداد. نماز شام آمدند و پیرهنی «۷» خونالود «۸»، پیش من آوردند و گفتند: او را گرگ بخورد. من در محنت او بماندم و بر او چندان بگریستم که چشمهام «۹» برفت. او را برادری بود از مادر او، من او را بر خویشتن باز گرفته بودم و غم آن فرزند به او می‌گساردم، هم برادران او را از پیش من ببرند و باز آمدند و گفتند: او دزدی کرد و تو او را از من باز گرفتی، و ما اهل البیتی‌ایم که در میان ما دزد نباشد و از فرزندان ما دزدی نیاید. اگر اینکه فرزندک مرا با من فرستی و الا تو را دعا می‌کنم «۱۰» که به هفتم بطن از فرزندان تو برسد. چون یوسف - علیه السلام - نامه بر خواند، خویشتن بر جای نتوانست داشتن تا بسیار گریست، عند آن خویشتن آشکارا کرد.

بعضی دگر گفتند: اینکه برای آن کرد که او بنیامین «۱۱» را گفت: هیچ فرزند داری! گفت: سه پسر دارم. گفت: چه نام کرده‌ای ایشان را! گفت: فرزند مهین «۱۲» را یوسف نام کرده‌ام. گفت: چرا! گفت: برای آن که مرا برادری بود یوسف نام، برادران او را ببرند و هلاک کردند. از دوستی او فرزند را یوسف نام کردم و دیگر «۱۳» را «گرگ» نام کردم. گفت: چرا! گفت: برای آن که حوالت کردند که او را

(۱). آب، آ، آز، آج، لب: مصر.

(۲-۳). اساس: ابراهیم.

(۴). اشاره است به سوره انبیا (۲۱) آیه ۶۹.

(۵). همه نسخه بدلها برادران.

(۶). قم او.

(۷). قم: پیراهنی، آو، بم، آب: پرهنی.

(۸). همه نسخه بدلها: خون آلود.

(۹). قم: چشمها، بم، آب، آز، آج، لب: چشمهای من.

(۱۰). قم: گویم.

(۱۱). قم، مل: ابن یامین. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: مهتر.

(۱۳). آج، لب: دیگری.

صفحه: ۱۴۵

گرگ بخورد. و سهام «۱» را «خون» نام کردم. گفت: چرا! گفت:

برای آن که ایشان پیرهن «۲» خونالود «۳» آوردند، چون حوالت خون او بر گرگ کردند. عند آن، آن حال گفت اگر دگر باره اینان باز آیند من بیش از اینکه ایشان را ور «۴» بند ندارم، جز که خویشتن اظهار کنم. چون برادران باز آمدند و گفتند: أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ، او گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ، گفت:

شما دانی که با یوسف و برادرش چه کردی در وقتی که جاهل بودی. بعضی گفتند:

یعنی جاهل بودی و ندانستی که کار او به کجا رسد؟ و بعضی دگر گفتند: آنکه که گناهکار بودی که گناهکار همه جاهل باشد برای آن که کار جاهلان کند. عبد الله عباس گفت: یعنی آنکه که شما کودک بودی که کودک جاهل باشد. حسن گفت: آنکه که برنا بودی و برنا جاهل بود،

لقله - علیه السلام - : الشَّبابُ شَعْبَةٌ مِنَ الْجَنُونَ

، برنای «۵» شاخی «۶» دیوانگی است، و آنچه درست است، آن است که او به فرمان خدای «۷» پوشیده داشت و به فرمان خدای خود را اظهار کرد، چه پیغامبران مانند اینکه به فرمان خدای کنند.

اگر گویند: چگونه گفت: یُوسُفُ وَأَخِيهِ، چه کردی با یوسف و برادرش! و ایشان با برادر یوسف هیچ نکردند، آنچه کردند با یوسف کردند، گوئیم: از اینکه چند جواب است:

یکی آن که چون یوسف را از بر پدر بردند، پدر را و برادر را به فراق او ممتحن کردند که از برادران فقد «۸» یوسف این یامین را سخت آمد، دیگران شادمانه بودند به آن.

جواب دیگر آن که: چون حدیث صاع افتاد، و صاع دربار بنیامین «۹» یافتند، زبان دراز کردند و او را دشنام دادند و سفاهت کردند و گفتند: ای بنی راحیل؟ ما را از

(۱). قم: سوم، آو، آب، لب: سیوم، آج: سئوم، بم، مل: سیم.

(۲). قم، از، آج، لب: پیراهن، مل: پرهن، آو، آب، بم: پراهن.

(۳). همه نسخه بدلها: خون آلود.

(۴). همه نسخه بدلها: در.

(۵). آو، بم، آب: برنایی، آز: برنایی.

(۶). قم است از، مل، آو، بم، آب، آج، لب از.

(۷). همه نسخه بدلها خود را.

(۸). آج، لب: فرقت.

(۹). قم، مل، آج، لب: این یامین.

صفحه : ۱۴۶

شما چند محنت خواهد بودن؟ جواب دیگر آن است که: چون ایشان برفتند، یوسف این یامین را گفت: اینان با تو چه کردند و چگونه بودند! گفت: همچنان دشمنی و معادات که با تو کردندی با من هم از آن کردند و پیوسته مرا جفا کردند و دشنام دادند، و اگر تمکین یافتندی از من، با من همان کردندی که با تو.

چون یوسف - علیه السلام - اینکه بگفت، ایشان گفتند: أَيْنَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ، این کثیر خواند: إِنَّكَ لَأَنْتَ، علی الخبر، به یک «الف» بر وجه خبر، و باقی به دو «الف» خواندند بر وجه استفهام.

خلاف کردند در آن که برادران عند اینکه حال او را چگونه بشناختند: ضحاک گفت از عبد الله عباس [۳۴-ر]

که: یوسف - علیه السلام - مبرقع بودی چون بیرون آمدی، از فرط جمال و صیانت و سیاست ملک. چون اینکه بگفت، برقع از روی بر گرفت، ایشان در نگریدند او را بشناختند.

بعضی دگر گفتند: یوسف - علیه السلام - چون بخندیدی از برق دندانهای او نوری پیدا شدی، اینکه بگفت و باز خندید، به برق دندان «۱» او را بشناختند.

روایتی دگر «۲» از عبد الله عباس آن است که، یوسف - علیه السلام - بر سر علامتی داشت، و یعقوب همچونین و اسحاق همچونین «۳» و ساره همچونین «۴». یوسف - علیه السلام - اینکه بگفت و تاج از سر بنهاد. ایشان در نگریدند آن علامت دیدند، او را

به آن بشناختند، گفتند: أَيْنَكَ لَمَأْنَتِ يُوسُفَ، تو یوسفی! گفت: من یوسفم، و اینکه برادر من است - ابن یامین. قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا، خدای مَنّت نهاد بر ما به آن که جمع کرد میان ما از آن پس که شما تفریق کردی. و اصل المِنَّةُ، القَطْع من قوله تعالى: لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۵) إِنَّهُ مَن يَتَّقْ وَيَصْبِرْ، «ها»، ضمیر شأن

(۱). آو، بم، آج، لب: دندانها.

(۲). قم، آو، بم، مل، آب: دیگر.

(۳). همه نسخه بدلها: همچین. [...]

(۴-۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۸، و سوره انشقاق (۸۴) آیه ۲۵.

(۶). قم: نعمته.

صفحه: ۱۴۷

و کار است، یعنی شأن و کار چنین آمد که هر کس که او متقی باشد و از معاصی بپرخیزد «۱» و واجبات بگزارد و صبر کند از محارم، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، خدای تعالی رنج نکوکاران ضایع نکند و مزد ایشان بدهد. اگر گویند نه چون جزاء شرط جمله آید، لابد باید که در او ضمیری باشد عاید با جمله شرطی! گوییم: لابد باید اما به لفظ و اما به معنی. و اینکه جا اگر چه در لفظ نیست، در معنی هست، و معنی آن است که: إِنَّهُ مَن يَتَّقْ وَيَصْبِرْ، فإِنَّهُ مُحْسِنٌ وَاللَّهُ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، او، إِنَّهُ مَن يَتَّقْ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، لَأَنَّهُ مُحْسِنٌ.

ایشان چون اینکه حال دیدند و اینکه شنیدند، از دست در افتادند و گفتند: تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا، به خدای که خدای تو را برگزید بر ما به انواع خصال خیر از «۲» علم و عقل و فضل و حلم و حسن و ملک. وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ، و ما مخطی و خطا کننده بوده‌ایم، «ان» مخففه است «۳» از ثقیله «۴»، و اینکه «لام» ملازم باشد با خبر او. و تقدیر آن است که: و أَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ. و کوفیان گفتند: «ان»، به معنی «ما» ینفی است و «لام» به معنی الّا، و تقدیر آن است که: و ما كُنَّا أَلَّا خَاطِئِينَ، يقال: يخطأ، يخطأ، خطأ و خطأ، و أخطأ، يخطئ، اخطاء به معنی «۵» و بعضی اهل لغت فرق کردند، گفتند: اخطأ، اذا لم يتعمد، و خطئ، اذا تعمد، قال الشاعر:

و انّ مهاجرین تکتفاه غدائتد لقد خطئا و خابا «۶»

و عبد الله عباس را گفتند، چرا گفتند ایشان: و إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ، و ایشان آن به قصد کردند! گفت: اخطاؤا الحق و ان تعمدوا، اگر چه فعل به قصد کردند، از حق تخطی و تجاوز کردند، و هر کس او گناهی کند ره صواب و صلاح خطا کرده باشد. یوسف - علیه السلام - حلم کار بست و گفت: لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ، امروز بر شما سرزنش نیست و آن گناه با روی شما نمی آرم من. و «تثريب»، سرزنش و ملامت باشد و اینکه لغت اهل حجاز است، و از اینکه جاست قول رسول - علیه السلام:

(۱). همه نسخه بدلها: بپرهیزد.

(۲). قم: و.

(۳). قم: مخفف است.

(۴). آج، لب: مثقله.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بمعنی واحدا.

(۶). اساس و دیگر نسخه بدلها، بجز آج: خانا، به قیاس نسخه آج تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۸

اذا زنت امه احدکم فلیجلدها و لا یثربها

، ای لا یعیرها» (۱)، گفت: چون پرستار یکی از شما زنا کند، باید تا به تازیانه‌اش بزند و سرزنش نکند. یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ، آنگاه به اینکه رها نکرد تا دعا کرد ایشان را، و گفت: خدا پیامرزا شما را. لفظ خبر است و معنی دعا. وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، و او رحیم تر از همه رحیمان است. عطا روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: روز فتح مکه حلقه در خانه به دست گرفت و مردم مکه پناه با خانه [۳۴-پ]

داده بودند. رسول- علیه السلام- گفت:

الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب و حده

، آنگاه گفت: ای اهل مکه که مرا رنجانیده‌ای و تکذیب کرده و از زاد و بود خود بیرون کرده؟ چه گمان می‌بری به من که با شما خواهم کردن! گفتند: گمان خیر می‌بریم به تو، اخ کریم و ابن اخ کریم، تو برادری کریمی و پسر برادری کریم، و امروز قادری و مالکی، دست قدرت تو راست. رسول- علیه السلام- گفت: من امروز همان خواهم کرد» (۲) که برادرم یوسف کرد، و گفت: لا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

سَدَى گفت، چون یوسف- علیه السلام- خویشتن بر ایشان اظهار کرد، اول حدیث اینکه کرد که گفت: پدرم چون است! گفتند: چشمهایش برفته است. پیرهن از تن بر کشید و گفت: اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هَذَا، پیرهن من ببری و بر روی پدرم افگنی تا بینا شود. و آنان که گفتند: یعقوب- علیه السلام- نابینا نشد، و آن کنایت است از طول انتظار، گفت: یَأْتِ بَصِیراً، معنی آن است که: یرجع قریر العین تا پس از آن که سخین العین بود قریر العین شود، چشمش به امید دیدار او روشن شود. و آنان که وَ ابْیَضَتْ عَیْنَاهُ بر عمی حمل کردند، گفتند: یَأْتِ بَصِیراً، معنی آن است که: یعد بصیراً، بینا» (۳) شود.

ضَحَّاك گفت آن پیرهن از جامه بهشت بود. مجاهد گفت: یوسف- علیه السلام- دانست که پیرهن چشم رفته باز ندهد، و لکن آن پیرهن از بهشت آورد جبریل- علیه السلام- آن روز که ابراهیم را به آتش انداختند پیرهن از او بر کشیدند و او را بند و غل نهادند. چون خدای تعالی آتش بر او «برد و سلام» (۴) کرد، جبریل آمد

(۱). لب: یعیرها.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز بم: کردن.

(۳). آج: بعد بصیر و بینا.

(۴). اشاره است به سوره انبیا (۲۱) آیه ۶۹.

صفحه: ۱۴۹

و او را از بهشت آن پیرهن آورد. ابراهیم» (۱) به اسحاق رها کرد و اسحاق به یعقوب و یعقوب در میان تعویذی نهاد و بر گردن یوسف بست. چون برادران او را به چاه انداختند، پیرهن از او بر کشیدند و به خون ملطخ کردند و او را برهنه به چاه افگندند.

جبریل آمد و آن تعویذ بشکافت و آن پیرهن» (۲) بگرفت و در یوسف پوشانید. چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد، جبریل گفت: اینکه پیرهن به او فرست» (۳) و گفتند، برای آن گفت: اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هَذَا، که سبب محنت یعقوب اول از پیرهن بود، آنگاه

پیرهن خون آلود «۴» آوردند، یعقوب را گفت تا راحت هم از آن جا باشد که محنت بود. وَ أَتَوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ، و اهل خود را جمله به من آری. و اجمعین، نصب او بر حال است.

وَ لَمَّا فَصَّيَلْتِ الْعَيْرُ، چون کاروان بر گرفت. و «فصل»، قطع باشد و او خلاف وصل بود، یعنی، و لَمَّا فَارَقَتْ و خرجت من مصر. چون کاروان بگسست از آن جا، حق تعالی باد شمال را فرمود- اعنی فریشتگان باد را: تا بوی پیرهن «۵» در ربودند «۶» و به شام «۷» یعقوب رسانیدند.

در خبر است که چون کاروان از مصر بیرون آمد، برادران یوسف پیرهن «۸» بر افلاختند «۹»، باد در آمد و بوی پیرهن «۱۰» بر بود و به یعقوب رسانید.

آنکه خلاف کردند که یوسف را بوی مخصوص بود «۱۱»، بعضی گفتند: یوسف را بوی بود مخصوص، و اینکه بعید است برای آن که بسیاری مردمان متنعم باشند که اندام ایشان را بوی مخصوص بود که همه کس بیابد «۱۲»، و بهری دگر گفتند: یوسف را بوی بود و لکن جز یعقوب نشناختی. مجاهد گفت: بوی بهشت می آمد از پیرهن «۱۳»، و یعقوب- علیه السلام- چون آن بوی بیافت، بدانست که بوی پیرهن «۱۴» یوسف است،

(۱). قم به میراث.

(۲). قم: از او. [.....]

(۳). قم که از او بوی بهشت می آید، بر هیچ بیمار مبتلا و ممتحن نیاید الا که شفا یابد.

(۴). اساس: خونالود/ خون آلود.

(۵). قم یوسف.

(۶). آو، بم، آب: بر ربودند، آج، آز، لب: بر بودند.

(۷). همه نسخه بدلها: به مشام. (۱۴-۱۳-۱۰-۸). قم: پیرهن، آو، بم: پیرهن.

(۹). قم: می آوردند، مل: بر افراختند، دیگر نسخه بدلها: بیفشاندند.

(۱۱). قم و اگر نه.

(۱۲). آو، بم، مل، آج: نیابند.

صفحه : ۱۵۰

برای آن که در آن وقت بوی بهشت جز از آن پیرهن «۱» نبود. عبد الله عباس گفت:

میان ایشان هشت روزه راه بود، به روایتی دیگر هم از عبد الله عباس که او گفت:

میان یوسف و یعقوب چندان بود که میان کوفه و بصره، حسن گفت: میان ایشان هشتاد فرسنگ راه بود، برای آن که یعقوب به وادی کنعان بود از زمین فلسطین.

[۳۵-ر]

و گفته اند: به زمین جزیره بود و یوسف به مصر بود. یعقوب راست که بوی پیرهن «۲» یوسف [بیافت] «۳» مضطرب شد، گفت بوی آشنایان می شوم «۴». گفتند: چه بوی می شنوی «۵»! گفت: بویی که اگر بگویم مرا ملامت کنی. گفتند: آخر [بگوی] «۶» گفت: بوی یوسف می یابم. لَوْ لَا أَنْ تُفْنِدُونَ، اگر نه آنستی که شما مرا ملامت کنی.

مجاهد گفت: اگر نه آنستی که مرا سفیه خوانی. عبد الله عباس گفت: مرا جاهل خوانی. ابن جریج گفت: گوی «۷» عقلت برفته

است. سعید جبیر و سدی و ضحاک گفتند: مرا به دروغ داری. ضحاک گفت: مرا گوی «۸» خرف گشته است. ابو عمرو بن العلاء گفت: بر من زشت «۹» کنی «۱۰». کسائی گفت: مرا عاجز خوانی. اخفش گفت: مرا ملامت کنی. و اصل «فند»، فساد باشد، من قول الشاعر:

الَّا سلیمان اذ «۱۱» قال الملیک له قم فی البریة فاحدها عن الفند
ای امنها من الفساد، و قال الشاعر فی معنی التنفید، بمعنی اللوم «۱۲»:

یا صاحبی دعا لومی و تنفیدی
فلیس ما فات من امر بمردود
و قال جریر بن عطیة «۱۳»:

یا عاذلی دعا الملام و اقصر
طال الهوی و اطلتما التنفیدا
و یقال: افنده الدهر اذا افسده، و قال ابن مقبل «۱۴»:

دع الدهر یفعل «۱۵» ما اراد فانه اذا کلف الإفناد بالناس افندا

(۲-۱). آو، بم، آب: پرهن، آج، لب: پیراهن.

(۶-۳). اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

(۴). قم: می یابم.

(۵). قم: می یابی.

(۸-۷). گوی / گویی / گوید. [.....]

(۹). آو، بم، آب، لب: زشتی.

(۱۰). قم: گوی / گویی.

(۱۱). اساس: اذ، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴-۱۳-۱۲). آب شعر.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و لب: تفعل.

صفحه : ۱۵۱

حاضران چون اینکه شنیدند، گفتند: تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ، گفتند:

ضلال در آیت به معنی محبت «۱» است، یعنی تو هنوز در آن محبت «۲» قدیمی. و گفته اند:

مراد به ضلال، خروج است از ره صواب، و ایشان چنان اعتقاد کرده بودند که آن افراط «۳» محبت، به منزلت ضلال است برای افراط را، و اینکه قول قتاده است. و گفتند: اینکه مقالت، پسران او گفتند و پیرهن جماعتی دگر آوردند در وقتی که فرزندان یعقوب به کنعان بودند. و هر متقدم الوجودی را، علی التوسع و التشبیه، عرب قدیم خواند، و در عرف متکلمان عبارت باشد از ذاتی که در

ازل موجود بود. حسن گفت: اینکه برای آن گفتند که پنداشتند که یوسف مانده نیست، آنگه او آنچه می‌گوید نه از سر بصیرت می‌گوید.

بس بر نیامد که مبشّر در آمد. و «بشیر»، فعیل باشد به معنی فاعل. و «تبشیر»، تکثیر فعل را باشد، مژده دهنده در آمد و آن پیرهن «۴» بر روی یعقوب افگند، خدای تعالی چشم با یعقوب داد. عبد الله عبّاس گفت: آن بشیر، یهودا بن یعقوب بود، یهودا گفت: آن پیرهن «۵» خونالود که سبب محنت یعقوب بود، من بردم پیش او و آن خبر گرگ خوردن من دادم، اکنون اینکه خبر هم من برم و اینکه بشارت، و مژدگان «۶» هم من دهم.

عبد الله عبّاس گفت: یهودا چون پیرهن بستد، سر برهنه کرد و پای برهنه کرد و بتاختن پیاده بیامد و کاروان را باز گذاشت «۷» و از زاد هفت نان داشت هنوز تمام نخورده بود که به «۸» یعقوب رسیده بود و بشارت داده. جویرر گفت از ضحاک از عبد الله عبّاس که: آن مبشّر مالک ذعر «۹» بود، در آمد و آن پیرهن بر روی یعقوب افگند «۱۰»، یعقوب - علیه السلام - بینا شد و چشم بر کرد «۱۱» و آن ملامت کنندگان را گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، نه من گفتم شما را که من از خدای آن

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: و الله، که با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج: محنت.

(۳). قم: فرط.

(۴). آو، بم، آب: پرهن.

(۵). بم: پرهن، آب، آز: پیرهن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم: مژدگانی.

(۷). آو، بم: باز گراشت.

(۸). آز، آب: با.

(۹). آب، آز، آج، لب: زعر. [.....]

(۱۰). آو، آج: پیش یعقوب انداخت.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز قم: باز کرد.

صفحه: ۱۵۲

دانم که شما ندانی! چه خوش باشد مرد مترّد را، بین یأس و الطّمع معلقا بین الباب و الدّار، که نزدیک آن باشد که یأسش بر امید غالب شود همی نابیوسانی برید بشارت به سرعت ملاقات محبوب اشارت کند، اگر چشم رفته باز آید چه عجب «۱»؟

جاء البشیر مبشّرا بقدمه فملئت من قول البشیر سرورا

فكأنني يعقوب من فرح به اذا «۲» عاد من شم القميص بصيرا

و الله لو قنع البشیر بمهجتي اعطيته و رأيت ذاك يسيرا [۵۳-پ]

یحیی بن سلیم روایت کرد که: یعقوب - علیه السلام - من اکرم خلق الله بود بر ملک الموت، و ملک الموت دستوری خواست از

خدای تعالی تا به زیارت یعقوب شود» (۳)، دستوری یافت. چون بیامد، یعقوب او را گفت: یا ملک الموت؟ به آن خدای که تو را آفرید که بگوی تا جان یوسف در میان جانها قبض کردی! گفت: نه.

گفت: من رنجور از آنم که هیچ خبر» (۴) او نمی‌دارم» (۵). ملک الموت - علیه السّلام - گفت: تو را کلماتی بیاموزم که به برکات آن ممکن بود که میان شما ملاقات بود، گفت، بگو» (۶):

يا ذا المعروف الذي لا ينقطع ابدا ولا يحصيه غيرك.

یعقوب - علیه السّلام - آن شب اینکه کلمات بگفت. صبح بر آمده نبود» (۷) که مبشّر آمد و پیرهن بر روی او» (۸) افگند و او بینا شد. ضحاک گفت: چشمش باز آمد پس از آن که نابینا بود و قوتش باز آمد پس از آن که ضعیف شده بود، و جوان شد پس از آن که پیر» (۹) شده بود، و شادمانه شد پس از آن که دلتنگ بود. روی در ایشان نهاد و گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

قالوا يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين، عند آن حال، فرزندان تضرع کردند و گفتند: ای پدر ما؟ برای ما استغفار کن و آمرزش خواه که ما خطا کردیم.

یعقوب - علیه السّلام - ایشان را وعده استغفار داد و گفت: استغفار کنم برای شما و

(۱). آب شعر.

(۲). قم، آب، مل، آز: اذ.

(۳). قم، مل: رود، آو، بم، آب، آز، آج، لب: رود.

(۴). بم، خبری از، آو، آب، مل، آز، آج، لب: خبر از.

(۵). همه نسخه بدلها بجز قم: نمی‌دانم.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم گفت.

(۷). قم: بر نیامد، آج، لب: بر نیامده بود.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بروی.

(۹). آب، آو: پر.

صفحه: ۱۵۳

آمرزش خواهم از خدای - جل - جلاله.

اگر گویند چرا چون از یعقوب استغفار خواستند، وعده داد» (۱) و توقّف نمود، و یوسف - علیه السّلام - که صاحب واقعه بود توقّف نکرد و گفت: لا - تثریب علیکم الیوم، گوئیم: از اینکه دو جواب گفتند، یکی آن که: از کار جوانان تعجیل باشد و از کار پیران تأنی. جواب دیگر آن که گفتند: برای آن تأخیر کرد تا وقت سحر در آید برای آن که وقت سحر، وقت استغفار باشد، نبینی که حق تعالی چند جای در قرآن استغفار به وقت سحر باز بست، فی قوله: وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۲) وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» (۳) سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي! عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه الصّلاه و السّلام - که او گفت: وعده ایشان به شب آدینه داد» (۷). وهب گفت: بیست و اند سال هر شب آدینه‌ای برای ایشان آمرزش می‌خواست. عطاء الخراسانی گفت: حاجت از جوانان خواستن اولیتر باشد که از پیران، نبینی که یوسف به اول وهلت برادران را گفت: لا - تثریب علیکم الیوم یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ، و یعقوب گفت: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي. و شعبی گفت: برای آن

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم و مل و گفت استغفار کنم، آو، آب، آز برای شما.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۸.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷. [.....]

(۴). آب: بگذارد.

(۵). از قم افزوده شد.

(۶). بم: با او.

(۷). قم: بود.

صفحه : ۱۵۴

توقف کرد تا بداند که یوسف از ایشان راضی شده است «۱» یا نه.

در خبر است که چون مبشر بشارت داد، یعقوب را به حیات یوسف، یعقوب گفت: چون است او! گفت: ملک مصر است. گفت: ملک را چه خواهم کردن؟ بر چه دین است! گفت: بر دین اسلام. گفت: نعمت تمام آن است. یوسف- علیه السلام- بر دست مبشر هر ساز و عدت که ایشان را به کار بایست بفرستاد، و دوپست راحله بچارده و پیغام فرستاد به یعقوب که: بیای، و اهلت را بیار. یعقوب برگ «۲» بکرد و روی به مصر نهاد با جمله اهل البیت خود [۳۶- ر]. چون بنزدیک رسیدند، یوسف- علیه السلام- «۳» پادشاه را که یوسف نایب او بود، گفت: مرا پدری است که او پیغامبر خداست، و پیغامبر زاده است و پدران من پیغامبراناند، و او از کنعان به دیدار من می آید، توقع آن است که به استقبال او آیی. ملک با چهار هزار مرد از خواص خود بر نشست و یوسف با اهل مصر جمله به استقبال یعقوب رفتند.

یعقوب- علیه السلام- پیاده می رفت، چون نگاه کرد، یوسف را دید با لشکر جهان، و اهل مصر در زی ملوک. یعقوب یهودا را گفت: اینکه فرعون مصر است. گفت: اینکه پسر تو است یوسف. چون به یکدیگر رسیدند، یوسف خواست تا سلام کند بر یعقوب، یعقوب سبق برد و گفت:

السلام علیک یا مذهب الاحزان،

سلام بر تو باد ای برنده «۴» اندوهان؟ اگر گویند: چرا یعقوب را گفتند بر یوسف رو، و یعقوب پدر بود و پیر بود، اولیتر آن بودی که یوسف بر یعقوب رفتی! جواب گفتند: اگر یوسف بر یعقوب رفتی، بیت الاحزان دیدی و درویشی و دست تنگی و بی نوایی، یوسف نیز از راحت به رنج افتادی و دلنگ شدی. یعقوب را گفتند تو دیر است که در بند و رنجی، بر یوسف رو تا مملکت و ولایت بینی که کودکی طفل را از «۵» تو بردند، امروز پادشاه مصرش با تو خواهم دادن.

در خبر است که: چون خبر منتشر شد به آمدن یعقوب و استقبال یوسف او را،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: راضی هست.

(۲). مل: ترک.

(۳). آب آن.

(۴). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: برنده.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب بر، مل پیش.

صفحه : ۱۵۵

زلیخا پیر «۱» شده «۲» بود و نابینا شده بود و درویش شده بود و از یوسف جدا مانده و در غم یوسف چونین «۳» شده، کسی را شفاعت کرد تا دست او گرفت و او را به راه یوسف برد و بنشانند «۴». هر گه که کوکبه لشکر بر آمدی، قاید او گفتی: بر خیز که یوسف آمد، او گفتی: اینکه نه یوسف است، گفتی: تو چه دانی! گفتی: من بوی او شناسم، تا چند فوج بگذشت «۵» راست که آن کوکبه پدید آمد که یوسف در آن میان بود، آواز داد و گفت: بوی یوسف می شنوم، إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ، مرا پیش بر، او را پیش بردند، یوسف - علیه السلام - بنگرید، از دور زلیخا را بشناخت. از روی حرمت اسپ باز داشت و او را گفت: زلیخا؟ چونت است «۶»! گفت: چنین که می بینی. گفت: که آن مالیت کجا شد! گفت: رفت و تلف شد. گفت: جمالت کجا شد! گفت: در فراق تو نیست شد. گفت: چشم «۷» را چه کردی! گفت: از گریه تباه شد. گفت: ملک نماند و مال نماند و جمال نماند، آن معنی که می گفتی از محبت هیچ مانده هست! گفت: هر چه روز می آید زیادت است. آنگه گفت:

سبحان من جعل العبيد ملوكا بطاعته و جعل الملوک عبيدا بمعصيته،

سبحان آن خدای که به طاعت بندگان را پادشاه گرداند و به معصیت پادشاهان را بنده گرداند. یوسف - علیه السلام - گفت: چه خواهی و چه آرزو کنی!

گفت: آن که خدای را دعا کنی تا چشم با من دهد «۸» تا یک باری «۹» جمال تو باز بینم. یوسف - علیه السلام - دعا کرد تا خدای تعالی جوانی و جمال و چشم با او داد و او را به نکاح به زنی کرد و از او دو فرزندش آمد نرینه «۱۰».

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ، حق تعالی حکایت ملاقات ایشان کرد، گفت: چون در پیش یوسف شدند، پدر و مادر را با خویشان گرفت، ای ضم، و مراد به مادر باتفاق خاله است، چه مادرش در اینکه وقت بر جای نبود. و عرب، عم را پدر خواند و خاله را مادر. وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ، اگر گویند، چگونه

(۱). آو، آب: پر.

(۲). قم: گشته.

(۳). همه نسخه بدلها: چنین.

(۴). قم: آورد و بایستاد.

(۵). آو: بگزشت. [.....]

(۶). آج، لب: چونی.

(۷). همه نسخه بدلها بجز قم: چشمت.

(۸). قم، مل: باز دهد.

(۹). همه نسخه بدلها بجز قم، آو، بم: یک بار دیگر.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم و لب: پسینه.

صفحه : ۱۵۶

گفت ایشان را پس از آن که در مصر رفته بودند: ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ، بعد قوله تعالی: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ، و چگونه استثنا به مشیت در آورد، بقوله: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، و آن در مستقبل شود، دون ماضی! گوئیم، از اینکه چند جواب گفتند:

یکی آن که، اینکه سخن آنکه گفت که هنوز بیرون بودند و او به استقبال رفته بود و آن را دخول خواند، و معنی ملاقات.

و بعضی دگر مفسران گفتند: [۳۶-پ]

استثنا به مشیت از استغفار است. و در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است: «قال سوف استغفر لکم ربی، ان شاء الله انه هو الغفور الرحیم، فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه ابویه و قال ادخلوا مصر امنین.»

بعضی دگر گفتند: استثنا به مشیت واقع است از «امن» (۱) نه بر دخول.

گفت: در مصر شوی و اگر خدای خواهد ایمن باشی. عبد الله عباس گفت برای آن گفت آمین، که ایشان پیش از آن از ملوک مصر خایف بودند و در مصر نیارستندی شدن الا به جواز. و قوله: أبویه، محمد بن اسحاق گفت: مادرش بود و پدرش، و دیگر مفسران گفتند: مادر (۲)، خاله بود- چنان که گفتیم- چه مادر او راحیل بود و او به نفاس ابن یامین فرمان یافت و او را ابن المثلک خواندند، و یعقوب پس از او خواهر او را- لثیا را- به زنی کرد و خدای تعالی اینکه جا خاله را مادر خواند، چنان که عم را پدر خواند، فی قوله: قالوا نعبید إلهک و إله آبائک إبراهیم و إسماعیل و إسحاق (۳) و رفح أبویه علی العرش، یوسف- علیه السلام- بر سریر ملک بنشست و پدر را و خاله را با خود بر سریر بنشانند. راست چون ایشان بر سریر بنشستند و گفتند سریر به میدان برده بودند و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند- الا ما شاء الله- چون ایشان بر سریر بنشستند، جمله زنان و مردان اهل مصر پیش او به سجده شدند و برادران پیش سریر او بر پای ایستاده بودند به سجده شدند. پدر و مادر چون چنان

(۱). قم، مل: آمین.

(۲). قم: مراد به مادر، بم، آب، آج، لب: پدر و، مل مادر و.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۳.

صفحه: ۱۵۷

دیدند، ایشان نیز به سجده شدند، و ذلک قوله تعالی: وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا، خور (۱)، به روی در آمدن باشد، السيقوط علی الوجه، قال الله تعالی: فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ (۲) هذا تأویل رءیای من قبل قد جعلها ربی حقاً، گفت: اینکه تأویل آن خواب است که من دیدم پیش از اینکه خدای تعالی به درست کرد. یعقوب- علیه السلام- گفت: یا یوسف؟ اینان که اند که تو را سجده کردند! گفت: اینان همه بندگان و پرستاران من اند، همه را بخبرده ام به طعام در ایام قحط (۴)، امروز از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم. در خبر است که: جبریل- علیه السلام- اینکه قصه با رسول می گفت. رسول را عجب آمد از کرم یوسف. جبریل برفت و باز آمد، گفت: خدایت سلام می کند و می گوید: عجب می داری؟ به عزت من که فردا قیامت (۵) چندان شفاعت دهم (۶) که تو می گویی: حسبی حسبی، مرا بس، مرا بس، و ذلک قوله: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۷) له با یوسف کردن اولتر است برای آن که کنایات جمله راجع است با او. و دگر آن که له سجدا گفت، الیه نگفت. و گفته اند: در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردند،

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم: خروا.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶.

(۳). آب شعر.

(۴). قم: گذشته.

(۵). قم، مل، آز، آج، لب: فردای قیامت، آب: فردا قیامت / در قیامت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم تو را. [.....]

(۷). سوره ضحی (۹۳) آیه ۵.

(۸). بم، آب، آز، آج، لب: بعضی.

(۹). آو، مل: در.

صفحه : ۱۵۸

چنان که شاعر گفت «۱»:

فَلَمَّا اتَانَا بَعِيدَ الْكُرَى سَجَدْنَا لَهُ وَرَفَعْنَا الْعَمَادَا

وَقَالَ يَا أَبَتِ، يَوْسُفُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عِنْدَ أَنْ حَالَ كُفْتُ: يَا أَبَتِ، فِي أَصْلِهَا أَوْ بَعْدَ [بُود] «۲» بِه «هَائِ» فِي اسْتِرَاحَتِ «۳». أَنْكَه فِي حَالِ وَصَلِ بِهَا «تَا» كَرَدَنَد، أَنْكَه أَنْ رَا بِه «تَا» فِي تَأْنِيثِ «۴» تَشْبِيهِ كَرَدَنَد، أَنْكَه بِه «يَا» إِضَافَةُ إِلَى الْمُتَكَلِّمِ يَا ابْنَتِي كَرَدَنَد، أَنْكَه «يَا» بِيْفَكَنْدَنَد وَ كَسْرَه «۵» رَهَا كَرَدَنَد تَا دَلِيلِ كَنْدِ بِرِ «يَا».

گفت: پدر را «۶» اینکه تأویل آن خواب است [۳۷-ر]

که من پیش از اینکه دیدم. و آن، آن بود که: إِنِّي رَأَيْتُهُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْنًا «۷» قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا، خدای - عز و جل - آن را درست کرد، وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ، وَ بَا مِنْ إِحْسَانِ كَرَدِ چُونِ مَرَا مِنْ زَنْدَانِ بِيْرُونِ آوَرَد.

در خبر است که چون یعقوب را با یوسف ملاقات افتاد، گفت: یا یوسف؟ بگو تا برادران با تو چه کردند! گفت پدر «۹»: از من چه پرسی که برادران با من چه کردند، از من آن پرس که خدای با من چه کرد. گفت: چه کرد! گفت: وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ

(۱). آب شعر.

(۲). از قم افزوده شد.

(۳). بم، آب: استراحت باید، آو، بم، مل، آز، آج باید.

(۴). بم، آب، آز: به تأنیث.

(۵). آو، آب: به کسره.

(۶). آج، لب که.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

(۸). همه نسخه بدلها بجز قم، آو، مل: وقت.

(۹). پدر/ پدر را، با ادغام دو حرف همجنس که در اینکه نسخه‌ها نمونه‌های بسیار دارد.

صفحه : ۱۵۹

أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ، بَا مِنْ نَكْوِي كَرَدِ چُونِ مَرَا مِنْ زَنْدَانِ بِيْرُونِ آوَرَد، وَ شَمَا رَا مِنْ بِيَابَانِ بَنْزَدِيكٍ مِنْ آوَرَد. اهل اشارت گفتند، یوسف - علیه السَّلَامُ - گفت: إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ لَمْ يَقُلْ: مِنَ الْجَبِّ «۱» مِنْ كَرْمِه، از کرم گفت: مرا «۲» از زندان بدر آورد، و نگفت مرا از چاه بر آورد تا تذکیر گناه برادران نباشد و تعبیر ایشان، پس از آن که ایشان را عفو کرده بود،

بقوله: لا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ. و برای آن گفت: وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ، که یعقوب و فرزندانش بدوی بودند و اهل بادیه و گوسپنددار و طالب آب و گیاه. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّیْطَانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی، پس از آن که شیطان میان من و برادرانم وحشت و فرقت افکند و دوستی تباه کرد. و النَّزْعُ، التَّحْرِیْشُ بَیْنَ الْاِثْنِیْنِ و افساد ما بینهما، و منه قوله: وَ اِمْرًا یَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْعًا^(۳)، اِنْ رَبِّیْ لَطِیْفٌ لِّمَا یَشَاءُ، یعنی لطیف تدبیر است و لطف کننده. و لطف آن بود که مکلف را به فعل واجب نزدیک گرداند و از قبیح دور کند، و عالم است و محکم کار.

مفسران خلاف کردند در مدت غیبت یوسف از یعقوب. کلبی گفت: بیست دو سال بود. سلمان پارسی و عبد الله شداد گفتند: چهل سال بود. حسن بصری گفت:

هشتاد سال بود. محمد بن اسحاق گفت: هزده «۴» سال بود، و عمر یوسف - علیه السلام - صد و بیست سال بود و از زلیخا او را سه فرزند آمد: افرایم و میشا، دو پسر، و دختری نام او رجمه «۵» که زن ایوب پیغامبر بود - علیه السلام.

و هب متبه گفت: یعقوب - علیه السلام - و فرزندانش و خویشان او که در «۶» مصر آمدند، هفتاد و دو کس بودند، و آنکه که با موسی از مصر بیرون شدند «۷»، شصده «۸» هزار

(۱). اشاره است به آیات ۱۰ و ۱۵ سوره یوسف (۱۲).

(۲). در اساس تکرار شده است. [.....]

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ و سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۶.

(۴). بم: هیژده، آج: هشتمه، لب: هیجده.

(۵). کذا در اساس، قم: دخمه، آو، بم، آب، آز، آج، لب: رحمه، مل: دو رحمه.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: به.

(۷). آب، آز: آمدند.

(۸). کذا، در اساس، آو، بم، قم، آب، آز، آج، لب: ششصد، مل: سیصد، ضبط اساس به دو وجه قابل قراءت و توجیه است: شصده / شصت (با تبدیل «د» به «تا»)، یا: شصده / شصده (با ادغام دو حرف قریب المخرج).

صفحه: ۱۶۰

و پانصد و هفتاد و اند مرد مقاتل بودند، جز زنان و کودکان و پیران و بازمندگان و ممتحنان. و اینان که بازمانده بودند از کودکان و زنان، هزار هزار و دویست هزار بودند، جز آنان که گفتیم که مقاتلان بودند.

اهل تاریخ گفتند: یعقوب پس از آن که با مصر آمد و اهل را با مصر آورد، بیست [۳۷-پ]

و چهار سال بماند در راحت و آسایش و غبطت حال و هناءت عیش. و به مصر فرمان یافت و چون وفاتش نزدیک رسید، وصایت کرد یوسف را که: مرا بنزدیک «۱» پدرم بر اسحاق، به شام و آن جا دفن کن. یوسف - علیه السلام - همچنان کرد، او را برد و آن جا دفن کرد و با مصر آمد.

سعید جبیر گفت: یعقوب را - علیه السلام - در تابوتی از ساج نقل کردند با «۲» بیت المقدس، و چون یعقوب را از مصر به بیت المقدس آوردند، هم آن روز «۳» باتفاق برادرش عیص فرمان یافته بود، هر دو را در یک گور نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان صد و چهل و هفت سال بود. گفتند: چون خدای تعالی یوسف را آنچه مراد و آرزوی او بود بداد و شامل ایشان «۴» جمع کرد و ملک و نعمت دنیا بر او تمام کرد اندیشه کرد دانست که آن بنماند و لا بد از آن مفارقت باید کردن. تمنای بهشت کرد و

اندیشه آن گرفت او را نفسش آرزومند بهشت شد، تمنای مرگ کرد، و هیچ پیغامبر پیش از او و پس از او تمنای مرگ نکردند» (۵). گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، «من»، تبعیض راست اینکه جا، بار خدایا مرا بدادی از ملک بهره‌ای تمام. برای آن که همه ملک به او نداد خدای - عَزَّ وَجَلَّ - وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، و مرا بیاموختی از تأویل خواب، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ [ای] «۶» یا فاطر، ای آفریننده آسمانها و زمین؟ أَنْتَ وَلِيَّتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، تو خداوند منی و به من اولتری در دنیا و آخرت، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا، جان من بردار بر مسلمانی. و اگر آنان که گفتند که یوسف تمنای مرگ کرد از اینکه آیت گفتند در آیت اینکه نیست. برای آن که تَوَفَّنِي مُسْلِمًا دعا نیست به طلب مرگ،

(۱). آب: با نزدیک.

(۲). بم، آج، لب: تا.

(۳). قم، آج، لب: همان روز.

(۴). آب: ایشا/ایشان.

(۵). قم، بم: نکرد.

(۶). از قم افزوده شد، آب تقدیره.

صفحه: ۱۶۱

دعاست به استدمات لطف و توفیق که او با آن برایمان بایستد تا مرگ به او رسیدن «۱»، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا، یعنی بار خدایا آن الطاف «۲» که من با آن برایمان بمانم با من پیایی دار. و مُسْلِمًا، نصب بر حال است از مفعول، وَ أَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ، و مرا به «۳» صالحان و نیکان در رسان، یعنی مرا با پدران خود حشر کن و به پایه و درجات ایشان برسان. خدای تعالی او را به مصر وفات داد و او را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام، و سبب آن بود که چون فرمان خدای به او رسید مردمان مصر در او مشاقت «۴» کردند و گفتند هر کس: که به محلّه ما «۵» دفن کنیم او را تاخیر و برکه او با ما «۶» باشد. در اینکه معنی گفتاگوی «۷» بسیار کردند تا کار به آن جا انجامید که خواستند تا کالزار «۸» کنند به اینکه سبب آخر قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند آن جا که بخشش آب نیل بود تا آب بر او می‌رود و به هر محلّه‌ای می‌شود و برکت و خیر او «۹» آن جا می‌رساند تا مردم در اینکه معنی راست باشند - بر اینکه قرار دادند و هم چونین «۱۰» کردند.

انس مالک روایت کرد که: چون کار یوسف و یعقوب و برادران یوسف به مصر منتظم شد و شمل ایشان مجتمع، مدّتی بودند آنکه برادران یک روز گفتند با یکدیگر که: ما می‌دانیم که چه کارها کرده‌ایم و چه گناهان کبایر ارتکاب کرده‌ایم؟ گفتند: همچونین است، و اگر چه یوسف ما را عفو کرد و پدر دل خوش کرد، ما ندانیم که خدای ما را عفو کرده هست «۱۱» یا نه! بیایی تا طلب عفو خدای کنیم. آنکه بیامدند به یک بار پیش پدر آمدند و یوسف - علیهما السّلام - در پهلوئی پدر نشست بود، و گفتند «۱۲»: ای پدر؟ ما را کاری افتاده است که از آن سخت تر «۱۳» نباشد. گفت: و آن چه کار است! گفتند: آنچه ما با تو و با برادر «۱۴» کرده‌ایم و اگر چه شما عفو کرده‌ای

(۱). قم: تا رسیدن مرگ به او.

(۲). آب: لطف. [...]

(۳). آب: با.

- (۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: مناقشه، مل: مشاجرہ.
- (۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: خویش.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز قم: به ما، مل: ما به او.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز قم: گفت و گوی.
- (۸). همه نسخه بدلها بجز آو: کار زار.
- (۹). آو، بم، آب با.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: همچنین.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: کرده است.
- (۱۲). قم: گفت.
- (۱۳). آو، بم، آب، مل، آز: سختر.
- (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: با تو و برادر.

صفحه: ۱۶۲

ما را [۳۸-ر]

و لکن ما را عفو شما سود ندارد، اگر خدای تعالی ما را عفو نکند از خدای در خواهی تا ما را عفو کند، و چون عفو کرده باشد به وحی معلوم شما کند تا چشم ما روشن شود و دل ما بیارامد. یعقوب- علیه السلام- برخاست و یوسف «۱»، و در محراب ایستادند و فرزندان دیگر در قفای ایشان استادند تا یعقوب دعا کرد و ایشان آمین کردند، اجابت نیامد تا بیست سال دعا کرد «۲»، صالح المرّی گفت: تا بیست سال بر آمد دعای ایشان را اجابت آمد و ایشان دلخوش «۳» شدند- اینکه طرفی است از قصه یوسف که به آیات متعلق بود «۴».

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]

[اشاره]

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ مَا تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا- ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَذَّابُنْ مِنْ آيَاتِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمْزُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ شَيْحَانِ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَسَدَارُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لَأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

[ترجمه]

قوله «۵»:

آن از خبرهای غیب است وحی می‌کنیم به تو و نبودی تو بنزدیک ایشان چون عزم کردند بر کار خود و ایشان مکر می‌کردند. و نیستند بیشترین مردمان و اگر چه تو حریص باشی به مؤمن «۶».

نمی‌خواهی از ایشان بر او هیچ «۷» مزدی، نیست آن‌ا یاد کردی «۸» جهانیان را.

و بس دلیلی «۹» که هست در آسمانها و زمین، می‌گذرند «۱۰» بر آن و ایشان از آن عدول می‌کنند.

ایمان نمی‌آرند بیشترین «۱۱» ایشان به خدای، اَلَّا و ایشان مشرکند.

(۱). قم: یعقوب و یوسف برخاستند، آج، لب: برخواست با یوسف.

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کردند. [.....]

(۳). قم: خوش دل.

(۴). آو، بم، آج، لب: است، قم علیه السلام.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم تعالی.

(۶). قم: به مومنان.

(۷). قم، آو، بم: از.

(۸). قم، آو، بم، آب: یاد کردنی.

(۹). قم: چندا از دلیلی.

(۱۰). آو، بم: می‌گزرند.

(۱۱). قم، آو، بم، آب، آج، لب: بیشتر.

صفحه: ۱۶۳

یشعرون، ایمن «۱» شده‌اند از آن که آید به ایشان پوششی از عذاب خدای یا به ایشان آید قیامت بناگاه و ایشان ندانند!

بگو اینکه راه من است، می‌خوانم با خدای بر علم و بینایی من و آنان که پسرو منند «۲»، و منزّه است خدای و نیستم من از جمله مشرکان.

نفرستادیم ما از پیش تو مگر مردانی را که وحی کردند به ایشان از اهل شهرها، «۳» نمی‌روند اینان در زمین تا بنگرند که چون بوده است آخر کار آنان که از پیش ایشان بودند! و سرای باز پسین بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند، «۴» خرد نداری شما!

تا آن که نومید شوند «۵» پیغامبران و بدانند که ایشان را دروغ خواهند داشتن، آمد به ایشان یاری ما، برهانیم آنان را که ما خواهیم و باز ندارند عذاب ما از گروه گناهکاران.

بود در قصه‌های ایشان عبرتی خداوندان عقلها را، نبود حدیثی که فرو «۶» بافند و لکن راستی آنچه از پیش اوست و تفصیل هر چیزی و بیانی و بخشایشی گروهی را که ایمان آرند.

قوله «۷»: ذلک من أنباء الغیب - الایه، ذلک، اشارت است به آنچه رفت از

(۱). قم: ای ایمن.

(۲). قم: پسروی کرد مرا.

(۳). قم ای.

(۴). قم، آو، آب، آز: کذبوا.

(۵). قم، آو، آب، بم، آج، لب: شدند. [.....]

(۶). قم، آو، بم، آب، آج، لب: فرا.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم تعالی.

صفحه : ۱۶۴

حدیث یوسف و یعقوب و برادران یوسف، یعنی آنچه رفت از اخبار غیب است و «من» تبعیض را «۱». و «انباء»، اخبار باشد، واحدها «نبأ». نُوحِيهِ إِلَيْكَ، که به تو وحی می کنیم و القا می کنیم بر تو. و «غیب»، ذهاب چیز «۲» باشد از حس «۳»، یعنی اخبار غایبات بر تو وحی می کنیم بر زبان جبریل. آنگه گفت: وَمَا كُنْتُ لَمَدِيهِمْ، و تو بنزدیک ایشان نبودی، چون ایشان اجماع کردند و عزم درست کردند و سازکار جمع کردند و با یوسف - علیه السلام - مکر کردند به آن که «۴» او را در چاه افکندند، یعنی اینکه خبر که تو اهل کتاب را بگویی. و مخبر بر وجه خبر باشد و تو ایشان را ندیده و حاضر نابوده و کتب ناخوانده و از کسی نشنیده و نگرفته دلیل آن کند که اینکه از وحی گفتی که بر تو کرده اند «۵» تا دلیل صدق تو کند در نبوت [۳۸-پ].

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ، یعنی تو اینکه ابلاء «۶» جهد و افراغ و وسع در دعوت برای آن می کنی بر «۷» اظهار معجزات، تا اینان ایمان آرند، و حریمی بر ایمان اینان، و احوال ایشان ندانی و آنچه در دلها و ضمائر ایشان است و آنچه مآل کار ایشان با آن شود تو را خبر می دهم به آن تا دل عزیز تو در بند نباشد و دل به ایشان رنجور نداری که بیشترین «۸» ایشان ایمان نخواهند آوردن، و اگر چه تو حریمی بر ایمان ایشان. و گفته اند: اشتقاق «ناس»، از نوس است، و هو الحركة، و حرص طلب چیز «۹» باشد بغایت اجتهاد. وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، و تو ای محمد از ایشان مزدی نمی خواهی بر ادای اینکه رسالت تا ایشان را صارف باشد از اجابت دعوت. و سؤال، قول القايل لمن هو فوقه افعال او اسئلک «۱۰» ان تفعل. و اگر سؤال استخبار باشد، طلب خبر بود، و «اجر»، جزای عمل بود به خیر. و «ذکر»، حضور المعنی للنفس باشد، اینکه یاد کردی «۱۱» است برای جهانیان که تا جهان باشد اینکه بخوانند و بدانند و باز گویند.

(۱). قم، بم، مل، آج، لب است.

(۲). آب، آز: چیزی.

(۳). آو، بم، آج، لب: چشم.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج، لب: تا آن که.

(۵). آو، بم، آب، آز: از وجهی گفتی که بر تو وحی کرده اند، آج، لب: از وجه گفتی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: ابلاغ.

(۷). همه نسخه بدلها: و.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیشتر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز، آو، مل: چیزی.

(۱۰). مل: یسأل.

(۱۱). مل: یا ذکری.

صفحه : ۱۶۵

آنگه صفت غفلت و جهالت ایشان گفت، اعنی کافران: گفت. وَ كَأَيِّنَ اِي كَم، مِنْ آيَةٍ، بس آیت و دلیل و حجت. و «کم» و «کاین» با «من» استعمال کنند بیشتر، و اینکه «من» زیادت باشد. فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، که در آسمانها و زمین هست «۱» که اینکه کافران به آن می گذرند «۲» و از آن اعراض و عدول می کنند و در آن اندیشه نمی کنند آیات آسمان آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دور ایشان است، علی وتیره لا یختلف «۳» الحال فیها. و آیات زمین انواع حیوان و نبات و اشجار و انوار و ازهار «۴» و ثمار هر چیزی در وقت و اوان «۵» خود.

حسن بصری گفت: مراد به آیات، اهلاک امم ماضی «۶» است که ایشان از اندیشه در آن اعراض می کنند، چنان که گفت: وَ اِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ، وَ بِاللَّيْلِ اَفْلَاةٌ تَعْقِلُونَ «۷» وَ مَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ، و بیشترین «۸» ایشان به خدای ایمان نیارند، الا و ایشان مشرک باشند.

عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: مراد به آیت مشرکانند که ایشان را چون «۹» گفتندی: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۱۰» مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «۱۲» هُوَ لَأَشْفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «۱۴» مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُونَا اِلَى اللَّهِ زُلْفَى «۱۵» عَزِيْزٌ اَبْنُ اللَّهِ «۳» الْمَسِيْحُ اَبْنُ اللَّهِ «۴» وَ مَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ اِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ، یعنی فی التلبیه. و گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان چون آنچه پیش اینکه آیت است بشنیدند، گفتند: ما ایمان داریم که

(۱). آو، بم: می گویم، آج، لب: می گرویم.

(۲). قم، بم، مل، آز: باو.

(۳-۴). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۵). مل: ممّا.

(۶). کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: عجا، مل: نجیحا.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز لب: بلادک.

(۸). مل: بعیدا.

(۹). آو، بم، آج، تلقین.

(۱۰). قم: التوق، مل: الریق.

(۱۱). آو، بم: یغادی.

(۱۲). آب، آز، ورد.

صفحه : ۱۶۷

خدای آفریننده اینکه چیزهاست، و لکن گوئیم او را «۱» شریکانند.

عطا گفت: آیت در دعا آمد که ایشان در حال رخا «۲» و امن وسعت و صحت، خدای را فراموش کردند، چون ایشان را رنجی و تنگی «۳» و بیماری پدید آمدی «۴»، در دعا آویختندی و در دعا گرفتندی، چنان که گفت: وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اَحِيْطَ بِهَمْ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ «۵» وَ اِذَا غَشِيَہُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ «۶» وَ اِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحَبِيْبِهِ «۷» وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَلَئُو دُعَاءِ عَرِيْضٍ «۸» رَبَّنَا اَكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ «۱۰» اِنَّكُمْ عَائِدُونَ «۱۲» يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ

رَسُولِهِ (۱۳) فَتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (۱۶) أَ فَأَمِنُوا، ایمن شده‌اند اینان که به ایشان آید پوششی! یعنی عذاب‌ی (۲) عام، عذاب استیصال که به ایشان برسد (۳) و جمله ایشان را باز پوشاند. و مراد به «غشیان» (۴)، اصابت است، و قوله: مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، «من» تبیین راست. أَوْ تَأْتِيهِمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً، ای فجأة، یا (۵) قیامت به ایشان آید ناگه. نصب او بر حال است، و بَغْتَةً و فُلْتَةً و فجأة، ناگه باشد، و قال الشاعر:

و لَكُنْهُمْ بَانُوا (۶) و لم ادر بَغْتَةً و افضع (۷) شیء حین یفجؤك (۸) البغت

و حق تعالی، قیامت را برای آن، ساعت نام نهاد، و ساعت آن وقت باشد که تو در وی (۹) باشی و نیز عبارت بود از مدتی اندک از زمان، کساعات (۱۰) اللیل و النهار، یا عبارتی باشد منبئ از قرب و سرعت او و تعجیل او در آمدن، چنان که گفت: ... و ما أمرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ (۱۱) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا [إِلَى]

اللَّهِ، خطاب است با رسول - علیه السلام - و امر است او را به آن که: بگوی که، اینکه راه من است، یعنی اینکه دین مسلمانی راه من است که من با آن دعوت می‌کنم شما را بر بصیرت و علم و یقین. سَبِيلِي، ابن زید گفت: سَنَّتِي و منهاجی. ربیع گفت: دعوتی. ضحاک گفت: دعوی. مقاتل گفت: دینی. نظیره قوله: ادعُ إِلَى [۳۹-پ]

سَبِيلِ رَبِّكَ (۱۲) أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي، یعنی دعوت با اینکه دین من می‌کنم و آنان که بر دین و ملت من اند، همچونین (۱) دعوت با اینکه دین کنند، اینکه قول کلی است و ابن زید. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که من بر هدایت و بصیرتم و اتباع من نیز همچونین (۲). عبد الله عباس گفت: مراد صحابه رسولند که ایشان بر نکوتر طریقتی اند و فاضلتر هدایتی، و معدن علم بودند و کنز ایمان و لشکر خدای رحمان. وَ سُبْحَانَ اللَّهِ و منزّه است خدای از آن که به او (۳) شرک آرند. آنکه گفت: وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، اگر شما مشرکی (۴)، من نیستم از جمله ایشان.

آنکه حق تعالی به ردّ بر آنان که گفتند: خدای چرا پیغامبر از بشر (۵) فرستاد و چرا پیغامبران او فریشتگان نبودند! و شاید که خدای تعالی رسالت دهد (۶) آدمی را، گفت: بگو اینکه محمّد که: وَ مَا أَرْسَلْنَا، ما نفرستادیم از پیش تو، إِلَّا رِجَالًا، أَلَا مُرْدَانِي را از جمله آدمیان، دون فریشتگان، مِنْ أَهْلِ الْقُرَى، از اهل شهرها دون اهل بادیه، که مردمان شهرها عاقلتر و رحیمتر (۷) و مجربتر باشند. أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، اینکه کافران جاحدان در زمین نمی‌روند و سفر نمی‌کنند تا بنگرند عاقبت آنان که پیش (۸) ایشان بودند! و همان کردند که ایشان می‌کنند از کفر و تکذیب که ما با ایشان چه کردیم از عذاب استیصال به انواع عذاب، و به آن (۹) اعتبار بر گیرند؟ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ، و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را که ادای واجبات کنند و از معاصی اجتناب (۱۰) کنند، أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۱) و لَدَارُ الْآخِرَةِ، اضافه کرد دار را با آخرت، لاختلاف اللفظین، كقوله تعالی: إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۱۲)، و قولهم (۱۳): عام الاول و بارحة الاولی و یوم الخمیس و ربیع الاخر، و اینکه جمله بمنزلت اضافه الشيء الی نفسه

(۲-۱). همه نسخه بدلها: همچین.

(۳). قم، مل: با او.

(۴). مل: مشرکانید. [.....]

(۵). مل: از پس.

(۶). مل جز.

(۷). همه نسخه بدلها: حلیمتر.

(۸). مل از.

(۹). مل: تا به آن.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز آج: احتراز.

(۱۱). اساس و بسیاری از نسخه بدلها: یعقلون، ترجمه و تفسیرهم با توجه به همین ضبط صورت گرفته است.

(۱۲). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۵.

(۱۳). مل: قوله.

صفحه: ۱۷۰

است، جز که برای اختلاف لفظ روا داشتند «۱»، و مثله قول الشاعر:

و لو اقوت عليك ديار عبس «۲» عرفت الذل عرفان اليقين

اینکه قول ضعیف است، مذهب درست آن است که بصریان گفتند به هیچ وجه اضافه الشیء الی نفسه روا نباشد «۳»، و لا اضافه الموصوف الی صفته. و اینکه چیزها و امثال اینکه بر تأویل حذف الموصوف و اقامه الصیفة مقامه باشد، و كذلك يوم الجمعة و بارحة الأولى و جانب الغربی و دار الآخرة و صلاة الاولى و مسجد الجامع و بقله الحمقاء، و انما هو علی تأویل يوم صلاة الجمعة و بارحة الساعة الأولى و جانب المكان الغربی و دار الحیوة الآخرة و صلاة الساعة الاولى و مسجد الوقت الجامع و بقله الحبة الحمقاء، و همچونین «۴» اضافه صفت با موصوفش نشاید، فاما قولهم، علیه سحق «۵» عمامه و جرد قطیفة «۶»، و اخلاق «۷» ثياب، و هل عندك جائیه خیر «۸» بر تأویل انفصال «۹» اضافه به معنی «من» و التقدير: سحق من عمامه و جرد من قطیفة و اخلاق «۱۰» من ثياب، كقولك: خاتم فضة و باب ساج، ای من فضة و من ساج.

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ، تا نومید شدند رسولان و پیغامبران از ایمان ایشان.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا، و گمان بردند که ایشان را تکذیب خواهند کردن و به دروغ داشتن. و ابو جعفر المدنی خواند به تخفیف: کذبوا، که با ایشان دروغ خواهند گفتن، یعنی در خبر دادن از خویشان به ایمان، و ایمان ندارند، بل منافق باشند. و قولی دگر گفتند که: وَ ظَنُّوا، یعنی امتان پیغامبران گمان بردند که پیغامبران با ایشان دروغ گفتند در آنچه وعده دادند ایشان را، و گفتند: از نزول «۱۱» عذاب به ایشان، و اینکه قول سعید بن جبیر است [۴۰-ر]

و عبد الله عباس گفت به روایت ابن ابی ملیکه که معنی آن است: فَظَنُّوا، یعنی امتان پیغامبران گمان بردند که آنچه ایشان را وعده دادند از نصر و فتح دروغ است و با ایشان دروغ گفته‌اند، و مثله قوله:

(۱). بم: دانستند.

(۲). آو، بم، مل، آج: عیش.

(۳). قم: درست نباشد.

(۴). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۵-۷). آب، آج، لب من. [.....]

(۶). قم: قطنه، آب: قطیعت.

(۸). مل: خبیر.

(۹). همه نسخه بدلها بود.

(۱۰). بم: اختلاف.

(۱۱). آو، آب، آز، آج: زوال.

صفحه : ۱۷۱

حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ (۱) وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا، و رسولان را گمان چنان بود «۳» که ایشان را دروغ دارند و تصدیق نکنند در آنچه می‌گویند، و چنین گفتند که قراءت به تخفیف، قراءت امیر المؤمنین علی است و زین العابدین و باقر و صادق - علیهم السلام - و زید بن علی و محمد بن عبد الله بن الحسن و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و ابو عبد الرحمن السیلمی و عکرمه و ضحاک و علقمه و مسروق و نخعی و محمد بن کعب القرظی و اعمش و طلحه بن مصرف. جاءهم، به ایشان آمد نصرنا، نصرت ما. و سیاق آیت دلیل قراءت به تشدید می‌کند «۴»، و بر قراءت به تشدید، ظن، به معنی علم باشد چون با پیغامبران مسند خواهد بودن، و یأس با علم اولتر بود، و اینکه قول قتاده است. و بعضی دگر گفتند، معنی آیت آن است بر تشدید قراءت تا رسولان نومید شدند از کافران قوم خود و گمان بردند که آنان که بگرویده‌اند نیز بر خواهند گشتن «۵». از استبطاء نصرت و ظفر. و مجاهد خواند: و ظنوا انهم قد کذبوا، یعنی ظنت الامم ان الرسل قد کذبوا، به فتح الکاف و الذال و التخیف. و وجهی دگر اینکه قراءت را حتی اذا استیأس الرسل من ایمان قومهم و ظنت الرسل ان قومهم قد کذبوا «۶» و افتروا علی الله. و بر اینکه قول، «ظن»، به معنی علم باشد. جاءهم نصرنا، یعنی عند یأس و نومیدی از نصرت، نصرت به ایشان آمد، چنان که یعقوب را - علیه السلام - عند اشرافه علی الیأس، اشارت آمد به حیات یوسف و آن که ایشان را ملاقات خواهد بودن. فَنَجَّى مَن نَّشَاءُ، برهانیم آن را که خواهیم.

عاصم و ابن عامر خواندند: فَنَجَّى، به ضم «نون» و فتح الیا، علی وزن فَعَلَ بر بنای ماضی علی ما لم یسم فاعله، برهانیدند آن را که ما خواستیم. و باقی قراء

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴.

(۲). بم، آو: آو.

(۳). آب، آز: بردند.

(۴). بم، آب، مل، آز، آج، لب و لَا يُرَدُّ بِأَسْنَا عَنْ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ و عذاب ما بر نگردانند از گروه مجرمان گناهکاران.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گشت.

(۶). آب، مل، آج، لب که.

صفحه : ۱۷۲

خواندند: فَنَجَّى «۱»، برهانیم آن را که خواهیم از آنان که مستحق نجات باشند به ایمان. و لَا يُرَدُّ بِأَسْنَا، و عذاب ما کس بنتواند «۲» گردانیدن از گروه کافران و گناهکاران.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، در قصه‌های اینکه پیغامبران گذشته عبرتی و پندی و عطتی هست خداوندان عقل را که عقل کار بندند و اختیار خیر کنند. و گفتند: ضمیر راجع است با یعقوب و فرزندان او از یوسف و جز او. ما كان حَدِيثًا يُفْتَرَى، اینکه حدیثی نبوده است که فرا بافته‌اند و دروغ بر نهاده، و لکن اینکه تصدیق و باور دارند «۳» آن است که پیش از اینکه بود از کتابها و در اینکه کتاب تفصیل و گزارش هر چیز که مردمان را به آن حاجت باشد هست با آن که در او نیز هدی است، و اینکه بر دو وجه

محمول بود: لطف و بیان و رحمتی است. نیز گروهی را که ایمان آرند. و تخصیص کرد مؤمنان را با آن که قرآن لطف است و بیان کافر را و مؤمن را، برای آن که مؤمنان منتفع شدند به آن دون کافران.

(۱). آو، آب، آج: فنجی.

(۲). همه نسخه بدلهای، بجز قم: نتواند.

(۳). مل: یاد دارنده. [.....]

صفحه: ۱۷۳

سورة الرعد

بدان که اینکه سورت مکی است بر قول بیشتر مفسران. و قتاده گفت: مدنی است، مگر یک آیت که مکی است و آن اینکه است: وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ ﴿١﴾

[سورة الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۱۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المراتب تلك آيات الكتاب والذى أنزل إليك من ربك الحق ولكن أكثر الناس لا يؤمنون (۱) الله الذى رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجرى لأجل مسعى يدبر الأمر يفصل الآيات لعلكم يلقاء ربكم توفنون (۲) وهو الذى مد الأرض وجعل فيها رواسى وأنهاراً ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل النهار إن فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون (۳) وفى الأرض قطع متجاورات وجنات من أعناب وزرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ونفضل بعضها على بعض فى الأكل إن فى ذلك لآيات لقوم يعقلون (۴)

وإن تعجب فعجب قولهم إذا كُتبا تراباً أإننا لئلى خلق جديد أولئك الذين كفروا بربهم وأولئك الأغلال فى أعناقهم وأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون (۵) ويستعجلونك بالسنة قبل الحسنه وقد خلت من قبلهم المثلات وإن ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم وإن ربك لشديد العقاب (۶) ويقول الذين كفروا لو أنزل عليه آية من ربه إنما أنت منذر ولكل قوم هاد (۷) الله يعلم ما تحمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال (۹)

سواء منكم من أسير القول ومن جهز به ومن هو مستخف بالليل وسارب بالليل (۱۰) له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من أمر الله إن الله لا يعيبر ما يقوم حتى يعيبروا ما بأنفسهم وإذا أراد الله بقوم سوءاً فلا مرد له وما لهم من دونه من وال (۱۱) هو الذى يرىكم البرق خوفاً وطمعاً وينشئ السحاب الثقال (۱۲) ويسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته ويرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون فى الله وهو شديد المحال (۱۳) له دعوة الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشئ إلا كباسط كفيه إلى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين إلا فى ضلال (۱۴)

[ترجمه]

اینکه آیتها «۵» قرآن است و آنچه فرو فرستادند به تو از خدای تو حق است و لکن بیشتر مردمان ایمان نمی آرند.

(۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۱.

(۲). از قم، افزوده شد با توجه به اتفاق نسخه بدلها.

(۳). قم، آو، بم، آب، آز: حسنه، مل: حسنه اش، آج، لب: در نامه اعمال او ده حسنه.

(۴). آج، لب امت پیغمبر.

(۵). بم، آج، لب: آیات.

صفحه: ۱۷۴

خدای آن است که برداشت آسمانها را بی ستونی که می بینی آن را، آنگه مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را، همه می روند «۱» برای وقتی نام زد «۲»، تدبیر می کند کار را، گزارش می دهد آیتها را تا همانا شما به ثواب خدایتان به یقین شوی.

او آن خداست که بکشید زمین را و کرد «۳» در آن کوهها و جویها و از همه میوها کرد در آن جا دو جفت، می پوشاند شب را به روز، در اینکه دلیلهایی هست گروهی را که اندیشه کنند.

و در زمین پاره هاست پیوسته به یکدیگر و بستانهایی از انگور و کشتزار و درختان خرما همتا و ناهمتا «۴»، آب می دهند آن را به یک آب و فزونی می دهیم بهری را بر بهری در میوه. در آن دلالاتی هست گروهی را که خرد دارند.

و اگر بشگفت می باشی، شگفت سخن ایشان است که چون ما خاک شویم، ما در آفرینشی نو خواهیم بودن! ایشان آنانند که کافرنند به خدایشان و ایشان را غلها در گردن باشد و ایشان اهل دوزخ اند، ایشان همیشه آن جا بمانند.

تعجیل می کنند بر توبه بدی «۵» پیش نیکی و گذشت «۶» از پیش ایشان عقوبتها و خدای تو خداوند آمرزش است «۷»

(۱). آو، بم، آج، لب: می رود.

(۲). قم: نام برده، آو: نام زده.

(۳). آو، بم، آج، لب: بکرد.

(۴). قم: نه همتا، آج، لب: غیر همتا.

(۵). آو، بم، آج، لب: به توبه بدی را.

(۶). آو، بم: بگزشت.

(۷). قم مر.

صفحه: ۱۷۵

مردمان را بر بیدادشان، و خدای تو سخت عقوبت است.

و می گویند آنان که کافر شدند، چرا نفرستادند بر او دلیلی از خدایش! تو ترساننده ای و هر گروهی را رهنمای باشد «۱».

خدای داند آنچه بار بردارد هر ماده ای و آنچه بکاهاند «۲» رحمها و آنچه بیفزاید و هر چیزی بنزدیک او به اندازه است.

دانای «۳» نهران و آشکار است، بزرگوار است و افرشته «۴».

راست باشد «۵» از شما آن که پنهان کند سخن، و آن که آشکارا گوید و آن که او پوشیده بود به شب و رونده «۶» بود به روز.

او را بندگانی (۷) هستند بر پی یکدیگر از پیش او و از پس او که نگاه می‌دارند او را از فرمان خدای، خدای بنگرداند آنچه به قومی باشد تا بنگردانند (۸) ایشان آنچه به ایشان باشد، و چون خواهد خدای به گروهی بدیی، ردّ نباشد (۹) آن را، و نیست ایشان را از فرود او از خداوندی.

او آن است که با شما می‌نماید بخنوه (۱۰) را به ترس و امید و می‌آفریند ابرها گران.

(۱). قم: راهنمایی است.

(۲). آو، بم، آج، لب: بکاهد. [.....]

(۳). قم: داننده.

(۴). قم: برتر از همه چیزها.

(۵). قم: یکسان است.

(۶). آو، بم، آج، لب: دزدیده.

(۷). آو، بم، آج، لب: آیندگان.

(۸). آو، بم، آج، لب: بگردانند.

(۹). قم: بازگردانیدن نبود.

(۱۰). آج، لب: برق.

صفحه : ۱۷۶

تسیح می‌کند رعد به شکر او، و فریشتگان از ترس او و فرو فرستد صاعقه‌ها، برساند به آن، آن را که خواهد، ایشان جدل می‌کنند در خدا، و او سخت عذاب است.

او راست خواندن حق و آنان که می‌خوانند جز او را (۱) اجابت نکنند ایشان را به چیزی الا چون گسترده‌ای دستهایش را به آب تا برسد به دهنش و آن نرسد، و نیست دعای کافران مگر گمراهی (۲).

قوله (۳): المر، هیچ کس اینکه را آیتی نشمرد، و کوفیان طه و حم را آیت شمردند، برای آن که بروزان (۴) سرهای آیت است، کلام در حروف مقطّع در اول سورة البقرة باستقصا برفت.

و عبد الله عباس گفت در اینکه سورة، که معنی المر آن است: انا الله اعلم و اری، من آن خدایم که احوال شما می‌دانم و می‌بینم. تلک آیات الکتاب، در او دو قول گفتند: یکی آن که، تلک، به معنی هذه است، و مراد به کتاب، قرآن است، یعنی اینکه آیات که می‌بینی و می‌خوانی آیتهای کتاب قرآن است. و قولی دگر آن است که، اینکه اخبار و قصّه‌ها که رفت، آیات کتاب اوایل است از توریت و انجیل.

و الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ و اینکه قرآن که بر تو فرستاده‌اند (۵) از خدای تو، حق است و درست است و صدق است، و الَّذِي در محل رفع است بر ابتدا، و الْحَقُّ خبر اوست، یعنی بر آن کار کن و به آن تمسک کن و آن را دست آویز خود کن، اینکه معنی قول مجاهد و قتاده است. و بعضی دگر گفتند: وَالَّذِي در محل جرّ است، عطفاً علی قوله: الْكِتَابِ، یعنی، و آیات الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ، و الحق مرفوع باشد، خبر

(۱). قم: از فرود او.

(۲). د گمراهی / در گمراهی.

(۳). همه نسخه بدلها تعالی.

(۴). کذا در اساس و مل، قم: ما بعد آن، آو: بر وزن آن، بم، آب، آج، لب، آز: بر وزن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز، قم و مل: فرستاده آمد.

صفحه: ۱۷۷

ابتدای «۱» محذوف، و التقدير: ذلک الحق، او هو الحق. و فراء گفت: روا بود که گویی محلّ او جرّ است علی صفة الكتاب و اگر چه «واو» در اوست، چنان که گوی: اخذت هذا الحديث عن ابی الحسن و ابی تراب، و امیر المؤمنین، و مراد علی بن ابی طالب باشد، و مثله قول الشاعر:

الی الملك القرم و ابن الهمام و لیث الکتیبه فی المزدحم

و اینکه عطف الشیء علی نفسه نباشد، بل اختلاف صفات را جاری مجرای اختلاف موصوفان کرد، و اینکه وجه «۲» ضعیف است، و وجه اول درست «۳» است و ظاهر بر آن دلیل می‌کند، و لکن اکثر الناس لا یؤمنون، آنکه گفت: با آن که حق است و درست است، بیشترین مردمان آن را تصدیق نمی‌کنند و باور نمی‌دارند. [مقاتل گفت: آیت در مشرکان مکه آمد، چون گفتند: محمد اینکه قرآن از بر خود می‌گوید] «۴» و آیات الکتاب، چنان است که گفتیم: مسجد الجامع و یوم الخمیس. و کتاب، صحیفه‌ای باشد که در او چیزی نوشته بود. و مصدر «کتبت» باشد و «انزال»، نقل باشد من علو الی سفلی.

اللّه الذی رفّع السماوات، او آن خداست که اینکه هفت آسمان معلّق در هوا بداشت بی عمادی که از زیر او هست یا علاقه‌ای که از بالای او هست.

گفتند: اینکه آیت از جمله صد و هشتاد آیت است که به جواب مشرکان کرد خدای تعالی، چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد و چه صنع «۵» است او را!

عمد گفتند، جمع عمود باشد، مثل: ادیم و ادم، و عمد همچونین «۶» جمع اوست، کرسول [و رسل] «۷» و گفتند: عمد، جمع عماد باشد، [۴۱- پ]

کاهاب و اهب، قال التابغه «۸»:

و خیس الجن «۹» ائی قد اذنت لهم ینون «۱۰» تدمر بالصّفاح و العمد

(۱). قم، آب: به خبر مبتدای. [.....]

(۲). اساس: دو وجه، که با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز، قم و آو، درست تر.

(۴). اساس، ندارد، از قم، آورده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: فعل.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: همچین.

(۷). از قم، افزوده شد.

(۸). آب شعر.

(۹). آب، بم، آج: جيش الحق.

(۱۰). آب، آز: تبون.

صفحه: ۱۷۸

قوله: بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَنَهَا، در او دو قول گفتند: قولی آن که، آسمان برداشت بی عمادی که شما می‌بینی، یعنی عمادی هست آسمان را و لکن شما نمی‌بینی «۱».

اثبات عماد کردند «۲» و نفی رؤیت.

فراء گفت: اینکه تأویل بر مذهبی باشد که عرب را هست که تقدیم حرف جحد کنند از آخر کلمت به اول، چنان که شاعر گفت:

و لا أراها تزال «۳» ظالمه تحدث لي نكبة و تنكأها

اراد و أراها، لا تزال «۴» ظالمه. و بر اینکه قول تقدیر آیت چنین باشد که: رفع السموات بعمد لا ترونها.

ایاس «۵» بن معاویه گفت: آسمان بر مثال قبه‌ای بر سر زمین نهاده است «۶»، و گروهی بسیار از اوایلیان و مسلمانان گفتند: آسمان محیط است از جمله جوانب به زمین، و زمین بر سیل کره‌ای است گویی «۷» در میان آسمان نهاده و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان او چون نقطه دایره است، جز که مسلمانان گفتند: آسمان و زمین به خدای بر پای است، و اوایلیان - علیهم لعائن الله «۸» - گفتند: زمین به دور فلک «۹» ساکن است به اعتمادات متکافی «۱۰»، و فلک به اعتماد فلکی دگر که بالای آن است تا به فلک نهم که آن را «فلک الافلاک» می‌گویند و فلک اثر می‌گویند «۱۱»، و بر اینکه قاعده ما لا یتناهی از افلاک به کار باید تا هر یکی آن دیگر را نگاه می‌دارد، و آن خباطی است که ایشان گفتند. و نیز قول آن کس که اثبات عماد کرد و نفی رؤیت، قولی رکیک است، و درست آن است که مراد به نفی رؤیت عماد، نفی عماد است برای آن که اگر عمادی بودی دیدندی، برای آن

(۱). بم، آب، آز، آج، لب: ما نمی‌بینیم.

(۲). آب، آز: کرد.

(۳). آو، بم، مل، آج: یزال.

(۴). مل، آز: لا یزال.

(۵). آب، آز: ایناس. [.....]

(۶). آو، آب، آز، آج، لب: قبه است بر سرزمین نهاده.

(۷). اینکه عبارت در نسخه بدلها به صورتهای گوناگون و نا موافق ضبط شده است بدین ترتیب، قم: و زمان و مثال کره است گویی، آو، بم، آب، مل، آز، لب: و زمین بر مثال کره است که، آج: و زمین بر مثال کوره است که.

(۸). مل: علیهم اللعنه.

(۹). آز: به دو فلک.

(۱۰). مل: ساکن به اعتماد ذات متکافی.

(۱۱). آو، بم: و فلک را تأثیر می‌گویند، آب، آز: و فلک را تأثیر اثر می‌گویند.

صفحه: ۱۷۹

که عمادی که هفت آسمان را بدارد به کثافت در خور آن باشد و محال باشد که آن باشد»^(۱) و نبینند. پس نفی رؤیت، نفی عماد است، و مثله قول الشاعر:

علی لا حب لا یهدت [ی] [۲] بمناره

ای، لا منار هناک فیهتدی به، پس نفی اهتداء به عبارت کرد از نفی منار، چه اگر مناری بودی آن جا اهتدا کردند به او، و قوله:

ثَلِ الرَّجَاجَةُ لَمْ تَكْحَلْ مِنْ «۳» الرَّمَدِ

ای لا رمد بها فتکحل «۴» لاجله، مراد به نفی کحل، نفی رمد است، چه اگر رمد بودی، کحل بایستی. و اینکه را نظایر بسیار است و کلام در اینکه معنی برفته است. ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، ای استولی «۵» علیه و اقتدر و لم یعجزه خلقه و لا ضبطه «۶»، و کلام در اینکه برفت. وَ سَيَّحَرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، و آفتاب و ماه را مسخر بکرد و مذلّل تا به فرمان و ارادت او می‌روند، چنان که او خواهد. كُلُّ يَجْرِي، هر یکی از ایشان می‌روند به وقتی مسمی، معین. در او دو قول گفتند: یکی آن که به برجی «۷» و منازلی معین مسمی می‌رود، آفتاب به یک سال اینکه دوازده برج ببرد، و ماه به یک ماه، و هر یکی هر روز به مطلعی «۸» دگر بر آیند و به مغربی دگر فرو شوند. و قولی دگر آن است که، تا به وقتی مسمی یعنی، تا به روز قیامت که آفتاب منکسف شود و ماه منکسف و ستارگان منکدر. يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، کار جهان را تدبیر می‌کند به خلق و موت و ارزاق و آجال، گروهی را از کتم عدم به وجود می‌آرد و گروهی را از اصلاّب آبا به ارحام امّهات می‌رساند و گروهی را از شکم مادران به پشت زمین می‌کرد و گروهی را از پشت زمین به شکم زمین «۹» می‌برد به تدبیر و تقدیر بر وفق حکمت و صلاح. يُفْضِلُ «۱۰» لَعَلَّكُمْ، تا همانا باشد که شما به ایمان نزدیک شوی و ایمان آری، و «لعل» برای آن گفت که اینکه دلالات موجب نیست برای آن که علم عند او «۲» موقوف است بر نظر، و نظر از فعل تو است، و فعل تو موقوف بر قصد و داعی «۳» تو باشد، بود که کنی و باشد که نکنی. و مراد به «لقاء» اینکه جا ثواب است، برای آن که لعل ترجی را باشد، و رجاء، در ثواب و منافع شود، و اگر حمل کنند «لقاء» را علی لقاء الجزاء، شامل باشد ثواب و عقاب را. و مراد به یقین، تحقیق است، یعنی بدانی بر وجهی که از شک دورتر باشد «۴» و از اینکه کار یقین را در نقیض شک نهند «۵».

قوله: وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ، او آن خداست که بکشید زمین را، یعنی بگسترده و بسط کرد، و حق تعالی در بدایت خلق زمین «۶» بیافرید بر جای کعبه، و آنکه بفرمود تا جمله زمین از زیر کعبه بیرون آوردند چنان که جامه نوشته، لا از زیر لا «۷» بیرون آرند، فهذا معنی قوله: مَدَّ الْأَرْضَ. آنکه زمین بر متن آب بود به مانند آن که کشتی باشد بر سر آب، می‌جنید و آرام نمی‌گرفت، حق تعالی کوهها را بیافرید و به مثقله زمین کرد و به مثبت سنگهای گران که بر کنارهای «۸» بساط بنهند تا باد در ننورد آن را، یا به منزلت میخ که آن را بدوزد به زمین «۹». و قوله: رَوَّاسِي، ای ثوابت، من قوله:

وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا «۱۰» فِيهَا، ای فی الارض. و أَنهَارًا، ای و جعل فیها انهارا. و همچونین در زمین جویها ساخت از آب روان، جمع نهر، و اشتقاق او از فراخی باشد، و منه النهار لا تساع الضوء فيه، يقال: انهر الفتق ای وسّعه و استنهر، ای اتسع. و مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ، ای و جعل، بمعنی خلق، بیافرید از هر نوعی از میوهها، زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ، دو جفت، یعنی دو صنف

(۱). آج، لب از.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: عند آن.

- (۳). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: دواعی.
 (۴). آو، بم، آب، آج: دور باشد.
 (۵). قم: آرند.
 (۶). قم را.
 (۷). آو، بم، آج، لب: تو از زیر تو.
 (۸). آو، بم، آب، آز، آج، لب: کناره.
 (۹). قم، آو، بم، آب، آز، آج، لب: بر زمین.
 (۱۰). سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۲.

صفحه : ۱۸۱

و دو نوع قتیبی گفت: دو لون خواست: ترش و شیرین. حسن بصری گفت: یعنی دولون از هر نبات که خدای آفرید، و زوج گفتند یکی باشد و دو باشد، يقول العرب.

عندی زوجان من الحمام، مراد ایشان به اینکه، نر و ماده باشد. و کل واحد من القرینین زوج لصاحبه و زوج المرأة بعلها و زوج الرجل عرسه و زوج الثعل قرینته. یُعْتَبَى اللَّیْلِ النَّهَارَ، شب را در روز می پوشاند، یعنی شب به سر روز می درآرد «۱»، یعنی یکی را می آرد و یکی می برد، و مثله قوله: یُكْوَرُ اللَّیْلِ عَلَی النَّهَارِ [برای ما «۲» وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ] آنکه گفت: و در زمین پاره‌هایی هست متقارب متدانی بهری به بهری نزدیک همسایه یکدیگر به شکل و صورت و مسافت به هم نزدیکند، و لکن در تفاضل [برای ما «۴» مختلف‌اند، بهری خوش است و بهری شوره است و بهری نبات رویاند و بهری رویاند، وَجَنَاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ، و بستانهایی هست از انگور، و زرع، و کشتزار، وَنَخِيلٌ صَنِوَانٌ] ابن کثیر و اهل بصره و حفص خواندند: و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان، به رفع [عطفا] [برای ما «۵» علی قوله: قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ] و التقدير: و فی الارض ایضا زرع و نخیل. و باقی قراء به جر خواندند عطفا علی قوله:

مِنْ أَعْنَابٍ، گفت: در زمین نیز درختان خرمانند، صَنِوَانٌ وَغَيْرُ صَنِوَانٍ، از یک بنه [برای ما «۶» بر آمده و بعضی دگر نه از آن اصل [۴۲-پ]

یُسْقَى [برای ما «۷» وَنُفْضِلُ بَعْضَهُمَا، آنکه گفت: بهری را بر بهری در میوه تفضیل می دهیم. و حق تعالی ما را در اینکه آیت وجه استدلال باز آموخت [برای ما «۹» بر ملحدان و دهریان و طبایعیان و هر که او اثبات صانعی حکیم نکند. گفت: اگر چنانستی که از زمین بودی یا از آب یا از هوا، بایستی تا چون آب و هوا و زمین هر سه یکی بودی،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پس روز می دارد.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۵. [.....]

(۳). آج، لب: دلالاتی.

(۴). قم، آب، مل، آز، لب: تفاسیل.

(۵). با توجه به اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آب، آز: تنه.

(۷). اساس: تسقی، با توجه به قرآن مجید و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مل: به یک بار.

(۹). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پیاموخت.

صفحه : ۱۸۲

از او یک نوع میوه بیشتر نیاموردی، نه آن که از یک آب و یک زمین و یک هوا هزار نوع نبات و گیاه و درخت و میوه پدید آرد [برای ما «۱»؟ اگر طبع بودی یا امری موجب اینکه قضیه [برای ما «۲» در او محال بودی، چون بر اینکه جمله می‌باشد، دلیل کند که اینکه را صانعی و مدبری هست قادر [برای ما «۳»]، مختار که به حسب اختیار و ارادت خود چنان که می‌خواهد می‌آرد و می‌آفریند. و عاصم خواند و ابن عامر: یسقی بماء واحد، به «یا» خواندند، علی معنی یسقی ذلک کله بماء واحد، و باقی قراء، تسقی خواندند، ای تلک الجنات و النخیل تسقی، و اینکه اختیار ابو عبید است. و گفت: دلیل آن که مؤنث است و تأنیث وجه است [برای ما «۴»]، قوله تعالی: بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ، و نگفت بعضه. و جابر عبد الله انصاری گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که علی را گفت:

النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّىٰ و انا و انت من شجرة واحدة

، آنگه بخواند: وَ فِی الْاَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٍ - الی قوله:

نسقی [برای ما «۵»] بماء واحد، به «نون» مضموم، ما را به یک آب آب می‌دهند. قوله: وَ نُفِضَلُ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاُكُلِ. ابو هریره گفت، رسول - علیه السلام - گفت:

مراد تفاضل است از میان انواع خرما و میوه چون: ناری [برای ما «۶»] و دقل و ترش و شیرین.

مجاهد گفت: در میوه‌ها همچنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یک پدر و مادرند و آنگه اینکه همه اختلاف در ایشان: یکی دراز و یکی کوتاه، و یکی سیاه و یکی سپید، و یکی سرخ و یکی زرد، و یکی مستوی الخلق و یکی متفاوت الخلق، و یکی خوشخوی و یک بدخوی، و یکی عاقل و یکی ابله، و یکی سعید و یکی شقی، و یکی سازنده [برای ما «۷»] و یکی ناساز، الی غیر ذلک من الاختلاف.

حسن بصری گفت: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد برای دل‌های ما. زمین

(۱). بم: پدیدار آورد.

(۲). قم: قصه.

(۳). همه نسخه‌ها بجز، قم و بم: قادری.

(۴). قم: و وجه تأنیث او، که از ضبط متن و اتفاق دیگر نسخه بدلها روشن تر می‌نماید.

(۵). کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، متن قرآن مجید: یسقی. را

(۶). کذا، در اساس و قم، آو: فارسی، که با قلمی بعدی به «بارسی» تصحیح شده است، بم، آب، آز، آج: انار ملبسی، لب: چیز دیگری بوده که با خطی بعدی به «انار ملبسی» تصحیح شده است. در لهجه سبزوار «پرسی» به معنی نوعی زردآلو و در فرهنگ آندراج «بارسین» و در زبان امروز شمال افغانستان «پارسی» به معنی «کدوی تلخ» رایج است. کلمه مورد بحث می‌تواند «ناریسی» / نارس»، و یا «پارسی» باشد.

(۷). آز، آج، لب: سازمند، آو، بم: نیازمند. [.....]

صفحه : ۱۸۳

در اصل یکی [برای ما «۱» گل بود، خدای تعالی بگسترده آن را و آن را پاره‌های متجاور ساخت متقارب، پس [برای ما «۲» باران بر او بارانید، بهری نبات رویانید و بهری رویانید، اگر آب باران بهری خوش بودی و بهری شور] برای ما «۳»، گفتندی: اینکه اختلاف زمین در انبات نبات از آب آمد همچونین [برای ما «۴» دل‌های بنی آدم، حق تعالی ما را از یک پدر آفرید و یک مادر، آنکه از آسمان بر ایشان کتاب فرستاد و با ایشان الطاف کرد، بعضی را دل رقیق شد ایمان آوردند و بهری [برای ما «۵» را دل قاسی بود بر کفر اصرار کردند، آنکه گفت: و الله که هیچ کس نباشد که جلیس و همنشین او قرآن باشد و الا چون برخیزد با زیادتی برخیزد یا با] برای ما «۶» نقصانی. قال الله تعالی: وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا [برای ما «۷» إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ، در اینکه جمله که بر شمرد، آیاتی و دلالاتی و علاماتی هست آنان را که عاقل باشند و عقل کار بندند در نظر و تفکر.

قوله: وَ إِن تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، آنکه حق تعالی خطاب کرد با رسولش و گفت: یا محمد! اگر تو را عجب می‌آید از اینکه کافران که با اینکه همه ادله و براهین و حجج و آیات و علامات کفر می‌آرند و بر کفر اصرار می‌کنند و چیزهایی می‌پرستند از

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: یک.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل از آن.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و ناخوش.

(۴). همه نسخه بدلها: همچنین.

(۵). همه نسخه بدلها: بعضی.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج: بی.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۲.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: برآیند.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مثله.

(۱۰). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: لسان العرب: ما تصل.

صفحه : ۱۸۴

جمادات که هیچ نفعی و ضرری نتواند کردن، نیز عجب دار از گفتارشان که می‌گویند: أِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ، که ما چون خاک شده باشیم و در زیر خاک پوسیده گشته و خاک‌وار شده، ما را دگر باره خلقی نو باز خواهند آفریدن!

ابن عامر و ابو جعفر خواندند: اذا به یک همزه و باقی قرآ به دو همزه خواندند، یکی برای استفهام. و کوفیان بر دو همزه محقق [برای ما «۱» کردند و روح نیز همچنین کرد. و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و رویس به تحقیق [برای ما «۲» اول و تلین دوم خواندند، و نافع میان هر دو همزه فصل کرد به الفی تا مدی حاصل شد: أُنْذَا، و قوله: إِنَّا، نافع و کسانی و یعقوب به یک همزه خواندند علی الخبر، و باقی به دو همزه خواندند علی الاستفهام.

آنکه ابن عامر و عاصم و حمزه و خلف، هر دو همزه محقق [برای ما «۳» کردند، و هشام میان هر دو فرق کرد به الفی، و ابن کثیر و ابو جعفر و ابو عمرو به تحقیق [برای ما «۴» اول و تلین دوم خواندند، و ابو عمرو و ابو جعفر فصل کردند به «الف» و ابن کثیر نکرد. أُولَئِكَ الذِّینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ، آنکه گفت: اینان آنان‌اند. که به خدای کافر شدند، و أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِی أَعْنَاقِهِمْ، و ایشان آنان‌اند که

فردا قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد، و الذین، مقدر است اینکه جا، و التقدير: و اولئك الذين الاغلال في اعناقهم، برای آن که در جمله اول بیاورد، در دوم اکتفا کرد به ذکر او در اول و اگر اینکه تقدیر نکنند [برای ما «۵» روا باشد، چه اولئك اول مبتدا باشد و الذین خبر او باشد، الصیلة مع الموصول: و اولئك دوم مبتدا باشد و الاغلال فی اعناقهم جمله‌ای مبتدا و خبر باشد در جای خبر او، اولئك سه‌ام [برای ما «۶» مبتدا باشد و اصحاب النار خبر او، و هم فيها خالدون مبتدا و خبری دیگر. و اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون، و ایشان اهل دوزخ‌اند و همیشه آن جا باشند مخلد مؤبد عقوبه علی کفرهم.

قوله: وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ، حق تعالی در اینکه آیت گفت اینکه مشرکان استعجال می‌کنند به عذاب پیش احسان و نعمت، و آن آن بود که ایشان بر

(۱). قم، آو، مل، آج، لب: مخفف.

(۲). قم، آو، بم، مل، آج، لب: به تخفیف.

(۳). قم، آو، آج، لب: مخفف.

(۴). قم، آو، مل، آج، لب: به تخفیف. [.....]

(۵). آو، بم، آب، آج، لب: تا اگر تقدیر کنند.

(۶). قم: سوم، آو، بم، آب، آج، لب: سیوم.

صفحه : ۱۸۵

سبیل استهزا گفتند [برای ما «۱»]: اگر اینکه عذاب که ما را وعده می‌دهی «۲» آن را اصلی هست بیار، چنان که حکایت کرد از ایشان: وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانِ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِن عِنْدِكَ «۳» که که.

وَ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَّثَاتُ، و از پیش ایشان بر امتان گذشته عقوبتها رفت از انواع عذاب. و واحد مثلات، مثله باشد بفتح المیم و ضم الثاء، و مثله: صدقه و صدقات. و بنو تمیم گفتند: مثلات به دو ضمّه، و واحدش مثله باشد. مثل: غرفة و غرفات، و فعل او مثلت به مثلاً کضربته ضرباً، آید. وَ إِنَّ رَبَّكَ لَمُدُّو مَغْفِرَةً لِلنَّاسِ عَلَى ظَلْمِهِمْ، و خدای تو ای محمّد؟ خداوند آمرزش است مردمان را بر ظلمشان، و اینکه از جمله آیاتی است که به او استدلال کردند بر اصحاب وعید برای آن که خدای تعالی بر اطلاق گفت: من بیامرمز مردمان ظالم را، و توبه شرط نکرد، آنگه بر عادت خود وعید با اینکه وعد «۵» مقرون کرد و گفت: خدای سخت عقوبت است تا بدانند که هر دو باوست «۶» و متعلق به مشیت و ارادت اوست.

سعید بن المسیب گفت، چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز او، هیچ آدمی را عیش خوش نبودی [۴۳-پ]

و اگر نه وعید و عقاب او بودی، همه آدمیان پشت با عفو «۷» او گذاشتندی «۸».

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَةً، حق تعالی گفت، کافران می‌گویند:

لَوْ لَا- أَنْزَلَ، و المعنى، هَلْ مَا أَنْزَلَ، و اینکه کلمت تحضیض است. اینکه حکایت قول ایشان است که گفتند بر سبیل طعن: چرا آیتی و دلالتی از خدای فرو نمی‌آید بر او اگر پیغامبر است تا حجّت نبوت او باشد و دلیل صحت قول او باشد! حق تعالی برای او جواب داد، گفت: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ، تو پیغامبری و ترساننده‌ای، آنچه به تو تعلق دارد ادای رسالت و اعدار و انذار است، نه انزال آیات، چه آن به خدای تعلق دارد و به حسب مصلحت انزال کند. وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، و هر گروهی را رهنمایی و دعوت

- (۱). همه نسخه بدلها: می گفتند.
- (۲). آو، بم، آز، آج، لب: می دهند.
- (۳). اساس: عندنا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.
- (۴). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.
- (۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: وعده.
- (۶). مل، آج، لب: با اوست.
- (۷). آج، لب: به عفو.
- (۸). آو، بم: گزاشتندی.

صفحه : ۱۸۶

کننده‌ای باشد و امامی که به او اقتدا کنند.

کلبی گفت: داع یدعوهم الی الضلال او الی الحق، و اینکه نیک نیست برای آن که داعی با ضلالت را هادی نخوانند. سعید جبیر گفت: مراد به هادی، خداست - جل جلاله. عکرمه و ابو الضحی گفتند: مراد رسول خداست - محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله. امیر المؤمنین علی «۱» - علیه السلام - گفت که، رسول - علیه السلام - گفت «۲»: هادی مردی است از بنی هاشم، و اشارت به خود کرد، گفت: رسول مرا «۳» خواست. عبد الله عباس گفت: چون اینکه آیت آمد، رسول - علیه السلام - دست بر سینه خود نهاد، گفت:

انا المنذر

، و دست بر دوش علی نهاد و گفت:

«۴» انت الهادی یا علی - بک یهدی «المهتدون من بعدی».

و حذیفه بن الیمان «۵» روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: اگر اینکه کار، یعنی کار خلافت با «۶» علی فگنی «۷» او هادی «۸» مهدی «۹» است. اینکه جا اشارتی است و در آن اشارت تو را بشارتی است، و آن آن است که: چون امام اولت هادی است و امام آخرت مهدی، دلیل نجات و خلاص تو آن است «۱۰»،

لقوله - علیه السلام: «۱۱» لن یهلك الرعیه و ان كانت ظالمه مسیئه اذا كانت الولاء هادیه مهدیه ، نبینی که شاعر چگونه می گوید «۱۲»:

تلقی الامان علی حیاض محمد ثولاء مخرفه و ذئب اطلس

لاذی تخاف «۱۳» و لا لذلك جرأه تهدی «۱۴» الرعیه ما استقام «۱۵» الریس و ثاقت به اینکه هدایت که را باشد، جز آن که امامش معصوم باشد.

(۱). مل، آج، لب بن ابی طالب.

(۲). مل: از رسول - علیه السلام - شنیدم، آج، لب: رسول - علیه السلام - فرمود که.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل خدا.

- (۴). قم: تهتدی. [.....]
- (۵). آژ، آج، لب: الیمانی.
- (۶). آج، لب امیر المؤمنین.
- (۷). قم، مل: افگنی، آب، آژ، آج، لب: فگنید.
- (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم، مل و.
- (۹). بم: مهتدی، مل تو.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: تو است.
- (۱۱). ساس و قم نقطه ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها ضبط کامل شد.
- (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت، آب آژ شعر.
- (۱۳). آو، بم، آب، آژ، لب: یخاف.
- (۱۴). آو، بم، آب، آژ، لب: یهدی.
- (۱۵). آو، بم، آب، آژ، لب: ما استدام.

صفحه : ۱۸۷

آنکه حق تعالی از کمال قدرت خود و کمال عالمی «۱» خود خبر داد، گفت: *اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثٰی*، خدای داند که هر ماده‌ای از حیوانات چه بار برگیرد و کی بار برگیرد، یعنی حملی که در شکم دارد، نر است یا ماده، تمام است یا نا تمام، نیک است یا بد، سعید است یا شقی، نیز عالم است به آنچه در رحم او حاصل آید از نطفه، آنکه علقه شود، آنکه مضغه شود، آنکه استخان «۲» در او پیدا شود، آنکه گوشت بر او پوشند، آنکه حیات در او آفرینند. قدیم - جل - جلاله - به اوقات و مقادیر اینکه و کمیت و کیفیت اینکه عالم است که چند گاه نطفه بود و چند گاه علقه و چند گاه مضغه بوده و *مَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ* و آنچه بکاهاند «۳» رحمها و حمل، به فتح «حا»، بار آستن بود در شکم، و آنچه مردم بر سر گیرد و «۴» پشت از بار، حمل باشد به کسر «حا»، و آنچه بر سر درخت بود، آن را نیز حمل گویند به فتح «حا»، و امرأة حامل و حامله اذا کانت «۵» جلی فاذا حملت شیئا علی ظهرها او رأسها فهی حامله لا غیر فاذا بنیت علی «حملت» قلت حامله فیهما «۶» اعنی فی الحمل و الحبل، قال «۷»:

تمخضت المنون له بیوم انی و کلّ حامله تمام

و قوله: *وَمَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ* در او سه قول گفتند: یکی آن که گفتند معنی آن است که: آنچه از مدّت حمل بکاهد از نه ماه تا شش ماه و از نه ماه بیفزاید تا به یک سال و دو سال و بیشتر علی خلاف فیه بین الفقهاء، اینکه قول ضحاک است. قول دوم حسن بصری گفت: داند آنچه بکاهد به سقط و بی وقت از شکم بیفتد یا بیفزاید بر مدّت نقصان تا بتامی «۸» نه ماه رسد [۴۴-ر]. قول سهام «۹» آن است که ابن زید گفت: *مَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ* آنچه رحم بکاهاند از نطفه به ظهور خون حیض آن مدّت که در او خون بیند معدود نباشد در ایام حمل. و اصحاب شافعی به اینکه آیت استدلال کردند بر آن که، زن آستن حیض بیند و

(۱). آج، لب: علم.

(۲). همه نسخه بدلها: استخوان.

- (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بکاهد. [.....].
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم بر.
- (۵). اساس، آو، بم، آب، آز، آج، لب: کان، به قیاس با قم تصحیح شد.
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم جمیعا.
- (۷). آب، آز الشاعر شعر.
- (۸). همه نسخه بدلها: بتمام.
- (۹). بم، آب، مل: سیم.

صفحه : ۱۸۸

در آیت اینکه دلیل نیست برای آن که در آیت بیشتر از زیاده و نقصان نیست، اما آن که به حیض باشد یا بجز حیض در آیت نیست، اما مدت حمل بنزدیک ما کمتر از شش ماه نباشد و بیشتر از نه ماه نباشد و به یک روایت یک سال. و مذهب ابو حنیفه و جماعتی آن است که: بیشتر مدت حمل دو سال باشد، و مذهب شافعی آن است که: چهار سال باشد و چنین گفت که، حماد بن سلمه گفت هرم بن حیان به چهار سال بزاد، و چون بزاد دندانهایش تمام بر آمده بود. و در خبر است که در عهد عمر خطاب زنی را پیش او آوردند که به شش ماه بار بنهاده بود و بر او دعوی کرد شوهر که کودک نه مراسم (۱) به علت آن که به شش ماه وضع افتاده بود. عمر (۲) فرمود تا زن را رجم کنند. امیر المؤمنین علی گفت - علیه السلام: ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک، اگر اینکه زن به کتاب خدای با تو خصومت کند تو را غلبه کند. گفت: چگونه! گفت: قال الله تعالی: وَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (۳) وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ (۴) وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ، اِی مَا تَنْقُصُ، وَ الْغِيضُ، التَّقْصَانُ، یقال: غاض الماء یغیض غیضا [، و منه الحدیث: لا تقوم الساعه حتی یكون الولد غیظا (۸) و المطر قیظا و یغیض الکرام] (۹) و تفیض اللئام فیضا، و قال (۱۰) تعالی: وَ غِيضُ الْمَاءِ (۱۱) وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ، و هر چیزی بنزدیک خدای - جل جلاله - به اندازه باشد. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: از من نیست.

(۲). قم رضی الله عنه.

(۳). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: دو سال باشد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفت.

(۷). آو، بم راست گفتی، آج، لب: فرمودی.

(۸). دیگر نسخه بدلها: غیضا. [.....].

(۹). اساس، افتادگی دارد، از قم آورده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل الله.

(۱۱). سوره هود (۱۱) آیه ۴۴.

صفحه : ۱۸۹

هر چه خدای تعالی کند به مقدار آن کند که حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان.

قول دیگر قتاده گفت: آجال و ارزاق بنزدیک او مقدر است به مقداری معلوم، و المقدار، مفعال من القدر و هو مثال یقدر به غیره. آنچه بیان کرد که: او عالم است به غیب، یعنی به کارهای پوشیده و نهانی، وَالشَّهَادَةُ، و آنچه آشکارا و مشاهد بود. غیب آن بود که چیز «۱» آن جا بود که غایب بود از حس، و «شهادت»، مصدر شهد اذا حضر باشد، و در آیت مراد حصول الشیء بحیث یظهر للحس، یعنی معدوم و موجود داند. و گفتند: نهان و آشکارا داند، الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ، و او خداوندی بزرگوار است که همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشد، قاهر و مستعلی بر همه چیز و متعالی از آنچه مشرکان گفتند و نادانان در حق او.

ابن کثیر خواند: المتعالی به «یا» در حال وصل و وقف، و یعقوب همچونین «۲»، و دیگران بی «یا» در حال وصل و وقف. ابو علی گفت: قیاس آن است که «یا» بیارند در حال وصل و وقف، و گفت: حکم اسمی که در او «الف» باشد، به خلاف اسمی است که در او «الف» و «لام» نباشد، نحو: قاض و غاز. سیبویه گفت: چون اسم فاعل نه در جای تنوین باشد، نحو: القاضی و الدّاعی، بالالف و اللّام، اثبات «یا» اولیتر باشد از حذفش در وقف، و کذلک نحو: العمی فی قولک عم، اما چون «الف» و «لام» نباشد در او و اسم در جای تنوین باشد، «یا» بیفکنند در وصل، و چون در وصل بیفکنند در وقف اولیتر، و علت حذف التقاء ساکنین باشد «نون» تنوین و «یا». اما آن جا که «الف» و «لام» باشد، ضرورت نیست، پس قیاس آن بودی [۴۴-پ]

که نکردندی و لکن لرأس الایة، برای آن که سر آیتها چون فواصل بود.

قوله: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَرَ، آنچه خواست تا بیان کند و بند زند و تأکید کند آن آیت گذشته را در باب عالمی، گفت: سَوَاءٌ، راست است بنزدیک او آن کس که سخن پنهان گوید از شما و آن که آشکارا گوید و آن که او به شب پوشیده باشد در تاریکی شب، و الاستخفاء، طلب الاخفاء، وَ سَارِبٍ بِالنَّهَارِ، ای ظاهر، و آن که به

(۱). آو، بم، آج، لب: جز، آز: خیر، مل: خیر.

(۲). همه نسخه بدلها: همچنین.

صفحه : ۱۹۰

روز پیدا باشد.

ابو عبید «۱» گفت: سَارِبٍ بِالنَّهَارِ «۲» برای ما «۴» فی حوائجها، آن که او به روز به حاجتهای خود می رود و تصرّف می کند، و قال «۵»:

اری کل قوم قاربوا قید فحلهم و نحن خلعنا قیده فهو سارب

زجاج گفت معنی آیت آن است که: نهان و آشکارا و پوشیده و ظاهر و آن که در تاریکی شب باشد و یا در روشنایی روز در علم و معلوم او «۶» یکی است، به بعضی عالمتر نیست از آن که به بعضی، و چون درست شد که عالمی، قدیم را تعالی صفت ذات است، صفت ذات متراید نباشد.

عبد الله عباس گفت، مراد آن است که: من عالمم به آن کس که او به شب در تاریکی و پوشیدگی به ریبیتی و تهمتی رود، و آنچه به روز نماید که من از آن تهمت بری ام و اظهار حسن سمت کند. و بر اینکه تفسیر آیت بر وجه وعید و تهدید باشد آنان را که اینکه معنی کنند، و بر اینکه معنی گفت شاعر:

و جاءنی فی قمیص اللیل مستترا مستعجل الخطو من خوف و من حذر

و لاح ضوء هلال «۷» کاد یفضحه مثل القلامه قد قصت من الظفر

و بعضی دگر از مفسران گفتند: مستخف باللیل، ای ظاهر و بارز من خفیت الشیء، اذا اظهرته، و سارب ای متوار داخل فی السرب، و اینکه بر عکس معنی اول باشد، یعنی آن که به شب بیرون آید و به روز در جای پوشیده شود.

له معقبات او را، یعنی خدای را - جل جلاله - فریشتگانی هستند متعاقب در شب و روز که چون جماعتی بروند به عقب ایشان جماعتی دیگر بیایند و ایشان

(۱). همه نسخه بدلها: ابو عبیده.

(۲). آب، مل، آز ای ظاهر و انک.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: الحطیم، با توجه به ضبط اسم در کتب عربی مربوط تصحیح شد.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج: منصرف.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب الشاعر.

(۶). آو، بم، آب، آز، آج، لب: مرا.

(۷). آو، بم، آز، آج، لب: هلالی.

صفحه: ۱۹۱

فریشتگان شب و روز باشند که چون فریشتگان روز بشوند، از آن شب بیایند و چون فریشتگان شب بروند، فریشتگان «۱» روز بیایند به عقب یکدیگر، برای آن معقبات «۲» خوانند ایشان را. و تعقیب، چیزی به عقب دیگر آوردن باشد، و منه التّعقیب فی الصیلة، و برای آن به لفظ تأنیث گفت که، معقبات جمع معقبه باشد و معقبه جمع معقب، پس اینکه لفظ جمع جمع است و گفتند: اینکه مبالغت در جمع باشد، کرجالات و بیوتات. من بین یدیه، از پیش او، و ضمیر، راجع است با هر یکی از مستخفی «۳» به شب و سارب به روز، و من خلفه، و از پس او، یحفظونه من أمر الله، او را نگاه می‌دارند به فرمان خدای. گفتند: «من» به معنی «با» است، و کوفیان گفتند: عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهد، منها قوله تعالی:

وَأَصْلُ لِبْنِكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ «۴» عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ «۵» مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ «۲» لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، و فریشته‌ای دیگر هست موی پیشانی توبه دست اوست، یعنی مسلط است بر تو. چون تو تواضع کنی تو را رفیع کند، چون تکبر کنی تو را فرو شکنند، و دو فریشته دیگر که بر لب تو موکل اند، هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات «۳» تو بر محمّد و آل محمّد، و فریشته‌ای دیگر بر دهن تو موکل است رها نمی‌کند که مار در دهن تو شود، و دو فریشته بر چشمهات موکل اند. اینکه ده فریشته اند موکل بر هر آدمی. به شب ده دیگر بیایند و دهگانه روز بروند، فریشتگان شب بروند ده دیگر برای روز بیایند، جمله بیست فریشته اند ده به روز و ده به شب، و ابلیس به روز متعرض و سوسه آدمیان باشد و فرزندانش به شب.

قتاده و ابن جریر گفتند: اینکه فریشتگانی اند متعاقب که به شب و روز به آدمیان آیند و در نماز بامداد و نماز شام جمله مجتمع شوند و به هم حاضر آیند.

همام بن مته روایت کند از ابو هریره که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:

خدای را فریشتگانی هستند برای شب بر ما موکل و فریشتگانی برای روز بر ما موکل، به نماز دیگر و نماز بامداد مجتمع شوند چون

با آسمان شوند. فریشتگان شب، خدای تعالی گوید ایشان را: بنده مرا چگونه رها کردی! گویند: بار خدایا؟ تو عالمتر «۴»، در نمازش رها کردیم. اینکه دیگر فریشتگان را گوید: بنده مرا چگونه دیدی! گویند: بار خدایا؟ «۵» که آمدیم در نمازش یافتیم «۶». سعید جبیر گفت: از عبد الله عباس که: مراد بقوله: له، پادشاهی است که او را

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: پشیمان.

(۲). سوره ق (۵۰) آیه ۱۸.

(۳). بم، آز، آج، لب: صلوات.

(۴). قم، آو، بم، آب، آج، مل: عالمتری.

(۵). بم، آز، آب، آج، لب ما.

(۶). بم، آج، لب: دیدیم.

صفحه: ۱۹۳

نگاهبانان و حرس باشند، به شب و روز. عکرمه گفت: مراد «۱» امراند. ضحاک گفت: مراد پادشاهان کافراند «۲» که گمان برند که حرس ایشان را از خدای نگاه توانند داشتن، و بر اینکه قولها، من بر ظاهر خود باشد و تعلق به حفظ دارد. آنگاه مورد آیت تهکم باشد و خبر از قلت غنای ایشان از او با قضای مقدر.

لیث روایت کرد از مجاهد که: هیچ بنده یا پرستاری نبود الا و بر او فریشته‌ای موکل باشد که او را در خواب و بیداری نگاه می‌دارد و جن و انس و هوام زمین را از او دور می‌کند. اگر چیزی آید که «۳» او را برنجاند، اینکه فریشته گوید: باز گرد از او، الا چیزی که به فرمان خدای آید که آن به او رسد.

و کعب الاحبار گفت: [۴۵-پ]

اگر نه آنستی که خدای - عز و جل - فریشتگانی را برگماشته است به نگاه داشتن شما در وقت طعام خوردن و شراب خوردن و قضاء حاجت کردن، که شیاطین را از شما باز می‌رانند، جنیان شما را بر بودندی.

بدان که آنچه خدای تعالی بر بنده قضا کرده باشد از افعال او، چون: مرگ و بیماری و آنچه مختص است «۴» به قدیم تعالی، آن بر دو ضرب باشد: بعضی آن که حتم «۵» بود بر او، آن لا بد برسد و آن را مردی نبود، و ذلك قوله تعالی: وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ، و ضربی دگر آن بود که مشروط بود حصول آن به امری چنان که در معلوم چنان بود که اگر دعایی کند یا طاعتی کند یا صدقه‌ای بدهد آن مکروه از او بگردد، و اگر چه در لوح بر او نوشته باشند بسترند و به بدل آن دیگری بنویسند، و ذلك قوله: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ «۶» برای ما «۷» الفارس الحامی حقیقه جعفر آنگه از مدینه برون رفت و در صحرا می «۸» تاخت و می «۹» گفت: یا ملک الموت؟ در میدان آیی تا طعن و ضرب مردان «۱۰» بینی، و اینکه بیتها بگفت:

الا قَرَبَ «۱۱» المرنوق اذ جدَّ «۱۲» ما اری لتعریض یوم شرّه غیر خامد

الا قَرَبَاهُ اِنَّ غَايَةَ حَرْبِنَا اِذَا قَرَّبَ المرنوق بَیْنَ الصِّفَايِد

بنو عامر قومی اذا ما دعوتهم اجابوا و لبی «۱۳» کل ایض ماجد

و می گفت: به حقّ لالت و عزّی اگر محمّد با من به صحرا برون آید و صاحبش، یعنی ملک الموت، هر دو را به نیزه بدوزم. خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد تا یک پر بزد او را و بینداختش و در حال غده‌ای از زانوی او بر آمد بزرگ «۱۴»، او با خانه آن زن سلولی آمد و می گفت: غده کغدّه البعیر و موت فی بیت سلولیه. آنکه اسب بخواست و

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نزول کرد.

(۲). چاپ شعرانی (۶/۴۶۹): کب.

(۳). بم، آب، آز، لب: برخواست.

(۴). آز: المستر.

(۵). قم: مقصر، آو، بم، آب، آج، آز: مقعر.

(۶). قم، آو، لم تبل.

(۷). آز، آب، آج: انّ.

(۸-۹). همه نسخه‌ها بجز قم و مل: همی. [.....]

(۱۰). آب، آز: میدان.

(۱۱). قم: فرّت.

(۱۲). لب: اوجد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: لرأیی.

(۱۴). آج، لب: و بزرگ شد.

صفحه: ۱۹۶

بر نشست و خواست تا با قبیله خود شود، در راه بر پشت ستور «۱» بمرد و به دوزخ رفت، و خدای تعالی دعای رسول «۲» اجابت کرد در هر دو: عامر را به ضرب فریشته بکشت و اربد را به صاعقه. ولید بن ربیعہ چند مرثیه گفت برادرش را اربد را، از جمله آن اینکه بیتهاست «۳»:

قضى اللبائنه لا انالك فاذهيني «۴» و الحق باسرتك الكرام الغيب

ذهب الذين يعاش في اكنافهم و بقيت في خلف كجلد الاجرب

يتلدون لذاده و مجانئ و يعاب قائلهم «۵» و ان لم يشغب

فتعدّ عن هذا و قل في غيره و اذكر شمائل من اخ لك معجب «۶»

ان الرزیه لا رزیه مثلها فقدان كل اخ كضوء الكوكب «۷»

من معشر سنّت لهم آبائهم و العزّ لا یأتی بغير تطلّب

یا اربد الخیر الکریم جدوده

افردتنی امشی بقرن اعضب» (۸)

و از جمله مرثی او مرا [ر]

بد را اینکه بیتهاست:

ما ان یبقی «۹» المنون من احد لا والد مشفق و لا ولد

اخشی «۱۰» علی اربد الحتوف «۱۱» و لا ارب نوء السماک و الاسد

عینی هلا بکیت اربد اذ قمنا و قام الخصوم فی کبد

فجّعی الرّعد و الصّواعق بال فارس یوم الکریّه النّجد

خدای تعالی اینکه آیات در اینکه قصه بفرستاد، من قوله تعالی: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، الی قوله: وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.

قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، آنکه حق تعالی باز نمود که خدای حال بر هیچ کس بنگرداند تا او حال بر خود بنگرداند، یعنی تا ایشان بر استقامت باشند خدای با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد، چون نیت بگردانند،

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: اسپ.

(۲). همه نسخه بدلها را.

(۳). قم: اینکه بیتها از جمله آن است.

(۴). قم: فاذهبی، دیگر نسخه بدلها: فاذهبن.

(۵). همه نسخه بدلها غیر از قم و مل: قاتلهم.

(۶). آو، بم، آب، آج، آز: محجب.

(۷). آب، آز: الکواکب.

(۸). قم: اعصب، آو، بم، آب، آز، آج: اغضب، لب: اغصب.

(۹). آب، آز: تبقی. [.....]

(۱۰). قم: اخش، آو، آب، آج: اخنی.

(۱۱). آو، بم، آج: الحتوق.

در خبر است که: چون آیت تحریم خمر آمد و تحریم خمر مؤکد شد، رسول - علیه السّلام - زجر می فرمود آن را که خمر می خورد، و هر کجا می یافتند می ریختند.

یک روز - رسول - علیه السّلام - در کوی از کویهای «۴» [۴۶- پ]

مدینه می رفت، برنایی انصاری از آن سو می آمد قرابه‌ای خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید بترسید و متغیر شد و مفزّی طلب کرد تا بگریزد یا راه بگرداند، راه نبود. در دل نیت با خدای تعالی راست کرد و گفت: بار خدایا اگر اینکه یک بار دیگر پرده فروگذاری «۵»، دگر با سر اینکه خطا نروم. آنگه ترسان و لرزان می آمد تا به رسول رسید، سلام کرد، رسول - علیه السّلام - گفت: ای فلان؟ چیست اینکه که داری! نیارست گفتن که خمر است، گفت: پاره‌ای سرکه است یا رسول الله؟ رسول - علیه السّلام - گفت: مرا ده. او قرابه از سر بگرفت «۶» و با دلی خایف و دستی لرزان پاره‌ای بر دست رسول ریخت. راوی خبر گوید که: سرکه صافی پاکیزه بود. رسول - علیه السّلام - از آن بچشیت «۷» و یاران بچشیتند «۸». مرد متعجب فرو ماند و گفت: یا رسول الله؟ به آن خدای که تو را بحق به خلقان فرستاد که من خمر در اینکه قرابه کردم. گفت: راست می گویی «۹»، و لکن چون مرا دیدی در دل چه نیت کردی! گفت: توبه نصح کردم و گفتم: بار خدایا؟ اگر اینکه یک بار دیگر مرا رسوا نکنی، با سر مانند اینکه نروم. گفت: لا جرم چون خدای تعالی از نیت تو صدق شناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه کرد، آنگه اینکه آیت بر خواند: *إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ*.

مفسران گفتند: لا یغیر ما بقوم، من النعمه و العافیه، حتی یغیروا ما بانفسهم، من حسن النیة، تا تو به عصیان حال بنگردانی، حق تعالی نعمت به نعمت بدل نکند و

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: باشند.

(۲). آب، آج، لب: کنند.

(۳). بم، آج، لب: حال ایشان را.

(۴). مل: در کوچه‌ای از کوچه‌های.

(۵). آو: گزاری.

(۶). مل: برگرفت: دیگر نسخه بدلها بجز قم: فرو گرفت.

(۷). همه نسخه بدلها: بچشید.

(۸). همه نسخه بدلها: بچشیدند.

(۹). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: گفتی.

صفحه : ۱۹۸

عافیت به بلیت. و اینکه آیت دلیل است بر فساد قول مجبّره که گفتند: خدای تعالی نامستحق را عقوبت کند و ثواب و عقاب نامعلّل باشد، اگر خدای تعالی در دنیا نعمت و عافیت بر بنده بنمی گرداند «۱» تا او حال بر خود بنگرداند اولیتر که ثواب ابد و عقاب مخلّد نامستحق را «۲» نا معلّل نباشد. و «ما»، موصوله است در هر دو جایگاه. و *إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا*، مراد به اینکه «سوء»، «۳» هلاک است و عذاب، چون خدای تعالی به قومی بدیی خواهد از عذابی و هلاکی و قحطی و مانند اینکه، *فَلَا مَرَدَّ لَهُ*، آن را مردی و مدفعی نباشد. و *السُّوء*، خلاف الحسن «۴»، و *السُّؤی*، خلاف الحسنی، و *السُّوء*، البرص فی قوله: *تَخْرُجُ بَيضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ* «۵»، ... و *مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْوَالِ*، و ایشان را بدون خدای والیی نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان و حمایت کند ایشان را. و «والی»، ولی بود، کعالم و

علیم من ولی کذا یلی ولایه.

قوله: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا، آنکه گفت: او آن خدای است که برق از ابر در مقدمه باران با شما می‌نماید که «۶» هم خوف است و هم طمع. و نصب او بر مفعول له است، و اراءت از قدیم تعالی به دو چیز بود: یکی آن که بیننده را چنان کند که دیدنی بیند از آن که او را حیات دهد و حاشه درست و «۷» مدرک بیافریند و موانع زایل گرداند «۸»، یقال: رأیته اراه رؤیة، و اریته کذا اریه اراه. و «برق»، آتشی بود که از ابر پدید آید، و جمعش بروق بود، و فعل از او برقت السّماء تبرق برقا. و «برق»، هم است باشد و هم مصدر. و «الخوف»، انزعاج النّفس لتوهم وقوع الضّرر، تقول «۹»: خافه یخافه خوفا، فهو خائف و ذاک مخوف. و «الطمع»، تقدیر النّفس لوقوع ما یتوهم من المحبوب، و مثله: الرّجاء و الامل. و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که: خوفا من الصّواعق و طمعا فی «۱۰» الغیث. به ترس از صاعقه آتش و به طمع در باران که قحط را ببرد.

(۱). آو، آب، بم، آز، آج، لب: بنگرداند، مل: همی گرداند.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: و.

(۳). قم در ایت آیت. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الخیر.

(۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲ و سوره قصص (۲۸) آیه ۳۲.

(۶). همه نسخه بدلها بجز قم و مل در او.

(۷). قم دیگر آن که.

(۸). مل: ذیل کند.

(۹). قم: یقال، آو، آب، بم، آز: یقول.

(۱۰). آو، بم، آب، آز، آج: من.

صفحه: ۱۹۹

قتاده گفت: خوفا للمسافر من اذاه «۱»، مسافر خایف باشد از آن که رنج بود او را از بارانش، و طمع بود مقیم را در روزی. و یُسَبِّحُ السّحاب الثّقال [۴۷- ر]، و بیافرید «۲» مبتدا «۳» و مخترع ابرهای گران را به باران، و ابر را برای آن سحاب خوانند که خویشتن در هوا می‌کشد، و «ثقال»، جمع ثقیل «۴»، کشراف و شریف و کرام و کریم، و «ثقل»، اعتمادی باشد لازم از جهت سفل.

و یُسَبِّحُ الرّعدُ بِحَمْدِهِ، و رعد به حمد و شکر [۱]

و تسبیح می‌کند، «تسبیح»، تنزیه خدای تعالی باشد از آنچه بر او روا نبود.

و در «رعد»، چند قول گفتند: یکی آن که رعد تسبیح کند، یعنی یدل علی خالق «۵» له مستحق للتسبیح، کقوله تعالی: وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «۶» وَ لِلّهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ «۷» اللّهُ عَلَی مَا نَقُولُ وَ کِیل «۱۰» وَ الْمَلَائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ، و فریشتگان تسبیح کنند از ترس او. گفتند «۸»: مراد فریشتگان‌اند که موکل ابراند و اعوان رعدند، ایشان جمله خایف و خاضع‌اند و مطیع فرمان او را.

جویر «۹» روایت کرد «۱۰» از ضحاک، از عبد الله عباس که گفت: «رعد»، نام

(۱). مل: بر دست.

(۲). آو، بم، آز، آج، لب: چنان که خدای.

(۳). مل: برابر.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مل را.

(۵). آز: بخواندی.

(۶). قسمت اخیر سخن پیامبر ناظر است بر آیه ۱۳ سوره رعد (۱۳).

(۷). آز الرعد.

(۸). مل: گفت.

(۹). قم: جبیر، آو، بم، آب، آج: چونین جبیر، مل، لب: جوهر، آز: چون جبیر.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز قم: کند.

صفحه: ۲۰۱

فریشته‌ای است که ابر می‌راند به آن جا که فرماید او را، و او خدای را تسبیح می‌کند.

چون او تسبیح کند، هیچ فریشته در آسمان بنماند و الا آواز بردارد «۱» به تسبیح، عند آن خدای تعالی باران فرستد. قوله: وَ یُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ، بفرستد صواعق، و آن جمع صاعقه باشد، و آن آتشی بود که از آسمان فرود آید، بر هر جای که آید بسوزد «۲» [۴۷-پ] و گفته‌اند: به زمین فرو شود. فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ، به آن رساند که خواهد.

باقر- علیه السّلام- گفت: صاعقه به مؤمن و کافر رسد، به ذاکر نرسد که ذکر خدای کند- جل- جلاله. وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ، «او» حال است، در آن حال که ایشان جدل می‌کنند. گفتند که: آیت در قصه اربد آمد و عامر- چنان که برفت. و گفتند: در بعضی کفار عرب آمد، و آن آن است که، اسحاق الحنظلی روایت کرد عن زیاد بن سعید الشّامی عن عبّاد بن منصور النّاجی که او گفت، از حسن بصری پرسیدم «۳» اینکه آیت «۴»، گفت: مردی بود از طواغیت عرب. رسول- علیه السّلام- جماعتی را بر او فرستاد تا او را با اسلام دعوت کنند، برفتند و او را با خدای خواندند «۵» و با رسول او، گفت: مرا بگوی تا اینکه خدای محمّد که شما مرا با او می‌خوانی چیست!

از زر است یا از سیم یا از مس یا از آهن! ایشان گفتند: اینکه چه سخن است؟ او خدایی است بی مثل و مانند، او را به هیچ چیز تشبیه نباید کردن. او گفت: من ندانم تا شما چه می‌گوی. برگشتند و با نزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ ما از اینکه کافرتر مرد ندیدیم، ما را چنین گفت. رسول- علیه السّلام- گفت: بروی و دگر باره او را دعوت کنی. برفتند و او را دعوت کردند، او گفت: من اجابت نکنم محمّد را تا خدای او را نبینم و ندانم که چیست. باز آمدند و رسول را خبر دادند. رسول- علیه السّلام- گفت: دگر باره بروی تا حجّت بر او متوجه تر باشد، بیامدند و با او در دعوت و مناظره و مجادله گرفتند و او هم آن «۶» مقالت اول می‌گفت که: من تا خدای را نبینم اجابت نکنم دعوت کسی را با او اینکه می‌گفت و جدل می‌کرد، ابری بر آمد و

(۱). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بردارند. [...]

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بسوزاند.

(۳). قم از.

(۴). مل را.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: دعوت کردند.

(۶). قم، مل، آز: همان، آو، بم: هم.

صفحه: ۲۰۲

رعدی پدید آمد و برقی، و یکی شرر از آن برق بیوفتاد و بر آن کافر آمد» (۱) و او را بسوخت. یاران باز گشتند تا رسول را خبر دهند. در راه جماعتی صحابه پیش ایشان بر- افتادند» (۲) و گفتند: چگونه سوخت صاحب شما به صاعقه! گفتند: شما چه دانی! گفتند: خدای تعالی آیت فرستاد که: وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ، یعنی آن کافر را، وَ هُوَ شَدِيدٌ الْمِحَالِ. حسن را گفتند:

«شدید المحال»، چه باشد! گفت: شدید الحقد، سخت کینه است. امیر المؤمنین علی (۳) گفت: شدید الاخذ، سخت گرفتن است. مجاهد گفت: شدید القوّة، سخت قوّت است. ابو عبید (۴) گفت: سخت عقوبت است. و «محال»، ماحله (۵) بود، و آن ممالکه و مغالبه باشد، و اصل او از سختی و قوّت است، تقول العرب: محلنی علی فلان، ای قوئی علیه، و المحل، شدّة القحط، و قال الاعشى:

فرع نبع يهتر (۶) فی غصن المجر ... د عزیز (۷) الندی شدید المحال

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ، او راست، یعنی خدای را- جلّ و عزّ- دعوت حق و صدق و درستی و راستی. و اضافت دعوت با حق، چنان است که اضافت یوم الجمعة و مسجد الجامع، لاختلاف اللفظین. و روا بود که، معنی آن باشد که: له دعوة الى الحق، او را دعوتی است با حق، یعنی او دعوت می کند با حق و پیغامبران او به فرمان او.

امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت: دعوت حق توحید است، و عبد الله عبّاس گفت: شهادة ان لا اله الا الله. وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ، و آنان را که ایشان می خوانند،- یعنی مشرکان- از اینکه اصنام خود بدون خدای- عزّ و جلّ، لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ، اجابت نکنند ایشان را، یعنی داعیان را از خیری و نفعی و دفع مضرّتی، اِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ اِلَى الْمَاءِ لِيُبْلَغَ فَاهُ، اَلَا چون کسی که دست به آب

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: افتاد.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: باز آمدند، مل: باز بودند.

(۳). آو، بم علیه السلام.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ابو عبیده.

(۵). اساس: محاوله، که با توجه به اجماع نسخه بدلها و کتب لغت تصحیح شد.

(۶). آج: یهز.

(۷). کذا در اساس و نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۶/ ۴۷۵): غزیر.

صفحه: ۲۰۳

گسترده تا به دهندش رسد، و نرسد. در معنی او خلاف کردند [۴۸-]، امیر المؤمنین علی گفت و عطا: یعنی مثال او چنان باشد که مرد تشنه بر کنار چاه نشسته، دست به چاه فرو می کند به آب نرسد و هیچ سود ندارد او را و هیچ غنا نکند، همچونین (۱) مرد بت پرست گمان برد که او را در عبادت اصنام سودی خواهد بودن، و سودش هم چندان بود که اینکه کس را که وصف کرد. مجاهد گفت: یعنی عابد اصنام چنان باشد که آن کس که او آب را به دست به خویشتن خواند به اشارت تا به دهندش رسد، و نرسد، چه (۲) آب به دعوت او اجابت نکند او را و پیش او نیاید.

علی بن ابی طلحه (۳) گفت از عبد الله عیاس که او گفت: اینکه مثل مشرک است که با خدای انباز گیرد، او را مثل زد به مردی تشنه که او بر کنار آب بنشیند خیال خود در آب می‌بیند چندان که خواهد که او را به دست گیرد نتواند.

عطیه گفت از عبد الله عباس: مثل اینکه اصنام که مشرکان می‌پرستند در عدم نفع و قلت خیر به عابدان خود، با تشنه‌ای مانند که دست او در آب باشد و او از تشنگی بر هلاک مشرف بود و آب به دهن او نرسد، دست او در آب، او را سود ندارد.

ضحاک گفت هم از عبد الله عباس که: مثال او چون کسی باشد که تشنه دست در میان آب نهد کفها گسترده (۴)، آب به دهن او نرسد الا که دست چنان کند که آب در او بایستد و آنگه آب بر گیرد و غرف کند آنگه به دهن رساند و باز خورد تا سود دارد او را، و الا مادام تا کف او مبسوط باشد، سود ندارد او را، همچونین (۵) اند اصنام در آن که نفع و ضرر نتوانند.

و اهل معانی گفتند: معنی آن است که: چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد، آب در دست او بنایستد. و اینکه مثلی است عرب را معروف: فلان کالقباض علی الماء اذا طلب امرا مستحیلا. و گفته‌اند امیر المؤمنین علی - علیه السلام - به اینکه بیت تمسک (۶) کردی:

-
- (۱). همه نسخه بدلها: همچین.
- (۲). بم، آب، آز، آج، لب آن. [.....]
- (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: علی بن طلحه.
- (۴). قم: بگسترده.
- (۵). همه نسخه بدلها: همچین.
- (۶). قم، آو، بم، تمث، آب، مل، آج، آز، لب: تمثیل.

صفحه : ۲۰۴

و من یصحب الدنیا یکن مثل قابض علی الماء خاتنه فروج الاصابع
و قال الشاعر فی هذا المعنی:

فأئی و ایاکم و شوقا الیکم کقابض ماء لم تسقه انامله
و قال آخر:

فاصبحت ممّا کان بینی و بینها من الودّ مثل القابض الماء بالید

و ما دعاء الکافرین: اِلَّا فِی ضَلَالٍ، یعنی نیست خواندن کافران آن بتان را الا در گمراهی، یعنی به ایشان نرسد و آن را اجابتی نباشد چون کسی که بر بی راهی می‌رود به مقصد نرسد.

و ضحاک گفت از عبد الله عیاس که: مراد آن است که، دعای کافران خدای را نیست الا در ضلال و گمراهی، به حکم آن که دعای ایشان محبوب باشد از خدای تعالی و آن را اجابت نبود.

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۳۰]

[اشاره]

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أوديةً بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ جُفَاءً وَأَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فِيمَكِّثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸) أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹)

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتٍ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵) اللَّهُ يَسِّرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ (۲۹) كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَلْتَلَوْا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ (۳۰)

[ترجمه]

قوله تعالى: و خدای را سجده کند هر که در آسمانها «۱» و زمین است به اختیار و خواست و ناخواست «۲» و سایه‌های ایشان به بامداد و شبنگاه «۳».

بگو که کیست خدای آسمانها و زمین! بگو که خدای. بگو: بگرفتی «۴» فرود «۵» او خداوندانی که نتوانند برای خود سودی و نه زیانی! بگو راست باشد نابینا و بینا! یا راست باشد تاریکی «برای ما «۶» و روشنی «برای ما «۷»! یا کردند خدای را انبازان، آفریدند چون آفریدن او، پوشیده گشت آفرینش بر ایشان! بگو:

(۱). اساس: آسمان، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

(۲). قم: و غیر اختیار.

(۳). قم، آو، بم، آج، لب: شبانگاه.

(۴). قم، آو، بم، آج، لب: فرا گرفتی.

(۵). قم، آو، بم، آج، لب: از فرود.

(۶). قم، آو، بم، آج، لب: تاریکیها.

(۷). قم: روشنی.

صفحه: ۲۰۵

خدای آفریدگار همه «برای ما» (۱) چیز است، و او یکی است قهر کننده.

«برای ما» (۲)

بفرستاد از آسمان آبی، روان گشت روده‌های به اندازه خود، برگرفت رود کفی بر آمده و از آنچه می برافروزی «برای ما» (۳) بر او در آتش طلب آرایش «برای ما» (۴) را یا متاعی کفی مانند آن، همچونین «برای ما» (۵) بزند خدای درست و نادرست، اما کف برود به رود آورد «برای ما» (۶) و اما آنچه سود دارد مردمان را، بایستد در زمین، همچونین «برای ما» (۷) بزند خدای مثلها.

آنان را که پاسخ کنند خدای «برای ما» (۸) را نیکوتر باشد و آنان که اجابت نکنند او را اگر ایشان را بود هر چه در زمین هست جمله و مانند آن با آن «برای ما» (۹) فدا کنند به آن، ایشان آند که ایشان را بود بدی حساب «برای ما» (۱۰) و جای ایشان دوزخ بود و بد بستر «برای ما» (۱۱) است.

آن کس که داند که آنچه فرستادند به تو از خدایت، درست است، چنان باشد که نایبنا بود اینکه اندیشه کند «برای ما» (۱۲) خداوندان خردها.

آنان که وفا کنند به عهد خدای و نشکافند «برای ما» (۱۳) پیمان.

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: آفریننده هر.

(۲). اساس و دیگر نسخه بدلها: توقدون، به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). آو، بم، آج، لب: بر می افروزند. [...]

(۴). آو: جستن آرایشی.

(۵-۷). آو، بم، آج، لب: همچونین.

(۶). آو: بر آورد.

(۸). قم، آو، آج، لب خود.

(۹). آب: وا او، آج، لب: با او.

(۱۰). آو، آج، لب: شمار.

(۱۱). قم: جای، آو، آج، لب: جایگاه.

(۱۲). آو، آج، لب: کنند.

(۱۳). قم: بشکنند، آو، آج، لب: بنشکنند.

صفحه: ۲۰۶

و آنان که بیبوندند آنچه فرمود خدای به آن که بیبوندند «برای ما» (۱) و ترسند از خدایشان و ترسند از بدی شمار.

و آنان که صبر کردند طلب روی «برای ما» (۲) خدایشان و به پای داشتند نماز و هزینه کردند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکارا، و باز دارند به نیکی بدی را، ایشان را بود عاقبت سرای «برای ما» (۳).

بهشتهای مقام در او شوند» برای ما «۴» و آنان که نیک باشند» برای ما «۵» از پدر ایشان» برای ما «۶» و زنانشان و فرزندانشان و فریشتگان در می‌شوند» برای ما «۷» بر ایشان از هر دری. سلام بر شما باد به آنچه صبر کردی که نیک عاقبت سراسر است» برای ما «۸».

و آنان که بشکافند عهد خدای از پس استواریش» برای ما «۹»، و ببرند آنچه فرمود خدای که بیبوندند و تباهی کنند در زمین، ایشان را بود لعنت، و ایشان را بود بدی سرای.

خدای بگسترده» برای ما «۱۰» روزی آن را که خواهد و تنگ کند» برای ما «۱۱»، شادمانه شدند به زندگانی نزدیکتر، و نیست زندگانی نزدیکتر در آخرت مگر برخورداری.

و می‌گویند آنان که کافر شدند: چرا نفرستادند بر او حجّتی از

(۱). قم، آو: بیبوند.

(۲). آو، آج، لب: کردند رضای.

(۳). آج، لب: خانه.

(۴). قم: می‌شوند در آن جا، آو: می‌درآیند در آن.

(۵). قم، آو، آج، لب: آن که نیک باشد. [.....]

(۶). قم، آو، آج، لب: پدرانشان.

(۷). آو، آج، لب: می‌درآیند.

(۸). آو، آج، لب: عاقبتی است اینکه سرا.

(۹). قم: پیمان او.

(۱۰). قم: بگستراند.

(۱۱). آو، آج، لب: اندازه کند.

صفحه : ۲۰۷

خدایش، بگو که خدای گمراه بکند آن را که خواهد، و راه نماید به او آن را که با او شود.

آنان که بگروند» برای ما «۱» و بیارامد دلهایشان به ذکر» برای ما «۲» خدای، به ذکر» برای ما «۳» خدای بیارامد دلها.

آنان که ایمان آرند» برای ما «۴» و کار نکو کنند» برای ما «۵»، خنک ایشان را و نیکو باز گشتنگاه» برای ما «۶».

همچنین بفرستادیم [تو را]» برای ما «۷» در امتی که بگذشتند از پیش ایشان جماعتی تا بخوانی بر ایشان آنچه وحی کردیم به تو، و ایشان کافر شدند» برای ما «۸» به خدای، بگو او خدای من است، نیست خدای مگر او، بر او توکل کردم و با اوست باز گشت من.

قوله تعالی: وَ لِلّٰهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا- الایه، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که: هر که هست از عقلا در آسمانها و زمین [۴۹- ر]، همه خدای را سجده می‌کنند اما بطوع و رغبت و اما بکراهت و جبر. و در او چند قول گفتند:

حسن بصری و قتاده و ابن زید گفتند: مؤمنان خدای را سجده می‌کنند بطوع و رغبت بی اکراه و اجباری، و کافران بر رغم و کراهت خود از بیم شمشیر. و عبد الله مبارک گفت از سفیان ثوری که: ربیع خثیم چون اینکه آیت خواندی، گفتی: بل طوعا یا ربا، بل ما تو را سجده بطوع و رغبت می‌کنیم ای خدای.

قولی دگر آن است که: مؤمنان خدای را سجده کنند بطوع، و کافران از روی حاجت و افتقار به او و مذلت و انقیاد او را در حکم

ساجدند، از آن جا که خاشع و

- (۱). قم: ایمان آوردند، آو، آج، لب: بگرویدند.
- (۲-۳). قم، آو، آج، لب: یاد کرد.
- (۴). قم، آو، آج، لب: ایمان آوردند.
- (۵). آو، آج، لب: کردند.
- (۶). قم: بازگشتگاهی: آو، آج، لب: بازگشتن.
- (۷). اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.
- (۸). قم: می‌شوند، آو، آج، لب: شوند.

صفحه : ۲۰۸

ذلیل اند به احتیاج به او.

و قول سهام «۱» آن است که ابو علی گفت: سجود کره به تذلیل و تسخیر بود و تصریف از حال محبوب به حال مکروه، چنان که تندرست را بیمار کند و توانگر را درویش کند و زنده را بمیراند، کذلک الاکم للحوافر، فی قول الشاعر:

ری الاکم فیها سجدا للحوافر

و زجاج گفت، معنی آن است که: بعضی مردمان آنند که ایشان را سجده کردن آسان بود، و بعضی آنند که بر ایشان سخت آید تا چون کارهی بود آن را، و مثله قوله: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا «۲» وَ ظَلَّالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، و سایه‌های ایشان به بامداد و شبانگاه.

عبد الله عباس گفت: مراد سایه‌های ساجدان است که چون ایشان سجده کنند سایه‌های مؤمنان چنان که ایشان طایع باشند بطوع سجده کنند، و آنان که کافر باشند و سجده بکره کنند، سایه‌های ایشان هم بطوع سجده کنند «۳». و کلبی هم اینکه گفت. و قولی دگر آن است که: مراد به سجده آن است که، سایه ایشان بر زمین افتاده باشد بر مثال ساجد که روی بر خاک نهد. و قولی دگر آن است که: مراد به سجده سایه تصریف و تذلیل آن است در طول و قصر. و «ظلال»، جمع ظل باشد، و ظل، باز پوشیدن شخص باشد آن را که به برابر او بود از آفتاب یا از روشنایی. و آن را که بامداد تا نماز پیشین بود آن را ظل «۴» خوانند، و آنچه از نماز پیشین تا نماز شام بود آن را فیء خوانند، چنان که شاعر گفت:

فلا الظل من برد الصّحی نستطیعہ «۵» و لا الفیء من برد العشی نذوق «۶»

و گفته‌اند: «ظل» «۷»، آن باشد که لازم باشد «۸» و بنرود و فیء آن باشد که گاهی برود و باز «۹» باز آید، و اشتقاقه من فاء، اذا رجع. و «آصال»، جمع اصل باشد، و اصل

(۱). قم: سوم، آب، آز، لب: سیوم. [.....]

(۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

(۳). قم: کند.

(۴). آو، بم، آب، آز، آج: ضلال.

(۵). قم، بم، آب: یستطیعه، آج، لب: تستطیعه.

(۶). قم، آو، بم، آب، آز، آج: یدوق.

(۷). آو، بم، آب، آز، آج: ضلال.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: بود.

(۹). مل: گاه.

صفحه: ۲۰۹

جمع اصیل، پس او جمع جمع است، و اصایل جمع اوست، فهو اذا جمع جمع الجمع، و آن از وقت نماز دیگر باشد تا به آفتاب فرو شدن، قال ابو ذؤیب:

لعمری لانت المرء اکرم اهله و اقعده فی اقیائه بالاصایل

قوله: قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ، حق تعالی در اینکه آیت رسول خود را - محمد را - می‌فرماید که: بگو اینکه کافران و مشرکان و جاحدان را بر سیل حجاج و مجادله «۱» که: کیست خدای آسمانها و زمین! صورت استفهام است و مراد تقریر. آنگه گفت: اگر ایشان جواب ندهند و حق بنگویند، تو بگو که: خداست.

آنگه گفت: بگو: أَفَاتَّخَذْتُمْ، که شما بگرفته‌ای، مِنْ دُونِهِ، از جز او، و گفتند: از فرود او اولیاء! و آن جمع «ولی» باشد، و ولی آن بود که تولی کار کند و اولیتر او بود به آن. آنگه، باز نمود که: آن اولیا که شما گرفتی بدون او از بتان که می‌پرستی ایشان را، مالک نباشند برای خود و قادر نباشد بر هیچ نفعی «۲» [۴۹-پ]

و ضرّی و سودی و زیانی و بدی و نیکی، و آن که او برای خود مالک خیر و شر و نفع و ضرّ نباشد «۳»، برای دیگران هم نبود «۴». آنگه مثل زد برای ایشان، گفت، بگو ای محمد که: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ، راست باشد بینا و نابینا، یا: راست باشد تاریکی و روشنایی! لفظ استفهام است و مراد نفی و جحد، یعنی راست نباشد. و غرض از اینکه مثل زدن آن است که، مثل کافران به نابینا زد و تاریکی، و مثل مؤمنان به بینا «۵» زد و روشنایی، چه مؤمن چون بیناست در روشنایی که منتفع باشد به روشنایی چشم خود در روشنایی، و کافر منتفع نباشد به آن، از آن جا که بمنزلت کوری است در تاریکی شب. و اگر از دو گانه یکی بودی، اینکه فایده حاصل بودی، و لکن هر دو جمع کرد تأکید و مبالغت را. و تلخیص معنی آن که: لا یستوی الکافر و المؤمن، کافر با مؤمن راست نباشد.

کوفیان خواندند، مگر حفص: یستوی الظلمات، به «یا» برای آن که فعل مقدم است و تأنیث غیر حقیقی. و باقی قراء، به «تا» خواندند علی تأنیث اللفظ.

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب: جدال و حجاج.

(۲). مل: چیزی از.

(۳). مل: برای خود قادر نباشد بر هیچ خیر و شرّ و نفع و ضرر، نیز قادر نباشد.

(۴). آو، بم، آب، آز: نباشند، آج، لب: نباشد.

(۵). قم: به بینای.

صفحه: ۲۱۰

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ، یا اینکه مشرکان با خدای انبازان بداشتند. آنگه بر سیل انکار بر ایشان گفت: خَلَقُوا كَخَلْقِهِ، اینکه بتان شما چیزی آفریدند چون آفریده‌های او از آسمان و زمین و کوه و دریا و جماد و حیوان و اصناف خلق از جواهر و اعراض مخصوص «۱» که قدیم تعالی مختص است به قدرت بر آن که پس مشتبّه شد خلق ایشان به خلق او. آنگه گفت، بگو که: خدای آفریدگار همه چیز است و مجبّر را به اینکه «۲» تمسّک نیست در اضافت فعل بندگان با خلق خدای، که اینکه مخصوص است به افعالی «۳» که خدای تعالی به آن مستحقّ عبادت است و به آن اله است از قرینه آیت.

دگر آن که فحوای آیت دلیل می‌کند بر خلاف اینکه، و آن آن است که: آیت وارد است مورد ذمّ و توبیخ بت پرستان «۴»، آنگه اگر خالق کُلِّ شَیْءٍ حمل کنند بر آن که خالق عبادت اصنام است، اینکه عذری باشد ایشان را و ملامت کردن و عذر خواستن متناقض «۵» باشد. و در کلام خدای تعالی مناقضه روا نباشد، پس مراد آن افعال است که خدای تعالی متفرد «۶» است به آن، کالجواهر و الاعراض المخصوصه.

قوله: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، حق تعالی در اینکه «۷» دو مثل زد حق و باطل را، یکی آن که گفت: خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی به اندازه، یعنی آب باران.

فَسَأَلَتْ أودِيَةً بِقَدَرِهَا، برفت رودهایی به مقدار آن باران، یا به مقدار رودها «۸» در مسیل تنگ آب کم باشد به حسب انحدر آب و در مجرا و مسیل فراخ که سیل رود «۹» آن جا دارد، آب بسیار بود، فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبْدًا رَابِيًا، آنگه سیل آن رود بر گرفته باشد کفی بر سر آمده. و قوله: رَابِيًا، ای عالیا، من قوله تعالی: اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ ... «۱۰» مِمَّا يُوقِدُونَ «۱۲» و أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ، و لقوله: أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ. و باقی قراء، به «تا» خواندند علی الخطاب لقوله: قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ، و از آنچه بر آن آتش می‌کنی از زر و سیم، ابتغاء حلیّه، طلب حلی را. و نصب او بر مفعول له است، أو متاع، یا برای متاعی از اوانی که از برنج و رود «۱» و مس و ارزیز باشد، و التقدیر: او ابتغاء متاع. «زبد»، کفی باشد آن را، یعنی اینکه چیزها را که بگذارند آن را حبشی بود و صافی، چنان که آب رود را کفی باشد و صافی [۵۰- ر]، و رفع او بر ابتداست و خبر او فی قوله: وَمِمَّا يُوقِدُونَ «۲» مثله، ضمیر راجع است با زید آب، ای مثل زید الماء. كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ، خدای تعالی حق و باطل را مثل چنین زند «۳»، فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً، اما کف برود و باطل شود و نیست شود. و قیل: سریرا متفردقا، پراکنده شود. ابو عمرو گفت: من قولهم: اجفأت القدر و جفأت اذا غلت فالقت زبدها، چون دیگر بجوشد و کف بیندازد. و قتیبی گفت: جفاء، آن کف بود که به کناره‌های رود باز ایستد، چون رود کم شود، آن نیست شود. و «جفاء»، از اینکه جا باشد که تو کسی را از دوستی و خیر خود دور کنی. ابن الانباری گفت: جفاء، ای بالیا متفردقا، من قولهم: جفأت الزّیح الغیم اذا فرقته، و اینکه فعال، به معنی مفعول است، و مثله: القماش و الحطام و الدقاق و الغناء. و أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّثُ فِي الْأَرْضِ، و آنچه مردمان را سود دارد در زمین بایستد، معنی آیت آن است که، خدای تعالی حق و باطل را دو مثل زد: یکی، به آبی که از باران بیاید و سیل شود و در مسیل و مجرای خود کف برآرد. و نیز آن را مثل زد به چیزهای گداختنی که از معادن برون آید «۴» که از آن حلی و متاع سازند مردمان، چون: زر و سیم و روذ «۵» و مس و برنج و ارزیز که چون بگذارند آن جا نیز کفی باشد و صافی.

آنچه کف آب و خبث آهن و مس و روذ «۶» باشد، مثل باطل است، با باطل ماند که برود

(۱). آو، بم، آب، مل، لب: رود، آز، آج: رو.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: توقدون، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). قم، مل، آج، لب: زد. [.....]

(۴). قم: آرند.

(۵-۶). آو، بم، آب، آز، لب، مل: رود.

صفحه: ۲۱۲

و پراکنده و ناچیز شود، و آنچه از آن آب صافی و زر و سیم صافی باشد و صافی از دگر اجناس آن مثل حق است که نافع بود مردمان را همچنان که اینک چیزها نافع است. کذلک یضرب الله الأمثال، چنین زند «۱» خدای تعالی مثلها برای مردمان تا در او تأمل کنند و فرق بشناسند میان حق و باطل. و کلام تمام شده است آن جا که گفت: یضرب الله الأمثال.. و بهری مقریان آیتی شمردند اینک را «۲».

آنگه ابتدا کرد، گفت: لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى، آنان را که خدای را اجابت کنند به آنچه ایشان را با آن خوانده است از اسلام و راه حق و قبول شرع و عمل به ارکان او، ایشان را چه باشد: الْحُسْنَى، و آن تأنیث احسن بود، نیکوتر «۳»، یعنی نکوتر آنچه ایشان کرده باشند، چنان که گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ «۴» ...

و الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ، و آنانی که او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند، حال «۵» ایشان چه باشد، لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، اگر ایشان را بود آنچه در همه زمین است، یعنی آن که ملک و ملک زمین است. وَ مِثْلَهُ مَعَهُ، و مانند آن با آن باشد، یعنی ملک زمین مضاعف «۶». و ضمیر راجع است با لفظ «ما». لَأَفْتِدُوا بِهِ، ایشان خویشتن را به آن فدا کنند و خواهند تا باز خردند، و اگر در دست ایشان باشد، بدهند و فدیة کنند سود ندارد ایشان را. و اینک تهدیدی است که از اینک بلیغتر ممکن نباشد و یأسی و نومیدی مر کافران را از خلاص و نجات. آنگه گفت: أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ، ایشان آنند «۷» که ایشان را سوء الحساب باشد. و حساب و شمار بد کنند و مناقشت کنند و مسامحه نکنند و هیچ فرو نگذارند و محابا نکنند. جِبَائِيْ گفتم: معنی آن است که حساب ایشان بر وجه توییح و تقریع کنند، و مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ، و جای ایشان دوزخ باشد، و آن بد بستری است و جای «۸»، که جای مبیت و

(۱). آج، لب: زد.

(۲). آز، آب: اینک را آیتی شمردند.

(۳). آو، بم، آب: نیکی تر.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶.

(۵). آو، بم، آب، آز، آج: مثال.

(۶). آب، آز گردد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: آنان اند.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بد بستری و جای است که.

صفحه: ۲۱۳

مقام ایشان باشد. و ماوی [۵۰-پ]

جایی باشد که مرد با او شود، و «مهاده»، فراش باشد.

آنگه هم بر طریق مثل گفت: أَلَمْ يَعْلَمْ، آن کس که او داند که آنچه خدای تعالی فرو فرستاد، و آنچه از قبل او به فرمان او فرود

آوردند، حق است و صدق است و درست و راست است، چنان باشد که او نایبنا بود، یعنی او کافر و جاهل و نادان. و عمی و کوری، کنایت است از اینکه چیزها. و لفظ استفهام است و مراد جحد و تقریح، یعنی، اینکه چونان «۱» نباشد. آنکه گفت: إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، اینکه اندیشه و تفکر و تذکر خداوندان عقل کنند.

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ، محلّ الذّین، رفع است برای آن که صفت اولوا الالباب است، و صفت اینکه عاقلان «۲» آن است که به عهد خدای وفا کنند و بر اوامر او کار کنند و از مناهی «۳» او اجتناب کنند و عهد و میثاق بنشکافند. و «میثاق»، مفعول باشد از وثیقت و استواری.

وَالَّذِينَ يَصْتَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، و نیز صفت ایشان آن بود که بیبوندند به آنچه خدای فرمود که بیبوند کنند. بعضی مفسران گفتند: مراد ایمان است به جمله پیغامبران و جمله کتابها، چنان که گفت: لا- نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ «۴» نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ «۵» برای ما «۱» بریم.

ابو ایوب انصاری روایت کرد که، مردی رسول را- علیه السّلام- گفت: مرا خبر ده ای رسول الله، به عملی که مرا به بهشت رساند. مردمان گفتند: مال ببخش.

رسول- علیه السّلام- گفت: خدای را پرست و با او شرک میاور و نماز به پای دار و زکات بده و رحم بیبوند تا همچنان باشد که بر راحله‌ای باشی که به بهشت می‌رود.

کعب الاحبار گفت: به آن خدای که دریا بشکافت برای موسی که در توریت نوشته است که: ای فرزند آدم از خدای بترس و با پدر و مادر نیکویی کن و رحم بیبوند تا عمرت دراز و کارهایت آسان کنم و بلا از تو بگردانم. مکحول روایت کرد از رسول- صلی الله علیه و علی آله- که گفت:

اعجل الطّاعة ثوابا صلّه الرّحم

، زودتر طاعت به ثواب، رحم پیوستن باشد و زودتر معصیت به عقاب، بغی باشد و سوگند به دروغ سرایها خالی و بیران «۲» کند. وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ، از خدای خود بترسند و از حساب بد بترسند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا، و آنان که صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت. عبد الله عباس گفت: صبر کنند بر آنچه خدای فرمود. عطا گفت: بر مصایب. ابتغاء وجه ربهم، ای طلب ثواب ربهم، طلب ثواب خدای را. و نصب او بر مفعول له بود «۳».

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ، و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی دادیم. سِرًّا وَ عَلَانِيَةً، نصب او بر تمییز است و شاید که در جای حال بود، ای مسرین و معلنین، و شاید که مصدری محذوف الفعل باشد، ای و اسرّوا سراً و اعلنوا علانیه. وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ، و به حسنه سیئه باز دارند، و الدرء، الدّفْع. ابن زید گفت، معنی آن است که: مکافات شر به شر نکنند و لکن دفع شر به خیر کنند. قتیبی گفت معنی آن است که: چون برایشان سفاهت کنند، ایشان حلم کار بندند [۵۱-۵]. ر]. قتاده گفت:

جواب نکو باز دهند، نظیره قوله: وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. «۴» حسن بصری گفت: آنان باشند که چون ایشان را ندهند، ایشان بدهند، و چون برایشان ظلم

(۱). آو، بم، آب، آز، مل، آج: از او.

(۲). قم، آج، لب: ویران.

(۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ نماز به پای دارند.

(۴). سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳.

صفحه : ۲۱۵

کنند، عفو بکنند و چون از ایشان بپروند، ایشان بپروندند. ابن کيسان گفت: آنان باشند که، اذا اذنبوا تابوا و اذا هربوا انا بوا، چون گناه کنند، توبه کنند و چون از درگاه بشوند باز آیند تا به توبه معرت (۱) گناه از خویشتن بگردانند، و اینکه روایت ضحاک است از عبد الله عیاس که گفت: به عمل صالح عمل بد دفع کنند. و قوت اینکه قول آن است که معاذ جبل گفت: یا رسول الله؟ مرا وصیتی کن. گفت: چون گناهی کنی، عقیب (۲) آن طاعتی کن تا آن را محو کند، اگر گناه به سر باشد، طاعت به سر کن، و اگر آشکارا باشد آشکارا کن. عبد الله مبارک گفت: اینکه هشت خصلت است اشارت کننده به هشت در بهشت. ابو بکر و راق گفت: اینکه هشت پل است، هر که خواهد که به ثواب خدای رسد، اینکه هشت پل باز گذارد، اُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ، اینان آنان‌اند که خدای تعالی عاقبت سرای ثواب به ایشان دهد که (۳) وعده داد صابران را. جَنَاتِ عَدْنٍ، رفع او بر یکی از دو وجه باشد، اما بدل عُقْبَى الدَّارِ بود و امیّا خبر مبتدایی بود محذوف، و التقدير: اُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ و هی جَنَاتِ عَدْنٍ، یا مبتدای بود محذوف الخبر ای لهم جنات عدن، ایشان را بهشتها (۴) مقام باشد، من قولهم: عدن بالمكان اذا اقام به يَدْخُلُونَهَا، که ایشان در آن جا شوند. قراءت عامه قراء يَدْخُلُونَهَا، به فتح «يا» و ضم «خا» على الفعل المستقيم.

و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: به ضم «يا» و فتح «خا»، على الفعل المجهول، یعنی ایشان را در آن جا برند. و يَدْخُلُونَهَا، در محلّ رفع است به صفت جنات (۵). گفت:

ایشان به آن بهشتها شوند. وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ، و آنان که نیکان بوده باشند از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان، وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، و فریشتگان بر ایشان در می‌شوند از هر دری و می‌گویند ایشان را: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. و اینکه از جمله آن جایهاست که قول در و حذف کردند و آن محذوف در محلّ حال است، و التقدير: يقولون لهم ای قائلین لهم: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. و رفع او بر ابتداست، و عَلَيْكُمْ در جای خبر. و برای آن روا داشتند که مبتدا نکره گویند (۶)، و اگر چه شرایط

(۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مضرت.

(۲). آو، بم، آب، آج، آز، لب: عقب.

(۳). مل: آنکه.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل عدن.

(۵). آب، آز: خیرات.

(۶). قم: بود. [...]

صفحه : ۲۱۶

جواز او هیچ نیست که مورد کلام مورد دعاست، و التقدير: اسلم عليكم سلاما، آنکه خواست تا کلام را از دعا ببرد و سلام را ثابت مستقر کند، رفع کرد بر ابتدا و گفت:

سلام عليكم، هم بر آن تنکیر که در حال مصدریه بود رها کرد. بِمَا صَبَرْتُمْ، «ما»، مصدریه است، ای بصبر کم. مقاتل گفت: به مقدار هر روزی از روزهای دنیا، سه بار (۱) فریشتگان در پیش مؤمنان روند با تحفه‌ها و هدیه‌ها، می‌گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ. در خبر است که انس مالک اینکه آیت بخواند: جَنَاتِ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا - الی قوله:

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، گفت: اینکه جنات عدن، خیمه‌ای (۲) است از درّی مجوّف، طولش در هوا شست (۳) میل است. در آن جا شکافی و پیوندی نباشد. در هر ذابوه (۴) از او اهلی باشد و آن را چهار هزار مصراع بود از زر، به (۵) هر دری هفتاد هزار فریشته باشند، با هر

فریشته‌ای تحفه‌ای و هدیه‌ای باشد که با صاحبش «۶» آن نباشد، و ایشان همه در فرمان او باشند، میان ایشان و او حجاب باشد «۷».

ارطاة بن المنذر روایت کرد از یکی [از] «۸» جمله مشایخ جند «۹»، از [۵۱-پ]

ابو الحجاج، که او گفت از ابو امامه شنیدم که او گفت: مؤمن در بهشت بر سریر بنشیند و در صف «۱۰» خادمان از پیش بایستند و آن جا که کنار صف بود، دری بود گشاده، فریشته بیاید و دستوری خواهد، آن را که نزدیک در باشد از خدم، او را بگوید، او دیگری را بگوید، یک دیگر «۱۱» را می‌گویند تا به مؤمن رسانند، او دستوری دهد باز یک دیگر «۱۲» را می‌گویند تا به فریشته‌ای رسد. او در آید و سلام کند و باز گردد.

و عبد الله بن عمرو «۱۳» روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت صحابه را: شما

(۱). آو، بم، آب، آز، آج: صد بار.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: چشمه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: شصت.

(۴). قم: زاویه.

(۵). آو، بم، آب: و از زیر، مل: بر.

(۶). همه نسخه بدلها از.

(۷). آو، بم، آز، آج: نباشد، آب: نباشند.

(۸). از قم افزوده شد.

(۹). مل: چند، دیگر نسخه بدلها، از یکی از مشایخ.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مل: دو صف.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یک یک را.

(۱۲). قم: یک یک، بم، آب، مل، آز، آج، لب: یکدیگر.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: عبد الله عمر.

صفحه: ۲۱۷

دانی که به بهشت که شود! گفتند: الله و رسوله اعلم، خدای و پیغامبر عالمتر.

گفت: آن مهاجران «۱» که سدّ ثغور کنند به ایشان و دفع مکاره کنند، یکی از ایشان بمیرد و حاجت او در دل او باشد که قضای آن

نتواند «۲» کردن. فریشتگان بیایند و از هر دری می‌درآیند «۳» و می‌گویند: سلام علیکم بما صبرتم فینعم عقبی الدار.

محمد بن ابراهیم روایت کند از رسول - علیه السلام - که «۴»: هر سال یک بار با جماعت صحابه پیامدی به زیارت گور شهیدان، و

گفتی: سلام علیکم بما صبرتم فینعم عقبی الدار.

و الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه، آنکه گفت: آنان که عهد خدای بشکافند «۵» پس از آن که استوار کرده باشند، و ببرند از

آن که خدای فرمود که با ایشان پیوندند و در زمین تباهی کنند. بیشتر مفسران بر آنند که: مراد به اینکه آیت، خارجیانند که بغی

کنند و بر امام عدل بیرون آیند، و آن، آنانند که رسول - علیه السلام - با امیر المؤمنین علی گفت:

يا علي انك ستقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين.

و اگر حمل کنند بر عموم، اولیتر باشد. و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل، هم بر عموم گرفتن اولیتر باشد. و يفسدون في الأرض،

گفتند: مرا محاربان‌اند، فی قوله: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا ﴿٦﴾ اللَّهُ يَسِيطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ، حق تعالی در اینکه آیت ذکر آن کرد که رازق بر حقیقت اوست، و قبض و بسط آن به فرمان اوست. گفت: خدای بگستراند روزی بر آن که ﴿٧﴾ خواهد، و تنگ کند بر آن که ﴿٨﴾ خواهد. و القدر، التضييق، و منه قوله تعالى: وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ﴿٩﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ﴿١٠﴾ برای ما ﴿٢﴾. وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وایشان به زندگانی دنیا شادمانه‌اند.

مجاهد گفت: مراد مشرکان مکه‌اند. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ، و حیات دنیا در جنب آخرت نیست الا متاعی که به او تمتع کنند و بر بگیرند. ابن سابط گفت: یعنی به مقدار کفی از خرما که مردم به مزد شبان دهند ﴿٣﴾ یا قدری آرد. کلبی گفت: مانند متاعی خسیس است که آن را قدری و قیمتی و بقایی نبود، چون کاسه‌ای و سکره‌ای و قدحی و آنچه به اینکه ماند.

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنکه حکایت آن کرد که کافران مکه گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ، ای هلا ﴿٤﴾ انزل، چرا فرو نفرستد بر او آیتی و دلالتی و علامتی که دلیل صدق او کند در اینکه دعوی که می‌کند!

مفسران گفتند: مرا به آیت، عبد الله بن ابی امیه است و اصحابش. و لولا، اینکه جا کلمت تحضیض است. قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ، بگو که خدای تعالی اضلال کند آن را که خواهد به تمکین و تخلیت یا به خذلان بر وجه عقوبت یا به حکم و تسمیه یا به معنی اهلاک، نحو قوله: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أُنَابَ ﴿٥٢-ر﴾، و هدایت کند به خویشتن، یعنی به ثواب خود آنان را که ایشان ﴿٧﴾ انابت کنند و با خدای شوند و با درگاه او. و مراد به هدایت اینکه جا لطف است.

الَّذِينَ آمَنُوا، محل او نصب است برای آن که بدل است از من، فی قوله: وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أُنَابَ، و از صفت ایشان آن است که ایمان دارند. وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ، و دل‌های ایشان بیارامد به ذکر خدای. آنکه گفت: أَلَا [بِذِكْرِ اللَّهِ] ﴿٨﴾ به ذکر خدای و نام خدای دل‌ها بیارامد. عبد الله عباس گفت: مراد سوگند است که آن

(۱). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۶.

(۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب: یضیق.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: دهد.

(۴). مل: هذا.

(۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۸.

(۶). اساس و همه نسخه بدلها: بغیره، با توجه به چاپ شعرانی و معنی عبارت تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل را. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجه به نسخه بدلها، افزوده شد.

صفحه: ۲۱۹

کس را که هزار دینار بر کسی باشد یا بیشتر، او منکر شود و اینکه مرد بر او گواه ندارد دلش به هیچ آرام نگیرد چون او گوید: ﴿١﴾ الله، که نباید دادن آن ﴿٢﴾ یک سوگند از او بستاند ﴿٣﴾ و دلش خوش شود از آن که واثق باشد به عوض آن بر خدای. و گفتند: چون کسی سخنی گوید و مردم از آن در شک باشند، چون گوید: و الله که چنین است، او را باور دارند و دلشان ساکن شود. قولی دگر آن است که: چنان که دل دوستان به یاد کرد دوستان ساکن شود، دل مؤمنان به خدای و نام خدای و ذکر خدای ساکن شود تا ﴿٤﴾ به ذکر او از همه رنجها متسلی شوند. مجاهد گفت: آیت خاص است در اصحاب رسول.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مبتدأست، طُوبَى لَهُمْ، خبر اوست. گفت:

آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مقبحات، طُوبَى لَهُمْ، جمله‌ای است از مبتدا و خبر، در جای خبر مبتدای اول.

اهل علم خلاف کردند در معنی طُوبَى، والبی گفت از عبد الله عتّیاس: فرح لهم و قرّة اعین، خورمی «۵» باشد و روشنایی چشم. عکرمه گفت: نعم ما لهم، نیک نعمتی باشد ایشان را، ضحاک گفت: غبطه لهم، خورمی «۶» باشد ایشان را. قتاده گفت: حسنی لهم، نکوتر باشد ایشان را. معمر گفت، معنی او آن است که: اصبت خیرا، به خیری رسیدی. ابراهیم گفت: خیر و کرامت باشد. شمیط گفت: دوام الخیر. فزّاء گفت: من الطّیب، الّا آن که برای ضمّه «طا»، «یا»، «واو» کردند، یقول العرب: طوباک و طوبی لک. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس: طُوبَى، نام بهشت است به لغت حبشه. سعید مسجوح گفت: نام بهشت است به لغت هند. ربیع گفت: بستان باشد به لغت هند. ابو سعید خدری گفت، از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ آلِهِ - که: مردی از او پرسید که: «طوبی» چه باشد یا رسول الله! گفت: نام درختی است در بهشت سایه او چندان که صد ساله راه است جامه‌های اهل بهشت از اکمام آن بیرون آید. معاویه بن قرّه روایت کرد از پدرش که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

(۱). مل.

(۲). مل: از.

(۳). مل: نستاند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: یا.

(۵). قم: فرح، دیگر نسخه بدلها: خرمی.

(۶). همه نسخه بدلها: خرمی.

صفحه : ۲۲۰

علی آله - [گفت] «۱»: «طوبی» درختی است در بهشت که خدای جلّ جلاله - به دست قدرت خود «۲» غرس کرد و روح خود در او دمید. بار و میوه او حلّی و حلّی و حلّ اهل بهشت باشد، شاخهای او از ورای باره بهشت بینند. ابو هریره گفت: طوبی درختی است در بهشت، خدای تعالی گوید او را که شکافته شو برای بنده من از هر چه او خواهد. آن درخت بشکافد و از او ساخت مراکب و انواع جامه‌ها و حلّی و حلّ و هر چه بنده تمنا کند از آن جا بیرون آید. مغیث بن سمیّ گفت: طوبی درختی است در بهشت که اگر سواری بر شتری «۳» حقه یا جذعه نشیند خواهد تا گرد او بگردد پیر شود و بمیرد با آن جای نرسد که از او رفته باشد، و در بهشت هیچ جایی و بقعه‌ای و خطّه‌ای نباشد و الا شاخی از شاخهای آن درخت سر آن جا دارد، چون ایشان را میوه آن درخت آرزو کند، شاخ سر فرود آرد تا میوه بچینند «۴» و بر آن درخت مرغانی باشند چندان که شتران بختی. چون مرد را آرزو کنند «۵» آن مرغان [۵۲-پ]

برشته شوند «۶» و پخته تا مؤمن از او بخورد و لذّت خود بر دارد، و آنگه زنده شوند و ببرند. عبید بن عمر «۷» گفت: درختی است اصل آن در سرای رسول است - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ آلِهِ - و هیچ سرای و کوشکی و غرفه‌ای در بهشت نیست و الا شاخی از آن درخت سر آن «۸» جا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و بهار و میوه نیافرید و الا بر آن جا باشد و هیچ لون نیست و الا بر آن درخت باشد، مگر سیاهی. و از اصل آن درخت دو چشمه بیرون می‌آید:

یکی کافور و یکی سلسبیل. مقاتل گفت: هر برگی از او خلابی «۹» را سایه کند فریشته‌ای بر او موکل است که خدای را تسبیح

می‌کند به انواع لغات تسبیح» (۱۰). عتبه بن عبد السّلام گفت، اعرایی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ در بهشت میوه باشد! گفت: آری، در بهشت درختی است که آن را «طوبی» گویند برابر فردوس است. گفت: یا رسول الله؟ از درختان زمین هیچ با او (۱۱) ماند! گفت: نه، و لکن به

-
- (۱). از قم، افزوده شد.
 - (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل آن را.
 - (۳). همه نسخه بدلها بجز مل و قم: اشتری.
 - (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: باز کنند.
 - (۵). مل: شود.
 - (۶). آب، آز: آن مرغ بریان شود.
 - (۷). قم: عبد اللّ عمر، دیگر نسخه‌ها بجز مل، عبید بن عمیر. [.....]
 - (۸). بم در.
 - (۹). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: خلقی.
 - (۱۰). قم و مل: ندارد.
 - (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مل: آن.

صفحه : ۲۲۱

شام رسیده‌ای! گفت: نه. گفت: از درختان شام با درخت جوز ماند آن را یک ساق باشد، آنکه (۱) از آن جا شاخها منتشر و متشعب (۲) شده باشد. گفت: یا رسول الله؟ عظم اصل آن چند باشد! گفت: چندان که اگر شتری جذعه از شتران قبیله تو خواهد تا گرد آن در گردد پاهایش و دستهایش شکسته شود از ضعف و پیری. وهب متبه گفت: در بهشت درختی است که آن را «طوبی» گویند که سوار (۳) نیکرو اگر صد سال در سایه او می‌رود آن را نبرد. شکوفه او ریاط (۴) و چادرها باشد و برگهایش برود باشد و شاخهایش عنبر باشد و زمینش یاقوت باشد و خاکش کافور باشد و گل او مشک باشد از اصل آن جوی می و شیر و انگبین بیرون می‌آید و آن نشستگاه (۵) اهل بهشت بود ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فریشتگانی با ایشان آیند با نجیبانی از نور به زمامهای زر، رویه‌اشان (۶) چون چراغ رخشان بود و پر ایشان چون خز مرغزی (۷) بود به نرمی بر پشتهای ایشان رحلهایی باشد که الواح آن از یاقوت بود و دقهای آن از زر بود و جامه‌های آن از سندس و استبرق بود. اشتران (۸) فرو خوابانند و گویند:

خدای تعالی ما را به زیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم. آنکه بر آن شتران نشینند و ایشان از مرغ پرنده سریعتر باشند و از بستر نرم خوارتر (۹) در پهلوی یکدیگر چنان می‌روند که سواران ایشان با یکدیگر سخن می‌گویند و راز می‌گویند و هیچ رکاب ایشان در یکدیگر نساید. و اگر درختی در راه ایشان افتد (۱۰)، چون ایشان آن جا رسند از ره ایشان دور شود تا ایشان از یکدیگر جدا نشوند بیابند (۱۱) به جوار رحمت ربّ العزّه، چون به مقرّ عزّ خود برسند، گویند:

اللّهم انت السّلام و منک السّلام و حقّ لک الجلال و الاکرام،

حق تعالی گوید: (۱۲) «انا السّلام و منّی السّلام و علیکم» رحمتی ----- (۱). آو، آب، آز: که. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم: منشعب. (۳). بم: سواری. (۴). بم، آو، آب، مل، آز: آج: ریاط. (۵). آو، بم، آب، آز، آج، لب: نشست، مل: نشستگاه. (۶). مل: رویشان. (۷). آب، آز: پر مرغزی، آج، لب: چون مرغزی. (۸). قم: شتران. (۹). قم: تن نرم

خوارتر، آو، نرمتر و خوارتر، بم: نرمتر خوارتر، آب، آز: نرم تو خوارتر، مل: نرم خوارتر، آج: نرمتر و رهوار، لب: نرم خوارتر و رهوار. (۱۰). قم: اوفتد. [.....]

(۱۱). قم، مل تا. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل السّلام. ۱. صفحه: ۲۲۲. الله و محبتی مرحبا، «بندگان من که در غیب از من بترسیدند و طاعت من داشتند، گویند: بار خدایا؟ ما تو را نپرستیدیم حق-پرستیدن تو و تو را تعظیم نکردیم حق-تعظیم تو. بار خدایا؟ دستور باشی تا تو را سجده کنیم. حق تعالی گوید: اینکه نه سرای رنج و تعب است، اینکه سرای ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما برداشته‌ام هر چه خواهی بخواهی از من تا آرزوهاتان بدهم. ایشان آرزوها می‌کنند و حاجتها می‌خواهند و خدای تعالی می‌دهد تا آن کس که آرزوی او کمتر بود، گوید: بار خدایا؟ اهل دنیا در دنیا نشان منافسه «۲» و محاسده کردند. بار خدایا؟ هر چه ایشان در آن منافسه «۳» کردند، مرا مانند آن بده. حق تعالی گوید: آرزوی تو بس مختصر است و اینکه که خواستی دون منزلت تو است، من آنچه خواستی بدهم تو را و تو را به پایه خود برسانم [۵۳-۵۴]

که تو مستحق آنی برای آن که در عطای من تنکید «۴» و تقلیل «۵» نبود. آنگه حق تعالی گوید: عرض کنی بر بندگان من آنچه و هم و خاطر ایشان به آن نرسد «۶» و به دل ایشان نگذرد. برایشان عرض کنند. ایشان بدانند که آنچه در دل ایشان بود از امانی-و آرزو هیچ نیست. در جمله «۷» آنچه برایشان عرضه کنند «۸» اسپانی باشند و شترانی، بر هر جهاز از ایشان سریری نهاده از یاقوتی به یکی «۹» پاره بر هر سریری قبه‌ای از زر ریخته «۱۰»، در هر قبه‌ای فرشی از فرشهای بهشت گسترده باظهاره «۱۱» و بطانه در هر قبه‌ای دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی دو جامه از جامه‌های بهشت که هیچ لون در بهشت نباشد که نه بر آن جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد و الا از آن می‌دمد روشنایی روی ایشان از ورای قبه می‌تابد، و ایشان به لطافت چنان باشند که مغز استخوان «۱۲» ایشان در استخوان «۱۳» پیدا بود بمانند مروارید سپید که بتابد از میان یاقوت سرخ، فضل او بر دیگران در حسن چنان بود که آفتاب بر سنگ. آنگه مؤمن در ----- (۱). قم، آز به. (۲-۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: مناقشه.

(۴). آب، آز: تنکیر. (۵). آو، بم، آب، آز، آج: تثقیل. (۶). آب: باز برآید. (۷). آب، آز: از جمله. (۸). قم، مل، آج، لب: عرض کنند، آب، آز: عرض کردند. (۹). همه نسخه بدلها: به یک. (۱۰). آو، بم، آج: بخته. (۱۱). قم: ظهار، آو، بم، آب، آز: ظهارت و بطانت، آج، لب: طهارت و لطافت. (۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: استخوان. صفحه: ۲۲۳ نزد ایشان شود، ایشان برخیزند و دست در گردن او کنند و او را گویند: و الله که ما گمان نبردیم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده است. آنگه حق تعالی فرماید تا فریشتگان در پیش ایشان روند و ایشان را به منازل و درجات خود رسانند و با اجلال و اکرام آن جا فرود آرند. کلبی-روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عیّاس که او گفت: «طوبی» نام درختی است در بهشت، اصل آن در سرای علی است و در سرای هر مؤمنی شاخی از آن باشد. قوله: وَحَسَنٌ مَّآبٍ، ای حسن المرجع، و نیز ایشان را باشد حسن مرجع. جابر روایت کرد از ابو جعفر الباقر-علیه السّلام- که او گفت، رسول را «۱» پرسیدند عن «۲» قوله: طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنٌ مَّآبٍ، گفت: «طوبی»، درختی است در بهشت اصل آن در سرای من است و شاخهای آن بر «۳» اهل بهشت. پس از آن یکی دیگر درآمد و هم اینکه سؤال کرد که «طوبی» چیست! رسول-علیه السّلام- گفت: درختی است در بهشت اصل آن در سرای علی و شاخهای آن بر «۴» اهل بهشت. گفتند: یا رسول الله؟ نه تو را پرسیدند هم اینکه ساعت گفتمی: درختی است اصل آن در سرای من است و اکنون می‌گوی اصل آن در سرای علی است! چگونه باشد! گفت: نه سرای من و سرای علی در بهشت یکی است و ما هر دو در یک سرای باشیم! قوله: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ، حق تعالی در اینکه آیت با رسول-علیه السّلام- خطاب کرد گفت: یا محمد! ما تو را بفرستادیم به پیغامبری، فی أُمَّةٍ، در جماعتی که پیش ایشان جماعات و امتان دیگر گذشته بودند، یعنی تو نه اول پیغامبری تا اینان تعجب نمایند از کار تو، و مثله قوله: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ «۵» لَتَلْتَلُوا «۶» وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ، و ایشان به رحمن ----- (۱). آج، لب: از رسول-صلی الله علیه و آله و سلّم. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: من. (۳). همه نسخه بدلها بجز قم: در سرای. (۴). آرز: در خانه‌های، آج، لب: در سرای. (۵). سوره احقاف (۴۶) آیه ۹. (۶). اساس: لیتلو، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. صفحه: ۲۲۴ کافراند برای آن گفت که چون عرب را گفتندی رحمن، گفتندی ما الله شناسیم، رحمن شناسیم. و از اینکه جا گفت حکایت از ایشان: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (۱) عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، بر او توکل کردم، وَإِلَيْهِ مَتَابِ، ای مرجعی، و با اوست بازگشت من. و الاصل: متابی، فاسقط الياء و اکتفی بالكسرة عنها لموافقته رؤوس الآی. قوله تعالی:

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۱ تا ۴۳]

[اشاره]

وَلَوْ أَن قُرْآنًا سُرِّبَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَل لَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْسَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَيِّبُهُمْ بِمَا صَيَّعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بُرْسِلٌ مِّن قِبَلِك فَأَمَلَيْتَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲) أَفَمَن هُيَّو قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُل سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِّن الْقَوْلِ بَل زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ (۳۳) لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ (۳۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵) وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُل إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَأْبٍ (۳۶) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِن أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قِبَلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرُسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِن مَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَن عُقْبَى الدَّارِ (۴۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلًا قُل كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَن عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

[ترجمه]

و اگر قرآنی برفت آورنده «۲» به آن کوهها را یا ببرند به آن زمین را یا سخن گویند به آن با مردگان، بل خدا راست کار همه نمی‌دانند آنان که ایمان آوردند که اگر خواهد خدای ره نماید مردمان همه را به زایل «۳» نباشند آنان که کافراند می‌رسد به ایشان به آنچه کردند مصیبتی یا فرود می‌آید نزدیک از «۴» سرایشان تا آید نوید خدای، خدای خلاف نکند وعده را. افسوس داشتند به رسولانی از پیش تو، فرو گذاشتم «۵» آنان را که کافر ----- (۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۰. (۲). قم، آو، بم، آج، لب: به رفتن آرند. (۳). آو، بم، آج، لب: و آنان که. (۴). اساس: او خوانده می‌شود، با توجه به قم تصحیح شد. (۵). آو: فرو گذاشتیم. صفحه: ۲۲۵ شدند، پس بگرفتم ایشان را، چون بود عقوبت من! آن کس که او ایستاده باشد بر هر تنی به آنچه کند «۱»! و کردند خدای را انبازان، بگو نام ببری ایشان را یا خبر می‌دهی او را به آنچه نداند در زمین، یا به پیدایی از گفتار، بل بیاراستند برای کافران دستان ایشان و باز داشتند ایشان را از ره و هر که را گمراه کند خدای نیست او را رهنمایی.

ایشان را عذابی است در زندگانی دنیا و عذاب آخرت سخت تر است و نیست ایشان را از خدای «۲» نگاه داری. مثل بهشت آن که نوید دادند پرهیزگاران را می رود از زیر آن جویها، میوه «۳» آن همیشه بود و سایه آن، آن عاقبت آنان است که پرهیزگاران باشند و عاقبت کافران دوزخ است. و آنان که ما دادیم به ایشان کتاب، شادمانه‌اند بر آنچه فرستادند به تو و از جماعت هستند که انکار می کنند بهری را، بگو که فرموده‌اند مرا که پرستم خدای را و انباز نگیرم «۴» با او، با او دعوت کنم و با اوست بازگشت من. و همچونین «۵» بفرستادیم آن را حکمی تازی و اگر پیروی «۶» کنی هواهای ایشان را، پس آن که آمد به تو از دانش، نیست تو ---

(۱). قم، آو، بم، آج، لب: کنند. (۲). آج، لب: خدای. (۳). آو، بم، آج، لب: میوه‌های.

(۴). قم: نه انباز گیرند، آو، بم، آج، لب: شرک نیارم. [.....]
 (۵). قم، آو، بم، آج، لب: همچین. (۶). آو، بم، آج، لب: پسروی. صفحه: ۲۲۶ را از خدای هیچ یاری و نه نگاه داری. بفرستادیم پیغامبرانی از پیش تو و کردیم ایشان را زنانی «۱» و فرزندان و نباشد هیچ پیغامبر را که بیارد آیتی مگر به فرمان خدای. هر وقتی را نوشته‌ای هست. بستر «۲» خدای آنچه خواهد و درست کند و بنزدیک اوست اصل نوشته، یعنی لوح محفوظ. و اگر با تو نمایم بهری آنچه نوید می دهیم ایشان را یا جان برداریم تو را، بر تو رسانیدن است و بر ما حساب کردن است. نمی بیند که ما می آییم «۳» به زمین، می کاهانیم آن را از کنا [ر]

هایش «۴» و خدای حکم کند بر گرداننده نیست حکم او را، و او زود شمار است. دستان «۵» کردند آنان که پیش ایشان بودند خدای راست دستان «۶» همه، داند آنچه کند هر تنی و بدانند کافران که راست عاقبت سرای. و می گویند آنان که کافر شدند، نیستی پیغامبر بگو بس است خدای گواه میان من و شما و آن کس که بنزدیک او علم کتاب است [۵۴-]. قوله: وَ لَوْ أَنْ قُرْآنًا سُرِّتَ بِهِ الْجِبَالُ - الایه، حق تعالی در اینکه آیت عظم شأن قرآن بیان فرمود و آن که قرآن در علو منزلت و رفعت طبقت به جایی است که و رای آن --- (۱). آو، بم، آج، لب: جفتان. (۲). قم: ببرد. (۳). آو، بم، آج،

لب: بیایم. (۴). آو، بم، آج، لب: کناره‌هاش. (۵-۶). آو، بم، آج، لب: مکر. صفحه: ۲۲۷ چیزی نباشد، تا گفت: اگر قرآنی باشد که کوهها را به او به رفتن آرند یا زمین به او ببرند یا «۱» مردگان را به آن به سخن آرند اینکه قرآن باشد، و جواب «لو» از کلام محذوف است و التقدير: لکان هذا القرآن، و عرب جواب «لو» و «لو لا» بسیار بیفکنند چون در کلام بر او دلیلی بود، و منه قولهم فی المثل: لو ذات سوار لطمتی، ای لو لطمتی ذات سوار لهان علی، و منه قول امرء القیس: فلو أنّها نفس تموت «۲» سوئیّه و لکنها نفس تساقط انفسا و جواب «لو» از کلام بیفکنند برای آن که اینکه آخر بیت است از قصیده و تقدیر آن است که: لهان «۳» علی، و منه قول الاخر: فاقسم لو شیء اتانا رسوله سواک و لکن لم تجد لک مدفعا یعنی لدفعناه و ردناه. و بعضی دگر گفتند: تقدیر جواب «لو» که محذوف است اینکه است که: وَ لَوْ أَنْ قُرْآنًا سُرِّتَ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى لَكَفَرُوا بِالرَّحْمَنِ أَيْضًا، و اینکه جواب برای آن بیفکنند «۴» که ما قبل الآیة دلیل اینکه حذف کرد «۵»، من قوله: وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ.. جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، ابو جهل هشام و عبد الله بن ابی امیه با جماعتی مشرکان قریش بیامدند و در پس خانه کعبه بنشستند و کس فرستادند و رسول را حاضر کردند و گفتند: اگر تو دعوی می کنی که اینکه قرآن را بر خدای قدری و منزلتی هست، به قرآن اینکه کوههای مکه را از اینکه زمین ما بروان «۶» که زمین ما تنگ است و اینکه زمین بشکاف به او تا چشمه‌های «۷» آب روان گردد تا ما بر آن کشت کنیم و غرس نشانیم که تو دعوی می کنی که من بر خدای گرامیترم که داود که کوهها او را مسخر کردند تا با او می رفت و تسبیح می کرد علی زعمک «۸»، یا بادها را مسخر ما کن تا ما بر او نشینیم و به شام و دیگر سفرها رویم تا ما را مؤونت --- (۱). مل: تا. (۲). مل: بموته. (۳). آو، بم، آب، آز، آج: لکان. (۴). مل:

بیفکنند. (۵). مل: می کند. (۶). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: بران، مل: دور کن. (۷). مل از او. [.....]

(۸). آب، آز: رغمک. صفحه: ۲۲۸ کرا و رنج چهار پای «۱» نباشد و از شهرها طعام و آلت تجارت بیاریم «۲» که تو می گویی من

بهرتر از سلیمانم، و باد را مسخر سلیمان بکردند و با ما بیایی به گورستان تا قصی را - جَدَّتْ را (۳) - یا بعضی مردگان را زنده کنی تا ما از او بپرسیم تا اینکه که تو می‌گویی حق است یا نه، که تو دعوی می‌کنی که من از عیسی بهترم و بر دست او مرده زنده شد. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد بر اینکه قصه. آنگه به جواب اینکه گفت: بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا، اینکه معانی به من نیست و به فرمان من نیست، بل (۴) فرمان همه خدای راست. أَفَلَمْ يَأْسَ الَّذِينَ آمَنُوا، عبد الله عباس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و ابن زید و ابو عبید (۵) که: معنی آن است که: افلم يعلم، نمی‌دانند مؤمنان! و گفتند: «یأس» به معنی علم در کلام عرب آمده است. کلبی گفت: لغت نخع است و قاسم (۶) گفت: لغت هوازن است، و منه قول الشعاع: اقول لهم بالشعب اذ یأسرونی (۷) [الم] (۸) تیسوا انی ابن فارس زهدم معناه الم تعلموا، و قال آخر: الم یأس الاقوام انی انا ابنه و ان كنت عن ارض العشیره نائیا و دلیل اینکه تأویل قراءت عبد الله عباس است که خواند: افلم یتبین، و گفت: نویسنده چون اینکه کلمت نوشت ناعس بود یک دندان ز یادت نوشت. فزاد گفت: معنی «یأس» بر جای خود است و هو انقطاع الطمع، یعنی طمع ایشان منقطع نشد از خلاف اینکه از بهر علم به صحت اینکه، و انشد [۵۴-پ]

قول لبید: حتی اذا ینس الزمء فارسوا غصفا دواجن قافلا اعصامها ای یتسوا من خلاف ذلك علما بصحة ما ظهر لهم، و علم به چیزی ایجاب یأس و نومیدی کند از خلاف او، در اینکه نیز تعسی فی هست و قول اول در معنی ظاهرتر است و از روی لغت بر آن شواهد شعر هست، پس معنی آن بود که نمی‌دانند مؤمنان که ----- (۱). مل: تا ما را از رنج سفرها و چهار پای. (۲). آب: بیارم، مل: سازیم. (۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: که جد تو بود. (۴). مل: بلک. (۵). همه نسخه بدلها بجز قم و مل: ابو عبیده. (۶). اساس، قم و مل: قسم، دیگر نسخه بدلها: قتیبه. (۷). اساس: یامرونی، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و منابع شعر تصحیح شد. (۸). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. صفحه: ۲۲۹ اگر من خواهم جمله مردمان را و کافران را هدایت دهم بر سبیل الجاء و اکراه و ایشان را بر آن (۱) دارم به خلق علم ضروری در ایشان. آنگه گفت: کافران بی نصیب نیستند از عذاب عاجل، نیز و لا یزال الذین کفروا، به زایل نمی‌باشند کافران، یعنی پیوسته می‌رسد به ایشان آنچه کرده ایشان است نه مبتدا نه به ظلم و ستم. قارعه، گفتند: داهیه، و قیل: مصیبه، و هی الخصلة القارعه (۲)، من القرع، چیزی که ایشان را بکوبد. و کوفت و شکست ایشان باشد، و منه: المقرعه لآله القرع، و القرعه فعله، بمعنی مفعوله خشیه یقرع بها، و القراع، المقارعه. أو تحل قریباً من دارهم، مفسران گفتند: مراد به قارعه، نزول رسول بود - علیه السلام - در وقت غزا و سرایای او در وقت قتال به فناء ایشان یا اینکه قارعه بر ایشان آید یا بنزدیک سرایشان فرود آید. و گفتند: مراد انواع بلاست از جذب (۳) و قحط که آن جا بودی، پس مادام ممتحن می‌بودند یک بار به قحط و یک بار به درویشی و یک بار به حرب و یک بار به اسر و یک بار به قتل، حتی یأتی وعد الله، تا وعده خدا بیاید. قتاده گفت: مراد فتح مکه است، و بعضی گفتند: أو تحل قریباً من دارهم، ضمیر «قارعه» است. و بعضی گفتند: خطاب رسول است - علیه السلام - یا تو بنزدیک ایشان فرود آبی و هم اینکه سرایا و بلایا و قوارع بر ایشان متتابع می‌باشد تا وعده خدای آمدن که فتح مکه است بر قول قتاده. و گفتند: مراد نصرت و ظفر است که خدای تعالی رسول را وعده داد. و حسن بصری گفت: مراد قیامت است، یعنی تا روز قیامت. إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِيفُ الْمِيعَادَ، خدای خلف وعده نکند. و الميعاد، مفعال من الوعد. آنگه بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - اینکه آیت فرستاد و گفت: دل خوش دار که اینکه معنی که اینان می‌کنند نه با تو تنها کرده‌اند، با رسولان (۴) که پیش تو بوده‌اند هم استهزا کردند به ایشان و از ایشان فسوس (۵) داشتند و سخریت کردند. من تعجیل عقوبت نکردم و ایشان را امهال کردم و فرو گذاشتم (۶). و الاملاء، الامهال و اطاله ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اینکه. (۲). آو، بم، آب، آز، آج، لب فعله. (۳). مل: حرب. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رسولانی. (۵). آب، آز، وسوس، مل: افسوس. [.....]

(۶). آو، بم: فرو گذاشتم. صفحه: ۲۳۰ المدء، و منه قوله: أَنَّمَا نُمِلِي لَهُمْ (۱) وَ أُمِلِي لَهُمْ (۲) ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ، پس بگرفتم (۴) ایشان را به

عقوبت. آنکه بر سبیل تعجب گفت: فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ، چگونه بود عقاب من، و عقاب مضرّتی بود مستحق مقرون به استخفاف «۵» و اهانت، و «یا»، از «عقابی» بیفکند اکتفاء بالکسر۴ عنها لمطابقه رؤوس الای تا با سر آیتها مطابق بود. أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ، آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: آن کس که او قائم بود و استاده بود بر هر نفسی به آنچه کرده باشد و کند. و جواب او حذف کرد، لدلالة الكلام عليه، و تقدیره: کمن لیس كذلك، و مثله: أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ «۶» وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ، آنکه گفت «۸»: بگو تا نامهای ایشان بگویند [۵۵-ر]

تا ایشان به چه چیز استحقاق اهلیت عبادت دارند و سزاوار پرستش اند! أم تَتَّبِعُونَہِ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ، یا شما آمده‌ای تا خدای را خبر دهی به چیزی که او نداند در زمین از آن که او را شریکی است یا شبیهی «۹»، و خدای تعالی خود را شریکی نمی‌داند در زمین. أم بظاہرٍ مِنَ الْقَوْلِ، یا خبر خواهی دادن به ظاهر قول «۱۰» و مجرّد دعوی، عاری از دلیل و حجّت، اینکه قول مجاهد و قتاده است. ابو علی گفت، معنی بظاہرٍ مِنَ الْقَوْلِ آن است: یا خبر «۱۱» خواهی دادن به آنچه خدای بر پیغامبران انزل کرد «۱۲». ابو القاسم حبیبی گفت، ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳

و قلم (۶۸) آیه ۴۵. (۳). آو، بم: بنگزاشتم. (۴). آج، لب: بگرفتم. (۵). بم، آب، آز: استحقاق. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۷). آو، آز: آن که. (۸). همه نسخه بدلها ای محمّد. (۹). قم: شبیهی، دیگر نسخه بدلها بجز لب: شبهتی. (۱۰). آب، آز: بظاہرٍ مِنَ الْقَوْلِ (۱۱). بم: که یا خبری. (۱۲). آز: انزال کرده. صفحه: ۲۳۱ معنی آیت آن است «۱»: أ تَتَّبِعُونَ اللَّهَ، خدای را خبر می‌دهی به باطنی و پوشیده‌ای «۲» که او نداند یا به ظاهری که او داند! اگر گویند: به باطنی که او نداند، محال گویند که او عالم الذات است، و معلومات جمله، معلوم اوست به جمیع جوه و حقایق، و اگر گویند: به ظاهری که خدای داند، بگو ایشان را که: نامهای ایشان بگویی و صفتشان پیدا کنی تا بدانی که اهلیت الهیت ندارند و سزاوار عبادت نیستند. آنکه گفت: بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ، بیاراسته‌اند برای کافران مکرشان و کیدشان، یعنی نفس ایشان و هوای ایشان و شیاطین ایشان از جن و انس می‌آریند برای ایشان، و اینکه فعل مجهول «۳» حوالت کردن به شیطان و دعوات و پیشوایان کفر «۴» اولیتر است که به خدای تعالی، چه او به خلاف اینکه کرده است و گفته فی قوله: وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ «۵» وَ صَدُّوا عَنِ النَّبِيلِ، کوفیان خواندند: و صدوا، بر فعل مجهول مطابقه لما قبله من قوله: بَلْ زَيْنٌ، و باقی قراء خواندند: و صدوا به فتح «صاد» علی الفعل المستوی. ابو علی گفت: «صدّ» هم لازم است و هم متعدی، چون رجع، جز که به مصدر پیدا شود، «صدود» مصدر لازم بود و «صدّ» مصدر متعدی، کالرجوع و الرجوع، و «صدود» اعراض باشد و «صدّ» منع، يقال: صددته فصدّ كما يقال: رجعتہ فرجع. [بر قراءت آن] «۶» که صدوا خوانند، معنی آن بود که: ایشان از ره خدای بگردیدند و بر قراءت کوفیان معنی آن باشد که ایشان را از ره خدای برگردانیدند. وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، و هر که خدای او را گمراه کند، او را هادی و رهنمای نباشد. و اضلال اینکه جا خذلان و تخلیت بود او بمعنی الحکم علیهم بالضلال علی وجه الذمّ و التوبيخ، یا به معنی اضلال از ره بهشت و ثواب «۷»، کس را بر هدایت او راهی نبود. ----- (۱). همه نسخه بدلها که. [.....]

(۲). آو، بم، آج، لب: پوشیدگی، آز، آب: پوشیدنی. (۳). همه نسخه بدلها را. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: کافران. (۵). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷. (۶). اساس ندارد، از قم، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و. صفحه: ۲۳۲ آنکه گفت: لَهُمْ عَذَابٌ ایشان را یعنی اینکه کافران را که ذکر ایشان رفت، ایشان را عذابی بود در زندگانی دنیا از قتل و اسر و نهب و غارت و استرقاق، وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ، و عذاب دوزخ در سرای آخرت، أَشَقُّ سَخْتًا «۱» باشد. و مشقّت، رنجی بود که نزدیک بود که دل را بشکافد، و الشَّقُّ، الصِّدَعُ، و الشَّقُّ، النَّصْفُ، و الشَّقُّ، المشقّة ایضا. وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ، و ایشان را از خدای حامی «۲» و مانعی نبود. «من» اول استدعای «۳» غایت است، و دوم زیادت است برای تأکید نفی. مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، خلاف کردند در رافع «۴» مثل، بعضی گفتند: مرفوع است بر ابتدا و خبر او محذوف است، و تقدیر آن است که: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، مثل جنّه تجری من

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، گفت: مثل آن بهشت که متقیان و پرهیزگاران را وعده کردند، مثل بستانی است پر درخت که در زیر آن جویها می‌رود. و بعضی دگر گفتند: «مثل» به معنی صفت است، ای صَفَةُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ صَفَةً جَنَّةً تَجْرِي، و تقدیر همان که در اول گفتیم، و نظیر مثل بمعنی صفة، قوله: وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (۵) «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» (۶) الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ [۵۵-پ]

تَجْرِي خبر اوست. گفت: آن بهشت که متقیان را وعده کردند در زیر آن جویها می‌رود. و عرب مثل و مثل بسیار صله کنند (۸)، نحو قوله: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۹) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِي الْخُلُودِ وَ الدَّوَامِ وَ البَقَاءِ، كَمِثْلِ النَّارِ الَّتِي وَعَدَ الْكَافِرُونَ. گفت: صفت اینکه بهشت که متقیان را وعده دادند در دوام و خلود و بقا، چون مثل و صفت دوزخ است که کافران را وعده دادند، و اینکه وجهی (۱۰) ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: سخرت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حایلی. (۳). همه نسخه بدلها: ابتدای. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: رفع. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۰. (۶). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: صفت. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم: کند. [.....]

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱. (۱۰). بم: وجه. صفحه: ۲۳۳ بعید است برای آن که اینکه حذفی است که در کلام بر او دلیل نیست. أَكُلَهَا دَائِمًا، میوه او همیشه باشد، و «أَكَلَ» و «أُكِلَ» دو لغت است، كَالْخَلْقِ وَ الْخَلْقِ، وَ الْجِبِنِ وَ الْعَجِينِ، وَ به معنی مفعول است. و در معنی او دو قول گفتند، یکی آن که: میوه او به اوقات منقطع نشود، چنان که میوه دنیا که جز به وقت خود نباشد، چون آن وقت برود منقطع (۱) شود، و قولی دگر آن است که: منقطع نشود به فنا و انقطاع اهلش. وَ ظِلُّهَا، وَ سایه‌اش نیز دایم بود، چنان نباشد که سایه دنیا، که به زوال و انتقال آفتاب زایل و منقطع شود. تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا، آن که وصف (۲) برفت عاقبت متقیان و پرهیزگا [را]

ن باشد و عاقبت کافران دوزخ بود. قوله: وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ، آنان که ما ایشان را کتاب دادیم، یعنی قرآن، شادمانه می‌باشند به آنچه بر تو فرو می‌آید از قرآن و وحی و شرایع، وَ مِنَ الْأَحْزَابِ، و از آن جماعت که بر رسول - علیه السلام - متحزب (۳) شدند از جهودان و ترسایان کس هست که انکار می‌کند بهری را، اینکه قول مجاهد و قتاده است، و دگر علما گفتند: مراد به اهل کتاب فی قوله: آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ، عبد الله سلام است و اصحاب او، و سبب نزول آیت آن بود که حق تعالی در بدایت کار در قرآن ذکر رحمن کمتر کرده بود. چون عبد الله سلام ایمان آورد و جماعتی اصحاب او، گفتند: یا رسول الله؟ در تورات ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۴) وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۵) وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ (۶) وَ مِنَ الْأَحْزَابِ، یعنی قریش. مَنْ يُنْكِرْ بَعْضَهُ، هستند که انکار می‌کنند بعضی را از آن، یعنی ذکر رحمن. قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ، تو جواب ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: چون از وقت منقطع. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: وصفش. (۳). مل: متحرف. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰. (۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۶. (۶). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۰. صفحه: ۲۳۴ ده ای محمّد و بگو که: مرا فرموده‌اند که خدای را پرستم و با او شرک (۱) نگویم و انباز نگیرم، إِلَيْهِ أَدْعُوا، من خلقان را با او دعوت می‌کنم، وَ إِلَيْهِ مَرِيبٌ، و مرجع و بازگشت من با اوست. وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ، و همچونین (۲) انزله کردیم و فرو فرستادیم. وجه تشبیه آن است که چنان که اهل کتاب را کتاب دادیم، همچونین (۳) قرآن بر تو انزال کردیم و آن حکمی است عربی، یعنی دینی عربی. و برای آن دین را عربی گفت که، بر رسولی عربی انزله کرد، احزاب به اینکه حکم و دین و شرع کافر شدند. و «ها» راجع است با قرآن و نصب «حکما» بر حال است، و حکم، حکمت باشد فی قوله - علیه السلام: وَ انَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحُكْمًا، و حکم نیز قضا باشد میان دو مخاصم (۴)، وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ، و اگر تو متابعت هوا و مراد ایشان کنی، یعنی احزاب، بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ، پس از آن که علم به تو آمد و حجت و بینت. در متابعت هوا خلاف کردند که در چه معنی بود، بعضی گفتند: فی شأن القبله، و بعضی گفتند: فی باب الملة ما

لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا وَاقٍ، تو را از خدای یاری و مانعی و حامیی نباشد که حمایت کند و با پناه گیرد. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ - الايه، سبب نزول آیت آن بود که: [۵۶-ر]

عبد الله ابی امیه و جماعتی مشرکان گفتند: اینکه چه پیغامبر باشد که او را زن بود و فرزند «۵» بود! و هم بر اینکه جمله که ما را حاجت و شهوت بود او را بود! چرا فریسته‌ای نبود یا او به طبع فریشتگان نیست! حق تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: ما پیش «۶» تو پیغامبران فرستادیم و ایشان را زنان دادیم و فرزندان همه همچون تو آدمی بودند و شهوانی، و ایشان را زنان بودند و فرزندان. و ما کان لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَهُ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ، اینکه جواب آن کافران مقتوح «۷» است که اقتراح آیات و بینات و معجزات کردند، من قوله: وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا «۸» لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ، هر اجلی و وقتی را نوشته‌ای هست، یعنی هر اجلی و وقتی از آجال اعمار بنی آدم و جز آن بر لوح محفوظ نوشته است، و ضحاک گفت: اینکه مقلوب است و تقدیر چنان است که، لکل کتاب اجل، هر نوشته‌ای را وقتی هست که چون به آن وقت رسد آنچه نوشته باشند در وجود آید. آنگه بیان کرد که همه نوشته بر یک حد بنماند، بهری آن بود که بماند و بهری آن بود که محو کنند و بسترند و به جای آن چیزی دگر اثبات کنند و بنویسند. يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ، گفت: بستر خدای آنچه خواهد و بنویسد آنچه خواهد از آجال و ارزاق. ابن کثیر و ابو عمرو و يعقوب خوانند: يُثَبِّتُ، به تخفیف من الاثبات، و باقی قراء به تشدید من الثبیت و معنی تکثیر فعل بود، وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، و بنزدیک اوست «ام الكتاب» و «اصل الكتاب» که لوح محفوظ است. مفسران خلاف کردند در معنی آیت، عبد الله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی همه چیز محو کند و اثبات از آنچه او خواهد چنان که خواهد، مگر شقاوت و سعادت و مرگ. عکرمه گفت از عبد الله عمر که: بر آسمان دو نوشته است، یکی لوح محفوظ و چیزی دیگر که بر او نویسند. آنچه بر لوح محفوظ نویسند آن را تغییر و تبدیل نبود و آنچه بر نوشته دیگر نویسند آن را تغییر و تبدیل کنند به محو و اثبات. ابو صالح و ضحاک گفتند: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ معنی آن است که خدای تعالی بستر از دیوان حفظه اعمال ما آنچه بر آن ثواب و عقابی نبود از مباحات. کلبی گفت: اینکه محو در «۲» دو چیز باشد «۳»، در ارزاق و آجال، بستر آن نوشته را و زیادت کند. همام گفت، او را گفتیم: اینکه که گفت تو را! گفت: ابو صالح عن جابر بن عبد الله عن النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - پس از آن کلبی را دیدم از اینکه آیت سؤال کردم او را، گفت: معنی آن است که، کرام الکاتبین در نامه اعمال ما همه چیز بنویسند «۴» از اقوال و افعال. چون روز پنج شنبه باشد هر چه در او ثواب و عقاب نبود از مباحات بیفکنند و محو کنند و ----- (۱).

قم: آرد. (۲). آب، آز او. (۳). قم: بود. (۴). آب، آز: بنویسد. صفحه: ۲۳۶ آنچه در او ثواب و عقاب بود رها کنند. کلبی روایت کرد از باذان «۱» از جابر عبد الله انصاری که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی محو کند آنچه خواهد و اثبات کند آنچه خواهد بی استثنا. و در خبر می آید که رسول - علیه السلام - گرد خانه طواف می کرد و می گریست و می گفت: بار خدایا! اگر من از اهل سعادت مرا بر آن ثابت دار و اگر از اهل شقاوت و تو چنین نوشته‌ای، بفرمای تا بسترند و از اهل سعادت بنویسند «۲»، فانك تمحوا [ما تشاء]

و ثبت و عندك ام الكتاب. و غرض از اینکه گفتن او را - علیه السلام - آن بود تا ما بیاموزیم و در دعا بگوییم، و اما او از اهل شقاوت نبود و ممکن بود که او را تعبد «۳» کرده باشند به گفتن اینکه، تا در اینکه گفتن [۵۶-پ]

او را ثواب بود چنان که ما را فرمود گفتن که بگوییم: رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ «۴» يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کردند در تفسیر اینکه آیت که گفت: احوال قرون خواست قرنا بعد قرن «۶»، در هر عصری قرنی باشند «۷» چون مدت ایشان به سر آید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر بنویسند. سعید

----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد. (۲). آج، لب: بنویس. (۳). آب: متعبد. (۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: گفتار. (۶). آب، آز که. (۷). همه نسخه بدلها: باشد. صفحه: ۲۳۷ جبر و قتاده گفتند: مراد شرایع است و

نسخ (۱) آن که خدای تعالی آنچه خواهد محو کند به نسخ و آنچه خواهد به بدل آن اثبات کند تا به محو (۲) منسوخ باشد و مثبت (۳) ناسخ، یا آنچه خواهد نسخ کند و آنچه خواهد بر حکم خود رها کند. حسن بصری گفت: آجال بندگان است لقوله: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ همه را آجال نوشته باشد، آنکه آنچه خواهد از آن محو کند به نقصان یا اثبات کند به زیادت. مجاهد گفت: سبب نزول آیت آن بود که، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (۴) لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ اگر چه آجال نوشته است، تصرف آن به خدای است و تغییر و تبدیل آن به اوست تا آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد اثبات کند که لوح محفوظ بنزدیک اوست و به فرمان و حکم اوست، تصرف او را باشد در آن. به هر ماه رمضان قسمت ارزاق و تقدیر آجال بفرماید و فریشتگان را اعلام کند. محمد بن کعب القرظی گفت: چون کودکی از مادر بزاید، اجل و رزق او بنویسند، چون بمیرد، اجل و رزق او بسترند. سعید جبیر گفت: مراد آن است که محو سیئات کند (۷) و به بدل آن حسنات بنویسند (۸) چنان که گفت: فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (۹) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ، محو کند یعنی پدران را ببرد و فرزندان را بیارد. سدی گفت: محو کند، یعنی قمر را و اثبات کند آفتاب را، و ذلك قوله تعالى: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ يَتَذَكَّرُ (۱۰) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (۱) - الآية. ابو الدرداء روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی را نوشته‌ای باشد، در آخر شب از شب سه ساعت مانده پیش خواهد و در او نظر کند، و آن نوشته‌ای باشد که جز او کس را بر آن اطلاع نبود، از آن جا آنچه [خواهد] (۲) محو کند و آنچه خواهد اثبات کند. ابن جریر گفت از عطا از عبد الله عباس که گفت: خدای تعالی لوحی آفریده است که آن را لوح محفوظ گویند، از درّی سپید طول آن پانصد ساله راه است آن را دو دقه هست (۳) از یاقوت هر روز سیصد و شصت بار به آن لوح نظر کند آنچه خواهد بسترند و آنچه خواهد رها کند (۵۷-). قیس بن عبّاد گفت: روز دهم رجب باشد آن روز که خدای تعالی محو و اثبات کند. وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، یعنی اللوح المحفوظ. و أمّ كلّ شیء، اصله، و منه: أمّ الولد، و أمّ الكتاب، و أمّ القرى لمکّه، و أمّ المثوی للمضیف. و حق تعالی اینکه محو و اثبات بحسب (۴) مصلحت فرماید آنچه تعلق به مصلحت دارد به اوقات و اشخاص و اسباب بگردد، کمصلحه المریض و التّاجر و غیرهما. حق تعالی اجلی بنویسد بنده‌ای را، آنکه مصلحت در آن داند که اگر او را دعایی کند یا صدقه‌ای دهد یا طاعتی کند مدّتی در عمر او فزاید (۵) آن نوشته بفرماید ستردن و به جای آن دیگری بنویشتن چنان که در خبر آورده‌اند که: یک روز عیسی مریم - علیهما السلام - (۶) نشسته بود و جبریل بنزدیک او نشسته بود. و حواریان پیش او بودند، مردی می‌آمد پشته‌ای هیزم در پشت گرفته و نانی چند در هم پیخته (۷) و می‌خورد و نشاط می‌کرد. جبریل - علیه السلام - گفت: عجب از اینکه مرد که نشاط می‌کند و او را یک ساعت عمر بیشتر مانده نیست (۸). عیسی - علیه السلام - به تعجب حواریان را بگفت (۹). روز دیگر آن مرد را دیدند رسن بر دوش افکنده به هیزم آوردن می‌رفت، گفتند: یا روح الله؟ نگفتی که اینکه مرد را یک - - - - - (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۲). با توجه به قم و اتفاق نسخه بدلها آورده شد. (۳). قم: باشد. (۴). مل: به حکم. (۵). بم: افزایند، آب: بیفزاید، مل: افزاید. (۶). همه نسخه بدلها: عیسی - علیه السلام. [.....]

(۷). آو، بم، آب، آز، آج، لب: پیچیده. (۸). قم، آو، بم: عمر بیش نمانده است، آب: از عمر بیش نمانده است، مل: بیش از عمر نمانده، آج، لب: عمر بیش نمانده. (۹). مل: عیسی - علیه السلام - اینکه با حواریان بگفت بتعجب. صفحه: ۲۳۹ ساعت عمر مانده است (۱)! گفت: مرا جبریل گفت. گفتند: از خدای درخواه تا معلوم کند که سبب چه بود. عیسی - علیه السلام - دعا کرد، جبریل آمد و گفت: من که بیامدم در لوح نگاه کردم عمر او یک ساعت مانده بود، چون از پیش ما بگذشت، از آن نان که می‌خورد نواله‌ای در دست او مانده بود، سالی بر او سؤال کرد، او آن نواله نان به او داد: خدای تعالی بفرمود تا انقضای اجل او از لوح محو کردند و پنجاه سال در عمر او بیفزود. و سبب مرگ (۲) از آن خواست بودن که در آن پشته هیزم ماری سیاه قتال بود (۳) و هنوز در پشته هیزم است چون خواست که او را بزند، خدای به آن صدقه از او دفع کرد. عیسی - علیه السلام - آن مرد را باز خواند و گفت:

آن پشته هیزم دینه «۴» را چه کردی! گفت: همچنان «۵» نهاده است. گفت: همچنان پشته «۶» پیش من آر. او برفت و پیش عیسی آورد. بفرمود تا بگشادند، ماری سیاه عظیم از میان آن «۷» بیرون آمد. حواریان از آن بعجب «۸» ماندند و مرد را قصه بگفتند و او شادمانه گشت و در صدقه بیفزود- و اخبار مانند اینکه بسیار است. و محو، اذهاب اثر باشد، و اثبات، اخبار باشد به وجود چیزی، و نقیض او نفی «۹» بود و مراد اینکه جایگاه نوشتن است، و مفعول محو بگفت و مفعول اثبات حذف کرد، اکتفاء بالاول، و التقدير: و ثبت ما یشاء، و مثله قوله: وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ «۱۰» وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ «۱۱» وَ اِمَّا «۱۲» ما «۱» نیست که لا بد باید تا تو بینی، اِنما بر تو بلاغ و رسانیدن است پیغام ما را، و بر ما شمار کردن ایشان است. و آیت وارد است مورد تهدید و وعید کافران، عاجلا- و آجلا- قوله: اَوْ لَمْ يَرَوْا اَنَّا نَأْتِي الْاَرْضَ - الْاَيَّة، حق تعالی گفت: نمی بینند اینکه کافران، یعنی نمی دانند، اَنَّا نَأْتِي الْاَرْضَ، که ما به زمین آییم، یعنی قصد کنیم به زمین، نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا [۵۷-پ]، و آن را «۲» کم باز می کنیم از کنارهایش، یعنی از دیار کفر کم می کنیم و در دیار اسلام می فزاییم «۳» به فتح و ظفر، و اینکه قول عبد الله عتّاس و حسن و ضحاک است. مقاتل سلیمان گفت: مراد به زمین مکه است، و مراد به نقصان اطراف، فتح پیرامن آن، و بر اینکه وجه آیت را مورد تنبیه و تهدید بود، یعنی نترسند اهل مکه که با ایشان همان کنیم که با دیگران کردیم! مجاهد گفت: مراد به زمین جمله زمین است، نقصها بموت اهلهای، آن را نقصان و بیران «۴» کنیم به مرگ اهلهای، و عکرمه هم اینکه گفت که. نقص زمین به هلاک اهلهای، و چندانی نقصان می کند خدای تعالی زمین «۵» تا مانند اینکه گردد و به دست عقد نود بیست «۶». و روایتی دیگر از عبد الله عتّاس و عطا که گفتند: خراب و نقصان «۷» زمین به مرگ «۸» علما و فقها باشد. ابو الدردا روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: خذوا العلم قبل ان يذهب، علم بیاموزی پیش از آن که بشود. گفتند: علم چگونه بشود و قرآن در میان ما بشاد و در دلهای ما می خوانیم و فرزندان را می آموزیم! رسول- علیه السلام- خشم گرفت و گفت: جهودان و ترسایان که ضال شدند، کتاب در میان ایشان نبود! «۹» ذهاب العلم ذهاب «العلماء»، رفتن علم به رفتن عالمان باشد. عبد الله بن عمرو «۱۰» روایت کرد از رسول- صلی الله علیه و علی آله- که گفت: انّ ----- (۱). قم: آن از جمله آن. (۲). قم، مل: آنان را. (۳). آو، بم، آج، لب: می افزاییم، آب، آز، بیفزاییم. (۴). همه نسخه بدلهای، بجز مل: ویران. (۵). همه نسخه بدلهای، بجز قم را. (۶). بم: بود بگرفت، آج: عقل بود بگرفت، بم، لب: عقد بود بگرفت، مل: عقد بود نیست. (۷). مل: خراب نقصان. (۸). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: نقصان. (۹). آب، آز، لب: بذهاب، آج: یذهب. (۱۰). همه نسخه بدلهای، بجز قم: عمر. «۱» «۲» «۳» صفحه: ۲۴۱ الله الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من التماس و لكن يقبض العلم يقبض «العلماء» گفت: خدای تعالی علم باز نگیرد چنان که از میان مردمان بر کند و لکن علم بر دارد و باز گیرد به باز گرفتن عالمان، حتّی اذا لم يبق عالم اتّخذ الناس رؤساء جهالا فأفتوا بغير علم فضلوا و اضلّوا، تا آنکه که عالمی نماند، مردمان رئیسان جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند. ابو الدردا گفت اهل حمص را: یا اهل حمص؟ عالماتان «۴» می روند و جاهلاتان علم نمی آموزند، اقبال کرده‌ای بر آنچه شما را به آن ضمان کرده‌اند، و ضایع فرو گذاشته‌ای «۵» آنچه شما را فرموده‌اند. علم بیاموزی پیش از آن که برود، که رفتن علم به رفتن علما باشد. و عبد الله مسعود روایت کند که، رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت: موت العالم ثلثة فی الاسلام لا یسدها شیء الی یوم القیامة، مرگ عالم رخنه‌ای باشد در مسلمانی «۶» که آن را هیچ چیز بنبندد تا به روز قیامت. اهل اشارت گفتند: موت الأنبياء یقرح به العین و موت الالباء مصیبة للبنین، و موت الالباء یقطع الوتین و موت الأكفء یعرق منه الجبین، و موت العلماء ثلثة فی الدین، و قیل: موت التّسوان خلل الاوطان، و موت الولدان حرقة الجنان و موت السیطان تشویش البلدان، و موت الاخوان مهیج الاحزان، و موت الاقران هد «۷» الارکان، و موت العالم ثلثة فی الایمان. انس مالک روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: مثال علما در زمین مثال ستاره است در آسمان به او راه برند در برّ و بحر. وَ اللَّهُ یَحْكُمُكُمْ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، و خدای حکم کند و حکم او را معقب و مغیر نباشد. و معقب آن باشد که چیزی به عقب چیزی بیارد، یعنی کس حکم او را مخالفت نتواند کردن به چیزی که آن را بشکافد. وَ هُوَ سَرِيعٌ

الحساب، و او زود شمار است. قوله: وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، آنگه برای تسلی رسول را می‌گوید: آنان که ----- (۱). مل: لا ینقص. [.....]

(۲-۳). مل: نقص. (۴). آب، آز: عالمانتا/ عالمانتان. (۵). آو: ضایع گذاشته. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: در اسلام و دین. (۷). آو، بم: هدام، آب، مل، آز، آج، لب: هدم. صفحه: ۲۴۲ پیش اینان بودند نیز مکر کردند و هیچ اثر نکرد و هیچ غنا نکرد با مکر خدای که مکر همه خدای راست. در «مکر خدای» چند قول گفتند: یکی آن که، مراد به مکر، عذاب است که از عذاب او بهری آن است که صورت مکر دارد، چنان که چند جای بیان کردیم. و گفتند: اسباب مکر خواست، چه مکر همه ما کران به اسباب او میسر شود [۵۸-ر]

از اقدار و تمکین و تخلیت و مانند اینکه. و گفتند: مراد جزای مکر است، چنان که در دگر جا شرح داده شده است. یَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ، او داند آنچه هر نفسی کند، و مورد او «۱» مورد وعید است. وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عَقَبَى الدَّارِ، و بدانند کافران که عاقبت سرای که را خواهد بودن. ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: الکافر، علی لفظ الواحد، و باقی قراء علی لفظ الجمع کفار خواندند. ابو علی گفت: قوله: سَيَعْلَمُ، از آن بابست که تعدی کند به دو مفعول به دلالت آن که از پس او جمله استفهامی می‌آید، و تقدیر آن است که: و سيعلم الکافر ان عقبی الدار لایهما، او «۲» لای الفریقین تکون. و آن که «الکافر» خواند، گفت: «لام» جنس است و جنس مشتمل بود بر واحد و جمع. پس در معنی فرق نیست میان هر دو قراءت. وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا، حق تعالی در اینکه آیت انکار کرد بر کافرانی که منکر بودند نبوت رسول را - صلوات الله علیه و علی آله - گفت می‌گویند کافران که: تو پیغامبر نه‌ای. تو جواب ده و بگو: كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، بس است خدای گواه میان من و شما و آن کس که علم کتاب بنزدیک اوست. بعضی مفسران گفتند: عبد الله سلام است، و بیشتر مفسران از قدما و محدثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان بر آنند که امیر المؤمنین علی است. عبد الله بن عطا گفت که، از باقر - علیه السلام - پرسیدم که: و من عنده علم الكتاب، کیست آن که علم کتاب بنزدیک اوست! گفت: علی بن ابی طالب، ----- (۱). آو، بم، آب، آج، لب: آیت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: ای. صفحه: ۲۴۳ و محمد بن الحنفیه هم اینکه گفت. و راوی خیر گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم، عبد الله سلام در گوشه‌ای نشسته بود، گفتم ابو جعفر را که، مردمان می‌گویند که: و من عنده علم الكتاب اینکه است. گفت: نه، ذاک علی بن ابی طالب. و در شاذ حسن بصری و سعید جبیر خواندند: و من عنده علم الكتاب، چنان که «من» حرف جرّ باشد، و «علم» فعل ما لم یسم فاعله، بود، و معنی آن که از او بدانستند کتاب، و ضمیر راجع است با نام خدای «۱» من عند الله علم الكتاب. و روایت کرده‌اند که: اینکه قراءت رسول - علیه السلام - خوانده است. و الله اعلم «۲». ----- (۱). قم، آب ای، دیگر نسخه بدلها، بجز مل او. (۲). همه نسخه بدلها بصخته. صفحه: ۲۴۴: سورة ابراهیم - علیه السلام اینکه سورت مکی است در قول مجاهد، و قتاده گفت: مکی است الا دو آیت، و هما قوله: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا «۱» وَ بئس القراء «۲» ما «۳» دو آیت است در عدد کوفیان، و پنجاه و چهار در عدد مدنیان، و پنجاه و یک در عدد بصریان. و هشتصد و سی و یک کلمت است، و سه هزار و چهار صد و چهار حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که سورت ابراهیم بخواند، خدای تعالی «۴» از مزد بدهد ده حسنه به عدد هر که بت پرستند «۵» و به عدد هر که بت نپرستند «۶».

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۱۲]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرِّكَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَنْ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤَنَا فَأَنْتُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲) (۷)

[ترجمه]

دفتری که فرو فرستادیم (۸) به تو تا بیرون آری مردمان را از تاریکیها به روشنایی به فرمان خدایشان به راه (۹) خدای بی همتا ستوده (۱۰). ----- (۱) و ۲. سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۲۸ و ۲۹. (۳). از قم افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، جز مل او را. (۵). آب، آز: پرستیدند، آج: پرستید. (۶). آب، آز: پرستیدند، آج: پرستید، بم، آب قوله تعالی، مل و الله اعلم بصوابه، آج، لب قوله. [.....]

(۷). آج، لب ترجمه کرده است به: به نام خدای بخشاینده مهربان. (۸). آو، بم، آج، لب آن را. (۹). قم: با راه. (۱۰). آو، بم: بستوده، قم: سزاوار حمد. صفحه: ۲۴۵ خدای است آن که او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و وای کافران را از عذابی سخت. آنان که بگریزند (۱) زندگانی نزدیکتر (۲) بر باز پسین، و بگردند از راه خدای و طلب کنند آن را کثری، ایشان در گمراهی دورند. نفرستادیم ما هیچ (۳) پیغامبری مگر به زبان قومش تا بیان کند ایشان را. اضلال کند خدای آن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد، و او خدای قادر است و محکم کار. بفرستادیم موسی را به حجتهای (۴) ما که بیرون آر قومت را از تاریکیها به روشنایی، و (۵) یاد ده ایشان را روزهای خدای، در آن دلیلهایی هست هر صبر کننده‌ای شکر کننده را. چون گفت موسی قومش را. یاد کنی نعمت خدای بر شما، چون برهانید شما را از آل فرعون که می‌نهادند بر شما (۶) بدی عذاب، می‌کشتند پسرانتان را و زنده می‌کردند زنانتان را، و در آن محنتی بود از خدایتان بزرگ. و چون آگاه کرد خدای شما، اگر شکر کنی، بیفزایم شما را و اگر کفران کنی عذاب من سخت است. ----- (۱). قم: برگزیدند. (۲). قم: دنیا را، آو،

بم، آج، لب: دنیا. (۳). قم، آو، بم، آج، لب: از. (۴). قم: به نشانه‌های. (۵). قم، آو، بم، آج، لب: با. (۶). قم: می‌نمودند شما را. صفحه: ۲۴۶ گفت موسی: اگر کفر آری شما و آنان که در زمین اند همه، خدای بی نیاز و ستوده است. نیامد به شما خبر آنان که از پیش شما بودند امت نوح و قوم هود (۱) و قوم صالح (۲) و آنان که از پس ایشان بودند! نداند ایشان را مگر خدای آمد به ایشان پیغامبرانشان به حجتها، باز بردند (۳) دستهایشان در دهانهایشان، و گفتند ما کافریم به آنچه فرستاده‌اند شما را به آن و ما در شکیم از آنچه می‌خوانی ما را با آن به تهمت آورده. گفتند پیغامبرانشان: در خدای شک است آفریننده آسمانها و زمین، می‌خواند شما را تا

بیمرزدتان از گناهانتان و باز پس دارد شما را تا به وقتی نام زد «۴»! گفتند: نیستی شما مگر آدمی همچو ما، می‌خواهی که برگردانی ما را از آنچه پرستیدند پدران ما، بیاری به ما حجتی روشن «۵». گفتند ایشان را پیغامبرانشان: نیستیم ما مگر آدمی مانند شما و لکن خدای منت نهد بر آن که خواهد از بندگانش، نباشد ما را که آریم به شما حجتی مگر به فرمان خدای، و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان. و چیست «۶» ما را که توکل نکنیم بر خدای و بنمود ما را ----- (۱). قم، آو، بم، آج، لب: و عاد. (۲). آو، بم، آج، لب: و ثمود. (۳). آو، بم، آج، لب: باززدند. (۴). قم، آج، لب: نام برده، بم: نام زده. [.....]

(۵). قم: هویدا. (۶). قم: نیست. صفحه: ۲۴۷ راه ما، و صبر کنیم بر آنچه رنجه داشتی «۱» ما را، و بر خدای باید تا توکل کنند توکل کنندگان. قوله تعالی: الر، بنزدیک آن که گفت، «الر» نام «۲» سورت است، گفت: محل- او رفع است بر ابتدا، و قوله: کتاب، خبر اوست. و آن که گفت نام قرآن است، همچونین. و آن که جز اینکه گفت، گفت: او را موضعی نیست از اعراب و مبتدای مقدری است، و «کتاب» خبر اوست، ای هذا کتاب، أنزلناه صفت اوست. حق تعالی گفت: در اینکه آیت و خطاب کرد با رسول که: اینکه کتاب قرآن، کتابی است که ما فرو فرستادیم آن را به تو تا تو مردم را برون آری به او از تاریکیهای کفر به نور ایمان. و ظلمت و نور، کنایت است از کفر و ایمان. یا ذن ربهم، به فرمان خدایشان، إلی صراط العزیز الحمید، با راه خدای، و آن اسلام است. رمانی گفت: «ظلمت»، تاریکی بود در هوا که منع کند از رؤیت مرثیات، گفت: و «نور» بیاضی باشد شعاعی که با آن رؤیت صحیح بود. قتاده گفت: مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، یعنی من الضلالة الی الهدی، و اما «عزیز»، مرجع او با قادری است [۵۹- ر]، و عزیز گویند مرد قاهر و غالب را من قولهم: من عز بڑ، ای من غلب سلب، و نیز عزیز گویند آن را که ممتنع بود از آن که بر او ظلم کنند، و اینکه هر دو در حق خدای تعالی روا بود. و عزیز نیز، سخت صعب باشد، يقال: عز علی کذا، ای شق و صعب، و عزیز نیز نیافت باشد، من قولهم: عز من الکبریت الاحمر، و اینکه به استقصا تر «۳» اینکه رفته است «۴». و «حمید»، محمود باشد، فعیل به معنی مفعول. الله الذی، ابن عامر و نافع خواندند «۵» مرفوع بر ابتدا و خبر و الذی و آنچه از پس اوست از صله او. و باقی قراء خواندند: «الله» به جر علی أنه بدل من العزیز الحمید، خدای آن است که هر چه در آسمان و زمین هست او راست به ملک و ملک، ملک از آن جا که آفریده اوست، به ملک از آن جا که تصرف او راست در ----- (۱). آو، بم، آج، لب: برنجانید. (۲). قم: سر. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل پیشتر از. (۴). قم: برفته است. (۵). همه نسخه بدلها الله. صفحه: ۲۴۸ آن «۱». آنگه گفت: وای بر کافران از عذاب سخت که برایشان خواهد بودن در دوزخ. آنگه وصف کرد کافران را به آن که اختیار می‌کنند دنیا را و منافع آن را بر آخرت. و محل «الذین» «۲» جز «۳» است برای آن که صفت «کافرین» است. و استحباب، طلب محبت چیز باشد به تعرض آن، و محبت ارادت منافع محبوب باشد. و استحباب اینکه جا به معنی اختیار است به قرینه «علی» «۴»، يقال: استحَب کذا علی کذا، اذا اختاره علیه، و منه قوله: وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى «۵» وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، بیان کردیم که: «صد»، هم لازم است و هم متعدی، از راه خدای می‌برگردند و دیگران را بر می‌گردانند، یعنی مسلمانی. و سبیل و طریق یکی باشد، و هم مذکر است و هم مؤنث. وَ يَبْعُونَهَا عَوْجًا، و طلب کنند آن را کژی، یعنی خواهند تا کژ کنند آن را و در دین و کار و کلام «عوج» گویند به کسر «۱۰» و در چوب و دیوار و آنچه اجسام باشد به فتح «عین» عوج گویند. -----

فصلت (۴۱) آیه ۱۷. (۶). آو، بم، فردا د قیامت / در قیامت. (۷). آج، لب: گذارده. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: باز جستندی. (۹). قم: حریمی. (۱۰). آو، بم، آج، لب: از عین. صفحه: ۲۴۹ أولئك في ضلال بعيد، ایشان در گمراهی اند دور از ره راست. و «ضلال»، ذهاب باشد از ره صواب، و اصل او هلاک باشد- و کلام در او به استقصاء برفته است. و ما أرسلنا من رسول إلا لبلسان، «ما» نفی است و «من» مؤکد اوست، حق تعالی گفت: ما نفرستادیم هیچ پیغامبر را الا به

زبان قومش، یعنی به لغت ایشان، تا چون با ایشان خطاب کند، خطاب او بدانند. و «لام» در او لام غرض است، گفت: پیغامبران را برای بیان فرستادیم (۱). آنگه گفت: فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ، و خدای اضلال کند، و وجوه آن بگفتیم از: خذلان و تخلیت و حکم و تسمیت (۲) و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت، و اهلاک. و يَهْدِي مَن يَشَاءُ، و هدایت دهد آن را که خواهد، و معنی لطف باشد و توفیق و بیان [۵۹-پ]

و حکم و تسمیت و راه بهشت و ثواب نمودن. و «فا» برای استیناف آورد، نه برای عطف، و مثله: لَتُبَيِّنَنَّ لَكُمْ وَ نُقَرِّئُ فِي الْأَرْحَامِ (۳) وَ هَيَّوَالْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و او عزیز و حکیم است. مجاهد گفت: مورد آیت، مورد منت است بر رسول - علیه السلام - که خدای تعالی گفت: هر پیغامبری را که فرستادم به قومی فرستادم که بر لغتی و زبانی بودند، مگر تو را که به کافئه الناس فرستادم از عرب و عجم و ترک و روم و هند و سایر بلاد، علی اختلاف السننهم و الوانهم. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا، و بفرستادیم ما موسی را به آیات ما و دلالات و معجزات، و قوله: أَنْ أُخْرِجَ، در کلام مخدوفی هست، و التقدیر: و قلنا له ان اخرج قومك، و گفتیم او را: بیرون آر قومت را از ظلمات کفر به نور ایمان به دعوت به طریق ترغیب و ترهیب. وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، و یاد ده ایشان را ایا [م] (۴) خدای. «با» زیادت است. و در معنی او دو قول گفتند، حسن و قتاده و مجاهد و سعید جبر گفتند: ای

(۱) - همه نسخه بدلهها، بجز آج: فرستادیم. (۲). قم و اقدار و تمکین، دیگر نسخه بدلهها، بجز لب: و حکمت و تسمیت. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۵. (۴). به قیاس با نسخه بدلهها افزوده شد و نیز فحوای عبارت. صفحه: ۲۵۰ بنعم الله، ایام کنایت کرد از نعم، و اینکه کنایت معروف است عرب و عجم را (۱)، یکی از ما گوید: آن روزگار ما، و دریغا روزگار ما؟ تأسف خورند بر ایام در نعمت گذشته، و قول الشاعر: قی الله ایامنا باللوی و قوله: قی الله ایامنا لنا و لیالیا و قوله: و [۲] ایامنا باللوی هل تعود و قول ابی تمام من هذا الباب: ایامنا ما کنت (۳) الما مواهبا و کنت باسعاف الحیب حبایبا و قول دیگر آن است: و ذکرهم بنعم الله فی اعدائه، و یاد ده ایشان را که خدای با امت سلف چه کرد از کافران، و منه قول الشاعر: و ایامنا مشهوره فی عدونا لها غرر معلومه و حجول و قول عمرو بن کلثوم: و ایام لنا غر طوال عصینا الملک فیها ان ندینا (۴) و اگر حمل کنند بر هر دو، اولیتر باشد لاستغراقه المعنیین، و اینکه شاملتر بود فایده را، چنان که گویند: خذه بالشده و اللین. آنگه گفت: در اینکه تذکیر و یاد دادن، یا در آن احوال که در آن ایام بود، آیاتی و علاماتی و دلالاتی و عجایبی هست، هر صبر کننده ای شکر کننده را، و فعال و فاعول، هر دو بنای مبالغت است. و اذ قال موسی لِقَوْمِهِ، آنگه گفت: یاد کن ای محمّد چون گفت موسی قومش را: اذکروا نعمه الله علیکم، یاد کنی نعمت خدای بر شما، چون برهانید شما را از فرعون و قوم او چون بر شما می نهادند، یقال: سامه الخسف اذا کلفه احتمال الضیم و الظلم، و محلّ اینکه جمله نصب است علی الحال. سوء العذاب، ای شده الضیم (۱) - همه نسخه

بدلهها، بجز قم چنان که. (۲). از، دا افزوده شد. (۳). آو، آز، آب، آج: هل کنت. (۴). آز، آب: تدینا. صفحه: ۲۵۱ ظلم سخت. آنگه تفسیر داد آن را بقوله: وَ يَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَهُمْ، و اگر آن را مستقل (۱) کنند به فایده اولیتر باشد برای «واو» عطف، چه میان بدل و مبدل «واو» عطف نباشد، و قبطیان، اسرائیلیان را استخدام کرده بودند و خدم خود گرفته، هر کاری سخت ایشان را فرمودندی (۲)، چون: سنگ کشیدن و کار گل کردن و ستور داری و بار گران بر گرفتن و مانند اینکه. آنگه گفت (۳): و نیز پسران ایشان را می کشتند به تهمت وجود موسی - چنان که قصه آن برفته است (۴) - و دختران را رها می کردند. و الاستحیاء، استبقاء الحی حیاء، و زنان را نمی کشتند که از اینکه تهمت بری بودند، و نیز تا نسل بنی اسرائیل به یک بار منقطع (۵) نشود. وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ، و در اینکه که گفته شد، امتحانی و ابتلایی عظیم بود از خدای تعالی. و «بلاء»، مستعمل بود در نعمت و محنت برای آن که مراد از او ابتلاست، و ابتلا به هر دو باشد، و اینکه جا (۶) هر دو محتمل است، یعنی به نجات از آن بلا از خدای نعمتی عظیم بود بر ایشان، یا صبر کردن بر آن، امتحانی بود از خدای تعالی. وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ، و یاد کن ای محمّد؟ اینکه آیت عطف است [۶۰-ر]

بر آیت اول به «واو»، و نیز یاد کن چون اعلام کرد خدای تعالی شما را. و تفعل، به معنی افعال آمده است، نحو قولهم: توعدته و

اوعدته، پس تأذن به معنی آذن (۷) است، و الايدان، الاعلام، و اصله: ايقاع الشئ في الاذن، و اینکه نیز نعمتی است از خدای تعالی که اعلام کرد شما را که اگر شکر من کنی، نعمت بر شما زیادت کنم. و گفته‌اند: الشکر، قید النعمه و صید لها، قید است و صید است نعمت حاصل را، قید است و بند است. رها نکنند (۸) تا برود، و نا آمده را صید است بگیرد و به دام آرد، و از اینکه جاست حدیث امیر المؤمنین - علیه السلام - که گفت: اذا وصلت اليکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر لها، گفت: چون اوایل نعمت به شما رسد، و آخر آن را برمانی به اندکی شکر کردن. و بیان کردیم که: شکر، اعتراف -----

----- (۱). بم، آب، آذ: مستقبل. (۲). قم: و ایشان را کارهای سخت فرمودندی. (۳). آذ، آب: که همه گفت. [.....]

(۴). آو، بم، آب، آذ، آج، لب: برفت. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: بریده. (۶). آب، آذ: آن جا. (۷). قم، آو، بم: آذن. (۸). آو، بم، آب، آذ، آج، لب آن را. صفحه: ۲۵۲ بود به نعمت منعم با ضربی تعظیم او، و وجوب او از بدیهه عقل دانند بضرورت. و وجه وجوب او آن است که شکر نعمت است، خدای تعالی وعده داد به شکر کردن زیادت نعمت، و تهدید کرد به کفران نعمت انقطاع او، گفت: و اگر کفران کنی، عذاب من سخت است، یعنی عذاب کنم (۱) آن را که کفران نعمت می‌کند، چه بر ترک واجب مستحق عقوبت باشد. و قال موسى إن تکفروا، آنکه حکایت کرد از آن که موسی - علیه السلام - با آن کافر نعمتان گفت: إن تکفروا، اگر کفران کنی نعمت خدای را شما، و هر که در زمین هست به یک بار، خدای (۲) هیچ نقصان نبود (۳) که خدای بی نیاز است از شکر شما. ابو ادريس الخولاني گفت از ابو ذر الغفاري از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: خدای تعالی وحی کرد به بعضی انبیاء در بعضی کتب خود: (۴) «۵» عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد ذلک فی ملکي شيئا، عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم اجتمعوا علی افجر قلب رجل منکم لم ينقص ذلک من ملکي شيئا، عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم اجتمعوا فی صعید واحد فسألونی حوائجهم». فاعطيت کلاً منهم ما سأل» لم ينقص ذلک من ملکي شيئا الا بمقدار ما یغمس احدکم الابرة فی الیم فلینظر بم یرجع، گفت: بندگان من؟ اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان (۶) مجتمع شوند بر پرهیزگارتر دل مردی، در ملک من هیچ نیفزاید. بندگان من؟ اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان (۷) مجتمع شوند بر فاجرتر دل مردی، از ملک من هیچ نکاهد. بندگان من؟ اگر اولتان و آخرتان و انستان و جنتان مجتمع شوند (۸) در یک صعید، و جمله از من حاجتهای خود بخواهند و من همه را حاجت روا کنم، از ملک من هیچ نکاهد (۹) الا به -----

----- (۱). آب، آذ: کنیم. (۲). همه نسخه بدلها را. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: نکند. (۴). قم: حوائجکم. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: سالوا. (۶). آو، بم، آج، لب: پری و آدمیان، آب: آج، آذ: آدمی و پری. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: آدمی و پری تان جمع شوند. (۸). آو، بم: آدمی و پری تان جمع شوند. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم: بنکاهد. [.....]

صفحه: ۲۵۳ مقدار آن که یکی از شما سوزنی در دریایی زند، بنگر تا چه آب بگیرد به سوزن از دریا. و قوله: حمید، محتمل است که به معنی مفعول باشد و به معنی فاعل، و به معنی مفعول، چنان است که بیان کردیم که مستحق حمد و شکر باشد و ستوده و پسندیده، و به معنی فاعل چنان باشد که حمد کند آنان را که شکر نعمت او کنند، و غنی است از شکر شاکران تا اگر نکنند او را نقصانی نباشد، و اول لا یقدر است اینکه جا برای آن که معنی آن بود که: اگر خلائق همه کافر شوند و شکر او نکنند، او بی نیاز است از شکر ایشان و در ذات خود حمید است، اگر حمد او کنند و اگر نه. او مستحق حمد است، و به کفران کافران او از آن بنشود که مستحق حمد و شکر باشد. قوله: ألم یأتکم، آنکه حق تعالی بر سیل تنبیه گفت: ألم یأتکم، به شما نیامد و به شما نرسید خیر آنان که پیش شما بودند از امم سالفه و قوم گذشته (۱) «! آنکه بدل کرد بر سیل بیان ایشان را گفت: قوم نوح بودند و قبیله عاد بودند - که قوم هود پیغامبر بودند - و قبیله ثمود - که قوم صالح بودند، و آنان که پس از ایشان (۲) بودند که عدد ایشان و تفصیل

نداند مگر خدای - جل جلاله. جاءَ تَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، پیغامبران ایشان به ایشان آمدند با «۳» حجج و بیانات و آیات و علامات و ادله و معجزات، ایشان رد کردند دستهایشان با دهنهایشان. در او چند قول گفتند، عبد الله مسعود گفت و ابن زید: معنی آن است که، انگشت به خشم بر ایشان بکشند «۴»، چنان که گفت: وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ «۵» وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ، و گفتند: اینکه کافران پیغامبران را که: ما کافریم به آنچه شما را به آن فرستاده‌اند، و ما در شکیم از آنچه شما ما را با آن دعوت می‌کنی، شک می‌ریب، یعنی موجب ریب و تهمت. قَالَتْ «۱» أَلْفِي اللَّهِ شَكٌّ، در خدای شک می‌کنی که آفریدگار آسمانها و زمینهاست! برای آن گفتند که ایشان مقر بودند که: آسمان و زمین خدای آفرید نه بتان جماد، فی قوله: وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «۲» مِنْ ذُنُوبِكُمْ، اولتر آن است که «من» صله باشد، و سیویه گفت: شاید در «۳» موجب «من» زیادت کردن. و ابو علی گفت: تبعیض است، و گروهی گفتند: «من» بدل است، یعنی با مغفرت بدل کند از گناه شما [۶۱- ر]. و آن که گفت: «من» تبعیض است، گفت: تا بعضی گناهانتان بیامرزد، و شاید که «من»، تبیین باشد و شما را تأخیر کند تا به وقتی مسمی و نام برده، یعنی آجال وفات «۴» ایشان و وقت مرگشا «۵» تا تعجیل نباید کردن عذاب برایشان به کفرشان پیش حلول اجل مرگشان «۶»، ایشان جواب دادند پیغامبران را و گفتند: شما هم چون «۷» ما آدمیانی، فریشتگان نه‌ای «۸»، و غرض شما در اینکه آن است تا ما را از دین و طریقت پدران ما برگردانی و از معبودانی که ایشان می‌پرستیدند «۹». بر اینکه دعوی که می‌کنی حجتی روشن بیاری. رسولان ایشان را جواب دادند و گفتند: همچنین است، ما آدمیانیم همچون شما ----- (۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، قرآن مجید لهم. [...]

(۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵ و زمر (۳۹) آیه ۳۸. (۳). قم: که. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اوقات آجال. (۵). مرگشا مرگشان، همه نسخه بدلها: مرگشان. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: آجالشان. (۷). قم، آو، بم، آب، آز: همچون، آج، لب: همچو. (۸). آو، بم، آج، لب: فرشتگان نه، آب، آز: نه‌اید. (۹). آو، بم، می‌پرستیدند. صفحه: ۲۵۶ و لکن ما را بر شما مزیتی هست از فضل و منت خدای که خدای منت نهد بر آن که خواهد از بندگانش، و آن نعمت اختیار و اجتناب ماست به تحمیل رسالت و تخصیص ما به نعمت نبوت. و آنچه گفتم حجتی بیاری، ما را نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر به فرمان خدای، چه آنچه شما اقتراح می‌کنی از معجزات جز مقدور خدای نیست. آنکه گفتند: مؤمنان بر خدای توکل کنند و بر جز او توکل نکنند برای اینکه معنی ذکر خدای بر توکل تقدیم کرد، کقوله: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «۱» و ما لنا، ما را نباشد که توکل نکنیم بر خدای، و خدای تعالی ما را هدایت داد از الطاف و توفیق و تمکین و از إزاحت علت و نصب ادلت که ما به اینکه آلات و اسباب طریق حق و ره راست یافتیم به نظر در ادله. قوله: وَقَدْ هَدَانَا، «او» حال است، یعنی تا حال اینکه باشد، ما را نرسد که توکل بر جز خدای کنیم و ما تن بر آن نهادیم که بر رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم، و جمله متوکلان که خواهند که متوکل ایشان معتمد بود و بر جای، بر خدای توکل کنند. قوله تعالی:

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۳۴]

[اشاره]

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنَسْكَنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكُمْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَ يُأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بَرَّبَهُمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ (۱۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقَارِئُ (۲۹) وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳) وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

[ترجمه]

گفتند: آنان که کافر شدند پیغامبران را «۲» بیرون کنیم شما را از زمین ما، یا باز آیی در دین ما، وحی کرد به ایشان خدایشان که ما هلاک کردیم «۳» ظالمان را. و بنشانیم شما را در زمین از پس ایشان، آن آن راست که بترسد از مقام من و بترسد او وعید من. طلب فتح کردند و نومید «۴» شد هر متکبری ستیزه گری. از پس او دوزخ است، و آب دهند او -----

----- (۱). سوره فاتحه (۱) آیه ۵. (۲). قم تا. (۳). آو، بم، آج، لب: هلاک بر آریم. (۴). بم، آج، لب: نومید شدند. صفحه ۲۵۷ را از آبی ز [ر]

دابه «۱». فرو برد آنرا و نزدیک نبود که آسان فرو شود آید به او مرگ از هر جایی و او نباشد مرده و از پس او عذابی بود درشت. مثل آنان که کافر شدند به خدایشان کارهایشان چون خاکستر «۲» بود که سخت شود به او باد در روز باد سخت «۳»، توانایی ندارند از آنچه کرده باشند بر چیزی آن است گمراهی دور. نبینی که خدای بیافرید آسمانها و زمین را به حق و درستی! اگر خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی دگر را «۴». و نیست آن بر خدای دشوار «۵». برون آیند برای خدای جمله، گویند ضعیفان آنان را که تکبر کردند «۶»: ما بودیم شما را پسرو، هستی شما بگزیراننده «۷» از ما از عذاب خدای! چیزی گویند اگر راه نمودی ما را خدای، راه نمودمانی شما را راست است بر ما اگر زاری کنیم یا شکیبایی کنیم، نیست ما را جای گریزی. -----

----- (۱). قم، آو، بم، آج، لب: زرداب. (۲). قم، آو، بم، آج، لب: خاکستری. [.....]

(۳). قم: روزی که باد سخت جهد. (۴). قم: خلقی نو، آو، بم: خلقی دگر نو. (۵). آج، لب: دشوار. (۶). قم: گردن کشی کردند. (۷). قم: کفایت کنندگان، آو، بم، آج، لب: بگریزنده. صفحه ۲۵۸ گوید ابلیس چون گزارده شود «۱» کار خدای وعده داد شما را وعده ای درست، و من وعده دادم شما را و خلاف کردم و نبود مرا بر شما دستی و قوتی «۲» جز آن که بخواندم شما را اجابت کردی مرا، و ملامت مکنی مرا و ملامت کنی خود را، من نیستم فریادرس شما «۳»، و شما نیستی فریادرس من، من کافر شدم به آنچه انباز کردی مرا از پیش، اینکه بیدادگران را بود عذابی دردناک. و بیرند «۴» آنان را که ایمان آرند و کار نکو کنند «۵» در

بهشتهایی که می‌رود از زیر آن «۶» جویها، همیشه باشند در آن جا به فرمان خداشان، تحیت ایشان در آن جا سلام بود. نبینی چگونه زد خدای مثل، سخنی پاکیزه چون درختی پاکیزه اصل آن درست بود و شاخ آن در آسمان! بدهد میوه‌اش «۷» هر سال به فرمان خدای، بزد خدای مثلها برای مردمان تا مگر ایشان اندیشه کنند. و مثل سخنی پلید چون درختی پلید باشد که بکنند از بالای زمین، نبود آن را «۸» قراری. بدارد خدای آنان را که ایمان آرند به سخن درست در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه کند خدای بیدادگران را، و بکند خدای آنچه خواهد. ----- (۱). آج، لب: گذارده بود. (۲). قم: از حجتی. (۳). آو، بم، آج، لب را. (۴). آو، بم: در آرند. (۵). قم: کردند نیکیه‌ها. (۶). آو، بم: در زیر آن، آج، لب: از فرود آن. (۷). قم، آو: میویش، آج، لب: بار دهد میوه‌اش. (۸). قم، آو، آج، لب از. صفحه: ۲۵۹ نبینی آنان را که بدل کردند «۱» نعمت خدای را به کفران، فرود آورند قوم خود را به سرای هلاک. «۲» دوزخ ملازم شوند آن را، و بد جای «۳» است آن. کردند خدای را همسران «۴» تا گمراه شوند از راه او، بگو که برخوردار شوی که بازگشت شما با دوزخ است. بگو بندگان مرا آنان که ایمان آوردند تا نماز به پای دارند و نفقه کنند از آنچه روزی کنیم ما ایشان را پنهان و آشکارا از پیش آن که آید روزی که فروخت نبود در او و نه دوستی. خدای آن است «۵» که بیافرید آسمانها و زمین را و بفرستاد از آسمان آبی، بیرون آورد به او از میوه‌ها روزی برای شما و فرمانبردار کرد برای شما کشتی تا بروی «۶» در دریا به فرمان او، مسخر بکرد شما را جویها. و مسخر بکرد «۷» شما را آفتاب و ماه دو ایستاده، و مسخر بکرد «۸» شما را شب و روز. بداد شما را از هر چه خواستی از او و اگر بشماری نعمت خدای، بنشماری آن را که آدمی بیداد کار «۹» کافر نعمت است. ----- (۱). اساس: بدل کردیم، با توجه به اصل عربی و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۲). آو، بم، آج، لب در. (۳). قم قرار. (۴). قم، آو، بم، آج، لب: همتایان. (۵). آو، بم: خدای راست، آج، لب: خداست آن. (۶). قم، آو، بم، آج، لب: برود. (۷-۸). قم: رام کرد. (۹). قم، آج، لب: بیدادگر. صفحه: ۲۶۰ قوله تعالی [۶۲- ر]: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ «۱» أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا، یا با دین ما آیی. اینکه «او» به معنی «الی ان» او «الما ان» است، نظیر قول القائل: لالزمنك او تعطینی حقی، المعنی الی ان تعطینی، او الما ان تعطینی حقی، و اینکه جا «الما» لا- یقتر است. و اگر گویند که بر قاعده خود است، بمعنی التخییر «۳» روا باشد، و معنی آن بود که شما مخیری، خواهی با دین ما آیی و در شهر «۴» مقام کنی، و خواهی بر دین خود می‌باشی و از زمین ما بروی. چون ایشان از اینکه دلتنگ شدند، خدای تعالی وحی کرد «۵» که من اینکه کافران را هلاک بر آرم و شما را در زمین بنشانم به جای ایشان از پس مرگ ایشان تا آنچه ایشان را تمنا بود در حق پیغامبران، پیغامبران در حق ایشان بدیدند. من بعدهم، ای من بعد موتهم. ذلک لمن خاف مقامی، اینکه آن راست که از مقام من بترسد، یعنی من قیامه بین یدی «۶»، از ایستادن او پیش من، و مثله قوله: وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ «۷» لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ «۸» وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ «۹» لِمَنْ خَافَ مَقَامِي، ای قیامی علیه و حفظی اسبابه و اعماله، اینکه آن راست که بترسد از قیام من بر او و حفظ من «۱۱» احوال و اعمال او، بیانه قوله: أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ «۱۲» ...، ای حافظ علیها اعمالها. ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل الآیة. (۲). قم، آو، آب، آز: برون. (۳). آو، بم، آب، آز، آج: التخییر. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل ما. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل ایشان. (۶). قم الساعه. (۷). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۰. [.....]

(۸). سوره فصلت (۴۱) آیه ۹. (۹). سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۲. (۱۰). همه نسخه بدلها که ذلک. (۱۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب به، مل بر. (۱۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۳. صفحه: ۲۶۱ اخفش گفت: ذلک لمن خاف مقامی، ای عذابی. و مراد به «مقام» دوزخ باشد، ای مقامی «۱» المخلوق المعد للعداب. و خاف وعید، و از وعید من بترسد. قوله: وَاسْتَفْتَحُوا، ای استنصروا و طلبوا الفتح و النصر، و مثله قوله: وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا «۲» رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا «۳» ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ «۴» وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۵» ... رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ

أنت خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (۷) «أَنْتِ مَغْلُوبَةٌ فَأَنْتَصِرُ» (۸) و «خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، و خائب و نومید شد هر جباری معاند حق که با حق بستهد و از حق برگردد، اینکه قول مجاهد است. قتاده گفت: عنید آن بود که استنکاف کند از گفتن: لا اله الا الله. مقاتل گفت: متکبر باشد. ابن زید گفت: مخالف حق باشد، و «عنید» و «عنود» و «معاند»، هر سه یکی باشد، و اصله من العند و هو الجانب، قال الشاعر: اذا نزلت فاجعلانی وسطا ائی کبیر لا اطیق العندا قوله: من ورائه جهنم» لفظ «وراء»، مستعمل است هم در پیش و هم در پس، و اینکه جا نیز محتمل است هر دو را. و خلف، لا یقتر است، یعنی [۶۲-پ]

دوزخ از ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم، لب: مقام. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۸۹. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. (۴). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۹. (۵). سوره انفال (۸) آیه ۳۲. (۶). همه نسخه بدلها: استعانت. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. (۸). سوره قمر (۵۴) آیه ۱۰. صفحه: ۲۶۲ پیش ایشان است و بر ره ایشان است، و ایشان را گذر بر آن جا «۱» ست، و اینکه چنان است که گویند: الموت وراک «۲»، مرگ در پیش تو است. و بر امام تفسیر دادند اینکه آیت را که: وَ كَانْ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ «۳» وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ «۵» وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ، و ----- (۱). قم: برنجا/ بر آن جا، دیگر نسخه بدلها، بر اینکه جا. [.....]

(۲). آب، آز: ورائک. (۳-۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹. (۴). قم: قال. (۶). همه نسخه بدلها: ابو عبیده. (۷). قم: او. (۸). آب، آز: ورائک. صفحه: ۲۶۳ ایشان را آب دهند از آبی که زرد آبه باشد از خون و ریم که از زیر کافران بیاید. قتاده گفت: آنچه از قروح و ریشهای ایشان پالوده شود. محمّد بن کعب و ربیع انس گفتند که: غسله اهل دوزخ باشد، و آن خون و ریمی باشد که از فروج زنان بیاید «۱». در خبر می آید که: ولید عبد الملک روزی در بعضی حجره‌های زنان رفت مست، جامعی قرآن نهاده بود، بر گرفت و باز کرد بر سبیل تفأل تا چه بر آید، بر آمد: وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، از آن به خشم آمد و جامع بنهاد و کمان بخواست و تیر و چندان تیر بر آن جا زد تا «۲» پاره پاره کرد، و اینکه بیتها می خواند: أ توعده عد کل جبار عنید فها انا ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا ربّ مرقنی الولید و بعضی اهل سیر گفتند که اینکه ولید یزید عبد الملک مروان بود. و از جمله زنداقه بود، و از جمله اشعار او در زنداقه اینکه بیتهاست: أ توعدنی الحساب و لست ادری أ حقاً «۳» ما تقول من الحساب فقل لله یمعنی طعامی و قل لله یمعنی شرابی قوله: یتجرّعه، فرو برد آن را، یعنی اینکه کافران جرعه و شربه را، من الجرء، و هو شرب الماء جرعه جرعه. و لا یکاد یتسیغه، و نزدیک نباشد که فرو برد آن را. بعضی گفتند: یکاد، زیادت است، یعنی و لا یتسیغه، و اینکه قول نیک نیست برای آن که یکاد را فایده‌ای جلیل هست، و آن آن است که: نه گوارانده بود و نه نزدیک آن بود که «۴» بگوارد، و مانند اینکه در کلام عرب و قرآن بسیار است، قال الله تعالی: وَ لَا یُکَادُ یُبَیِّنُ «۵» لَمْ یُکَدْ یَرَاهَا... «۷» وَ سَقُوا مَاءً حَمِیمًا فَفَطَعَ أَمْعَاءَهُمْ «۲»، و قال: یشوی الوجوه بئس الشراب «۳» [۶۳-ر]. وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، عبد الله عباس گفت: من کل جهه، از هر جهتی و جانبی. حق تعالی گفت: مرگ به او آید از هر جانبی و از هر جایی از جهات ست، از پیش و پس و چپ و راست و زیر و بالا. ابن جریر گفت و ابراهیم التیمی که: از هر جایی از اندامش تا از زیر «۴» هر موی مرگی بر آید او را، و اینکه بر طریق مبالغت است. ضحاک گفت: حتی من ابهام رجله «۵»، تا انگشت پایش، و اینکه را که موت خواند گفتند: مراد شداید و بلا یاست. و ما هو بمیت، با اینکه همه مرده نباشد و بنمیرد تا باز رهد، و جمع کردن میان اینکه و آن، اعنی نفی و اثبات از دو وجه بود: یکی از اینکه وجه که گفتیم که مراد به موت، نه مرگ است، بل مراد احوال و شداید است، آن را مرگ خواند بر توسع تا مناقضه نباشد به نفی و اثبات، و اما اگر موت بر حقیقت حمل کنند، خدای تعالی هر گه «۶» که او بمیرد او را زنده می کند، چنان که گفت: کُلَّمَا نَفَخَتْ جُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا «۷» وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ، و در پیش او عذابی ستر «۸» باشد. و گفتند: از پس او عذابی باشد عظیم. و گفتند: از پس اینکه عذاب او را عذابی بود غلیظ. مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ - الاية، حق تعالی در اینکه آیت مثل زد اعمال کافران را و تشبیه کرد آن را به خاکستری که بادی سخت بر او مسلط شود تا هیچ بر جای نماند. و در رفع «اعمالهم» دو قول گفتند: یکی آن که بدل

«مثل» است - بدل اشتمال - و التقدیر: مثل اعمال الذین کفروا، و از حق بدل اینکه «۹» باشد که آن را اصل -----
 ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: شریقی. (۲). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹. (۴).
 همه نسخه بدلها: بن. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رجلیه. (۶). مل که خواهد. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۵۶. (۸). آل: سطر. (۹).
 آب، از بدل اشتمال. صفحه: ۲۶۵ کنند و مقصود، چنان که سلب زید ثوبه، ای سلب ثوب زید. و جاءنی القوم اشرافهم، ای
 جاءنی اشراف القوم، و قوله: یَسْتَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ «۱» اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ، باد به او سخت شود، در روزی که باد سخت
 آید کس نتواند که از آن چیزی باز دارد، و غرض «۲» تشبیه آن است که: آن عمل که ایشان می‌کنند، همچنان باطل و بی حکم
 باشد و آن را اثبات «۳» و ثوابی نبود که چنان که خاکستر خرد را در روز باد سخت. و قوله: یَوْمَ عاصِفٍ، در او دو قول گفتند: یکی
 آن که یوم عاصف ریحه، روزی که بادش سخت باشد، و یکی آن که: یوم ذی ریح عاصف، کقولهم: لیل نائم و یوم ماطر، ای
 ذات نوم و ذو مطر، و ظاهر آیت صورت احباط دارد و عند تأمیل دلیل است بر بطلان احباط، و آن که هر کجا در قرآن احباط
 است، مراد نفی وقوع «۴» و قبول است از اصل و بن، برای آن که باتفاق اعمال کافران را هیچ وقوعی نباشد تا «۵» چیزی باید «۶» که
 آن را احباط کند، با اینکه همه حق تعالی بر توسع آن را تشبیه کرد به رماد حاصل که باد آن را متفرق کند به ظاهر حصول اعمال
 نه به وقوع حکم و استحقاق ثواب بر او، و کذلک قوله: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «۷» ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالَةُ
 الْبَعِيدُ، اختیار کفر و اصرار بر او ضلالی و گمراهی باشد دور «۸». أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، گفت: نبینی که
 خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت، نه به عبث و «۹» بازی! ----- (۱).

سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷. (۲). قم به. (۳). قم، لب: اثبات. (۴). آب، آز: ندارد. (۵). آب، آز: یا. [.....]

(۶). آب، آز: باشد، آو، بم، آج: ماند. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳. (۸). اساس: درو، که تحریف به نظر رسید، با توجه به معنی و
 نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آب، آز به. صفحه: ۲۶۶ حمزه و کسائی: خالق السموات و الارض خواندند بر اسم فاعل، و باقی قراء
 خواندند: خلق، بر فعل ماضی. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ [۶۳-پ]، اگر خدای خواهد شما را ببرد و خلقی و جماعتی دگر را بیارد نو. و مَا
 ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ، و اینکه بر خدای تعالی دشخوار «۱» نیست. وَبَرُّوْا لِلَّهِ جَمِيعًا، حق تعالی گفت: بیرون آیند از گورها روز
 قیامت برای خدای، یعنی برای عرض بر خدای. آنگه وصف آن مناظره و مجادله کرد که میان ایشان رود، گفت: فَقَالَ الضُّعْفَاءُ،
 ضعیفان و مستضعفان گویند متکبران و جباران را: ما در دنیا تبع شما بودیم و به شما اقتدا کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت خواهی
 کردن و بعضی از عذاب ما بر خواهی داشتن! و تبع جمع تابع باشد کحارس و حرس و غایب و غیب و راصد و رصد و باقر و بقر.
 زجاج گفت: روا باشد که مصدر بود به جای وصف نهاده. متبوعان و مستکبران «۲» گویند: لَوْ هَدَانَا اللَّهُ، اگر خدای ما را هدایت
 دادی و راه نمودی به خلاصی، ما نیز شما را راه نمودمانی «۳» چون ما را برای خود ره خلاص پیدا نیست برای شما چه خواهیم
 کردن؟ سَوَاءٌ عَلَيْنَا، راست است بر ما و بنزدیک ما، اگر جزع و زاری کنیم و اگر صبر و شکیبایی کنیم. مَا لَنَا مِنْ مَّحِصٍ، ما را
 محیصی و مهربی نیست، يقال: حاص فلان عن كذا يحيص حيصا و حیوصا و حیصانا، و منه قولهم: وقع فلان فی حیص بیص، ای فی
 امر لا یدری یتقدم او یتأخر. مقاتل گفت: اینکه آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایی تا جزع کنیم. پانصد سال
 جزع کنند هیچ سود ندارد، گویند: بیایی تا صبر کنیم، پانصد سال صبر کنند هم سود ندارد، عند آن گویند: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنا أَمْ
 صَبْرنا مَا لَنَا مِنْ مَّحِصٍ. وَقَالَ الشَّيْطَانُ، لفظ ماضی است و مراد مستقبل، یعنی سیقول الشَّيْطَانُ، ابلیس گوید: لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ، چون
 کار گزارده «۴» شود و میان مردمان حکم بکنند و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ برند. مقاتل گفت: اینکه
 سخن در دوزخ گوید چون اهل دوزخ در دوزخ گرفتار شوند، منبری از آتش در دوزخ بنهند، -----

----- (۱). بم، آج، آب، لب، آل: دشوار. (۲). قم، آب، آز: متکبران. (۳). بم: نمودیمی، آج، لب: می نمودیم. (۴). آب، آز، آج، لب، مش: گذارده. صفحه: ۲۶۷ ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او را ملامت کردن

گیرند در آن اضلال و اغواء که او کرده باشد او گوید: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَّكُمْ**، خدای شما را وعده داد، وعده حق و نوید درست «۱»، و من نیز شما را وعده‌ای دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا بر شما دستی و حجتی و سلطانی نبود بیش از آن که شما را دعوت «۲» کردم مرا اجابت کردی. **فَلَا تَلُومُونِي**، مرا ملامت مکنی، خود را ملامت کنی. و اینکه آیت من ادلّ الدلیل است علی فساد مذهب المجتبره، که اگر خدای تعالی کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی، ابلیس نگفتی: **وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ**، گفتی: خدای را ملامت کنی که مرا و شما را گناهی نیست. **مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ**، من فریاد شما نرسم، و شما نیز فریاد من نرسی، چه هر یکی از ما به جرم خود گرفتار است، من به دعوت و شما به اجابت، یقال: استصرخنی فأصرخته، ای استغاثنی فأغثته، و اصله من الصیراخ و هو الصیاح، و الصیریح، المصرخ. **إِنِّي كَفَرْتُ**، من کافر امروزم به آن شرک که به من آوردی و مرا شریک خدای گفتی، شما در دنیا به من ایمان داشتی، من امروز به ایمان شما کافر. و حمزه خواند: بمصرخی، به کسر «یا» و اصل بمصرخینی بوده است، «نون» جمع برای اضافه بیفتاد، دو «یا» مجتمع شدند: یکی «یا» ی جمع و یکی «یا» ی اضافه. آنگه «یا» در «یا» ادغام کردند و «یا» ی دوم را تحریک بایست کردن برای ادغام. آن که تحریک به کسر کرد، حمل کرد علی المجزوم، فانه اذا حرّك حرّك الی الکسر «۳»، و آن که به فتح خواند، اختار اخف الحركات «۴». آنگه حق تعالی از «۵» حکایت بگذشت «۶» [۶۴- ر]

از خود می گوید که ظالمان و کافران را عذابی مولم سخت باشد. عقبه بن عامر روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت در حدیث شفاعت که عیسی - علیه السلام - گوید: **ذلکم** ----- (۱). همه نسخه بدلها: وعده و نوید حق و درست. (۲). اساس: وعده، با توجه به معنی آیه و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: بالکسر. (۴). قم، مل، آل، مش: اختیار أخف الحركات کرد، آج، لب کرد. (۵). آب، آز، آج، لب، آل، مش اینکه. (۶). آو، بم: بگزشت. [.....]

صفحه : ۲۶۸ النبى الأُمى، اینکه آن پیغامبر مکی است که من بشارت دادم به او. خدای تعالی مرا گوید: برخیز و شفاعت کن، من برخیزم برای شفاعت، از مجلس من بویی بر آید که شنوندگان از آن خوشتر هیچ بوی نشنیده باشند و شفاعت کنم، خدای تعالی قبول شفاعت من کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم و کافران گویند ابلیس را که: مؤمنان را شفیع پدید آمد و برای ایشان شفاعت کرد و ایشان را بخواست و مشفّع شد «۱» ما را شفیع نیست جز تو، برخیز و برای ما شفاعت کن که ما به تو اقتدا کردیم. او برخیزد از مجلس «۲» تنتی و گندی بر آید که کس چنان نشنیده باشد. آنگه ایشان را به طعمه دوزخ کنند، عند آن ابلیس گوید: **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَّكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ**، قوله: **وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا**، آنگه حق تعالی وصف کرد جای مؤمنان را، گفت: **أَمَّا مُؤْمِنَانِ** که عمل صالح کنند ایشان را به بهشتهایی برند که در زیر درختان آن جویها می رود و ایشان در آن جا مخلّد «۳» مؤبّد باشند، **يَاذُنِ رَبِّهِمْ**، به فرمان خدای «۴». و «با» تعلق دارد بقوله: **وَأَدْخَلَ**، یعنی ایشان را به بهشت به فرمان خدای برند، و روا بود که به خالدین تعلق دارد. **تَحِيَّتُهُمْ** فیها سلام، تحیت ایشان با یکدیگر سلام باشد که بر یکدیگر کنند. و تحیت فریشتگان ایشان را سلام بود، و تحیت خدای ایشان را سلام بود. آنگه حق تعالی ایمان و کفر را مثل زد به دو درخت، گفت: نمی بینی ای محمّد؟ یعنی نمی دانی که چگونه مثل زد خدای تعالی، گفت: کلمتی پاکیزه چون درختی پاکیزه «۵» است. مفسران گفتند: مرا به کلمت پاکیزه، گفتن لا اله الا الله است، بیان: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ** «۶» **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ**. آنگه انس گفت: روزی رسول را - علیه السلام - قناعی بسر بیاوردند، او «۶» اینکه آیت برخواند، غرض آن بود که درخت پاکیزه درخت خرماس است. و در کلام محذوفی هست، و التقدير: **كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ثَمَرَتِهَا**، برای آن که معلوم است که درخت خوش نباشد، میوه او خوش باشد، و اگر بر عموم حمل کنند و گویند: **طَيِّبٌ** «۷» **منظرها** «۸» و **نضارتها و ظلّها** «۹» و ثمرتها، بهتر باشد. و بعضی دگر گفتند که: مرا به «کلمت» دعوت رسول است خلق را با ایمان و عمل صالح، و برای آن «کلمت» خواند آن را که آن دعوت به کلمات و کلام راست شود. ابو ظیبان گفت از عبد الله عتّاس که: اینکه درختی است در بهشت، اصل آن ثابت و راسخ است در زمین، چه اگر اصلی ثابت ندارد در زمین بر جای

بنماند و برگ و بر نیارد، چه درخت آب از عروق خورد و عروق او در زمین باشد، وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ، و شاخ آن درخت گفت از بلندی و رفعت در آسمان است، اصلها ثابت و فرعها نابت، اصلها راسخ و فرعها شامخ، اصلها اصیل و فرعها طویل، اصلها منبع و فرعها رفیع، اصلها [غیر]

بال و فرعها متعال، اصلها راس و فرعها نام، شعر [۶۴-پ]: رسا اصله تحت الثری و سماه الی النجم فرع لا ینال طویل همچین اینکه کلمت، اعنی شهادت: ان لا اله الا الله در دل مؤمن ثابت و راسخ ----- (۱). مل: نگزارد بودم. (۲). آو، بم، آب، آز، مل: برخاستم، آج، لب، آن: برخواستیم، مش: برخواستم. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: بیاورد. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: بنهاد. (۵). آج، لب، مش: ابو العالیه. (۶). آب، آز، مل: و. (۷). قم: طیبیه. [.....]

(۸). مش: منظرتها. (۹). آو، بم، آب، آز، آج، آل: ظلتها، مل: طلعتها. صفحه: ۲۷۰ است اصل او، و آن ایمان است «۱»: توحید و عدل و نبوت و امامت، تصدیق آن به دل است، و فرع او که گفت اوست «۲» بر زبان است چون از زبان بر آید تا به آسمان رسیدن او را هیچ حجاب نباشد «۳»، بیان: اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ «۴» تَوْتِي، ای تعطی. و اکل، میوه باشد، و در «حین»، خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: به یک روایت مراد به «حین» شش ماه است، و اینکه قول سعید جبیر و قتاده و حسن است، و روایت از باقر و صادق- علیهما السلام- و مذهب ما اینکه است. و اگر کسی نذر کند که حینی روزه دارد بنزدیک ما شش ماه روزه باید داشتن «۲» او را برای اینکه آیت و بما ثبت عن آل محمّد علیه و علیهم السلام. و مجاهد و عکرمه و ابن زید گفتند: مراد یک سال است. عکرمه گفت: عمر عبد العزیز کس فرستاد به من و گفت: من نذر کرده‌ام که غلامی در خیانتی «۳» که کرده است یا دستش ببرم یا حینی باز دارم او را. گفت: دستش مبر و لکن یک سال باز دارش که من از عبد الله عباس شنیدم که «حین»، دو است: حینی است که شناسند و حینی که نشناسند. اما آن حین که نشناسند قوله: وَ مَتَاعٌ اِلَى حِينٍ «۴» وَ لَتَعْلَمَنَّ بَنَاهُ بَعْدَ حِينٍ «۵» تَوْتِي اُكَلِّهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا، از میان یک سال تا سر «۶» سال باشد. ربیع انس گفت: هر بامداد و شبانگاه «۷» باشد برای آن که هر بامداد و شبانگاه اینکه کلمت با عملی که مؤمن کرده باشد به آسمان برند. سعید بن المسیب گفت: مراد دو ماه است برای آن که خرما بر درخت بیشتر از دو ماه نباشد. و ضحاک گفت: هر ساعتی از ساعات شب و روز اگر تابستان باشد و اگر زمستان آن را «حین» خوانند و مراد آن است که مؤمن خالی نباشد در هیچ وقتی از اوقات از اعمال خیر. اهل اشارت گفتند: وجه حکمت «۸» در تشبیه اسلام و ایمان به درخت از ----- (۱). مل: درختی. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: داشت. [.....]

(۳). قم، مل: جنایتی. (۴). سوره‌های بقره (۲) آیه ۳۶ و اعراف (۷) آیه ۲۴ و انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱. (۵). سوره ص (۳۸) آیه ۸۸. (۶). قم: به سر، مل، مش: سه. (۷). قم: شبانگاهی. (۸). آو، بم، آب، آز، مل: حکم. صفحه: ۲۷۲ آن جاست [۶۵-ر]

که درخت تمام نباشد الا به سه چیز: عرقی ثابت و اصلی قایم و فرعی عالی، همچونین «۱» ایمان و اسلام به سه چیز تمام شود: تصدیق بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالارکان، بیانش حدیث رضا- علیه السلام- از پدرش از پدرانش- علیهم السلام- از امیر المؤمنین از رسول- علیه السلام- که گفت: الإیمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان. حمید طویل روایت کرد از انس مالک که رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت: «۲» «۳» «۴» «۵» «۶» مثل هذا الدین کمثل شجرة «نابتة» الايمان اصلها و الزکوة فرعها، و الصیام عرقها، و التأخی «فی الله ثباتها» و حسن الخلق و رقتها و الکف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بثمره طیبیه لا یکمل الايمان الا بالکف عن محارم الله، گفت: مثل اینکه دین چون درختی است رسته، ایمان به خدای اصل اوست و زکات شاخ اوست، و روزه بیخ اوست. و برادری کردن «۷» برای خدای ثبات اوست، و خوی نیکو برگ اوست، و باز ایستادن از محارم «۸» میوه اوست چنان که درخت تمام نشود الا به میوه همچونین «۹» ایمان تمام نشود الا به باز ایستادن از محارم. و حکمت در آن که آن را به درخت خرما تشبیه کرد آن است که از همه درختان درخت خرماست که با آدمی «۱۰» به ماند «۱۱» از آن جا که هر درخت را که

سر ببرند بار (۱۲) دیگر شاخه‌ها از او و پیرامن او برآید جز درخت خرما را که چون سر او ببرند خشک شود و نیز برگ بر (۱۳) نیارد چون آدمی که بعد آن که سرش ببرند نیز زنده نماند، دگر آن که تا او را بر (۱۴) بر نیفکنند و پیوند نکنند بر (۱۵) نیارد، و آدمی هم چونین (۱۶) بود. و رسول ----- (۱). همه نسخه بدلها: همچین. (۲). مل طیبه. (۳). آج، آل: ثابت. (۴). همه نسخه بدلها: عروقها. (۵). آج: التآخی، مل: و الاخ. (۶). بم، مش: نباتها، آز: ثیابها. (۷). قم، آو، آج، لب، بم، آز با یکدیگر. (۸). آج، لب: حرام. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: همچین. (۱۰). آو، لب، بم، آج، آب، مل، آز، مش: به آدمی. (۱۱). مش: بماند. (۱۲). آو، بم، آج، لب، آب، آز، آل، مش: بارهای. (۱۳). لب: برگ و ب ر، مل: برگ و بار. (۱۴). کذا در اساس و بسیاری نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۷) / (۲۳): ابر. (۱۵). آج، آل بر. (۱۶). قم، آو، بم، آب، آز، مش: همچین. صفحه: ۲۷۳ - علیه السلام - گفت: «۱» خیر المال سکه مأبوره و فرس مأسوره، گفت: بهترین مال رده‌ای (۲) نخل بود پیراسته بر (۳) بر افکنده و اسپی که بسیار زاید. و عبد الله عمر گفت روزی رسول - علیه السلام - صحابه را گفت: آن کدام درخت است که برگ بنیفکند (۴) و آن درخت مانده ترجیز است به مؤمن! هر کسی از درختان بدوی چیزی می‌گفتند، مرا در دل آمد که درخت خرما باشد، شرم داشتم گفتن. رسول - علیه السلام - گفت: درخت خرماست. من پدر را گفتم اینکه حال (۵)، گفت: اگر بگفته بودی، کان احب (۶) الی من حرم النعم، دوستر داشتمی از شتران سرخ موی. دگر آن که درخت خرما از فضله تربت آدم بر آمد، چنان که روایت کردند از رسول - علیه السلام - که گفت: اکر موا عماتکم، عمگان خود را گرامی داری. گفتند: یا رسول الله؟ عمگان ما کدامند! گفت: درختان خرما. گفتند: چگونه یا رسول الله! گفت: خدای تعالی چون آدم را بیافرید از گل او فضله‌ای بماند، خدای تعالی از آن درخت خرما آفرید. و یضرب الله الأمثال للناس، و خدای تعالی برای مردمان مثل می‌زند تا همانا ایشان اندیشه کنند. آنکه کفر و شرک را در برابر آن بر عکس آن مثل زد به درختی پلید، گفت: و مثل کلمه کبر و الشکر، کَشَجَرَةٌ حَبِیْثَةٌ، با درختی ماند پلید که بیخ آن از زمین بر کنده باشند. و الاجتاث، الاستیصال، بر کنند (۷) و بر زمین بیندازند آن را قراری نباشد و از او هیچ نیاید اگر چه برگ سبز دارد و شاخ تر (۸) دارد چون بیخ آبخور ندارد، نه برگش سبز بماند نه شاخش تر بماند. مؤرج گفت: اشتقاق «اجتت» از «جته» است ای اخذت جتتها، ای اصلها و نفسها، او را ثباتی و بقایی نباشد، همچونین (۹) اعتقاد و مذهب و طریقت کافر (۱۰) را هیچ اصلی و بقایی نبود [۶۵- پ]. ----- (۱). آب، آز: مأبوره. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رسته. (۳). قم: پر (با سه نقطه در اصل متن)، آز: تره. (۴). آب، آز، آل، مش: نیفکند. (۵). قم: من پدر را اینکه حال بگفتم. (۶). آو: لعب. [.....]

(۷). آب، آز، آل: برکنده. (۸). بم، آج، آب: بر. (۹). همه نسخه بدلها: همچین. (۱۰). آو، بم، آج، لب، آب، آز، آل، مش: کافران. صفحه: ۲۷۴ آنکه گفت: یُثَبِّتَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ، گفت: خدای - جل - جلاله - به فضل و کرمش مؤمنان را بر جای بدارد به سخن درست، یعنی قول لا اله الا الله. چون اینکه قول از ایشان درست و بر جای باشد لطف گردد ایشان را و قدم ایشان بر جای بدارد و آن لطف از قبل خدای بود برای آن که مکلف اوست و ممکن و مبین، برای آن با خود حوالت کرد. فی الحیاة الدُّنیا، در زندگانی دنیا و در آخرت. و گفتند: در آخرت عند سؤال گور که گور اوّل منزل است از منازل آخرت. و گفته‌اند: فی الحیاة الدُّنیا، فی القبر، در گور می‌خواهد که گور در دنیا باشد، وَفِي الآخِرَةِ عند البعث، چون بر انگیزد (۱) او را. مقاتل گفت: اینکه «ثبیت»، آن است که چون بنده مؤمن را در گور نهند و خاک بر او راست کنند، خدای تعالی فریشته‌ای را فرستد نام او «دومان» (۲)، تا بیاید و بر او سلام کند و گوید: هم اینکه ساعت دو فریشته سیاه (۳) منکر به بالین تو خواهند آمدن تا تو را از دین و اعتقاد تو بپرسند. نگر تا نترسی از ایشان و چنان که در دنیا دانستی جواب ده (۴) از خدای و رسول و امام و کتاب، اینکه بگوید و برود. بر اثر او دو فریشته می‌آیند: سیاه غلیظ منکر، از رق چشم، چشمهای ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون باد

قاصف. هر یکی مقمعه‌ای از آتش به دست گرفته ایشان را منکر و نکیر گویند، در گور آیند و خدای تعالی بنده را زنده کند. او را باز نشانند و گویند: من ربّیک و من نبّیک و من امامک و ما دینک و ما کتابک!، خدایت کیست و پیغامبرت کیست و امامت کیست و دینت چیست و کتابت کدام است! او چنان که داند بگوید که: الله ربّی و محمّد نبّی، و الإسلام دینی و القرآن کتابی و علیّ امامی. آن فریشتگان او را گویند: مرحبا بک عشت سعیدا و مت شهیدا، تا زنده بودی سعید بودی و چون بمردی شهیدی. اللهم ارضه کما ارضاک، بار خدایا خشنودش کن چنان که تو را خشنود کرد. آنگه دریچه‌ای از بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بر او می‌جهد» (۵) و ----- (۱). آرز: برانگیزاند. (۲). بم: دودمان، آب، آرز: دوما، مل:

رومان. (۳). قم و. (۴). آو، بم، آج، آب، آرز، آل، مش: دهی. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: می‌وزد. صفحه: ۲۷۵ تحفه‌های بهشت به او «۱» می‌آرند. آنگه او را گویند: نم نومه العروس، بخسپ چنان که عروسان در خوابگاه خود، فذلک قوله: یبّیت الله اللّٰدین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة. و اگر مرد کافر بود، خدای تعالی اینکه تلقین نفرماید و آن فریشته را نفرستد، ناگاه منکر و نکیر بیابند «۲» و او را گویند: من ربّک و من نبّیک و ما دینک و ما کتابک و من امامک! او گوید: لا ادری، ندانم. او را گویند: لا دریت و لا کنت «۳»، مداناش و مباداش «۴»، عشت عصیا و مت شقیئا، تا زنده بودی عاصی بودی، چون بمردی شقی مردی، نم نومه المنهوس «۵»، بخسپ چنان که مارگزیده خسپد. آنگه دری از درهای دوزخ بر گور او گشایند و از آن مقمعه آتش یکی به سر او فرو کوبند که همه گور او آتش فرو گیرد. او شهقه‌ای بزند که همه حیوانات بشنوند الا جن و انس، و هر چه بشنود او را لعنت کند، فذلک قوله: وَ یُضِلُّ اللهُ الظّالِمین، یعنی خذلان کند کافران را و با خود رها کند. و گفتند: مراد آن است که خدای هلاک کند ظالمان را. عبد الله عباس گفت در اینکه آیت: چون بنده مؤمن را وفات رسد، فریشتگان به بالین او حاضر آیند و بر او سلام کنند و او را به بهشت بشارت دهند. و چون جنازه او بر گیرند تشییع کنند [۶۶-۶۷]. چون وقت نماز کردن بود بر او نماز کنند. چون او را دفن کنند، با او در گور شوند و خدای او را زنده باز کند، او را در گور باز نشانند و از او سؤال کنند که: من ربّک و من نبّیک و ما شهادتک! خدای تو کیست و پیغامبر تو کیست و گوی «۶» تو چیست! گوید: الله ربّی و محمّد نبّی اشهد «۷» ان لا اله الا الله و ان محمّدا رسول الله. آنگه گور بر او فراخ کنند، مدّ بصره، چندان که چشم زخم او باشد. ابو سعید خدری «۸» روایت کند که: ما با پیغامبر بودیم در جنازه‌ای، گفت: ایها الناس؟ بدانی که اینکه امت را ابتلا «۹» کنند در گور. چون مرد «۱۰» را در گور نهند و قوم ----- (۱). آب، آرز: بر او. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: در آیند.

(۳). قم، لب: لا ابتلیت. (۴). لب: راه میاباش. (۵). قم، آو، بم، آرز، آل، آج: التّهوس، مل: المنهوش، مش: التّموس. [.....]

(۶). آو، بم، آرز، مش: گواهی. (۷). آل، آج: شهادت. (۸). آو، بم، آب: خودری. (۹). قم: مبتلا. (۱۰). آب، مل، آرز: مرده. صفحه: ۲۷۶ از او برگردند، فریشته‌ای می‌آید به دست او مطراق «۱» سر کجی باشد و خدای او را زنده کند و آن فریشته او را باز نشانند و گوید: چه می‌گویی! اگر مرد مؤمن بود گوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمّدا عبده و رسوله. آن فریشته گوید: صدقت، راست گفتی. آنگه دری از دوزخ برگشاید و گوید: بنگر اگر کافر بودیت «۲» اینکه جای تو بودی اما چون مؤمنی خدای تعالی آن جای بدین جای بدل کرد برای تو، و دری از بهشت در گور او گشاید «۳» و گور بر او فراخ کند «۴». و اما کافر و منافق را گوید: چه می‌گویی! او گوید: لا ادری، ندانم. او را گویند: لا دریت «۵» و لا اهتدیت، مداناش و راه میاباش «۶». آنگه دری از بهشت برگشایند و او را گویند «۷»: در نگر اگر مؤمن بودیت «۸» اینکه جای تو بودی، اما چون کافر شدی بدل کردند جای تو را به اینکه جای و دری از دوزخ بر او گشاید «۹». آنگه آن فریشته از آن مطراق یکی به سر او فرو کوبد که همه خلائق بشنوند مگر جن و انس. بعضی اصحابان «۱۰» گفتند: یا رسول الله؟ هیچ کس نباشد که فریشته‌ای با مطراقی بر سر او بایستد و الا بترسد او و چیزی نتواند گفتن. رسول - علیه السلام - گفت: یثبت الله المؤمنون بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة. ابو هریره گفت: مرد در گور آواز نعل آنان که از گور «۱۱» او باز گردند بشنود، اگر مرد مؤمن باشد، نماز او بر سرینانش «۱۲» باشد و زکات او بر

راستش و روزه او بر پیش و افعال خیر و صدقه و صلّه «۱۳» و فعل معروف و احسان با مردمان بر پایانش «۱۴». چون -----
 ----- (۱). همه نسخه بدلها: مطرقة. (۲). قم، آب، مل، آز، آل، مش: بودی، آو، بم: بودیتی. (۳). آو،
 آب، آز، آل، مش: گشایند. (۴). آو، بم، آب، آز، آل: کنند. (۵). آب، آز، لا ادريت. (۶). آو، بم، آب، آز، آج، آل: مدانیا و راه
 میابا. (۷). قم: بگشاید و او را گوید. (۸). قم، آب، آز، آج: آل، بودی، بم: می بودی، آو، بودیتی. (۹). قم: بم: برگشاید، آب،
 برگشایند، مل، آز، آل، آج، مش: بر او گشایند. [.....]

(۱۰). آو، بم، آز، آل، آب، آج، لب، مش: صحابه. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آب: جنازه. (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و
 لب: بر بالینش. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز قم رحم. (۱۴). آو، آب، آز، آل: پائینش، بم، آج، لب، مش: پائینش، مل: پایانش.
 صفحه : ۲۷۷ فریشته عذاب خواهد تا از قبل سرینان «۱» او فراز شود، نمازش گوید تو را از قبل من بر او مدخل نیست و من رها نکنم
 تو را و راه ندهم به او. به دست راست شود زکات گوید: از پس «۲» من راه نیست تو را بر او. به دست چپ فرو شود «۳» روزه بر
 گرداندش، به پایان «۴» شود، فعل خیرات رها نکند او را، گویند: باز نشین. او باز نشیند. او را چنان نماید که آفتاب فرو خواهد
 شدن، گوید: رها کنی تا نماز کنم که نباید که فایت شود. گویند: نماز بتوان «۵» کردن. آنچه ما تو را پرسیم جواب ده تا چه
 می گویی. گوید: چه می پرسی! گویند: چه گویی در اینکه مرد که بیامد و اینکه دعوت «۶» کرد! گوید: محمّد را می گویی! گویند:
 آری. گوید که: گویی «۷» دهم که او پیغامبر خداست، صادق و راستیگر «۸» است در آنچه گوید. گویند: بر اینکه بودی و بر اینکه
 مردی و بر اینکه خیزی - ان شاء الله. آنگه گور بر او فراخ کنند مقدار هفتاد گز و نورانی کنند. آنگه دری از بهشت بر گور او
 گشایند و گویند: بنگر که خدای تعالی برای تو چه بجارده است «۹». او شادمانه شود. آنگه دری از دوزخ برگشایند و گویند: بنگر
 که خدای تعالی از تو چه صرف کرده است، اگر کافر و عاصی بودیت «۱۰»، جای تو اینکه جا بودی. او را غبطت و سرور «۱۱»
 بیفزاید. آنگه روح او در مرغی از مرغان بهشت نهند [۶۶-پ]

که در بهشت می پرد و جسم او خاک شود تا باز آفریدن، و ذلك قوله: يُبَيِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي
 الْآخِرَةِ. ابو رافع روایت کرد که: رسول - عليه السلام - در بقیع غرقد می رفت و من با او بودم، سه بار گفت: «۱۲» لا هدیت، لا هدیت»
 ابو رافع گفت: من پنداشتم که مرا می گوید، گفتم: یا رسول الله؟ چه جرم کرده ام! گفت: خطاب با تو نیست، خداوند اینکه گور را
 ----- (۱). همه نسخه بدلها: بجز مل و قم و لب: بالین. (۲). آب، آز، مش: پیش. (۳).

آب، آج، آز، آل، مش: فرار شود. (۴). آو، بم، آز، آل، آج، لب، مش: به پائین. (۵). مل: بتواند، دیگر نسخه بدلها: نتوان. (۶). آو،
 آب، آز، آل، بم، مش که. (۷). آو، بم، مل، آز، آل، آج، لب، مش: گواهی. (۸). آو، بم، آب، آز، آل، آج، لب: مش: راست
 گوی، مل: راست گر. (۹). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش: معهد نهاده است، [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها: بودی. (۱۱). آو، بم: سووری (!)، مش: غیظ و سروری. (۱۲). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: لا-هدیت.
 صفحه : ۲۷۸ از من می پرسند، می گوید: نشناسم او را. چون نگاه کردند گوری بود که آن ساعت آب بر او ریخته بودند و صاحبش
 را دفن کرده. سهل بن عمّار العتکی «۱» گفت: یزید بن هارون را پس مرگ او در خواب دیدم، گفتم: ما فعل الله بك، خدای با تو
 چه کرد! گفت: دو فریشته به بالین من آمدند - غلیظ، منکر - مرا گفتند: خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغامبر تو کیست! من
 محاسن سپید به دست گرفتم و گفتم: اینکه از من می پرسی، و من هشتاد سال خلقان را با اینکه دعوت کرده ام؟ برگشتند و برفتند. وَ
 يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ، و اضلال کند خدای «۲» ظالمان را، بمعنی الخذلان و الحرمان و التخلية و التمكين و المنع من الثواب و الاهلاك.
 وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، و خدای آن کند که او خواهد. قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدْعُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا «۳» وَ أَخْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، و
 فرود آوردند قوم خود را به سرای هلاک. ----- (۱). آب، مش: العتلی، مل، آل، آج:

العکی. (۲). آب، آز مر. (۳). آو، بم، آب، آج، لب، آز، آل، مل، مش گفت. (۴). قم: می بایست. (۵). قم، کشته شدند، آو، بم،

آج، لب، آل: کشته آمدند. (۶). آب، آز، خدای تعالی بدر ایشان را به روی در آورد. (۷). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: فرا گذاشت. صفحه: ۲۷۹ آنگه بیان کرد آن سرای هلاک را، گفت: دوزخ است، جَهَنَّمُ يَصَلَوْنَهَا، که ایشان ملازم آن باشند» (۱)، و بد جای قرار است آن. و «بوار»، هلاک بود، يقال: بار الشیء بیور بورا و بوارا، اذا هلك و بطل، قال ابن الزبیری: یا رسول الملک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور و جَعَلُوا لِلَّهِ اَنْدَادًا، و کردند خدای را انداد، جمع نَدَّ، و النَّدَّ، المثل، و النَّدَّ، الضَّد. و گفتند: کلمت از اضداد است. و گفتند: ید، مثلی باشد که مقاومه و مقابله دیگری را بشاید» (۲) که با او مضادّت کند تا جمع بود میان هر دو معنی. لِيُضْتَلَمُوا عَنْ سَبِيلِهِ، کوفیان خواندند به ضم «یا» و کسر «ضاد»، من الاضلال، یعنی تا مردمان را گمراه (۳) می کنند از راه او. و باقی قراء خواندند: لِيُضَلُّوا، به فتح «یا» و کسر «ضاد» من الضلال، تا گمراه شوند از راه او. قُلْ تَمَتَّعُوا، بگو که برخوردار شوی روزی چند به متاع دنیا که بازگشت شما با دوزخ است، و اگر چه صورت امر است، مراد تهدید است. قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، آنگه امر کرد رسول را- علیه السلام- تا مردمان را نماز فرماید، گفت: بگو بندگان مرا- آنان که ایمان آورده اند- تا نماز به پای دارند و از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا، پیش از آن که روزی آید [۶۷-۶۸]

که در آن روز نه بیع و فروختن باشد و نه دوستی با یکدیگر. و فعال مصدر فاعل باشد، يقال: خالَه يخالَه مخالَه و خلالا، من الخلَّة، و هی المودَّة، قال امرؤ القیس: (۴) صرفت الهوی عنهن من خشية الزدی و لست بمقلی الخلال و لا قالی و مثله قوله: من قبل أن يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلَّة (۵) الله الذي خلق السماوات والأرض و أنزل من السماء ماء، خدای تعالی داین (۶) آیت نعمتهایی که به آن منت نهاد بر خلقان بر شمرد، گفت: او آن ----- (۱). آب، آز و جماعتی. (۲). آب، مل، آز، لب: نشاید. (۳). آو، بم، آب، آز، آج، لب: اضلال. (۴). آز، آل، آج، لب شعر. [.....]

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴. (۶). همه نسخه بدلها: در اینکه، داین / در اینکه. صفحه: ۲۸۰ خدای است که بیافرید آسمانها و زمین و فرو فرستاد از آسمان آبی، یعنی آب باران، و به آن آب درختان بروینید، و از درختان میوه بر آورد» (۱) تا روزی بود شما را. و نصب او بر مفعول له باشد، و روا بود که مصدری بود در جای حال، ای رازقا لکم. و از نعمتهای او بر شما آن است که مسخر بکرد شما را کشتی تا در دریا می رود به فرمان او، و نیز جویهای آب شما را مسخر بکرد از: فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز آن، تا می رود به آن جا که شما خواهی و می رانی به آن جا که خواهی. و نیز آفتاب و ماه را مسخر بکرد، دائبین، دؤوب، مرور الشیء علی عاده» (۲) باشد من الدأب، و هو العاده. عبد الله عباس گفت: دؤوبهما فی طاعة الله، و دگر مفسران گفتند: دؤوب و سیر ایشان در منافع خلقان است از میوه پختن و کشت پروردن و جز آن، و نیز شب و روز شما را مسخر بکرد و مدلل تا متعاقب می باشند، چون شب برود روز در آید، و چون روز برود شب در آید با تعاقب ضیاء و ظلمت و زیادت و نقصان. و آتاکم من کل ما سألتموه، و بداد شما را از هر چه خواستی از او، و «من» تبعیض راست و در محل نصب افتاد، علی انه مفعول به، و التقدير: و آتاکم بعض ما سألتموه، بداد شما را بعضی آنچه از او خواستی. و گفتند: مفعول به از کلام محذوف است، و التقدير: و آتاکم من کل شیء سألتموه شیئا. و «ما» نکره موصوفه است، چنان که می بینی. و گفته اند مراد به «کل» جل الشیء و معظمه است، چنان که گفت: و أُوتيت من كل شیء (۳) فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ (۴) و إن تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، و اگر

(۱). آو، بم، آب، آز، آج، لب، آل، مش: بیاورد. (۲). قم: عاده، مش: عادات. (۳). سوره نمل (۲۷)، آیه ۲۳. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۴۴. (۵). کذا، در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها ما. (۶). آو، بم، آج، آل، مش: راه به آن بنمود. صفحه: ۲۸۱ نعمت خدای خواهی تا بشماری» (۱) به آن نرسی» (۲) و نتوانی شمردن آن را از کثرتش، و به شکر آن نرسی» (۳) به دل و زبان و جهد جهید. إن الإنسان لظَلُومٌ كَفَّارٌ، آدمی از دأب» (۴) و عادت او آن است که ظلم کند و چیز نه به جای خود نهد، و نعمت بر او خدای کند، او دیگری را شکر و عبادت کند. و گفتند: ظالم نفس خود است و کافر است به نعمت منعمش. و بنای فعول و فَعَال مبالغت را باشد، و گفته اند معنی آن است که: آدمی موصوف است به اینکه دو صفت: فی حالتی النعمة و الشدة، در شدت ظلوم است به جزع و

شکایت، و در نعمت کفار «۵» است به جمع و منع. قوله تعالی:

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۵۲]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۶) رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۱) وَ لَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْتِدَاءُ هَوَاءٍ (۴۳) وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَا تَبِيتُهُمُ الْعَذَابَ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُبِجْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسِمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴) وَ سَيَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵) وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶) فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ مُخْلِفٌ وَعْدَهُ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴۷) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنذِرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابَ (۵۲)

[ترجمه]

چون گفت ابراهیم بار خدایا! کن اینکه شهر را ایمن «۶» و بپهیزان «۷» مرا و پسران مرا از آن که پرستیم «۸» بتان را. بار خدایا! «۹» ایشان گمراه بکردند «۱۰» بسیاری را از مردمان، هر که پسروی کند مرا، او از من است و هر که عاصی شود در من «۱۱» تو آمرزنده «۱۲» و بخشاینده‌ای. [۶۷-پ]

بار خدای ما؟ من بنشاندم «۱۳» از فرزندان خود به بیابانی «۱۴» بی کشت بنزدیک خانه حرامت، بار خدایا تا نماز به پای دارند کن دلها از مردمان که فرو ----- (۱). آو، بم، آب، آز، آل، آج، لب، مش: بر شمارید. (۲). آو، بم، آب: برسی. (۳). آو، بم، آج، آب: نرسد، مش، لب: نرسید. (۴). آو، بم، آب، آج، آل، آز، مش: ذات. (۵). همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: کافر. (۶). قم: امن. [.....]

(۷). قم، آج، لب، مش: بپهیزان، آو، بم: پرخیزان. (۸). آو، بم، آج، لب، آل: نپرستیم. (۹). قم، بم، آج، آل، لب که. (۱۰). آو، بم: بپهیزان کردند. (۱۱). قم: نافرمانی کند، آو، آج، لب، آل، مش: فرمان نبرد مرا. (۱۲). آو، بم، آج، لب، آل، مش: آمرزگاری. (۱۳). آو، بم، آج، آل: بیارمیدم. (۱۴). آو، بم، آج، آل، لب، ش: رود کده. صفحه ۲۸۲ شود «۱» به ایشان، و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا همانا «۲» ایشان شکر کنند. خدای ما تو دانی آنچه پنهان داریم و آنچه آشکارا د [۱]

ریم و پوشیده نباشد «۳» بر خدای هیچ چیز در زمین و نه در آسمان. سپاس خدای را که داد «۴» مرا بر پیری اینکه دو فرزند «۵»، خدای من شنونده دعاست. بار خدای من کن مرا به پای دارنده نماز و از فرزندانم بار خدایا بپذیر دعای من. بار خدای ما بیمار مرا

و پدر و مادر مرا و مؤمنان را آن روز که برخیزد» ۶» شمار. و میندار خدای را غافل [از] ۷» آنچه می‌کنند ستمکاران باز پس می‌داریم ایشان را» ۸» برای روزی که متحیر ماند» ۹» در او چشمها. شتابنده برداشته سرهایشان باز نیاید با ایشان چشم ایشان و دلهاشان معلق بود» ۱۰». و ترسان مردمان را از روزی که آید به ایشان عذاب. گویند آنان که ظلم کردند» ۱۱»: خدای ما؟ باز پس دار» ۱۲» ما را تا به وقتی نزدیک تا اجابت کنیم دعای» ۱۳» تو، و ----- (۱). آو، بم، آج، لب، آل، مش: نپوشد. (۴). آو، بم، آج، لب، آل، لب: پیدا کرد. (۵). آو، بم، آج، لب، آل، مش: اسماعیل و اسحاق که. (۶). آو، بم، آج، لب، آل، ش: به پای خیزد. [.....]

(۷). جای اینکه کلمه در اساس خالی است، از قم افزوده شد. (۸). آو، بم، آج، لب، آل، مش: همی باداریمشان. (۹). آو، بم، آج، لب، آل، مش: بیرون خیزد. (۱۰). آو، بم، آج، لب، آل، آرزوی باشد. (۱۱). آو، بم، آب، آج، لب، آل: آن کسها که ستم کردند. (۱۲). آو، بم، آب، آج، لب، آل: باز هل. (۱۳). آو، بم، آب، آخ، لب، آل: خواندن. صفحه: ۲۸۳ پسروی کنیم پیغامبران را، نه شما سوگند خورده بودی» ۱» از پیش از اینکه که نباشد شما را زوالی! بنشستی» ۲» در خانه‌های آنان که ظلم کردند بر خود و پدید آمد شما را که چگونه کردیم به ایشان، بزیدیم برای شما مثلها. و مکر کردند مکرشان» ۳» و بنزدیک خداست مکر ایشان و نه مکر ایشان زایل شود» ۴» از او کوهها. میندار خدای را که خلاف کند وعده خود را با پیغامبران، خدای عزیز» ۵» است، خداوند کینه کشیدن. روزی که بدل کنند زمین را به جز زمین و آسمانها، و بیرون آیند برای خدای بی همتای قهر کننده» ۶». و بینی گناهکاران را آن روز با هم بسته» ۷» در بندها. پیراهن ایشان از قطران باشد و باز پوشد» ۸» رویهای ایشان را آتش. تا جزا کند» ۹» خدای هر نفسی آنچه کرده باشد که خدای زود شمار است. ----- (۱). قم: ای نبودی که سوگند خوردی، آو، بم، آج، لب، آل، مش، همی نبودید که سوگند خوردید. (۲). آو، بم، آب، آج، لب، آل: بیارامیدید. (۳). آو، بم، مش، بسگالیدند سگالیدن ایشان. (۴). آو، بم، مش: سگالش ایشان بگردد. (۵). آو، بم، آج، لب، ش: بی همتا. (۶). آل: قهار کننده. (۷). قم: گردن بسته، آو، بم، آب، آج، لب، آل: هم بستگان، مش: همگان. [.....]

(۸). آو، بم، آج، لب: بر شد، مش: ببوشد. (۹). آو، بم: پاداشت دهد، آج، آل، مش: پاداش کند. صفحه: ۲۸۴ اینکه رسانیدنی» ۱» است برای مردمان و تا بترسانند ایشان را» ۲» به آن و تا بدانند که او خدایی است بی همتا» ۳»، و تا اندیشه کنند» ۴» خداوندان عقلها. قوله» ۵»: وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا، حَقَّ تَعَالَى كَقَوْلِكَ: ياد کن ای محمد، و اینکه فعل مقدر عامل باشد در ظرف زمان که «اذ» است. چون گفت ابراهیم بر سبیل دعا و تضرع: رَبِّ خدای من و پروردگار من؟ کن اینکه شهر را- یعنی شهر مکه را- ایمن» ۶»، یعنی شهری که مردم در او ایمن» ۷» باشند، و هذا من باب قولهم: لیل نائم و نهار صائم، ای ینام فیه و یصام فیه، بلدا امنا، ای یؤمن فیه، شهری که مردم در او ایمن» ۸» باشند. حق تعالی اینکه دعا به اجابت مقرون کرد و اینکه شهر را که مکه است چنان ایمن» ۹» کرد [۶۸- ر]

که هیچ وحش و مرغ در او خایف نباشد از خصم خود تا گرگ و میش و شیر و گاف» ۱۰» و باز و کبوتر در او به یک جای» ۱۱» باشند و از ایشان گزند نیاید بر یکدیگر، و اگر کسی ده کس بکشد و در آن جا گریزد، تا آن جا بود ایمن» ۱۲» بود، و اگر خداوندان خون او را بینند تعرض نکنند» ۱۳» چه آن حرم خداست- جل جلاله- و هر که در او بود محرم» ۱۴» و محترم بود. وَ الْجَنَّةِ وَ بَنِيهِ، و پرخیزان» ۱۵» مرا و پسران مرا از آن که بت پرستیم، يقال: جنبه السوء جنبه و جنبه اجنابا و جنبه تجنبا، هر سه بنا متعدی باشد به دو مفعول، قال الشاعر فی الثلاثی: و تنفض مهده شفا علیہ و تجنبه قلا» ۱۶» یصنا الصعابا» ۱۷» -----

----- (۱). آو، بم، آج، لب، آل، مش: رسیدنی. (۷-۲). آو، بم، آج، لب، آل، مش: بیم کنندشان. (۳). آو، بم، آج، لب، آل، مش: یگانه است. (۴). آو، بم، آج، لب، آل، مش: پندیدیرند. (۵). آو، بم، آج، لب، مل، آل، مش: تعالی، آب، آج، مبارک و تعالی. (۶). قم: امن. (۱۲-۹-۸). قم، بم: امن. (۱۰). همه نسخه بدلها: گاو. (۱۱). مل: جمله یک جای. (۱۳).

همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نرسانند. (۱۴). مل: عزیز. (۱۵). آب، آج، لب، آل، آز، مش: پیرهیزان، مل: پینیران، آو که متن آن با اساس برابر است، در حاشیه با خطی کهن افزوده: پیریزان. [.....]

(۱۶). آو، بم، آب، آج، مش، آل، آز: فلا. (۱۷). آل، آج: نصب الصّعبا، لب: یصنا الصّعبا، ش: یساء الصّوابا. صفحه: ۲۸۵ و اصنام جمع صنم باشد و آن تمثالی بود مصور به صورتی، قال رؤبۀ: و هنانۀ «۱» کالزور یجلی «۲» صنمه تضحک عن اشنب عذب ملثمه و معنی آیت آن است که الطافی که عند آن ایشان اجتناب کنند از عبادت اصنام با ایشان پیایی دار «۳». آنکه گفت: رَبِّ اِنَّهِنَّ اَصْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ، بار خدایا اینکه بتان گمراه بکردند بسیاری مردمان را، یعنی به عبادت ایشان بسیار مردمان گمراه شدند چون عند وجود ایشان بود با ایشان حوالت کرد. آنکه گفت: فمن تبعنی فانه منی، بار خدایا هر که تابع و پسرو «۴» من باشد او از من است و از خودش جدا نمی‌کنم و فرق «۵» نمی‌کنم او را بر خود. از اینکه جای گفت رسول - علیه السّلام - سلمان را که: سلمان منا اهل البیت. وَ مَنْ عَصَانِی، و هر که در من عاصی شود تو خداوندی «۶» آمرزنده بخشاینده «۷». تأویل اینکه بر دو وجه باشد: اما آن که «عصیان» او به کفر و عبادت اصنام باشد، آنکه اینکه مشروط بود به توبه، یعنی تو بیامری و رحمت کنی چون توبه کند که تو آمرزنده و بخشاینده‌ای. و وجه دیگر آن که «عصیان» را حمل کنند به دون «۸» کفر، و گویند مراد آن است که: هر که به من ایمان آرد «۹» و آنکه نافرمانی کند مرا به آنچه دون کفر باشد تو خدای او را بیامری. و وجه سهام «۱۰» در آیت آن است که: روا بود که در شرع ابراهیم قطع نبود بر عقاب کفار لا محال، چه اینکه به عقل ندانند به سمع دانند، و روا بود که در شرع او قطع نبود بر اینکه. و قوله: فَإِنَّكَ عَفُوٌّ «۱۱» رَبَّنَا، بار خدای ما «۱۱»؟ من بنشاندم از فرزندان خود بعضی را. و «من»، تبعیض راست، ای اسکنت بعض ذریتی، شاید که معنی آن بود که از فرزندان خود یکی را بنشاندم، بر اینکه وجه «من» تبیین بود «۲»، و التقدیر: اسکنت واحدا من ذریتی، چنان که پیش از اینکه بیان کردیم. بوا، به وادی که در آن جا زرعی «۳» و کشتی نیست، یعنی زمین مگه، عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، بنزدیک خانه حرام تو. قتاده گفت: یعنی خانه‌ای که تو حرام کرده‌ای آن را به حرمت تا استحلال نکنند محرّمات تو آن جا از صید و قطع اشجار و جز آن. اگر گویند، چگونه گفت: عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، و آن جا خانه نبود، خانه از آن پس بنا کردند، جواب گویم معنی آن است که: به جای خانه حرام که در اول بیت المعمور آن جا نهاده بود تا به عهد طوفان نوح با آسمان بردند. و جواب دیگر آن که: بنزدیک جایی که آن جا خانه حرام بنا خواهند کردن. و قصه آیت آن است که سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: چون ابراهیم را - علیه السّلام - از ساره فرزند نمی‌بود - از آن جا که او پیر شده بود - و ابراهیم - علیه السّلام - دل در فرزند بسته بود، ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت: اینکه را به تو دادم تا باشد که خدای تعالی تو را از اینکه «۴» فرزندی دهد که از من نمی‌باشد [۶۸-پ]. ابراهیم - علیه السّلام - با هاجر خلوت کرد، خدای تعالی او را از هاجر اسماعیل داد، و آن نور محمدی که در پیشانی پدران پیغامبر - علیه و علیهم السّلام - بودی انتقال افتاد به اسماعیل. ساره را از آن رشکی پدید آمد عظیم «۵»، و دلتنگ شد که او را «۶» بایست که آن شرف او را بودی و آن فرزند از نسل و نژاد او بودی. با ابراهیم ناخوش شد و گفت: نخواهم تا هاجر پیش من باشد، و نیز او را بینم. حق تعالی گفت ابراهیم را که: او را دو رنج منماید، و چون او با تو اینکه مروّت کرد با او مانند اینکه کن، اینان را از پیش او ببر. ابراهیم - علیه السّلام - گفت: بار خدایا؟ کجا برم اینان را! گفت: آن جا که تو را فرمایم. آنکه جبریل را فرستاد و ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بار خدایا. (۲). قم: باشد، آو، بم، مل، آب، آز، مش: را بود. (۳). آو، بم، آب، آز: ذرعی. (۴). قم: از او، دیگر نسخه بدلها، بجز مل: ندارد. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم: رشک عظیم آمد. (۶). آو، بم، آب، آج، آز، لب، مش می. صفحه: ۲۸۷ گفت: ایشان را به زمین مگه بر. جبریل «۱» در پیش ایستاد و می‌رفت، و ابراهیم - علیه السّلام - بر اثر «۲» می‌رفت با هاجر و اسماعیل. هر کجا به جایی خوش برسید آبی و گیاهی و عمرانی و آبادانی و خصبی و نعمتی بودی، گفتی: یا جبریل؟ اینکه جا فرود آرم اینان را! گفتی: نه، که فرمان نیست، تا برسید «۳» به زمین مگه، و آن زمینی است که در او آبی و گیاهی نباشد، و زمینی است شوره سنگلاخ که

کشت «۴» نروید. جبریل گفت: اینکه جا فرو نه اینان را و برو. ابراهیم - علیه السلام - ایشان را آن جا بنهاد و برگردید به فرمان خدای، هاجر گفت: یا خلیل الله؟ ما را بر که رها می کنی! او هیچ جواب نداد. آخر گفت: خدای فرمود تو را که ما را «۵» اینکه جا رها کن «۶»! گفت: آری. گفت: خدای تعالی ما را ضایع نکند «۷». آنگه آن قدری آب که در بن «۸» مشکى مانده بود «۹» به ایشان رها کرد و برفت. ایشان آن آب باز خوردند و تشنه شدند، و کودک تشنه شد و او را شیر نماند. نگاه کرد نزدیکتر کوه به او و کوتاhter صفا بود. بر آن جا دوید تا هیچ کسی را بیند و یا آوازی شنود. کس «۱۰» را ندید. از آن جا فرود «۱۱» دوید «۱۲» تا همچونین «۱۳» هفت بار بگرد «۱۴» در بار هفتم آوازی شنید «۱۵» از اینکه جانب و از آن جانب بنگرید «۱۶» کس را ندید. دگر باره هم آن «۱۷» آواز بشنید، گفت: ای خداوند اینکه آواز؟ من تو را نمی بینم و آوازت می شنوم، اگر توانی تا فریاد رسی «۱۸» بکنی بکن که ما هلاک شدیم. آن فریشته ظاهر شد و بنزدیک اسماعیل آمد و پای او بگرفت و پاشنه او در زمین مالید، چشمه ای آب از زیر پای او روان شد و سر در بیابان نهاد. ----- (۱). قم، مش علیه السلام. (۲). قم، آو. (۳). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش: برسیدند ۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و آل بر او. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مرا. (۶). آو، بم، آب، آج، آز، آل. لب: کنی، مش: کنید. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نگذارد. (۸). مش، آز، آب، آل: در اینکه. (۹). قم، آو، آب، آج، بم، مل، آز، آل، لب: مشک مانده بود، مش: مشک بود. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: هیچکس. (۱۱). همه نسخه بدلها: فرو. (۱۲). همه نسخه بدلها و بر کوه مروه دوید، کس را ندید، دگر باره بر کوه صفا دوید و دگر باره با کوه مروه دوید. (۱۳). قم، مل: همچنین، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بگردید. (۱۵). همه نسخه بدلها، بجز آب ضعیف. (۱۶). آو، آج، بم، مل، آل، لب، مش: نگرید، آب، آز: بگردید. (۱۷). قم: هم از آن، مل، آل، آج، لب، مش: همان. (۱۸). قم، آو، بم، مل، آز، آل، مش: رسی. صفحه: ۲۸۸ هاجر از آن «۱» رنج که دیده بود و عزت آب در آن جای پاره ای ریگ گرد آن بر کرد تا ضایع و پراگنده نشود. رسول - علیه السلام - گفت: رحم الله امی هاجر، خدای بر مادرم هاجر رحمت کناد، اگر آن آب رها کردی همه بادیه برسیدی و آب روان بودی در همه بادیه. چون خاک گرد آن بر کرد آب بایستاد، از آن جا آب می گرفت تا چاله ای «۲» شد، اینکه است که امروز چاه زمزم است و اینکه «۳» فریشته او را بشارت داد و گفت: اینکه چاهی خواهد بودن که حاجیان اینکه جا از اینکه جا «۴» آب خورند، و اینکه جا خانه ای کند پدر اینکه کودک که خلاق عالم از جوانب «۵» به زیارت اینکه خانه آیند. پس حق تعالی از آن رفتن هاجر از صفا به مروه و از مروه به صفا آن را رکنی کرد از ارکان حج، و آن سعی است بین الصفا و المروه. جماعتی از قبیله جرهم آن جا می گذشتند «۶» از دور مرغان را دیدند که گرد آن جایگاه می پریدند، گفتند: به هر حال «۷» باید که آن جایگاه آب بود، که مرغان جایی گردند «۸» که آب بود. کسی را بفرستادند تا بنگرند «۹». زنی را دید و کودک را تنها. بیامد و ایشان را خیر داد. ایشان بیامدند و گفتند: ای زن؟ تو کیستی! و اینکه جا چه کنی تنها «۱۰»! و آن کودک که راست! و اینکه آب از کجا آمد اینکه جا! که اینکه زمینی است که تا سیصد چهارصد گز نکنند آب نباشد. گفت: اینکه پسر ابراهیم است - خلیل خدای، و او ما را اینکه جا آورد به فرمان خدای. گفتند: اینکه آب که راست! گفت «۱۱»: آب مراست، و خدای تعالی برای ما پدید کرده است اینکه جا، [۶۹- ر]

گفتند: شاید تا اینکه جا فرود آییم و تو ما را از اینکه آب نصیب کنی «۱۲»، و ما تو را متاعی که ما ----- (۱). آو، بم، آب، آز: آنچه، آل، لب: از آن جا. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: غدیری. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: آن. (۴). قم: اینکه جای از اینکه جا، آو، بم، آب، آج، آلب، لب، مش: اینکه جا از اینکه چاه، مل: اینکه جای. (۵). مل: از همه جانب. (۶). آو: می گزشتند. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل می. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل: گرد آیند. (۹). کذا در اساس و مل، دیگر نسخه بدلها: بنگرد، آب، بم، آو، آج، آز، آل، لب، مش چون بیامد. (۱۰). همه نسخه

بدلها، بجز قم و مل: تنها چه می کنی! ۱۱. بم، آج، آل، لب اینکه. (۱۲). آج، لب: دهی. صفحه: ۲۸۹ داریم نصیب کنیم، و همسایه تو باشیم تا تو تنها نباشی! گفت: روا باشد. ایشان آن جا فرود آمدند- و باقی قصه در سوره البقره گفته شده است- و آن که اسماعیل از ایشان زنی بخواست، و هاجر فرمان یافت، و ابراهیم آن جا آمد، فی قوله: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا ﴿۱﴾ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، از جمله دعای ابراهیم یکی دگر آن بود که گفت: بار خدایا؟ برای آن تا فرزندان من نماز به پای دارند، چنان ساز که دلهای گروهی مردمان به ایشان مایل شود. «من» تبعیض راست. سعید جبیر گفت: اگر نگفتی من الناس، و گفستی: افئدة الناس، همه عالم از گبر و جهود و ترسا و مسلمان به حج آن جا رفتندی. و قوله: تَهْوِي إِلَيْهِمْ، ای تمیل الیهم و تنحدر الیهم، من هوی اذا انحدر، يقال: هوی یهوی هویا اذا سقط، و هوی یهوی هوی، اذا اشتهی ﴿۲﴾ و احب. مجاهد گفت: اگر دعا بر اطلاق بودی، پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدند آن جا. و أَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ، بار خدایا؟ و از میوه‌هایی که اهل دگر شهرها را- که خداوندان آبنده ﴿۳﴾- روزی کرده‌ای، روزی کن ایشان را تا همانا شاکر شوند نعمت تو را. رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ، آنکه گفت: بار خدایا؟ تو دانی آنچه ما پنهان داریم و آنچه آشکارا داریم. عبد الله عباس گفت: مراد یأس و اندوه کار هاجر و اسماعیل است، اگر بر زبان رانیم و یا نرانیم تو دانی. و دگر مفسران حمل بر عموم کردند از همه نهانیها و آشکاراها ﴿۴﴾، و آن اولیتر است، لعموم الفائدة. آنکه گفت: وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، «ما» نفی است، و پوشیده نماند بر خدای- جل جلاله- هیچ چیز در آسمان و زمین. و «من» زیادت است مؤکد نفی. آنکه اسپاس ﴿۵﴾ داری کرد خدای را و شکر گزارد ﴿۶﴾، گفت: اسپاس ﴿۷﴾ آن خدای را که مرا بر پیری اسماعیل و اسحاق بداد- اسماعیل از هاجر و اسحاق از ساره- و اینکه از ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه

۱۲۵. (۲-۷). آج: اشهی. (۳). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: آندند. (۴). آب، آج، آز: آشکارها. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: سپاس. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: شکر کرد. صفحه: ۲۹۰ آن پس گفت که خدای تعالی او را اسحاق بداد از ساره- و قصه آن در سورت هود برفت. إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ، که خدای من شنونده دعاست، یعنی اجابت کننده دعاست، و منه قولهم: سمع الله لمن حمده، ای اجاب الله لمن دعاه. رَبِّ اجْعَلْنِي، بار خدایا؟ مرا چنان کن که نماز به پای دارم، یعنی آن الطاف که به آن نماز به پای دارم با من پیایی دار ﴿۱﴾. وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي، و از فرزندان من، و «من» تبعیض راست. رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ، بار خدایا پذیر دعای من، یعنی نماز و عبادت من، و از اینکه جاست قول رسول- علیه السلام-: الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، و فی روایه اخری ﴿۲﴾: ﴿۳﴾ الدُّعَاءُ مَخَّ الْعِبَادَةُ، و بعضی دگر گفتند: چنان که دعا را نماز خوانند ﴿۴﴾، فی قوله: وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَيَكُنْ لَهُمْ ﴿۵﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي، بار خدای ما ﴿۶﴾؟ بیامرز مرا و مادر و پدر مرا، و اینکه دلیل می کند بر آن که مادر و پدر ابراهیم مؤمن بودند، چه نشاید که او کافران مصر را بر کفر دعا کند به غفران. وَ لِلْمُؤْمِنِينَ، و مؤمنان را نیز بیامرز آن روز که حساب بایستد، و مراد به «قیام» ظهور است، قیام الساعة و قیام السوق و قیام الحرب علی ساقها، روزی که حساب ظاهر شود و سخت گردد. آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت: وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا، گمان مبر که خدای غافل است از آنچه ظالمان می کنند. و سهو و غفلت یکی باشد و مرجع هر دو با انتفای ﴿۷﴾ علم باشد، و معنی آیت آن است که: به حق ایشان برسم و جزای ایشان بسزا بدهم، و لکن تأخیر می کنیم. إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ، جمله قراء «یؤخرهم» به «یا» خواندند، خبرا عن الله تعالی، و ابو عمرو خواند: نُؤخرهم، به «نون»، خبرا منه تعالی [۶۹-پ]

عن نفسه علی سبیل التَّعْظِيمِ، و تأخیر می کنم ایشان را برای روزی که چشمها در او شاخص و متحیر شود. و شخوص البصر، آن باشد که چشم گشاده بماند که بر هم نیاید، و چشم متحیر چنین باشد، و اینکه کنایت است از هول و فزع و شدت روز. ----- (۱). آو، آب، آج، آز، با آن نماز پیایی دارم. (۲). آب: آخر. (۳). مل: هو. (۴). قم: گویند، دیگر نسخه بدلها: خوانند. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: بار خدایا. (۷). همه نسخه بدلها: نفی. صفحه: ۲۹۱ مُهْطِعِينَ، ای مسرعین، شتابزدگان باشند، و نصب او بر حال باشد. سعید جبیر گفت: دویدنی باشد چون دویدن گرگ. مجاهد

گفت: مدیمی «۱» النَّظْر. کلبی گفت: ناظرین. ضحاک گفت: شدیدی النَّظْر «۲» من غیر ان یطرف، می‌نگرند و چشم برهم نزنند. مقاتل گفت: مقبلین الی النَّار، روی به دوزخ نهاده باشند. و اصل اھطاع، اسراع بود، قال الشَّاعر: فی مھطع سرح کأن زمامه فی رأس جذع من اوال «۳» مشدَّب مُقْنَعِي رُؤْسِهِمْ، سرها برداشته. قتیبی گفت: مقنع آن باشد که سر بردارد و چشم در پیش دارد و در چیزی می‌نگرد چنان که چشم از او بردارد، و منه: الاقناع فی الصِّلوة. حسن بصری گفت: روز قیامت همه کس را روی به جانب آسمان بود، کس با کس ننگرد. و اصل کلمت من قنع باشد و اقنع غیره، من باب حفرت «۴» بئرا و احفرت زیدا بئرا، اذا جعلته حافرا لها، همچونین «۵» اقنع، ای جعل نفسه قانعاً «۶» فی النَّظْر الی السَّماء او الی ما بین یدیہ لا یرفع طرفه منه. آنکه استعمال کردند فی الرَّأس و النَّظْر الی السَّماء، قال الشَّمَاخ: یراکرن العضاة «۷» بمقنعات نواجذهن. کالحداء «۸» الوقیع یصف ابلا- ترعی شجر العضاة، یقول یراکرن العضاة بابل مرفوعات الرُّوس، مواجدها کالفؤوس الواقعة علیها، و قال الرَّاغز: انقض «۹» نحوی رأسه و أقنعا کأنما أبصر شیئا اطمعا لا یرتد إلیهم طرفهم، نظر ایشان با ایشان نیاید، کالشَّخص ببصره، چشم بر هم نزنند. وَ أَفْنِدْتُهُمْ هَوَاءً، عبد الله عباس گفت: یعنی دل‌های ایشان خالی باشد از همه خیر «۱۰». مجاهد گفت و ابن زید: دل‌های ایشان چون هواست، در او هیچ خیری و -----
 همه نسخه بدلها، همچنین. [.....].

همه نسخه بدلها، همچنین. [.....].
 (۶). همه نسخه بدلها: قانعا. (۷). اساس و بیشتر نسخه بدلها: العضاة، با توجه به منابع بیت و لغت و مل، تصحیح شد. (۸). قم، آب، آج، لب: کالحداء. (۹). اساس و لب، انقض، قم: ابعض، آو، بم، آب، آز، آل، آج، ابعض، مش: ابغض، با توجه به معنی بیت تصحیح شد. (۱۰). آو، بم، آج، لب، مش: چیز، آب، آز، چیزها. صفحه: ۲۹۲ علمی «۱» جای نمی‌گیرد. سعید جبر گفت: دل‌های ایشان مضطرب «۲» است، آن را قراری نیست در سینه ایشان از خوف و فزع، و اینکه همه وصف روز قیامت است به شدت و صعوبت و هولناکی. وَ أَنْذِرِ النَّاسَ یَوْمَ یَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ، و بترسان مردمان را ای محمد از روزی که عذاب با ایشان آید. و نصب «یوم»، بر مفعول دوم «انذر» است نه بر ظرف. قتاده گفت، معنی قوله: وَ أَفْنِدْتُهُمْ هَوَاءً، گفت: دل‌های ایشان به حلق رسیده است «۳»، کقوله تعالی: وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ «۴» فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا، گویند ظالمان و کافران: رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ، بار خدایا؟ ما را باز پس دار تا به وقتی نزدیک. معنی آن است که ما را با دنیا بر و در دنیا ما را مهلتی ده. نُجِبَ دَعْوَتِكَ، تا ما اجابت دعوت تو کنیم و متابعت پیغامبران کنیم «۱۰»، و جزم اینکه فعلها بر جواب امر است، ایشان را بر سیل تقریر و ملامت گویند: نه سوگند خورده بودی پیش از اینکه که ما را از والی «۱۱» نخواهد بودن از دنیا و انتقالی با سرای آخرت! و آیت دلیل است بر آن که اهل آخرت مکلف نباشند، چه اگر مکلف -----
 (۱). بم، آز، آل، آج: علمی و چیزی. (۲). آو، بم، آب، آ، مش: سطر. (۳). قم: رسیده باشد. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. (۵). آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: الرُّجُل. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الظلمات. (۷). نسخه اساس با خط اصلی در حاشیه اینکه کلمه افزوده: ای خالیة. (۸). کذا در اساس و قم و بم و آج و لب، آب، آز، مش: النَّار، آل: الباب، چاپ شعرانی (۳۷/۷): البان. (۹). کذا در اساس و آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش، قم، لب: مکاسره. [.....].

(۱۰). قم: متابعت کنیم پیغامبران را. (۱۱). از والی: از زوالی، با ادغام دو حرف همجنس، همه نسخه بدلها: زوالی. صفحه: ۲۹۳
 بودندی، ایشان را [۷۰- ر]

حاجت نبودی به آن که از خدای خواستندی که ما را با دنیا بر تا ما توبه کنیم و عمل صالح کنیم، بل «۱» هم آن جا «۲» توبه بکردندی و ایمان آوردندی و به مقصود رسیدندی. فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا، جز به رفع نشاید برای آن که اگر به نصب خوانند جواب باشد، و جواب لایق نبود به معنی، برای آن که قول ایشان موقوف نباشد «۳» بر انداز رسول - علیه السَّلام - ایشان را، فی قوله: وَ أَنْذِرِ النَّاسَ. قوله: وَ سَيَكُونُ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، حق تعالی گفت: شما در خانه آن ظالمان که [بر خود] «۴» ظلم کردند

بنشستی. وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ، و روشن شد شما را که ما با ایشان چگونه کردیم «۵» انواع عذاب. و قوله: كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ، در جای فاعل تبیین است، ای و تبیین لکم «۶» کیفیت عذابهم. وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ، و برای شما مثلها زدیم. وَ قَدْ مَكَّرُوا مَكْرَهُمْ، و ایشان - یعنی کافران - مکر خود بکردند، وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ، و بنزدیک خداست مکر ایشان، یعنی جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه. وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتُرُولِ مِنْهُ الْجِبَالِ، قراءت عامه به کسر «لام» است، «لام» اول، و نصب «لام» دوم. و «ان» به معنی «ما» ی نفی است، و المعنی: و ما کان مکرهم لتُرُولِ مِنْهُ الْجِبَالِ، و «لام» برای تأکید نفی است، مثل قوله: ما کانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ «۷» ...، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ «۸» وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً «۳» وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ «۴» وَ مَكَّرُوا مَكْرًا كَبِيرًا «۵» تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَرَدًا «۶» برای ما «۷» و عبد الله مسعود و ابی - خواندند: و ان کاد «۸» مکرهم، و اگر چه نزدیک آن است که از مکر ایشان کوهها زایل شود. و در بعضی تفسیرها آورده‌اند از امیر المؤمنین «۹» و جماعتی مفسران که: مراد به اینکه مکر، مکر نمود است که خدای تعالی به آن مثل زد، و آن آن بود که ابراهیم - علیه السلام - «۱۰» گفت: من تو را دعوت می‌کنم با خدای آسمان. او گفت: من خدای زمینم و نمی‌دانم که در آسمان خدایی هست. او گفت: خدای آسمان و زمین خدای من ----- (۱). آو، آب، آج، آز، آل، لب: مش که. (۲). آو، بم، آب، آج، آز، لب، مش، آل: اینکه. [.....]

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۴۵. (۵). سوره نوح (۷۱) آیه ۲۲. (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۰. (۷). آو، بم، آب، آج، آز، آل، لب، مش، مل علی. (۸). آج، آل: کان. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم علی. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل او را. صفحه: ۲۹۵ است و اگر تو در ملک زمین دعوی می‌کنی دانی که تو را در ملک آسمان هیچ بنمود «۱»، چه «۲» اینکه آفتاب و ماه و ستارگان بر اینکه صفت به فرمان خدای روانند. او گفت: به آسمان روم و بنگرم تا اینکه خدای آسمان چیست، آنکه [۷۰ - پ]

چهار بچه کرکس بگرفت و ایشان را می‌پرورد و گوشت می‌داد تا بزرگ شدند و قوی گشتند، و تابوتی بساخت و آن را دو در ساخت: یکی به بالا «۳»، یکی به زیر. و در آن تابوت نشست و دیگری را با خود در آن جا نشاند و آن تابوت در پای آن کرکسان بست و عصای‌ها گرفت «۴» و پاره‌ای گوشت بر سر آن عصا بست و از بالای آن تابوت بر بست «۵» چنان که آن کرکسان به آن گوشت می‌نگریدند و به طمع آن گوشت به جانب بالا «۶» می‌پریدند. چون در هوا دور برفتند، نمود صاحبش «۷» را گفت: آن در که بر بالاست بگشای و بنگر تا به آسمان نزدیک شدیم یا نه! او در بگشاد و بنگرید، گفت: آسمان هم آن جاست که بود و هیچ اثر نکرده است اینکه رفتن ما. گفت: در زیر بگشای و بنگر تا از زمین چون افتاده‌ایم. او در بگشاد و فرو نگرید، گفت: زمین مانند دریایی سپید «۸» می‌بینم و کوهها مانند دودی سیاه. گفت: رها کن تا برویم. درها فرو کردند و کرکسان می‌پریدند تا چندان بپریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن. گفت: درها بگشا و بنگر. او در بالا بگشاد و بنگرید، گفت: آسمان همچنان «۹» می‌نماید که از زمین می‌نمود، و در زیر بگشاد و بنگرید، گفت: زمین چون دودی سیاه می‌نماید، و آوازی شنید که گفت: ایتها الطاغیة «۱۰» اینکه ترید، ای طاغی کجا می‌روی! عکرمه گفت «۱۱»: با او در تابوت غلامی بود با کمان و تیر. چون به آن جا رسید ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نرود. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: جز. (۳). همه نسخه

بدلها و. (۴). کذا در اساس و قم، مل: و عصایی ترتیب داد، دیگر نسخه بدلها: عصایی فرا گرفت. (۵). آو، بم، آب، آج، آل، آز، لب، مش: آن تابوت بر پشت تابوت فرو برد. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر با، مل: قصد بالا می‌کردند. [.....]

(۷). آج، آل، لب: مصاحبش. (۸). آو، بم، آب، آج، آل، آز، لب، مش: سبزه. (۹). آج، لب، آل: همان. (۱۰). کذا، در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: ایتها الطاغی. (۱۱). آو، بم، آب، آج، لب، آل، مش که. صفحه: ۲۹۶ که بیش از آن توانست «۱» رفتن، تیر بینداخت، باز پس آمد خونالود او گفت: کیفیت امر السیما، کار آسمان کفایت شد مرا. فزاء گفت: تیر در مرغی آمد که در هوا

بود، و گفتند: در ماهی آمد که در دریایی از دریا‌های هوا بود. آنکه نمود بفرمود تا عصا باشکونه «۲» کردند و آن سرکه بر او گوشت بود به زیر کردند. کرکسان سر به زیر نهادند «۳»، حق تعالی اینکه مکر را وصف کرد به آن که به حدی است که کوه از او زایل شود، علی سبیل التوسع و المبالغة. فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلَهُ، گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: فلا تحسبن الله مخلف رسله وعده، و مثله قول الشاعر: ترى الثور «۴» فيها مدخل الظل رأسه و سائرته باد الى الشمس اجمع و التقدير: مدخل رأسه الظل، و اگر اینکه تقدیر نکنند در آیت روا باشد «۵»، چه وعد متعدی است به دو مفعول، اضافت فاعل روا باشد با هر یکی از او. و اگر چه معنی آنکه روشتر بود که اضافت با مفعول اول «۶» کنند، چنان که با فعل صریح «۷» هر کدام تقدیم کنی رواست، يقال: اختلفت فلانا الوعد و اختلفت «۸» الوعد فلانا. و در شاذ خواندند: مخلف وعده رسله، علی تقدیر: مخلف رسله وعده، و استشهاد کردند بر اینکه قراءت به قول شاعر: فزجتها بمزجة زج القلوص ابی مزادة ای زج ابی مزادة القلوص، و اینکه قراءت معتمد نیست برای آن که فصل نشاید کردن بین المضاف و المضاف اليه الا بالظرف، كقول الشاعر: كان اصوات من ايغالهن بنا اواخر الميس اصوات الفرائج «۹» حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با رسول، گفت: مپندار که خدای تعالی وعده‌ای که داد «۱۰» پیغامبران خود را، خلاف کند چه خلف وعد بر او روا نباشد و وعده ----- (۱). آب، آز: نتوانستن. (۲). آج، آل، مل: واژگونه. (۳). آج، لب: رو به زیر نهادند، آل: رو به زیر کردند. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل و قم و لب: الظل. (۵). آو، بم، آج، آل، مش: نباشد، آب، آز، نبود. (۶). آو، بم، آب، آز: او. (۷). آج، لب، آل، با، آو، بم، آب، آز تا. (۸). آج، آل: اختلفت، آز: اخلف. (۹). قم: الفرائج. [.....]

(۱۰). آب، آز: وعده داد که. صفحه: ۲۹۷ او پیغامبران را نصرت و ظفر و دولت دادن بر کافران بود. إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ، که خدای تعالی عزیز است، ظلم به او راه نبرد «۱» و خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان. يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، گفتند: عامل در «یوم» انتقام است، ای یتنقم من الظلمة يوم. حق تعالی گفت: من انتقام کشم از ظالمان روزی که زمین را بدل کنند بجز اینکه زمین [۷۱-ر]، یعنی روز قیامت. و در تبدیل زمین خلاف کردند، بعضی گفتند: صورت اینکه زمین بگردانند با صورتی و شکلی دیگر، و مرجع اینکه قول با اختلاف تألیف «۲» بود. عبد الله عباس و عبد الله مسعود و انس مالک و مجاهد گفتند: زمین را بدل کنند به زمینی از سیم سپید که بر او گناه نکرده باشند. و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: زمین را سیم گرداند خدای تعالی و آسمان را زر «۳». سعید جبیر و محمد بن کعب گفتند: زمین را بدل کنند به زمینی چون قرص سپید تا مؤمن «۴» از زیر پای خود می‌گیرد «۵» آن «۶» نان و می‌خورد، و اینکه از آن جاست که سهل بن سعد گفت که رسول - علیه السلام - گفت: «۷» يحشر الناس يوم القيامة على ارض بيضاء عفاء «كقرصة النقي» ليس فيها معلم لاحد. روایتی دیگر از عبد الله مسعود آن است که زمین قیامت از آتش باشد و اهل قیامت از آن جا می‌نگرند و غرفات بهشت می‌بینند و حوریان «۸» را می‌بینند، و مردم از گرمای آن آتش چنان شوند که عرق لگام بر دهن ایشان کند. عبد الله عباس گفت: زمین همان باشد «۹» آکا [م] «۱۰» و جبال «۱۱» بلندی «۱۲» و کوههای او بدل کنند، چنان که شاعر گفت: ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مل، ظلم را به او راه نبود. (۲). آب، آز، مش: تأویل. (۳). آب، مش سپید. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مؤمنان. (۵). آب، آج، آل، آز، لب، مش: می‌گیرند. (۶). آو: از. (۷). آو، آج، آل، لب، مش: غزاء، آز، اغز. (۸). قم، آب، آز: حوران. (۹). مش که. (۱۰). با توجه به قم افزوده شد، آو، آب، آز، مش آجام، آج، آل: آهام. (۱۱). کذا در اساس و قم، آو، بم، آب، آز، دیگر نسخه‌ها و. (۱۲). آز، مش: بلند. صفحه: ۲۹۸ فما الناس بالناس الذين عهدتهم ولا الدار التي كنت اعرف و بیان اینکه قول، قوله تعالی: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا «۱» يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، گفتیم: یا رسول الله؟ خلقان در اینکه وقت کجا باشند که زمین را بدل کنند! گفت: بر صراط. وَالسَّمَاوَاتُ، و تقدیر آن است که: و تبدل السموات غير السموات، و لكن برای دلالت کلام بر او بیفگند و تبدیل آسمان به انتشار کواکب و تکویر آفتاب و

خسوف قمر و انفطار و انشقاق آسمان باشد، و قرآن به اینکه جمله ناطق است. وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، و خلقان بیرون «۲» آیند از گورها برای خدای، یعنی عرض بر خدای و برای محاسبت با او و برای ثواب و عقاب او، و اینکه حذف کرد لدلالة الکلام علیه. آنگه وصف کرد خدای را به آن که یکی است بی مثل و مانند، و قهار است مسلط بر قهر بندگان، و معنی او راجع باشد با قادری. وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ، حق تعالی در اینکه آیت گفت که «۳»: از احوال و شداید اینکه روز، یعنی روز قیامت، آن باشد که تو خلقان را بینی و گناهکاران را. و مجرم فاعل جرم باشد، کالمدنب فاعل الذنب «۴». مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ، که دستهای ایشان به غل با گردن بسته باشند. و گفته‌اند: مقرنین، ای مشدودین الی قرنائهم، هر یکی را از ایشان با قرینی از آن او در هم بسته باشند. و گفته‌اند: هر یکی را با دیوی در سلسله‌ای با هم بسته باشند، و قرنت الشیء بالشیء و قرنت بینهما، ای جمعت بینهما. و التقرین، تکثیر الفعل منه، و هذا قرین ذلک، ای مثله و ممّا «۵» یقرن «۶» الیه. فی الْأَصْفَادِ، جمع صفد، و صفد قید باشد و غل باشد همچنین. و صفدت الرّجل اذا قیدته و صفدته لتکثیر الفعل. و قال عمرو بن کلثوم: ----- (۱). سوره طه (۲۰) آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷. [.....]

(۲). آو، بم، آب، آز: برون. (۳). آو، بم، آب، آج، لب، آز، مش: یکی. (۴). قم: ندارد. (۵). آو، بم، آب، آز: کما. (۶). مل: لب: یقرب. صفحه: ۲۹۹ فابو بالتّهاب و بالسّبايا و ابنا بالملوک مصفدینا [۷۱-پ]

و اصفدته اذا اعطيته، و قال الأعشى: تضيفته یوما فاكرم مجلسی «۱» و اصفدنی علی الزّمانه قائدا و قال الدّیبانی: هذا النّناء فان تسمع لقائله فما عرضت آیت اللّعن بالصّیفد و عطا را از اینکه جا صفد خوانند که بند پای معطی شود، چنان که متبّی گفت: من وجد الاحسان قیدا تقیدا سیرابیلهم من قِطران، پیرنهای «۲» ایشان از قطران باشد، واحدها سربال، قال امرؤ القیس: عوب تنسینی اذا قمت سربالی و قطران اینکه «۳» باشد که در شتر مالند. و در او چند لغت است: قطران، و قطران، و قطران، به فتح «قاف» و کسر او و اسکان «طا»، و فتح «قاف» و کسر «طا»، قال ابو النّجم: جون کأن العرق المنتوحا «۴» البسه القطران و المسوحا و برای آن گفت که پیرهن «۵» ایشان از قطران باشد که آتش به او مسرعتر باشد. و از عبد الله عبّاس روایت کردند که او خواند: سیرابیلهم من قطران، ای من نحاس ذائب، پیرنهای «۶» ایشان از مس گداخته باشد، و القطر، النّحاس، من قوله: أتونی أفرغ علیه قِطراً «۷» وَ تَعَشَى وَ جُوهَهُمُ النَّارُ، و آتش روی ایشان باز پوشد. ليجزى الله كل نفس ما كسبت، تا خدای جزا کند هر کس را به آنچه کرده ----- (۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها و تفسیر طبری و تفسیر مجمع البیان، دیوان اعشى (بیروت

۱۹۸۰) ص ۱۰۳ و لسان العرب: فقرب مقعدی. (۲). آو: پرهنا، قم، مل، لب: پیرانها. (۳). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب: آن. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرطبی و طبری نیز چنین است، چاپ شعرانی: المسفوحا. (۵). آو، بم، پراهن، دیگر نسخه بدلها: پیرانها. (۶). بم: پیرانها، آو، پراهنها، دیگر نسخه بدلها: پیرانها. (۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶. صفحه: ۳۰۰ باشد «۱»، و آیت دلیل استحقاق می‌کند و آنچه «۲» جزا بر عمل باشد. إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ، که خدای تعالی زود شمار است بر آن معانی که گفته شده است. هذا بلاغ للنّاس، این زید و جماعتی مفسران گفتند: هذا، اشارت است به قرآن، اینکه قرآن بلاغ است، یعنی بیان است مردمان را. و گفتند: تبلیغ است از توبه مردمان و رسانیدن. وَ لِيُنذَرُوا، و تا ایشان را به آن بترسانند و اعلام کنند با تخویف. وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ، و تا بدانند که او یک خداست، او را مثل و مانند و شریک و شبیه نیست. وَ لِيَذَّكَّرُوا أُولُوا الْأَلْبَابِ، و تا اندیشه کنند خداوندان آن «۳» عقلها که فکر و اندیشه و نظر برایشان واجب است - و الله ولی التّوفیق. -----

(۱). قم: بود، آو، آب، مل، آز، مش: باشند. (۲). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: بر آنچه. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه: ۳۰۱ سوره الحجر اینکه سورت مکی است فی قول قتاده و مجاهد، و عدد آیاتش نود و نه است و کلماتش شصت «۱» و پنجاه و چهار کلمت است، و حروفش دو هزار و هفصد «۲» و شست «۳» حرف است. و روایت است از زرّ حبیش، از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله گفت: هر که سوره الحجر بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد

به عدد مهاجر و انصار و به عدد آنان که به «۴» رسول استهزا کردند.

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۴۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبَّمَا يُؤَدِّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَهُمْ يَا كُفُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمِ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِينَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنظَرِينَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نُنزِّلُ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ مُوقِنُونَ (۱۵) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَالْحِجَابَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السُّمُومِ (۲۷) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَبَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۳۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِمَ أَزَيَّنْتَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَغْوَيْتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] «۵» اینکه آیتهای کتاب است و قرآنی روشن. بود که تمنا کنندا کافران «۶»، اگر بودندی مسلمان. رها کن ایشان را تا ----- (۱). قم، آج، لب، مش: ششصد، مل: سیصد. (۲). قم، آو، بم، آب، مل، آل، مش: هفتصد. (۳). قم: شش، دیگر نسخه بدلها: شصت. (۴). قم، آج، لب، مش، آل: بر. (۵). اساس ترجمه ندارد، از قم آورده شد، مش: به نام خدای بسیار بخشایش و بسیار آمرزش. (۶). قم: کند آنان که کافر شدند، آو، بم، آج، لب، آل، مش: کنند آنان که کافر شدند. صفحه: ۳۰۲ بخورند و برخوردار شوند، و مشغول کند ایشان را امید که «۱» بدانند. و به هلاک نکردیم «۲» هیچ شهری و الا آن را نوشته‌ای بود دانسته. سبق نبرد «۳» هیچ گروه وقتش را و باز پس نمانند. و گفتند: ای آن که فرو فرستادند بر او قرآن، تو دیوانه‌ای. چرا نیاری به ما فریشتگان را اگر هستی از جمله راست گویان. نفرستیم ما فریشتگان را مگر به راستی، و نباشند ایشان مهلت داده «۴». [۷۲-ر]

ما بفرستادیم قرآن و ما آن را نگاه می‌داریم. بفرستادیم از پیش تو در جماعات پیشین» (۵). نیامد به ایشان هیچ» (۶). پیغامبری آلا بودند از او فسوس دارنده» (۷). همچونین» (۸). بریم آن را در دل» (۹). گناهکاران. ایمان نیارند به آن و گذشت» (۱۰) -----
 ----- (۱). قم: آو، بم، آج، لب: زود بود که، مش: زود باشد که. (۲). قم، آو، بم، آج، لب، آل، مش: و هلاک نکردیم. (۳). قم از. (۴). قم: پس مهلت دادگان. (۵). قم: جماعت پیشینان، آو، بم، آج، لب، آل: جماعت پیشین، مش: جماعات پیشینان. (۶). قم: آو، بم، آج، لب، آو، بم، آج، لب، آل: جماعت پیشینان. (۷). قم: به او افسوس می‌داشتند. [.....]

(۸). قم: همچنین. (۹). قم، مش، آو، بم، آج، لب، مش، آل: دل‌های. (۱۰). قم: بدرستی که بگذشت، آو: گزشت. صفحه: ۳۰۳ ره پیشینگان» (۱). و اگر گشاییم برایشان دری از آسمان، همه روز باشند در او بر بالا می‌شوند. گویند: بفسوده‌اند» (۲). چشم‌های ما» (۳). بل ما مردمانی بیم» (۴). با ما جادوی کرده. کردیم ما در آسمان برجها و بیاراستیم آن را برای نگرندگان. نگاه داشتیم آن را از هر دیوی رانده. آلا آن که بدزدد سمع را از پی او برود ستاره‌ای روشن. و زمین، بکشیدیم آن را و افگندیم در او کوهها و برویانیدیم در او هر چیزی سخته. کردیم شما را در آن جا وجوه معیشت و آن را که شما او را روزی ندهی» (۵). و نیست هیچ چیز و آلا و نزدیک ماست خزینه‌های او، و ما فرو نفرستیم آن را مگر به اندازه‌ای شناخته. و بفرستادیم بادهها» (۶). باردار، فرود آوردیم از آسمان آبی به شما دادیم آن را و نیستی شما آن را نگاهدارنده. ما زنده کنیم و مرده» (۷)، و ما میراث گیریم. -----

----- (۱). قم، آج، لب: پیشینان. (۲). کذا در اساس، قم: بیسته‌اند، آو، بیسوده‌اند، بم، مش: پسوده‌اند، آج، لب، آل: پوششی بر نهاده‌اند. (۳). آو، بم، آج، لب، مش را. (۴). قم، گروهی‌ایم، آو، بم، آج، لب: مردمانیم. (۵). قم: که نیستی شما او را روزی دهنده. (۶). قم، آو، بم، آج، لب: مش را. (۷). قم: بمیرانیم، آو، بم، آج، لب کنیم. صفحه: ۳۰۴ بدانسته‌ایم ما پیشینگان را از شما و بدانسته‌ایم باز پسینان» (۱). را. خدای تو اوست که حشر کند ایشان را، که او محکم کار و داناست. بیافریدیم آدم را از گل خشک از خری» (۲). سالخورده» (۳). و جئیان» (۴). را بیافریدیم از پیش اینکه، از آتش بغایت گرمی. چون گفت خدای تو فریشتگان را: من آفریننده‌ام آدم را از گل خشک از خزی» (۵). سالخورده. چون راست کنم» (۶). او را و در دم در او از روح خود در افتی» (۷). برای او سجده کننده. سجده کردند فریشتگان همه بجمله، مگر ابلیس که سر با زد» (۸). که باشد» (۹). با سجده کنندگان. گفت: ای ابلیس؟ چه بوده است» (۱۰). تا که نمی‌باشی با سجده کنندگان! گفت نکنم سجده خلقی را که بیافریده‌ای او را از گل خشک از خزی» (۱۱). سالخورده. ----- (۱). آو، بم، آج، لب: باز پسین نیان. (۲). آو، بم، آج، لب، آل: لوش. (۳). قم، بم، آج، لب، مش، آل: سالخورده. (۴). قم: پری. [.....]

(۵). آج، لب، مش، آل: لوش. (۶). آو، بم، آج، لب: راست کردیم. (۷). قم، آو، بم، در اوفتی، مش، آج، لب: در افتید. (۸). کذا در اساس با ادغام دو حرف همجنس، قم، آو، بم، آج، لب، مش، آل: سرباز زد. (۹). کذا در اساس و قم، آو، بم، نبوده است، آج، لب: نبود. (۱۰). قم: چو بودست تو را. (۱۱). آو، بم، آج، لب، آل، مش: لوش. صفحه: ۳۰۵ گفت: برو از اینکه جای که تو ملعونی» (۱). و بر تو باد لعنت تا به روز شمار» (۲). گفت: خدای من مهلت ده مرا تا به آن روز که بر انگیزند ایشان را. گفت: تو از جمله مهلت دادگانی، تا به روز وقت دانسته. گفت: بار خدایا به آنچه مرا گمراه کردی بیارایم برای ایشان در زمین و گمراه کنم ایشان همه را» (۳). مگر بندگانی» (۴). تو را از ایشان خالص» (۵). گفت: اینکه راهی است بر» (۶). من راست. بندگان من نیست تو را برایشان حجتی آلا آن که پسر وی کنند تو را از گمراهان. و دوزخ وعده‌گاه ایشان است جمله. آن را هفت در است هر دری را از آن جزئی بخشیده هست [۷۲-پ]. و قوله تعالی: الر، تلک آيات الکتاب و قرآن مبین، تلک» به معنی «هذه» است، اشارت به آیات قرآن. اگر گویند، چگونه عطف کرد قرآن را بر کتاب، و هر دو یکی است و اینکه عطف الشیء علی نفسه باشد- جواب آن است که گوئیم: لاختلاف اللفظین، کقوله: هند اتی من دونها التئای و البعد ----- (۱). قم رانده. (۲). قم: نفرین تا به روز قیامت. (۳). قم: بجمله. (۴). قم: آو، بم، آج، لب: بندگان. (۵). قم: ویژگان. (۶). آو: ور. صفحه:

۳۰۶ و مبین، من ابان باشد» (۱)، و او هم لازم است و هم متعدی که «۲» لازم بود، معنی آن باشد که، کتابی روشن، و چون متعدی باشد «۳»، معنی آن بود که، روشن کننده. رَبِّمَا يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، اهل مدینه و عاصم خواندند: رَبِّمَا به تخفیف «با»، و باقی قراء به تشدید. و از ابو عمرو هر دو روایت کرده‌اند. قطرب گفت و سگری «۴»: رَبِّ و رَبَّت و رَبَّت و رَبِّمَا و رَبِّمَا و رَبِّمَا همه لغت است. سیبویه گفت که، «ما» در رب بر دو وجه شود: یکی نکره موصوفه باشد، یکی کافه. چون نکره موصوفه باشد مفصّل «۵» نویسند ربّ ما «۶»، کقول الشعاع: ربّ ما تکره النفوس من الأمر له فرجه كحلّ العقال ای ربّ شیء تکره النفوس، و «ما» در اینکه وجه اسم باشد، و چون کافه بود «ما» در او حرف بود و پیوسته نویسند. چنان که شاعر گفت: ربّما اوفیت فی علم یرفعن ثوبی شمالات و برای آن کافه گویند که اینکه حرف را از عمل منع کند و او را معدّ کند «۷» للدخول علی الفعل، چه ربّ از خصائص اسماست و در فعل نشود، چون «ما» ی کافه به او پیوندد در فعل شود، چنان که بینی چنان که «۸» در «ان» و اخواتش، فی قولک: انما و انما و کائما و لکنما و لیتما «۹» و لعلما هم منع کند اینکه حروف را از عمل و همچنان کند او را که در افعال شود. و «ربما» در فعل ماضی شود، چنان که در بیت دیدی. بما اوفیت فی علم و در آیت در فعل مستقبل شده است برای آن که آن حکایت حالی است آینده که در حکم و معنی چون ماضی است، یعنی انگار که احوال قیامت از آنچه لا محاله

----- (۱). قم: است. [.....]

(۲). کذا در اساس و قم و آو بم و آج و لب و مش و آل، آب، آز، اگر، مل: چون. (۳). قم: بود. (۴). کذا در اساس و قم و لب و مل، دیگر نسخه بدلها: سدی. (۵). کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها: منفصل. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم: ربّ ما (بدون تشدید). (۷). کذا در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: مقید کند. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم «چنان که» دوم را ندارد. (۹). اساس: لّمّا، با توجه به نسخه قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۰۷ خواهد بودن، در وجود آمد و ماضی و منقضى «۱» شد و کان قد «۲» از اینکه جا حق تعالی بسیار جایها خبر داد از احوال قیامت به لفظ ماضی چنان که «۳»، قوله: وَ نَادَى أَصْحَابَ النَّارِ «۴» ... وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ «۵» ...، وَ نَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ «۶» الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ، و معنی آن باشد که: ای بس تمنّا که خواهند کردن کافران که کاشک «۷» ایشان مسلمان بودندی در دنیا، تا ایشان را به قیامت سود داشتی. اما تخفیف، بر قراءت آن که تخفیف کرد برای آن کرد که حرف مضاعف است، و حروف مضاعف را تخفیف بسیار کنند، چون: «ان» و «ان» و «کان» و «لکن». قال الهذلی فی التّخفیف: از هیر، ان یشب الفذال فائنی رب هیضل لجب لفعت بهیضل و «۸» معنی «ربّ» تقلیل باشد بر عکس معنی «کم» که تکثیر باشد، چنان که ابو تمّام گفت: عسی وطن یدنو بهم و لعلما و ان تعتب الأیام فیهم فرّبما یعنی که اعتبار و ارضای روزگار کم باشد، و معنی آن که گویند: ربّ رجل لقیته، یعنی منکر مباش که من نیز مردی را دیده باشم. و معنی آن بود آیت را که: مستبدع «۹» نبود اگر چه اندک بود که کافران از آن حال که در قیامت بیند تمنّا آن کنند «۱۰» که کاشک «۱۱» ایشان مسلمان بودندی. ابو موسی روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: روز قیامت چون اهل دوزخ را به دوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز و قبله باشند. ----- (۱). آو، بم، آب، آز، آل،

آج، مش: مقتضى. (۲). کذا در همه نسخه بدلها، بجز قم که ندارد، مل: قدام، چاپ شعرانی: قد وقع. (۳). لب: نحو. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۰. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸. [.....]

(۷). سوره نسخه بدلها، بجز قم: کاشکی. (۸). مل: و لکن. (۹). همه نسخه بدلها: بجز قم، مبتدع. (۱۰). مل: تمنّا کنند. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: کاشکی. صفحه: ۳۰۸ کافران بر سیبل طعن گویند آن مسلمانان را: نه شما مسلمان بودی و نماز می کردی و روزه می داشتی امروز آن اسلام شما و نماز و روزه یتان «۱» از شما غنایی نکرد با ما گرفتاری اینکه جا! ایشان را سخت آید، حق تعالی برای ایشان خشم گیرد [۷۳- ر]

بفرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند، عند آن اهل دوزخ از کافران تمنّا کنند که کاشک «۲» تا ایشان

مسلمان بودندی تا از دوزخ بیامدندی، چنان که مسلمانان بیامدند. و آنکه رسول- علیه السلام- اینکه آیت بخواند. عبد الله عباس گفت: روز قیامت خدای تعالی چندان رحمت کند بر مسلمانان و رسول شفاعت کند و مومنان به بهشت شوند که کافران تمنای آن کنند که کاشک «۳» تا مسلمان بودندی. آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید با رسول می گوید: ذرهم، رها کن اینکه کافران را، لفظ امر است و مراد تهدید و وعید. یا کُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا، تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوهای خود بدهند و کام برانند، وَ يُلْهِمُ الْأَمَلُ، و امید ایشان را مشغول کند، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ، که روز آید «۴» که ایشان بدانند و بال عاقبت فعلشان، و آن روز قیامت باشد که احوال خود و احوال مؤمنان ببینند. و آنان که گفتند اینکه آیت منسوخ است به آیت قتال خطا گفتند، برای آن که گمان بردند که، مراد به اینکه صیغت امر است، یعنی که اول در بدایت کار، خدای رسول را گفت: اینان را فرو گذار «۵» تا هر چه خواهند می کنند. آنکه اینکه به آیت قتال منسوخ کرد و گفت: «ع ک ع که ...» و اینکه آنکه بودی که ذرهم یا کُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا، امر بودی بر حقیقت، و اینکه امر نیست تهدید است و مراد نهی است، چنان که گفت: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ «۸» وَ اسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ «۹» وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ، حق تعالی گفت: ما هیچ شهر هلاک نکردیم الا و آن را نوشته ای معلوم بود و اجلی مسمی که ایشان را تا به آن وقت مهلت داده بود [ند، از مقتضای حکمت پیش از آن هلاک نفرمود ایشان را و نیز باز پس نداشت، و ذلک قوله: «۱» ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ «۲» وَ قَالُوا، گفتند، یعنی کافران: يَا أَيُّهَا الَّذِي «۴» إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ، تو دیوانه ای. از استبعاد ایشان دعوی نبوت را اینکه سخن گفتند، و عجب از ایشان که یک بار می گفتند ساحر است و یک بار می گفتند دیوانه است، و دیوانگی به آن لایقتر باشد که یک شخص را به آن دو وصف «۵» متناقض وصف «۶» کند، چه سحر به غایت زیرکی و حیل و عقل کار بستن توان کردن و دیوانگی ضد اینکه باشد؟ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ، چرا به ما نیاری فریشتگان را؟ «لو لا» و «لو ما» کلمت تحضیض باشد و «ما» نفی است و معنی هر دو «الا» «۷» باشد. قال الشاعر: تعدون عقر الثیب افضل مجدکم بنی ضو طری لو لا الکی المقطر «۸» و قال ابن مقبل: لو ما الحیاء و لو ما الدین عبتکما ببعض ما فیکما اذ عبتما عوری و اگر چه «لو ما» در اینکه بیت نه به معنی تحضیض است، برای آن آورد تا بدانند ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به اجماع نسخه بدلها از قم افزوده شد. [.....]

(۲). اساس: تستأخرون، با توجه به قرآن مجید و اجماع نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مل: باز پس دارند ایشان را. (۴). اساس: یا ایّه الذی. (۵-۶). آو، بم، آب، آز، آل، آج، صفت. (۷). همه نسخه بدلها: هلا. (۸). قم: المسعفا، لسان و قرطبی: المقنعا. صفحه: ۳۱۰ که «ما» به جای «لا» به «لو» پیوندد، یعنی اگر راست می گویی در اینکه دعوی نبوت، چرا فریشتگان را به ما نیازی! حق تعالی جواب داد و گفت: ما نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ، حمزه و کسائی و حفص عن عاصم خواندند به «نون»، خبرا عن الله تعالی، علی سبیل التعظیم، و باقی قراء به «تا» خواندند: ما تُنَزَّلُ، علی وزن تَفَعَّلَ، و التَّقْدِيرُ: تُنَزَّلُ، و ملائکه مرفوع خواندند به اسناد اینکه فعل با او. و أبو بکر عن عاصم خواند: ما تُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ، به ضم «تا» و فتح «نون»، علی ما لم یسم فاعله، و رفع الملائکه، باسناد [۷۳- پ]

الفعل المجهول الیه. حجت حمزه و کسائی، قوله: إنا نحن نزلنا الذکر «۱» وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ... «۲» تُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا «۳» وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا «۴» إِلَّا بِالْحَقِّ، ما فریشتگان را فرو نفرستیم مگر به حق و راستی. در اینکه حق خلاف کردند «۵»، بعضی گفتند: مراد «حق» است که خلاف «باطل» باشد، یعنی برای حکمت «۶» و مصلحتی که ما دانیم، نه برای اقتراح محال ایشان. و بعضی گفتند: مراد به اینکه حق مرگ است، یعنی ما فریشتگان را برای جان ستدن «۷» ایشان فرستیم. حسن و مجاهد گفتند: مراد عذاب استیصال است، چنان که در عهد پیغامبران متقدم بود. وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ، آنکه ایشان را مهلت و تأخیر نباشد برای آن که چون فریشتگان را معاینه ببینند ملجا شوند و چون ملجا شوند تکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاکشان باشد ایشان را هیچ مهلت نبود. و «اذا» اینکه جا ملغاست عمل نیست او را، برای آن که میان اسم و خبر «کان» افتاده است، و ممکن است که «انظار» که به معنی امهال

است از روی اشتقاق افعال بود از «نظر» که انتظار باشد، ای جعله منتظرا لذلك الاجل المؤخر. و روا بود که مشتق بود -----
 (۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۹. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱. (۳). سوره قدر (۹۷) آیه ۴. (۴).
 سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۵. (۵). آج، لب: اختلاف کردند. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حکمتی. (۷). مل: ستاندن. صفحه:
 ۳۱۱ از نظر «۱» تفکر، و همزه ازلت را باشد، ای ازلت عنه الفکر فی ذلك الشئ لترفیحه و امنه منه لاجل الامهال. و در وجه اول من
 باب: احفرت زیدا بئرا باشد، و در وجه دوم من باب: عربت معربته و اعربتها، اذا اصلحتها. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ، آنکه گفت: مایم که
 اینکه قرآن فرو فرستاده‌ایم نه آن که شما گمان بردی که بافته و انداخته محمد است، یا اساطیر اولیان است. و إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، و ما
 نگاهدارنده اویم از زیادت و نقصان و زوال و بطلان. چنان که گفت: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ
 حَمِيدٍ (۲) وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (۳) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَتَّى الْأَوَّلِينَ، گفت: ای محمد ما از پیش تو رسولان فرستادیم در
 امم سالفه، مفعول به بیفگند از کلام، لدلالة الكلام عليه، و التقدير: و لقد ارسلنا من قبلك رسلا. و شیع جمع «شیعت» باشد، و هی
 الفرقة و الطائفة. عبد الله عباس و قتاده گفتند: شیع، امم باشد، لمتابعه بعضهم بعضا. و ما يأتیهم من رسولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، و از
 ایشان هیچ پیغامبر به امتش نیامد، آلا به او استهزا کردند و از او فسوس داشتند، و اینکه برای تسلیت رسول- علیه السلام- گفت تا او
 بداند که اینکه معامله که کافران با او می کنند پیش از اینکه با دگر پیغامبران کرده‌اند. كَذَلِكَ نَسْلُكُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، همچنین
 بریم در دل کافران. «سلوک» لازم باشد و سلک متعدی، یقال: سلک فلان الطريق و سلکته انا. و فرق میان ایشان به مصدر پیدا
 شود، چنان که گفتیم. و مراد به «سلک» ادخال است، علی تأویل الاخطار (۴) بالقلب، ما (۵) به دل ایشان بگذرانیم (۶) و ما در دل
 ایشان افکنیم. ----- (۱). لب و. [.....]

(۲). سوره فضیلت (۴۱) آیه ۴۲. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۶۷. (۴). آج، لب، آز، آل، مش: الاحضار. (۵). آو، آب، مش، تا. (۶).
 آو: بگزرانیم. صفحه: ۳۱۲ و در ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست، حسن بصری گفت و بلخی و جبائی که: ضمیر راجع است
 با «ذکر» که قرآن است، یعنی: ما حدیث قرآن و اندیشه در او در دل ایشان افکنیم تا به او ایمان آرند و نیارند، چنان که با امت
 سلف کردیم برای بلاغ حجت را، تا حجت برایشان متوجه شود، و اینکه از باب لطف باشد. [۷۴-ر]

و بعضی دگر گفتند: ضمیر عاید است با «استهزا»، یعنی ما استهزا به قرآن به دل «۱» ایشان بگذرانیدیم (۲) تا اجتناب کنند نه برای آن
 تا استعمال کنند، ایشان بر کار گرفتند و اجتناب نکردند، و نشاید تا اینکه «سلک» به معنی خلق کفر باشد در دل ایشان چنان که
 مجبران (۳) گفتند، برای آن که لا- يُؤْمِنُونَ به نفی ایمان حواله به ایشان (۴) است و اضافت با ایشان، و دگر مورد اینکه لفظ مورد
 ملامت و مذمت است و اگر خلق کفر او کردی در دل ایشان، بایستی تا ایشان معذور بودنند نه ملوم. و یقال: سلک یسلک سلکا، و
 سلک هو سلوکا. قال عدی بن زید: و كنت لزاز خصمك لم اعرد و قد سلکوك فی يوم عصب و قال آخر: حتی اذا سلوکهم (۵) فی
 قتادة شلا كما تطرد الجمالة الشردا و قد خلت سنة الأولین، و سنت و طریقه پیشینگان بر اینکه گذشته (۶) است. در معنی اینکه دو
 قول گفتند: یکی آن که در هلاک آنان که بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام معجزات، و گفته‌اند (۷) سنت اولین بر
 اینکه رفته است که اینان می کنند از تکذیب رسولان و کفران نعمت خداوند جهان. و لو فتحنا علیهم باباً من السماء- الآیه، حق
 تعالی در اینکه آیات (۸) قطع طمع رسول کرد از ایمان ایشان عند نزول آیات و ظهور معجزات، گفت: اگر ما دری از درهای
 آسمان بر گشاییم و اینکه کافران همه روز بر آسمان می شوند بر وجه خرق ----- (۱).

قم، مل: بر دل، دیگر نسخه بدلها: در دل. (۲). آو: بگزرانیم. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مجیره. (۴). همه نسخه بدلها، بجز
 مل: با ایشان. (۵). کذا در اساس، آو، بم، آز، آج، مش، قم، لب: اسلکوهم، ضبط چاپ شعرانی (۷/ ۵۲)، لسان العرب (۱۰/ ۴۴۲)،
 طبری (۸/ ۱۴) هم «اسلکوهم» است. (۶). آو، بم: گرسنه. (۷). قم: دگر آن که. (۸). همه نسخه بدلها: آیت. [.....]

صفحه: ۳۱۳ عادت، هم ایمان نیارند. بل گویند: إِنَّمَا سِکْرَتٌ أَبْصَارُنَا، ابو عبید (۱) گفت: معنی «سکرت» غشیت باشد، چشم ما را

پوششی بر نهاده‌اند، و اینکه آن است که در عبارت ما گویند: چشم افسا می‌کند «۲» فلان، یعنی چشم ما را به جادوی چیزی بگرد که ما مرئیات، علی حقائقها، ادراک نمی‌توانیم کردن «۳»، و اینکه اصلی ندارد، اینکه حدیث عوام است و در اینکه آیت حکایت کافران است. عبد الله عباس گفت: سکرّت ابصارنا ای سَدّت، چشمهای ما بسته‌اند، من السکر، و هو سدّ البق «۴»، و السکر، خلاف البق «۵». و حسن گفت: سحرّت، ما را مسحور کرده‌اند و با ما جادوی کرده‌اند. قتاده گفت: اخذت، چشمهای ما فرو گرفته‌اند. و ابن کثیر تنها خواند: سکرّت، به تخفیف «کاف»، من السکر الّذی هو السّدّ، و هو سکر التّهر. و السکر، الفعل بمعنی المفعول، بند «۶» بسته را سکر خوانند و سکر، به فتح «سین» [مصدر] «۷» باشد، كالقبض و القبض، و التّفص و التّفص «۸». و بعضی مفسران «۹» گفتند: معنی آیت آن است که اگر در آسمان برگشاییم بر آنان «۱۰» که گفتند: لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ «۱۱» فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرِجُونَ نسبت اینکه فعل با فریشتگان کردند، اینکه قول عبد الله عباس است و بیشتر مفسران. بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ، بل ما مردمانی‌ایم با ما سحر کرده، و اینکه محمّد بر ما سحر و جادوی کرده است. وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا، حق تعالی در اینکه آیت دلایل و آیات و آثار بیان کرد که به آن استدلال کنند بر خدای تعالی، گفت: ما کردیم در آسمان برجها و منازل کواکب، و آن دوازده برج است که منازل کواکب سیاره است، و آن: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و [دلو] «۱۲» و حوت ---

----- (۱). کذا در اساس و قم و مل، دیگر نسخه بدلها: ابو عیبه. (۲). آو، بم، آز، آل: می‌کنند. (۳-۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کرد. (۴). آو، آب، آز، الثیف، آل، آج، الثیق. (۶). همه نسخه بدلها، بجز مل و قم: بند بر بسته. (۷). اساس ندارد، با توجه به اتفاق نسخه بدلها افزوده شد. (۸). قم: التّفص (معا)، بم، آب، آج، آل: و التّفص و التّفص. (۹). بم: مفسرا/ مفسران. (۱۰). بم، آب، آز: آنا/ آنان. (۱۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۷. (۱۲). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. صفحه: ۳۱۴ است. وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاطِقِينَ، و ما بیاراستیم آسمان را به اینکه ستارگان، برای آنان که نظر کنند و تأمل کنند در آن. وَ حَفِظْنَاهَا، و ما نگاه داشتیم آن را از هر شیطانی و دیوی ملعون مطرود. إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ، الّا آن کس از شیاطین که او سمع دزد که از پس او [۷۴-پ]

برود ستاره‌ای روشن. و استثنا منقطع است اینکه جا، به معنی «لکن»، برای آن که حکم مستثنی به خلاف مستثنی منه است. و روا بود که استثنا متصل بود برای آن که از ایشان نیز محفوظ باشد و اگر چه به شهاب ممنوع باشند. عبد الله عباس گفت: شیاطین از آسمان محبوب نبودند بر آسمان شدند و خبر آسمان به زمین آوردندی و القا کردند به کهنه. چون عیسی - علیه السلام - از مادر بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند. چون رسول ما - علیه السلام - به رسالت بیامد، ایشان را از همه آسمانها منع کردند، هیچ کس از ایشان نبود که خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده بشنود الّا و ستاره‌ای که آن را شهاب می‌خوانند، چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد. چون اینکه حال پدید آمد شیاطین بر ابلیس آمدند و اینکه حال با او «۱» بگفتند. او گفت: در زمین حادثه‌ای پدید آمده است. در زمین بگردیدند چون به مکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن می‌خواند. بعضی دگر گفتند که: اینکه شهاب ایشان را بسوزد چنان که بکشد، بل عضوی از اعضای ایشان تباہ کند و بهری را مخبل «۲» گرداند تا «۳» غول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کند. یعقوب بن عتبّه بن المغیره بن الاخنس بن شریق «۴» گفت: اول کسی که از اینکه قذف «۵» نجوم بترسید «۶» قبیله ثقیف «۷» بود، بنزدیک عمرو بن امیه آمدند - و او مردی بود از بنی علاج و داهی و زیرک بود - او را «۸» گفتند که اینکه حادثه که در آسمان پدید آمده ----- (۱). بم، به او. (۲). قم، آو، بم، آب،

مش، مختل، آل، آج: مخبل. (۳). آو، بم، آب، آج، مل، آز: با. [.....]

(۴). قم: یعقوب عتبّه بن المغیره بن الاخنس بن شریق، آو، بم، آب، آج، آز، آل، مش: یعقوب بن عتبّه بن اخنس ابن شریف. (۵). بم: ندارد. (۶). قم: پرسید، مل: پرسید، دیگر نسخه بدلها: پرسیدند. (۷). آز، سقیف. (۸). اور/ او را، همه نسخه بدلها: او را. صفحه: ۳۱۵ است عجب است از قذف نجوم. او گفت: بنگری اگر از اینکه نجوم معروف است که مردم شناسند و به آن راه برند. و از

جمله انواء^(۱) باشد در تابستان و زمستان، اینکه آخر دنیاست و هلاک خلق خواهد بودن، و اگر آن بر جای خود است و اینکه دگر ستاره‌هاست آن کاری است که خدای تعالی به اینکه خلق^(۲) می‌خواهد. و الْأَرْضِ مَدَدِنَاهَا، و زمین را بکشیدیم، یعنی بگستریدیم. وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، و بر او افگندیم کوههای برج^(۳). و «رواسی» جمع راسیه باشد، من الرِّسْوِ، و هو الثَّبوت. وَ أُنَبِّتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ، و برویانیدیم در زمین هر چیزی سخته و وزن کرده. این زید گفت: مراد جوب است که موزون باشد. و گفته‌اند^(۴): فِيهَا، ای فی الجبال، در کوهها برویانیدیم معادن چون زر و سیم و رود^(۵) و مس و ارزیز و سرمه و زرنیخ و هر چه از معادن بیرون آرند^(۶). اگر گویند چرا موزون گفت و مکیل و معدود نگفت- و بیشتر از اینکه نبات و جوب مکیل باشد یا معدود- گوئیم: اما ابو مسلم محمّد بن بحر او گفت: برای آن که غایت و انتهای مکیلات هم با وزن شود چون طعام گردد، و همچونین^(۷) معدودات چون مغز او برون کنند. و جواب معتمد از اینکه سؤال آن است که مراد به موزون نه سخته بر حقیقت است، انما مراد آن است که حاصل و واقع بود به مقدار حاجت من غیر زیاده علیها و لا نقصان منها، تا پنداری بقصد بر سخته‌اند بر وفق حاجت به حسب اقتضاء مصلحت، و از اینکه جاست قول مالک بن اسماء بن خارجه الفزاری^(۸) که گفت: و حدیث الذّه هو ممّا ینعث الثّاعنون یوزن وزنا منطبق صائب و تلحن احیانا و خیر الحدیث ما کان لحنا ----- (۱). آج: نوا. (۲). قم: از اینکه خلق. (۳). قم: بر جای بداشته. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم: و گفت. (۵). قم: روی، مل: رو، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). آو، بم، هر چه و از معادن بیرون آید، آج، لب: هر چه او از معادن بیرون آید. (۷). همه نسخه بدلها: همچنین. صفحه ۳۱۶ ای تعریضا غیر مصرّح به، و مثله فی المعنی قول الشّاعر: لها بشر مثل الحریر و منطق رقیق الحواشی لا هراء و لا نزر^(۱) وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، و کردیم شما را در زمین وجوه معایش^(۲)، و معایش جمع معیشه^(۳) باشد، یعنی وجوه مکسب و تجارت و آنچه [۷۵- ر] به آن چیزی به دست آرند و تعیش کنند. وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بَرَاذِقِينَ، و نیز آنان را که شما روزی ایشان ندهی، یعنی وحوش و دواب و انعام، و «من» در آیت به معنی «ما» باشد برای آن که نه عقلا راست اینکه جا، چنان که گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ يَمِشْتِي عَلَى بَطْنِهِ^(۴) لَكُمْ، ای و لمن لستم، یعنی شما را و وحوش را، اینکه قول کوفیان است، و انشدوا فيه: هَلَّا سَأَلْتَ بَدِي الْجَمَاجِمِ عَنْهُمْ و ابی نعیم ذی اللّواء المحدق^(۵) و اینکه بنزدیک بصریان درست نیست چه عرب نگویند: مررت به و زید تا حرف جرّ باز نیارند و گویند: و بزید. و گفتند: محلّ «من» رفع است عطفًا علی محلّ قوله: مَعَايِشَ، یعنی، و لکم معایش و من لستم له برازقین من الوحوش و الدّواب و الأنعام. و اگر گویند: محلّ او نصب است، عطفًا علی قوله: معایش، اولیتر باشد و روشنتر و بی تعسف تر، و التّقدیر: و جعلنا ای خلقنا^(۶) لکم فی الارض معایش و انعاما و دواب^(۷) لستم له برازقین. وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، و هیچ چیز نیست و الا خزائن آن بنزدیک ماست. گفتند: مراد به خزائن خدای مقدورات اوست، و از اینجاست در دعاء ائمه- علیهم السّلام: ۸: یا من لا تنفد خزائنه، یعنی مقدوراته، و مقدورات او را نهایت نیست تا در هر وقت چندان که خواهد ایجاد کند از هر جنسی. آنگه با آن که در مقدور چنین است ایجاد جز به حسب مصلحت باندازه نفرماید، و ما نفرستیم آن را الا به ----- (۱). کذا در اساس و قم و آو، و بم و آب و لب، آج، آل: یرد، آز: یند، مش: نور. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: معایش.

[.....]

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: معیشت. (۴). سوره نور (۲۴) آیه ۴۵. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (ج ۱۴ ص ۱۳) المخرق. (۶). کذا در اساس و قم، مل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: جعلنا. (۷). دوابا. (۸). همه نسخه بدلها: لا ینفد. صفحه ۳۱۷ اندازه‌ای معلوم^(۱) مقدّر. وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَوَاقِحَ، حمزه تنها خواند: الرِّیح، بر لفظ واحد. ابو عبید^(۲) گفت: اینکه را وجهی شناسم که موصوف واحد باشد و صفت جمع من قوله: و ارسلا الرِّیح لواقح، جز که اختلاف باد در جهات به جاری مجری جمع کند. میزد گفت: روا بود که ریح به جنس کند^(۳). آنگه آن صالح بود جمع را و واحد را و هذا علی ضعف، گفت: اینکه هم ضعیف است. و کسائی گفت: هذا من باب قولهم ارض اعفار^(۴) و ثوب اخلاق است و اینکه وجهی باشد برای آن که موصوف واحد است و صفت

جمع، و اینکه را نظایر دگر هست، و اگر چه بسیار نباشد، منها قولهم: ارض سباسب^۵. و فزاء هم اینکه وجه گفت، و انشد: جاء الشتاء، و قمیصی اخلاق شرادم، یضحک منه التواق^۶ اسم ابنه، و باقی قراء «ریاح» خواندند به جمع، اما قوله: لَوَاقِحُ جمع لاقح^۷ باشد و آن آستن بود و اینکه جا ملقح بایست از روی معنی، یعنی آستن کننده، جز که عن^۸ باب لیل نائم و سر کاتم باشد. و گفته‌اند «لقح» هم لازم است و هم متعدی، و ریاح لواقح آن بود که میغ را جمع کند تا از او باران زاید و درخت را باردار کند، و آن که ابر پیراگند و برگ ریزد ضد اینکه باشد، آن را عقیم خوانند. و گفته‌اند لواقح به معنی ملاقح است، چنان که نهشل بن حری گفت: لیبک یزید ضارع لخصومه و مختبط مّا تطیح الطّوائح ای، المطاوح. و گفتند: علی معنی التّسبه^۹ باشد، کقولهم: حائض و طاهر و طامث، ای ذات حیض و طهر و طمّث. و منه: هم ناصب، ای ذو نصب، قال التّابغة: کلینی لهم، یا امیمه، ناصب و لیل أقاسیه بطی الکواکب ای، منصب ذی^{۱۰} نصب. ----- (۱). آب و. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مل: ابو عبیده. (۳). آب: کنند. (۴). قم: اعقال، آو، آب، آز، آل، مش: اعفال، مل، لب: اغفال. (۵). قم: سباب. (۶). همه نسخه بدلها: النواق. (۷). آو، آج، مش: لاقحه. (۸). کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها: من. [.....]

(۹). آو، آب، آز، آج، مش، آل، مل: التشبیه. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم: ذو. صفحه ۳۱۸ ای، و ارسلنا الرّیاح ذوات القاح^{۱۱}. قتاده و ابراهیم و ضحاک گفتند: یعنی باد آب در ابر نهد، و اینکه بر آن قول باشد که لاقح به معنی ملقح بود، چنین که گفتیم. و عبد الله مسعود گفت: باد هم لاقح باشد و هم ملقح، لاقح بود چون آب بردارد، [۷۵-پ]

ملقح بود چون القا کند^{۱۲} برابر. فَأَنْزَلْنَا^{۱۳} فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ و آن را به سقی و شرب^{۱۴} و خوره^{۱۵} زمین و کشت شما کردیم، یقال: سقیته لما^{۱۶} یشر به بقیه، چون به دست بدهی تا به دهن باز خورد «سقیته» گویی، و چون بدهی تا بکشت دهد، «اسقیته» گویی. و گفتند: هر دو یکی^{۱۷} معنی دارد، چنان که سری و اسری. قال الشّاعر: سقی قومی بنی مجد، و اسقی نمیرا و القبائل من هلال و روا بود که مراد آن است که مکناکم، ما تمکین کردیم شما را از خوردن، پس اسقا به معنی تمکین باشد از خوردن و دادن. و مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ، و شما آن را نگاه نتوانی داشتن، چه در مقدور شما اینکه نباشد، و سفیان گفت: یعنی منع نتوانی کردن آن را. و إِنْ أَنْتُمْ لَنْحُنَّ نُحِیَّ وَ نُحِیَّ، و ما زنده کنیم مردگان را و مرده کنیم زندگان را، و مرگ و زندگانی به امر ماست، و چون خلاق عالم را بمیرانیده باشیم، میراث ایشان برداریم و آنچه ایشان دارند از اموال و املاک به ما بماند، ما به منزلت وارث باشیم آن را و لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ، و ما دانیم از شما^{۱۸} هم متقدمان را و هم متأخران را. عبد الله عباس گفت: [مراد به متقدمان مردگانند و به مستأخران زندگانند. ----- (۱). قم: لقاح. (۲). اساس: بود، با توجه به اجماع نسخه

بدلها، تصحیح شد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: و انزلنا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. (۴). آو، آب، آز، مش: غرب. (۵). کذا در اساس با همین اعراب، قم: خورده، آو، آب، آز، آج، آل، مش: خورد. (۶). آو، آب، آز، آل، آج، لب: ای، مش: آن. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مل: یک. (۸). آب: شمان. صفحه ۳۱۹ عکرمه گفت: [۱] مستقدمان آنانند که آفریده نه‌اند و مستأخران آنانند که آفریده‌اند^{۱۹}. قتاده گفت: مستقدمان گذشتگانند^{۲۰} و مستأخران آنان که در اصلاّب پدرانند. شعبی گفت: اوایل و اواخر خلقان را خواست. مجاهد گفت: مستقدمان قرون اولند^{۲۱} و مستأخران امت محمدند. حسن گفت: مستقدمان مقدمانند^{۲۲} در طاعت و مستأخران آنانند که متخلف بودند در عمل صالح. و گفته‌اند: مراد متقدمان در صفهای نماز و قتالند و متأخران در آن صفوف. عبد الله عباس گفت: در عهد رسول - علیه السلام - مردان به نماز جماعت آمدندی و زنان نیز، مردان در صفهای اول بایستادندی^{۲۳} و زنان به صفهای آخر، آن کس که در دل او ریبتی و تهمتی بودی از مردان، خویشان باصف آخر داشتی تا دزدیده به زنان نگاه می‌کند^{۲۴}، از زنان همچونین آن که در دل او تهمتی بودی خود را در صف اول زنان بداشتی تا به مردان نگاه کند^{۲۵}. و در میان آن زنان زنی بود سخت بجمال و مردان در حق او بر دو وجه بودند: بعضی آن بودند که خویشان به صف اول انداختندی بقصد تا او را ندیدندی و دل به او مشغول نبودی، و بعضی آن بودندی که خود^{۲۶} را با صف آخر افگندندی^{۲۷} تا دزدیده به او نگاه

کنند» (۱۱). چون مردم به سجود شدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: من به احوال هر دو عالم و قصد و نیت هر دو گروه می‌دانم» (۱۲)، از اینکه جا رسول - علیه السلام - گفت: خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها، و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها. ربیع انس گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - مردمان را تحریض کرد» (۱۳) بر صف اول، مردم مبادرت و مزاحمت کردند و بنو عذرۀ سرایهای ایشان دور بود از مسجد چون ایشان رسیدند صف اول و دوم بگرفته بودند. ایشان ----- (۱). اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد. (۲). قم، مل: در اصلا بیدراند. (۳). آو، گذشتگانند. (۴). آو، بم، آج، لب: اول را خواست. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: متقدمانند. (۶). آو، آب، باستانندی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: می‌کردی و. (۸). قم: می‌کند. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: خویشتن. (۱۰). همه نسخه بدلها: افگندندی. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند. (۱۲). همه نسخه بدلها: دانم. (۱۳). قم: می‌کرد، مل: رسول - علیه السلام - گفت مردمان را و تحریض کرد. صفحه: ۳۲۰ گفتند: یا رسول الله؟ ما آن سرایها بفروشیم و در نزدیک مسجد سرایها بخریم تا فضل صف اول ما را فوت نشود، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: من عالم به احوال و نیت شما و نیز به احوال آنان که پیش از شما به مسجد آیند. به اینکه حاجت نیست، چه «۱» اگر سرای شما دور است تا به مسجد، خطوات شما بیشتر است [۷۶-ر]

در رفتن تا به مسجد، به هر خطوه‌ای خدای تعالی شما را حسنتی می‌فرماید. ایشان دلخوش شدند. اوزاعی گفت: مراد آن است که من دانم که اند که «۲» نماز تقدیم کنند به اول وقت و آنان که اند که نماز تأخیر کنند با «۳» آخر وقت؟ مقاتل گفت: مراد متقدمان و متأخرانند در صف قتال و کالزار «۴». ابن عیینه گفت: مراد به آیت کافر و مسلمان است یعنی آن که اقدام کند بر اسلام یا متأخر شود از «۵» اسلام. آنگه گفت: خدای تو با اختلاف احوال و درجات و منازل اینان از تقدّم و تأخّر همه را بمیراند و باز همه را زنده کند و در موقف عرض جمع کند، که او خدایی است که آنچه کند به حکمت کند و در آنچه کند مصلحت داند. آنگه از آنجا به قصه آدم آمد تا چون واسطه احوال و آخر کار بگفت از اول چیزی گفته باشد تا مکلفان در همه اندیشه کنند. گفت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ، ما بیافریدیم آدم را، مِنْ صِلْصَالٍ، از گلی خشک شده که آن را صلصله‌ای و صوتی باشد. پیش «۶» آن که آتش به او رسد [چون آتش به او رسد] «۷» آن را فحّار خوانند. عبد الله عباس گفت: «صلصال» گلی پاکیزه باشد که آب از او برود «۸» متشقق شود، چون بر هم زنند آن را قعقه‌ای باشد و آوازی. مجاهد گفت: گلی باشد بوی بگردانیده، من قولهم: صَلِّ اللَّحْمَ إِذَا اتَّخَذَ، گوشت را چون بوی ناخوش کند، گویند: صل، پس اینکه بنا مضاعف رباعی باشد از او، -----

(۱). آب، آج، لب: که. (۲). آب، آز: آنان که اندک، قم: آنان که اندکی. (۳). همه نسخه بدلها: تا. (۴). همه نسخه بدلها: کارزار. (۵). قم: بر. [.....]

(۶). قم، آل، مل از. (۷). اساس: ندارد، از قم آورده شد. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و. (۹). قم: اذ اتن. صفحه: ۳۲۱ من حَمًا، از خری «۱»، گلی باشد آب بسیار با او ملازمت کرده تا سیاه شده باشد، مَسْنُونٌ، سالخورده «۲»، من السّینین. عبد الله عباس گفت: گلی باشد متغیر اللون و الزّائحه، معنی همین است که خری «۳» بوی بگردانیده. و مجاهد و قتاده هم اینکه گفتند. فراء گفت: اصله من سنت الحجر بالحجر، اذا حککته «۴» به، چون سنگ بر سنگ ساینند سنت گویند، و آن را که حاصل آید از آن سونش «۵» آن را سنین و سنامه گویند، یعنی از گلی «۶» سوده که در او هیچ سنگی و ریگی نبود «۷»، و منه المسنن، آبسان را از اینکه جا مسن گویند که کارد با او بسایند. سیویه گفت: المسنون، المصنور من سنّه الوجه «۸»، و آن نهاد روی «۹» باشد، و قال ذو الرّمّة: تریک سنّه وجه غیر مرفه ملساء، لیس بها خال و لا ندب ابو عیبه «۱۰» گفت: مسنون، ای مصبوب، من سنت الماء اذا صببته. وَ الْجَانُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ، عبد الله عباس گفت: جان، ابو الجن است، پدر جنیان. مقاتل گفت: ابلیس است، او را خدای تعالی بیافرید پیش آدم «۱۱» از آتش و سموم «۱۲». عبد الله عباس گفت: گرمی گرم باشد، چنان که گرمای او کشنده بود. کلبی گفت از ابو

صالح، از عبد الله عباس که: «سموم» آتشی باشد که آن را دود نبود و صواعق از آن بود، و آن آتشی است میان آسمان و زمین حجاب (۱۳). چون خدای تعالی عذابی فرماید حجاب بدرد و به زمین (۱۴) آید و بسوزد آن را که فرموده باشند، و آن هدهای (۱۵) که پیش از آن شنوند او از خرق حجاب باشد. ضحاک گفت از عبد الله ----- (۱).
 آو، آب: خزّی، مل: حری. (۲). آو، بم، آج، آز: سالخورد. (۳). آب، مل: خزّی، همه نسخه بدلها، بجز مل بود. (۴). آج، لب: اذا احککت. (۵). مل: سودنش. (۶). آب، مل: آن گلی. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نباشد. (۸). آو، آب: الوجوه. (۹). آب: و آنها در وی. (۱۰). قم، مل: ابو عبید. [.....]

(۱۱). آج، لب، آل پیش از آدم. (۱۲). قم: او را بیافرید از آتش و سموم پیش از آدم. (۱۳). آب باشد. (۱۴). آو، آب، آج، لب: بر زمین. (۱۵). قم: مدهای، آب، مل، آز: هده. صفحه: ۳۲۲ عباس: ابلیس از جمله حیی است از احیای فریشتگان که ایشان را جان خوانند و برای آن او را جان خواند «۱» که از چشم ما پوشیده است، من، جنه اذا ستره. ابو اسحاق گفت: در نزدیک عمر [و] بن «۲» الاصح شدم، گفت: تو را حدیثی گویم! گفتیم: بگو. گفت: از عبد الله مسعود شنیدم که او گفت: اینکه باد سموم که می بینی جزوی است از هفتاد جزء آن سموم که خدای تعالی گفت وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، [۷۶-۷۷] پ

عامل در ظرف مضمّر است، یعنی و اذکر، یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فریشتگان را: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا، من بخواهم آفریدن خلقی را، حیی از صلصال و حمأ مسنون، بر آن تفسیر که گفتیم. فَإِذَا سَوَّيْتَهُ، چون راست بیافرینم «۳» او را و تمام کنم خلق او، و منه خلق سوی، ای تام. وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، و روح خود در او دم، و اضافت «روح» با او اضافه الفعل الی فاعله باشد، چه او مختص است به قدرت بر آن. فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ، به روی در آیی پیش او به سجده، امر، من وقع يقع وقوعا، و نصب «ساجدین» بر حال باشد «۴». و سجود فریشتگان آدم را سجود اکرام و اجلال بود نه سجود عبادت. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، فریشتگان جمله به یک بار پیش آدم به سجده در آمدند «۵»، و قوله: «كلهم» تأکید است «ملائکة» را و «اجمعون» همچونین «۶» تأکید تأکید است «۷». و فرق میان «کل» و «اجمعون» آن است که کل یک بار تأکید باشد و یک بار نباشد، و «اجمعون» هرگز نبود که نه تأکید بود. یقال: جاءنی کل القوم و جاءنی القوم کلهم، و لا یقال: جاءنی اجمعون، و لا رأیت اجمعین، حتّی یكون تأکید تابعا لما قبله. -----

(۱). آب، آز، مش: خوانند. (۲). با توجه به اتفاق نسخه بدلها و پاره‌ای منابع تفسیری تصحیح شد. (۳). آب، آز، بیافریدم. (۴). قم: است. (۵). قم: سجود کردند، دیگر نسخه بدلها: به سجود در آمدند. (۶). همه نسخه بدلها: همچین. (۷). قم: اینکه جمله را ندارد، مل: همچین تأکید است. صفحه: ۳۲۳، إِلَّا إِبْلِيسَ، همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع از آن که سجده کند، و کلام در آن که ابلیس از جمله فریشتگان بود یا نه به استقصا برفته است و نیز اینکه قصه بتامی در سوره البقر [ة]، امّا اجماع است بر آن که مأمور بود به سجود آدم. آنان که گفتند از فریشتگان بود، گفتند: استثناء متصل است و آنان که گفتند نبود، گفتند: استثناء منقطع است. قال یا إِبْلِيسَ، خدای تعالی «۱» گفت: ای ابلیس چیست تو را که با «۲» ساجدان سجده نکردی آدم را! جواب داد که: لَمَ أَكُنْ لَأَسْجُدْ، من سجده نکنم خلقی را که تو او را از گلی خشک آفریده‌ای «۳»، از خری «۴» سالخورده «۵»، یا «۶» بر آن اقوال که برفت. حق تعالی گفت او را: فَاخْرُجْ مِنْهَا، برون رو از بهشت، و گفتند: از آسمان. فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، که تو رانده و ملعون و مطرودی. و لعنت بر تو است تا به روز جزا، یعنی روز قیامت. ابلیس گفت: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي، بار خدایا اکنون که مرا براندی و لعنت کردی، مرا مهلت ده و تأخیر کن تا به روز قیامت. حق تعالی گفت: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، تو از جمله مهلت دادگانی تا به روز وقت معلوم «۷». بعضی گفتند: مراد روز قیامت است بر حسب سؤال «۸»، و بعضی گفتند: مراد نفخ اول است، چه به نفخ اول تکلیف زایل شود و به دوم خلقان همه هلاک شوند، و به سه «۹» بعث باشد ایشان را. و ابلیس را، من بین الخلائق، تنها به اجماع تا آنکه ابقا نکند خدای تعالی. و بعضی دگر گفتند: اینکه وقتی است که خدای را معلوم است ما را «۱۰»

معلوم نیست. و حق تعالی اینکه را بیانی نفرمود و ما روا داریم «۱۱» که آن وقت

(۱). قم، آو، آب، مل، آز، مش او را. (۲). قم، آو، آب، آج، لب، آز، آل، مش اینکه. [.....]

(۳). مل: آفریدی. (۴). آو، آب، آز، مش: لوشی. (۵). مل: سیاه سالخورده. (۶). قم: ندارد، مل: تا. (۷). آل، مل: به روز قیامت. (۸).

قم، آو، آز، آج، لب، مش او. (۹). قم، آل، آج، سوم، مل، لب، سیوم، مش: سیم. (۱۰). مل او. (۱۱). آب: دارم. صفحه: ۳۲۴

بگذشت «۱» و ابلیس هلاک شد چه ما را طریقی نیست بر ابقاء او «۲»، و اینکه هر دو قول قریب است. و گفتند: شاید که خدای

تعالی اعلام کند مکلف را مدت اجل او تا مغری «۳» نشود به قبیح «۴»، اما آن که شاید که دعای کافر «۵» اجابت کند «۶» یا نه! اجابت

او بر سیل مصلحت بود نه بر وجه تعظیم. و همانا «۷» اگر او دعا نکردی صلاح در بقای او بودی، ابلاغاً للحیة و اعدارا و انذارا و

تعریضا فی التکلیف لعظم المنزله «۸». آنکه گفت ابلیس: رَبِّمَا أَغْوَيْتَنِي، بار خدایا به آن اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدانی که

اول کس که جبر گفت ابلیس بود و اول کس که عدل گفت آدم بود، فی قوله: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا... «۹» يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنْسٍ

بِإِمَامِهِمْ «۱۴» لَأَرْزِيَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ، در زمین بر فرزندان آدم تزیین کنم و لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، و همه را گمراه کنم. چون در اینکه

حدیث اندیشه کنی «۱۵» ابلیس در جبر با مجامله «۱۶» تر است، چه او اغوای خود «۱۷» تنها به خدا حواله کرد و اغوای جمله خلقان

به خود حواله کرد و «با» فی قوله: بِمَا أَغْوَيْتَنِي، بعضی گفتند قسم است، کقولهم: بالله، و درست آن است که «با» مجازات است،

چنان که: و الله بما اوليتني لأشكرنك. آنکه استثنا کرد از خلقان ----- (۱). آو:

بگزشت. (۲). آو، آب، آز، آل، آج: فر ابقاء او، لب: ها بقاء او، مل: با بقاء او. (۳). قم، آج: معزی. (۴). قم: ندارد، آز: به قبح. (۵).

قم، آو، آب، آز، آل، آج، لب، مش: کافران. [.....]

(۶). قم، آو، آب، آل، مل، آج، لب، مش: کنند. (۷). آب، مل که. (۸). مل، لب و اینکه هر دو قول قریب است. (۹). سوره اعراف

(۷) آیه ۲۳. (۱۰). آب، مش: کنی. (۱۱). آج: اگر از. (۱۲). آو، آب، آز، آل، آج، لب، مش: خواهد آمد. (۱۳). مل: همه کس.

(۱۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱. (۱۵). مل: کنید. (۱۶). قم، مل: مجاملت، آب، آز، آل: مجاهله. (۱۷). مل، مش به. صفحه:

۳۲۵ جماعتی را که دانست که مکر او و کید او برایشان کار نکند. گفت: مگر بندگان مخلص تو، و آن معصومانند که هر کس که

جز معصوم باشد کید ابلیس بر او کار کند. مدنیان و کوفیان و شامیان خواندند به فتح «لام» بر آن که مفعول باشد، یعنی آنان را که

تو ایشان را برگزیده «۱» و خالص کرده‌ای به توفیق «۲» و هدایت، و نگاه داشته‌ای به لطف و عصمت، و مکیان و بصریان به کسر

«لام» خواندند، علی انهم فاعلون، یعنی بندگان که عبادت خالص بکرده‌اند تو را. خدای تعالی گفت ابلیس را: هذا صِرَاطٌ عَلِيٌّ

مُسْتَقِيمٌ یعقوب خواند در عشر، و در شاذّ ابن سیرین و قیس بن «۳» عباد و حمید خواندند: صراط علی به تنوین، بر آن که «علی»

صفت «صراط» باشد، ای رفیع، کقوله: وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا «۴»، و عامه قرء خواندند: علی مستقیم، بر آن که «علی» حرف جر باشد،

دخل علی ضمیر المتکلم عن نفسه. آنکه در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که معنی او تهدید و وعید است، کقول القایل لمن

یهدده: طریقک علی، ره تو بر من است و گذر «۵» تو بر من است و من بر ره توام و تو را از من گزیر نیست، کقوله تعالی: إِنَّ رَبَّكَ

لَبِالْمِرْصَادِ «۶» إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بندگان من تو را برایشان دستی و فرمانی نباشد و قوتی، چه ایشان به عصمت من

معصوم باشند. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که تو را بر بندگان من سیلی نباشد جز وسواسی، اما به قهر و غلبه بایشان چیز «۸»

نتوانی «۹» کردن. بعضی دگر گفتند: تو را بر دل ایشان راهی نیست. سفیان عینه گفت: معنی آن است که تو بندگان مرا در گناهی

نیفگنی «۱۰» که عفو من ----- (۱). قم، مل: ایشان را گزیده. (۲). آو، آب، آج، مش:

و توفیق. [.....]

(۳). قم: لقه بن. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۷. (۵). آو، گزر. (۶). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد.

(۸). همه نسخه بدلها: با ایشان چیزی. (۹). مل: نتوانید. (۱۰). آو، آب، آل، آج، لب، مش: نه افگنی. صفحه: ۳۲۶ از آن تنگ شود

تا کام تو بر آید از تو اغوا و از من غفران، تا هر چه تو به طول عمر اغوا کنی من به یک ساعت بیامرم. آنکه استثنا کرد از ایشان بندگان عاصی را که متابعت ابلیس کنند، گفت: **إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ**، آلا آنان که پیرو «۱» تو باشند از غاویان و نادانان. آنکه وعید کرد متابعان ابلیس را، گفت: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ**، دوزخ موعد ایشان است جمله، و آن را هفت در باشد، هر دری را «۲» جماعتی بخشیده. **مِنْهُمْ**، یعنی «۳» من اتباع ابلیس. روایت کردند از امیر المؤمنین علی «۴» که او گفت: دانی که درهای دوزخ چگونه باشد! گفتند: هم چنان که درهای ماست. گفت: نه، درهای دوزخ چنین باشد، و دستها بر هم نهاد و گفت: خدای تعالی بهشتها بر عرض نهاده است و دوزخ بر درکات و طبقات یک از زیر «۵» دیگر، در که اسفل را «جهنم» «۶» گویند و بالای آن «لظى» است و بالای آن [۷۷-پ]

«حطمه» است و بالای آن «سقر» است و بالای آن «جحیم» است و بالای آن «سعیر» است و بالای آن «هاویه» «۷». عبد الله بن سنان روایت کرد از ضحاک در اینکه آیت که او گفت: دوزخ را هفت در است و آن هفت در که است، بهری بر بالای بهری نهاده، بر در که اول اهل توحید باشند ایشان را بر اندازه گناه عقوبت کنند، آنکه «۸» بیایند و در در که دوم «۹» جهودان «۱۰» باشند و در سیم «۱۱» ترسایان «۱۲» باشند و در چهارم صابیان باشند و در پنجم گبرکان «۱۳» باشند و در ششم مشرکان عرب باشند و در هفتم منافقان باشند، و ذلك قوله: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** «۱۴» **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ**، لها سبعه أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم، اینکه کلام خداست «۹» یا کلام تو است! گفت: لا بل کلام خداست «۱۰». اعرابیه گفت: واویلاه، هر عضوی از اعضای من بخشیده خواهد بودن بر دری از درهای دوزخ! رسول - علیه السلام - گفت: خلقان را بر هر دری از درهای دوزخ عذاب کنند، علی قدر اعمالهم، بر اندازه عملشان. گفت: یا رسول الله؟ من زنی درویشم و مالی ندارم جز هفت بنده دارم «۱۱» تو را گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم، هر یکی را بر دری از درهای دوزخ. جبریل «۱۲» آمد و گفت: یا رسول الله؟ بشارت ده اعرابیه را «۱۳» که خدای تعالی درهای دوزخ بر تو حرام کرد و «۱۴» درهای بهشت بگشاد «۱۵» بر تو.

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۹۹]

[اشاره]

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) **ادخلوها بسلام آمين** (۴۶) **وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ شُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ** (۴۷) **لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ** (۴۸) **تَبَّىٰ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** (۴۹) **وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ** (۵۰) **وَتَبَّيَّهْتُ عَنْ ضَيْفٍ إِبْرَاهِيمَ** (۵۱) **إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ** (۵۲) **قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ** (۵۳) **قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِئْتَيْنِ نَبِّئُونِي** (۵۴) **قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِنَ الْقَانِطِينَ** (۵۵) **قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ** (۵۶) **قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ** (۵۷) **قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ** (۵۸) **إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ** (۵۹) **إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ** (۶۰) **فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ** (۶۱) **قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ** (۶۲) **قَالُوا لَيْلَ جِنَّاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ** (۶۳) **وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ** (۶۴) **فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ** (۶۵) **وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنْ دَابِرَ هُوَلاءِ مَقْطُوعٍ مُصْبِحِينَ** (۶۶) **وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ** (۶۷) **قَالَ إِنَّ هَؤُلاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ** (۶۸) **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ** (۶۹) **قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ** (۷۰) **قَالَ هَؤُلاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ** (۷۱) **لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ** (۷۲) **فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ** (۷۳) **فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ** (۷۴) **إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ** (۷۵) **وَ إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَقِيمٌ** (۷۶) **إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ** (۷۷) **وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لِظَالِمِينَ** (۷۸) **فَاتَّقِنَا**

مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمْ لِيَأْمُرُوا مُبِينٍ (۷۹) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ (۸۰) وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَ كَانُوا يَنْجُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي نُوتُوا أَمِينِينَ (۸۲) فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴) وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَيُّهُ فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَوَرَّكَ لِنَسْتَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَ يَضَّتْ بِرُكْبِكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

[ترجمه]

پرهیزگاران در بهشتها باشند و چشمه‌ها. ----- (۱). آو، بگزشت. (۲). مل: که از پس او کسی. (۳). مل: به خواندن گرفت. (۴). آو، آز، آل، آب، مل، آج، لب، مش: بیفتاد. (۵). آب، مل، آز، و بیهوش شد. (۶). مل: حالت بود. [.....]

(۷). آو: بگزشتم. (۸). مل: خواندی. (۹). مل به ما. (۱۰). مل زن. (۱۱). کذا در اساس و قم: دیگر نسخه بدلها اینکه کلمه را ندارد. (۱۲). قم، ملی، مش علیه السلام. (۱۳). مل: اینکه زن را. (۱۴). مل: درهای دوزخ حرام کرد از بهر تو. (۱۵). قم: بر گشاد، آل، آج، لب: بر روی تو بگشاد، آو، مل، آز، آل، آج، لب قوله تعالی. صفحه: ۳۲۸ در شوی در آن جا بسلامت، ایمن «۱». بکنیم ما آنچه در دلهای ایشان باشد از کینه، برادران باشند بر سریرها «۲» برابر یکدیگر. نرسد به ایشان در آن جا رنجی و نباشند ایشان از آن جا برون کرده «۳» خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده بخشاینده‌ام. و عذاب من «۴» عذابی است دردناک. و خبر ده ایشان را از مهمانان «۵» ابراهیم. چون در شدند «۶» در او، گفتند «۷»: سلام بر تو. گفت: ما از شما ترسانیم. گفتند: مترس که ما تو را مژده می‌دهیم به پسری دانا. گفت: مژده دادی مرا با آن که به من رسید پیری! به چه بشارت می‌دهی مرا! گفتند: مژده دادیم تو را به درستی «۸»، مباش از نومیدان. گفت: و که «۹» نومید شود از رحمت خدایش مگر گمراهان! گفت: چیست کار شما ای فرستادگان! گفتند: ما را فرستاده‌اند به گروه «۱۰» ----- (۱). قم: آمان. (۲). قم، آل، آج، لب، مش: بر تختها، آو: در تختها. (۳). قم: بیرون کردگان. (۴). قم آن. (۵). آو، مش، مهمانی، آل: مهمان. [.....]

(۶). قم: در آمدند. (۷). قم: پس گویند. (۸). آج، لب، آل: به راستی. (۹). مش: و کیست که. (۱۰). قم، آو، مش، آج، لب: به گروهی. صفحه: ۳۲۹ گناهکاران. مگر آل لوط که ما برهانیم ایشان را جمله. مگر زنش را که ما تقدیر کردیم که او از جمله ماندگان باشد «۱» در عذاب «۲». چون آمدند به قوم لوط فرستادگان. گفت: شما گروهی «۳» ناشناخته. [۷۸-ر]

گفتند «۴»: آورده‌ایم به تو آنچه در آن شک می‌کنند. و آورده‌ایم «۵» به تو حق و ما راستی‌گیریم «۶». بپراهمت «۷» به پاره‌ای از شب و برو از پی ایشان، و نباید که باز نگرد «۸» از شما کسی، بروی «۹» آن جا که می‌فرمایند شما را. و وحی کردیم به او آن کار «۱۰» که اصل ایشان بریده است «۱۱» در بامداد آمده. آمدند اهل شهر شادی کننده «۱۲». گفت: ایشان مهمان «۱۳» من اند مرا رسوا مکنی. و بترسی از خدای و مرا خوار مکنی. گفتند: نه ما نهی کردیم تو را از جهانیان! گفت: اینان دختران من اند اگر -----

----- (۱). قم: است. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). قم: گروهی ای، آج، لب: گروهی آید. (۴). قم بل، مش بلکه. (۵). مش: آمده‌ایم. (۶). قم، آو، آل، آج، لب، متن: راستگویی‌ایم. (۷). قم، آو، آج، لب، آل، مش را. (۸). آو، آج، لب، آل، مش: و باید که باز ننگرد. (۹). آج، لب: مش: بروید. [.....]

(۱۰). مش را. (۱۱). آو، آج، لب، آل، مش: بریده شود. (۱۲). قم، مش: شادی می کردند. (۱۳). قم: مهمانان. صفحه: ۳۳۰
کننده‌ای (۱). به جان تو که ایشان در مستی‌شان سر در نهاده‌اند (۲). بگرفت ایشان را بانگ در بامداد آمده (۳). کردیم زبرش (۴)
زیرش، ببارانیدیم برایشان سنگها (۵) بی از سنگ گل. در اینکه دلیلهایی هست (۶) اندیشه کنندگان را. و آن به راهی است ایستاده.
در اینکه دلیلی هست گروندگان را (۷). و (۸) بودند مردمان بیشه بیدادگر. ما کینه کشیدیم از ایشان و آن هر دو به راهی است
روشن. (۹) دروغ داشتند مردمان شهرهای ثمود پیغامبران را. بدادیم ایشان را حجتها، بودند از آن برگشته (۱۰). و می تراشیدند از
کوهها خانه‌ها ایمن (۱۱). بگرفت ایشان را آواز در بامداد آمده (۱۲). نگریزانید از ایشان آنچه اندوخته بودند (۱۳). -----
----- (۱). قم: اگر هستی شما کنندگان. (۲). آن: در یک مستی و جهالت متحیر شوند. (۳). قم: در
روشنی دور آمده: آو، مش: در بامدادان، آل: در وقت آفتاب بر آمدن. (۴). آو: زورش. (۵). آو، آج، لب، مش: سنگ. (۶). قم:
دلیلی است، آو، آج، لب، مش: دلیلهاست. (۷). قم: مؤمنان را. (۸). اساس و برخی نسخه بدلها: ندارد، با توجه به اصل آیه از مش
افزوده شد. (۹). قم بدرستی که. (۱۰). قم: برگردیدگان. [.....]

(۱۱). قم: آمان. (۱۲). آج، لب: آمدن. (۱۳). قم: آنچه بودند که کسب می کردند، آو، آج، لب: آنچه کسب کرده بودند. صفحه:
۳۳۱ و نه آفریدیم آسمانها را و زمین را و آنچه در میان آن است الا به حق، و قیامت آمدنی است عفو کن عفو کردنی نیکو. خدای
تو آفریننده و دانا است. ما بدادیم تو را هفت آیت از «الحمد» و قرآن بزرگوار. مکش چشمهات به آنچه ما متمتع کردیم (۱) به آن
اجناسی را از ایشان، و اندوه مدار برایشان، فرو نه (۲) بالت برای مؤمنان. بگو که من ترساننده‌ام بیان کننده. چنان که فرستادیم بر
قسمت کنندگان. آنان که کردند قرآن را پاره پاره. به حق خدای تو که بپرسیم ایشان را جمله. از آنچه کرده باشند. برخیز به آنچه
تو را فرمودند و برگرد از مشرکان. ما کفایت کردیم تو را فسوس دارندگان (۳). آنان که کنند با خدای خدایی دیگر (۴) بدانند. ما
دانیم که تو را تنگ می شود دلت به آنچه می گویند. تسبیح کن به شکر خدایت و باش از سجده کنندگان. و بپرست خدایت را تا
به تو آید مرگ. ----- (۱). قم: متمتع کردیم، آو، آج، لب، آل: متمتع کردیم. (۲). آو،
آج، لب با. (۳). قم، آج، لب، آل: افسوس دارندگان. (۴). قم، آو، آج، لب، آل زود بود که. صفحه: ۳۳۲ قوله تعالی: إِنَّ الْمُتَّقِينَ
فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، حق تعالی چنان که دأب اوست در ترغیب و ترهیب مکلفان چون ذکر دوزخ [۷۸-پ]

بگرد و وعید او، ذکر بهشت کرد و نعیم او، گفت: إِنَّ الْمُتَّقِينَ، متقیان و پرهیزگاران و خدای ترسان فردای قیامت در بهشتهایی
باشند پر درختان و چشمه‌ها از آب و می و شیر و انگبین. ادْخُلُوا بِسَلَامٍ، اینکه از جمله آن جایه‌است که گفتیم عرب اضمار قول
کنند (۱)، و التَّقْدِيرُ: یقال لهم، گویند ایشان را که در اینکه بهشتها روید (۲) به سلامت امن (۳) از همه آفت. و حسن بصری در شاذ
خواند: ادخلوها، علی الخبر عمّا لم یسم (۴) فاعله، یعنی ببرند (۵) ایشان را به آن جا، و باقی قراء بر امر. وَ نَزَعْنَا، ما بکنیم آنچه در
دلهای ایشان باشد از حقد و کینه و حسد و خیانت (۶)، از آنچه در میان ایشان بوده باشد. اِخْوَانًا، نصب بر حال است از مفعول، و
ایشان در آن حال برادرانی باشند یکدیگر را بر سریرها روی به روی کرده. و «سرر» جمع سریر باشد، کجدید و جدد. لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا
نَصَبٌ، ایشان را در آن جا رنجی نرسد و ایشان را از آن جا بیرون نکنند. و «نصب» تعب و ماندگی باشد از کار گران کردن. نَبِيُّ
عِبَادِي، آنکه رسول را گفت: خبر ده بندگان مرا که من غفور و رحیم و آمرزگار و بخشاینده‌ام و عذاب من عذابی سخت است. و
اینکه غایت وعد و وعید است که حق تعالی مختصر در اینکه دو آیت بگفت. اِبْنِ ابِي رِبَاحٍ، روایت کند- و از جمله صحابه
است (۷)- که رسول- علیه السلام- یک روز در بنی شیبه در مسجد الحرام آمد، و ما جماعتی حدیثی (۸) می کردیم و می خندیدیم.
ما را گفت: چرا می خندی! و بگذشت (۹). چون بنزدیک سنگ سیاه ----- (۱). قم، آو،
آب، آج، لب، آل: کند. (۲). مل: روند. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم: ایمن. (۴). کذا در اساس و مل، آب، لب، آو، مش: علی ما
لم یسم، دیگر نسخه بدلها: علی ما یسم. (۵). مل: برد. (۶). همه نسخه بدلها و. (۷). قم: ابن ابی رباح که از جمله صحابه است

روایت کند. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: حدیث. (۹). آو: بگزشت. صفحه: ۳۳۳ رسید باز گردید و گفت: جبریل آمد اینکه ساعت و گفت خدای می گوید چرا بندگان مرا نومید می کنی! و اینکه آیت آورد: تَبَّئِ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفُوُّ الرَّحِيمُ. قتاده گفت، ما را روایت کردند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند هیچ کس از هیچ حرام نپرخیزد^(۱)، و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن در عبادت هلاک کنند. وَ تَبَّئُهُمْ عَنِ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ، آنکه در قصه ابراهیم- علیه السّلام- و آمدن فریشتگان به او بر صورت مهمانان گرفت، گفت: خبر ده نیز ایشان را از مهمانان ابراهیم. و لفظ «ضیف» صالح باشد واحد را و تشبیه و جمع را و مذکر و مؤنث را، برای آن که مصدر است من ضافه یضیفه ضیفا اذا نزل به، و اضافه یضیفه اضافه، اذا نزله، مهمان ضیف باشد و میزبان مضیف، و اینکه جایگه مراد جمع است، لقوله: إِذِ دَخَلُوا عَلَیْهِ، و مراد آن فریشتگانند که به ابراهیم آمدند به بشارت اسحاق- علیه السّلام- و به اهلاک^(۲) قوم لوط. إِذِ دَخَلُوا، یعنی و اذکر حین دخلوا علیه، و شاید تا «تَبَّئُهُمْ» عامل باشد در او یعنی و تَبَّئُهُمْ وقت دخولهم، ای عن وقت دخولهم، آنکه ظرف متسع فیه باشد^(۳) بمعنی مفعول به، چون در پیش ابراهیم رفتند و سلام کردند، ای «۴» قالوا نسلم سلاما، نصب او بر مصدری باشد محذوف الزوائد، ای قالوا نسلم تسلیم. ابراهیم- علیه السّلام- گفت: إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ، ما از شما می ترسیم. و سبب ترس او بگفتیم در سورت هود. و آن آن بود که ایشان طعام نمی خوردند و گمان برد که ایشان مگری خواهند کردن. فریشتگان جواب دادند: لا- تَوَجِّلْ، مترس که ما آمده ایم تا تو را بشارت دهیم به پسری عالم دانا. ابراهیم- علیه السّلام- گفت: أَبَشَّرْتُمُونِي، مرا بشارت می دهی! عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ، ای مع ان مسّنی الکبر، کقولهم: فلان علی صغر سنّه یقول الشّعر، ای مع صغر سنّه، چگونه بشارت می دهی مرا^(۵)، و من پیر شده ام! و به چیز مرا بشارت می دهی! -----

(۵). آب: ما را. صفحه: ۳۳۴ نافع خواند: فبم تبشرون، علی تقدیر: فبم تبشرونی، من البشر [۷۹- ر] من الثلاثی- المجزّد من الزیاده، و اکتفا کرد به یک «نون» از «نون» جمع و به کسره او از «یا» ی اضافه، و باقی قرآء تبشرون، ای تبشرونی، بتشدید^(۱)، من التبشیر، یعنی عجب باشد که ما را پس از اینکه پیری و عمر که بر ما گذشت^(۲) فرزند باشد. ایشان گفتند: بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ، ما تو را بشارت به حق و راستی و درستی می دهیم، نگر که^(۳) از جمله نومیدان نباشی. ابراهیم- علیه السّلام- گفت: و که باشد که از رحمت خدای نومید شود الا گمراهان؟ آنکه گفت: فَمَا خَطْبُكُمْ، چه حال است شما را و چه قصه است ای فرستادگان ایزد تعالی! گفتند: بدان که ما را به قومی کافران فاسقان فرستاده اند، و آن قوم لوط بودند تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را از پیوستگان و خویشتان مؤمن و اتباعی که او را هستند از مؤمنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم از آن عذاب الا زن لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد بودن. و اینکه استثناست از استثنا، برای آن که قوم مهلکند مگر آل لوط، و زن از ایشان مستثنی است و ملحق به هالکان، برای آن که مستثنای دوم ملحق باشد به جمله اول. و مثال او چنان بود که گویند: لفلان علی عشرة الا خمسة الا ثلاثة، اول پنج بیرون باید بردن تا پنج ماند بر او، آنکه از آن پنج سه بیرون باید آوردن و اضافه کردن با پنج مستثنی تا بر او هشت درم بماند^(۴). قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ، که ما تقدیر کردیم که او از جمله گذشتگان و هالکان باشد، و قیل: من الغابرين، ای باقین فی العذاب، که او در عذاب بماند. و ابن کثیر خواند، قدرنا بتخفیف، و هما لغتان: قدرت الشیء اقدره و اقدره قدره، و قدرته^(۵) تقدیرا. فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ، چون فریشتگان به خانه لوط آمدند. لوط ایشان را گفت: شما قومیی^(۶) که من شما را نمی شناسم. ایشان جواب دادند که ما آن کار را آمده ایم که اینکه کافران قوم تو در آن شک- -----

(۱). قم خواند. (۲). آو: گزشت. (۳). قم: که تا، دیگر نسخه بدلها: تا. (۴). قم: تا هشت درم باشد. (۵). قم: قدره. (۶). قم: قومی ای، مل: قومید. صفحه: ۳۳۵ می کنند، و آن عذاب است. وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ، و ما راستی و درستی به تو آورده ایم، و ما در اینکه خبر از جمله راستیگرانیم^(۱). از حق تو آن است ای لوط که از میان اینکه قوم بروی

و اهلت را که مؤمنانند و به تو گرویده‌اند با خود ببری. آنکه گفت: «با» تعدیه راست فی قوله: فَأَسْرِبُ بِأَهْلِكَ، گفت «اسری» لازم است به «با» متعدی کرد و آن که گفت «اسری» متعدی است، گفت «با» به معنی «مع» است، کقولهم: اشتریت الدار بالآلها، ای مع آلاتها. بقطع من اللیل، ای فی قطع من اللیل، در پاره‌ای از شب شده «۲». وَ اتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ، یعنی تو نیز بر پی ایشان برو و نباید «۳». تا از شما کسی باز پس نگیرد. بعضی گفتند: «۴» حقیقت است و ایشان منهی بودند از آن که باز پس نگرند «۵»، چه اگر باز پس نگریدندی عاصی بودندی. و درست آن است که بر توسیع و مجاز است یعنی تیمار باز پس ماندگان مبری و به هیچ وجه باز نه ایستی «۶». وَ امضُوا حَيْثُ تَوَمَّرُونَ، و بروی به آن جا که شما را فرموده‌اند. عبد الله عباس گفت: شام بود. مقاتل گفت: جایی بود آن را صغر «۷» خواندند. وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ، و ما پردازیم از آن کار، یعنی کار اهلاک قوم لوط. و گفتند: «قضا» «۸» به معنی وحی است، یعنی اوحینا الیه، و دلیلش آن که به صله «الی» تعدیه فرمود. نظیره قوله: وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ «۹» أَنْ دَابِرَ هُوَلَاءِ، و «ان» مع اسمها و خبرها، در محل نصب باشد، علی آنه بدل من «ذلك الأمر» و روا بود که فعلی دگر اضمار کنند، و التقدير: و اخبرنا ان دابر هؤلأء، و خبر دادیم که بیخ ایشان بریده باشد و عذاب استیصال به ایشان «۱۰» رسیده،

----- (۱). کذا در اساس و قم، مل: راستگیرانیم، دیگر نسخه بدلها: راست گویانیم. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: از شب. (۳). آب: نباشد. (۴). آو، آب، مش امر بر. (۵). آب: نگیرد. (۶). قم: باز مه ایستی. (۷). کذا در اساس و لب با همین اعراب، قم: صمغ، آو، آب، مل، آز: بجمع، آج، آل: اصجع. (۸). قم: قضی. (۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه (۱۰). آب: با ایشان. صفحه: ۳۳۶ چون در صبح آیند، و نصب مصبحین بر حال است از مفعول، چون اهل شهر خبر یافتند [۷۹-پ]

که جماعتی مهمانان به لوط فرود آمده‌اند شادمانه شدند. و در شادی ایشان دو قول گفتند: یکی آن که اینکه فریشتگان بر صورت امر دانی «۱» پاکیزه بودند، و قول بعد آن که ایشان اینکه معامله خبیث از فجور با غریبان کردند. و قوله یَسْتَبْشِرُونَ، محل او نصب است بر حال یعنی مستبشرین. لوط - علیه السلام - گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنی عند آن که ایشان به در سرای آمدند و الحاح کردند که اینان را به دست ما ده. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ، و از خدای بترسی و مرا به خزی و شرمساری میاری و خجل مگردانی، من الخزایه، و قیل من الخزی، یقال: خزاه الله فهو مخزی، فاخزاه فهو مخزی، لغتان: فعل و افعال، بمعنی. قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ، گفتند: نه ما تو را از جهانیان نهی کرده‌ایم! و آن آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند که آن معنی از فجور که کردند با اهل شهر نکنند و لوط را گفتند: ما را با تو «۲» شرط آن است که غربا را حمایت نکنی و در خانه خود نبری تا دست ما برایشان مطلق باشد، مراد به عالمین، غربانند. قَالَ هُوَلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ، لوط - علیه السلام - گفت: من اینکه دختران خود را فدا می‌کنم تا مهمانان من محروس باشند. اینکه دختران را به نکاح به شما «۳» دهم بر مهری که شما خواهی، اگر شما آنچه من گویم بکنی. گفتند: مراد ایمان است، یعنی اگر اول ایمان آری. روا باشد که معنی آن بود که اگر اینکه معنی که من می‌گویم بکنی من نکاح البنات. و اما اسلام ایشان، روا باشد که مشروط بود در ضمن آیت و ذکر نکرد برای آن که ایشان را معلوم بود. و نیز روا باشد که از شرع او تحریم انکاح الکفار نبود، دختر به کافر شایستی دادن. و گفتند: اینکه خطاب با یک دو رئیس کرد، چه دختران او به همه قوم برسیدندی. و گفتند: دختران امت را خواست که پیغامبر پدر امت باشد، تا جواب سؤال سایل باشد اگر گوید دختران او به همه قوم نرسیدندی به نکاح. ----- (۱). مل: مردانی. (۲). آب: به تو. (۳).

آب: به نکاح شما. صفحه: ۳۳۷ و گروهی به اینکه «۱» آیت تمسک کردند، فی جواز اتیان النساء فی ادبارهن، و تفسیر چنین دادند که: ان کنتم فاعلین لما انتم فاعلون من موقعة الغلمان. و آن درست نیست برای آن که در آیت اینکه شرح و تفصیل نیست، وجهی ندارد حمل کردن بر آن. آنکه قدیم تعالی برای قبیل لوط - علیه السلام - به جان او قسم یاد کرد گفت: لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ، گفت: به جان تو که اینان در اینکه مستی و جهالت متحیر شوند و راه نبرند. و گفتند: خطاب با رسول ماست و بیشتر

مفسران بر اینند. و اینکه حدیثی باشد معترض «۲» در میان «۳» اینکه قصه، علی سبیل الاعذار و الانذار. و العمر و العمر لغتان، يقول العرب: اطال الله عمرک و عمرک. و رفع او بر ابتداست و خبر مضمر، و التقدير: لعمرک. قسمی چنان که لزید منطلق، و اینکه را «لام» ابتدا گویند و «لام» تأکید گویند. و اگر به جای «لام»، «واو» قسم بودی اسم مجرور بودی، چنان که: [و] «۴» عمرک و حیاتک، و مراد به «سکرت» جهل و غفلت است و العمه: التَّحِيرُ و التَّرْدُدُ. مجاهد گفت: یتَرَدَّدون، عبد الله عَبَّاسُ گفت: یتَمَادون «۵». قتاده گفت: یلعبون. ابو الجواز روایت کرد از عبد الله عَبَّاسُ که گفت: خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامی تر بر او از محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نبینی که به حیات هیچ کس از انبیا و ملائکه قسم نکرد «۶» مگر به جان او، گفت: لَعْمَرُکُ إِنَّهُمْ لَفِي سَيِّئَاتِهِمْ يَعْمَهُونَ. فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ، بگرفت ایشان را بانگ و آواز، و آن «۷» آن بود که جبریل - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بانگ بر ایشان زد، مُشْرِقِينَ، در وقت آفتاب بر آمدن. و «اشرق» «۸» اینکه جا به جای «اصبح» است، و نظیره: اضحی و امسی، اذا دخل ----- (۱). آب: با اینکه. (۲). مل: متعرض. [.....]

(۳). قم: شأن. (۴). اساس: ندارد، از قم افزوده شد. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی: یتارون. (۶). قم، مل: قسم یاد نکرد، دیگر نسخه بدلها: سوگند یاد نکرد. (۷). قم: واو. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مل و مش: اشراق. صفحه: ۳۳۸ فی الشُّرُوقِ وَ الصَّبَاحِ وَ الضُّحَى وَ الْمَسَاءِ، و مثله: اعرق و انجد و اغار، اذا دخل العراق و نجدا [۸۰- ر]

و الغور، و نصب او بر حال است از مفعول. فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا، ما آن شهرهای ایشان «۱» زیر و زبر کردیم - و اینکه قصه در سورت هود بتامی بگفته‌ایم - وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ، ببارانیدیم «۲» بر ایشان سنگهایی از سنگ گل. گفته‌اند: معرَب است، و گفته‌اند: مراد به سَجِيلٌ موسوم است من السَّجَلِ، و هو الكتابُ، و منه السَّجَلُ لكتاب العهده، بیانه قوله: حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةٌ «۳» إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ، در اینکه که رفت آیاتی و علاماتی هست و اعتباری متوسمان را. مجاهد گفت: للمتفرِّسين. قتاده گفت: للمعتبرين، يقال: توستت فيه الخير و تفرست، بمعنی. ابن زید گفت: للمتفكرين. ضحاک گفت: للتناظرين. ابو عبيده گفت: للمتبصِّرين و اقوال از روی معنی متقارب است و «متوسم» متفعیل باشد از وسم و وسم نشان بود، یعنی آن که در علامات نگاه کند تا از او استدلال کند. و مرجع معنی با تفکر بود. قال الشاعر: او کَلَّمَا وَرَدت عكاظ قبيلة بعثوا الی عريفهم يتوسم و قال آخر: توستت فيه الخير لما عرفته و قلت لعرسی المرء من آل هاشم ای تطلبت «۴» الوسوم، و هو العلامة. وَ إِنَّهَا لَسَبِيلٌ مُقِيمٌ، و آن، یعنی مدینه سدوم که هلاک کردند به عذاب، راهی است مقیم «۵» ثابت. و گفتند: «أنها» یعنی آن آیات و دلالات زایل نیست بل بر جای است آن را که خواهد که در او اندیشه کند. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، در اینکه حدیث که رفت آیتی و دلالتی «۶» هست -----

----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل را. (۲). آب، آز: ببارانیدم. (۳). سوره ذاریات (۵۱) آیات ۳۳ و ۳۴. (۴). آب، آز: تطلَّب، آل: یطلب. (۵). آب، آز: مستقیم. (۶). آب، آز، مش: دلالتی. صفحه: ۳۳۹ مومنان را، و تخصیص ایشان به آن کرد که منتفع ایشانند. وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ، و جماعت و اصحاب ایکه و ریشه «۱» و درختان ظالم بودند و «ان» مخففه است از ثقیله به دلالت لزوم «لام» در خبر او، و التقدير: و آئه کان، ای انَّ الشَّأْنَ وَ الْأَمْرُ كَانَ أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ. حسن گفت: «ایکه» درختان باشد و جمعش ایک بود، کَشَجْرَةٌ و شَجْرٌ. و گفته‌اند درختان درهم - پیخته «۲» باشد، و گفته‌اند: ویشه «۳» باشد. قال امیة: کبکاء «۴» الحمام علی فروع الایک فی الطیر الجوانح و مراد قوم شعب اند که ایشان اصحاب درختستان و ویشه «۵» بودند و وجه معاش «۶» ایشان از آن بود و خدای تعالی شعب را به ایشان فرستاد و به اهل مدین، اما اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای ایشان را به صیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه را به ظلّه، و آن ابری بود که بر آمد و از او آتشی بیامد و ایشان را بسوخت. فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، ما از ایشان کینه بکشیدیم به عذاب، و آن آن بود که خدای تعالی «۷» گرمایی بر ایشان گماشت هفت روز، که هیچ آسایش نبود ایشان را از آن ایکه «۸» ابری بر آمد ایشان به سایه آن ابر گریختند و چنان دانستند که ایشان را در آن آسایشی و راحتی خواهد بودن. از آن ابر آتشی بیامد «۹» و ایشان را بسوخت. وَ إِنَّهُمْ، و آن هر دو، یعنی اینکه دو مدینه: یکی مدین و یکی سدوم، که شهر

قوم لوط بود، لیا امام مُبیین، راهی روشن است «۱۰». و راه را «امام» خواند برای آن که بدو اقتدا کنند. وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ، و اصحاب حجر رسولان ما را دروغزن داشتند «۱۱». گفتند: شهرهای ثمود را «حجر» خوانند، و آن «۱۲» میان شام و مدینه است. ----- (۱). کذا در اساس و مل، دیگر نسخه بدلها: بیشه. (۲). آو، آل، آج، مش: به هم در شده، آب، آز: به هم شده، لب: به هم ریخته. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: بیشه. (۴). مل: کبکبا. (۵). همه نسخه بدلها: بیشه. (۶). آو، آب، آز، آج: معایش. (۷). مل شعیب (!). (۸). کذا در اساس و مل، قم، آو، آج، لب: از آن آنکه، دیگر نسخه بدلها: از آنکه. (۹). آب، آز: بر آمد. (۱۰). آب، آز: بود. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز قم: به دروغ داشتند. (۱۲). آب، آز: اینکه. صفحه: ۳۴۰ قتاده گفت: «حجر» نام وادی است. جابر بن عبد الله الانصاری و عبد الله عمر «۱» و گفتند: ما با رسول - علیه السلام - به حجر ثمود بگذشتیم «۲». ما را گفت: در سرای اینکه ظالمان مشوی الا گریان، ترس آن را که نباید که به شما رسد آنچه به ایشان رسید. آنکه گفت: اینکه قوم صالح بودند، خدای تعالی همه را هلاک کرد [۸۰-پ]

الا یک مرد که او در حرم خدای بود، که به حرمت حرم او را هلاک نکردند. گفتند: یا رسول الله؟ او چه مردی بود! گفت: نام او ابو رغال «۳» بود. آنکه رسول - علیه السلام - بانگ بر ناه زد و او را بجنابیند و سبک از آن جا برفت. و آتیناهم آیاتنا، ما آیات و دلالات خود به ایشان دادیم، یعنی به اصحاب حجر، و مراد ناهه است که قصه آن فته است. فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ، ایشان از آن عدول و اعراض کردند، یعنی از تفکر در آن. وَ كَانُوا يَنْجُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي أُوتِيَ بِهَا آيَاتُنَا وَ كَانُوا كَافِرِينَ، و بایستادند و از کوه خانه‌ها در سنگ کردند ایمن از آن که آب آن را بیران «۴» نکند و آتش نسوزد و به گشت روزگار بیران «۵» نشود، و نصب «آمین» بر حال باشد از فاعل. فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ، آواز بگرفت ایشان را، یعنی صیحه عذاب و هلاک در وقت آن که در بامداد آمدند. يقال: أصبح اذا دخل في الصباح، و نصبش بر حال است از مفعول. فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، هیچ غنا و کفایت «۶» نکرد از ایشان آنچه ایشان می کردند از کسب مال و ملک. و گفته‌اند: آن «۷» عمل که پنداشتند که چیزی هست از عبادت اصنام. آنکه چون طرفی از قصص اوایل بگفت، خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد گفت: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، ما نیافریدیم آسمان را و زمین را و آنچه در میان آن است الا به حق و راستی و درستی. وَ إِنِ السَّاعِيَةَ لَأَتِيَةٌ، و قیامت لا محال

(۱). مل، آل: عبد الله بن عمر. (۲-۵). آو: بگزشتیم. (۳). مل: ابو رغان. (۴). همه نسخه بدلها، بجز مل: بیران. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: کفاف. (۷). همه نسخه بدلها: از. صفحه: ۳۴۱ خواهد آمدن. فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ، تو اینان را عفو کن عفو کردنی نکو «۱». گفتند: اینکه آیت منسوخ است به آیت قتال. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ، که خدای تو آفریننده‌ای داناست، آنچه کند به علم و حکمت و مصلحت فرماید کردن. آنکه بر طریق منت نهادن بر رسول - علیه السلام - گفت: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ، ما دادیم تو را ای محمد، سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي، هفت از مثانی. مفسران در معنی اینکه خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: مراد سورت فاتحه است، برای آتش سبع المثانی خواند که هفت آیت است و الفاضل مثنی و مکرر است. و گفته‌اند برای آتش مثانی خواند که در دو رکعت نماز قرائتش مثنی شود، و اینکه قول روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی و عمر خطّاب و عبد الله مسعود و ابو هریره و سعید جبیر و کلبی و ابن جریج و عطا و حسن و ابو العالیه و ابراهیم و ابن ابی ملیکه و عبد الله بن عبید بن عمیر و مجاهد و ضحاک و ربیع «۲» انس. و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۳» هفت آیت است: یک آیت از او، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و آن سبع المثانی است و ام القرآن است و فاتحه الكتاب است. ابی کعب گفت: من نماز می کردم نمازی تطوّع، رسول - علیه السلام - مرا آواز داد. من جواب ندادم. چون فارغ شدم پیش رسول - علیه السلام - رفتم گفتم: لئیک یا رسول الله؟ گفت: چرا جواب ندادی مرا چون تو را بخواندم! گفتم: یا رسول الله نماز می کردم. گفت: الم تسمع الله تعالی يقول: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «۴»، آنکه مرا گفت: تو را خبر دهم به عظیمتر «۵» سورتی که در قرآن

هست پیش آن که از مسجد بیرون شوی. چون ساعتی بود دست من گرفت و بر پای خاست. من گفتم: یا رسول الله؟ آن وعده که مرا دادی. گفت: آری، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۶» هی سبع المثانی، سورت فاتحه است که سبع المثانی است. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: نیکو. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل و (۶-۳). سوره فاتحه (۱) آیه ۲. (۴). سوره انفال (۸) آیه ۲۴. (۵). همه نسخه بدلها: بجز مل و قم و لب: عظیمترین. صفحه: ۳۴۲ هم ابی روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که خدای تعالی در توریت و انجیل و زبور و قرآن هیچ سورت [۸۱-ر] از اینکه فاضلتر و بزرگوارتر انزله نکرد که تو بر خواندی، و من فاتحه کتاب بر رسول خوانده بودم. آنگه گفت: انها السبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت، اینکه سبع مثنی است و قرآن عظیم آن که مرا دادند، و اخبار در اینکه معنی بسیار است، و اگر اینکه سورت را هیچ فضل نبودی جز آن که خدای تعالی اینکه را در یک حیز نهاد و همه قرآن را در یک حیز، گفت: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ، کفایت بودی. و عبادہ صامت روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: فاتحه کتاب عوض است از همه قرآن، و هیچ سورت از او عوض نیست، از اینکه جاست که اگر مثلا همه قرآن در یک رکعت نماز بخواند «۱» بی فاتحه، آن رکعت درست نباشد، و اگر فاتحه بخواند تنها و هیچ دگر نخواند نماز درست باشد، لقوله- علیه السلام- لا صلاة الا بفاتحة الكتاب. و بعضی دگر گفتند: اینکه سورت را برای آن «مثنی» خواند «۲» که بخشیده است میان خدای تعالی و بنده به دو قسمت در آن خبر که روایت کردند که، خدای تعالی گفت: قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین، فنصفها لی و نصفها لعبدی. چون بنده گوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، خدای تعالی گوید: مَجْدِنِيْ عَبْدِی. چون گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۳»، خدای گوید: حمدنی عبدی، بنده من شکر من گفت. چون گوید: الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۴»، خدای تعالی گوید: اثنی علی عبدی، بنده من بر من ثنا گفت. چون گوید: مَالِكِ «۵» اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «۱»، گوید: هذا بینی و بین عبدی، اینکه میان من و میان بنده من است. چون گوید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «۲»، حق تعالی گوید: هذا لعبدی و لعبدی ما سألت «۳»، اینکه بنده مراست و بنده آنچه خواست. و گفته‌اند: برای آن که منقسم است به دو قسمت، یک نیمه ثنا و یک نیمه دعا، یک نیمه حق ربوبیت و یک نیمه حظ عبودیت. و گفته‌اند: برای آن که اهل آسمان نماز به آن کنند چنان که اهل زمین نماز به آن کنند. و گفته‌اند: برای آن که دو بار انزله بود، یکی بار «۴» به مکه و یکی بار «۵» به مدینه. حسین بن الفضل گفت: هر یک بار که اینکه سورت فرود آمد «۶»، هفتاد هزار فریشته «۷» با آن فرود آمد «۸». و سبب آن بود که هفت کاروان به یکبار از بصری و اذرعان از آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر به یک روز در آمدند در مدینه و در آن جا انواع مال بود از جواهر و طیب و متاع دریا و انواع اموال مسلمانان گفتند: کاشک «۹» اینکه هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردمانی «۱۰». جبریل آمد و یک بار دیگر فاتحه کتاب بیاورد و گفت: اینکه هفت آیت شما را بهتر است از آن هفت کاروان، و دلیل اینکه تأویل قوله تعالی: لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ «۱۱»- الایه. و گفته‌اند: برای آن سبع المثانی خواند آن را که اول او الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است، و اینکه اول کلمتی بود که آدم گفت چون او را عطسه‌ای آمد، و آخر کلمتی باشد که اهل بهشت گویند، چنان که گفت: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۱۲». و گفته‌اند: برای آن که خدای تعالی اینکه سورت مستثنی کرد و مدخر برای اینکه -----

(۱). سوره فاتحه (۱) آیه ۴. [...]

(۲). سوره فاتحه (۱) آیه ۵. (۳). آب، آز: ساله. (۴). همه نسخه بدلها: یک بار. (۶). قم: فرو آمد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز قم: فرشته. (۸). قم: فرو آمد، دیگر نسخه بدلها: فرود آمدند. (۹-۵). همه نسخه بدلها: کاشکی. (۱۰). آل: کردیمی. (۱۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۸۸. (۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰. صفحه: ۳۴۴ امت، چنان که در چند خبر برفت. و گفته‌اند: برای آن که تثنی، ای تصرف «۱» اهل الزعارة الشراة عنها، اهل شر را از شر باز دارد. و گفته‌اند: برای آن که نیمه او ثناست بر خدای تعالی. و بعضی دگر از علما گفتند: مراد به «سبع مثنی» اینکه هفت سورت دراز است و آن: «سورة البقرة» و «آل عمران» و «النساء» و «المائدة» و «انعام» و

«اعراف» [۸۱-پ]

و «انفال» و «توبه» به یک جاست. و مجاهد روایت کرد از عبد الله عباس که: سبع المثانی، هی السبع الطوال، و اینکه قول عبد الله عمر است و ابو بشر و جعفر بن المغیره و مسلم بن المطیر (۲)، و سعید بن جبیر در یک روایت و مجاهد و عیید بن سلیمان (۳) از ضحاک. ثوبان روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: ان الله تعالی اعطانی السبع الطوال مکان التوریه و اعطانی المثین مکان الانجیل و اعطانی المثانی مکان الزبور و فضّلتی بالمفصل، گفت: خدای تعالی مرا به جای نوریت اینکه هفت سورت دراز داد، و به جای انجیل مرا «مثنی» داد، یعنی سورت‌هایی که کما بیش صد آیت است، و به جای زبور مرا «مثنی» داد و آنکه مرا تفضیل داد به سورت‌های مفصل. عایشه (۴) روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او اینکه هفت سورت دراز (۵) بگیرد، او حبر باشد، یعنی عالمی. عبد الله عباس گفت: اینکه هفت سورت را برای آن «سبع مثنی» خواند که فرایض و احکام و حدود در او مثنی است. طاووس گفت و ابو مالک و عوفی از عبد الله عباس که قرآن همه مثنی است، گفت: نبینی که خدای تعالی می گوید: الله نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي (۶). ----- (۱). اساس: یصرف، به قیاس با نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). کذا در اساس و قم، مل: البطر، دیگر نسخه بدلها: البطين. (۳). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: سلمان. (۴). قم رضی الله عنها. [.....]

(۵). آب، مل، آ، مش یاد. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳. صفحه: ۳۴۵ و گفتند: قرآن را برای آن مثنی خواند که احکام و قصص در او مثنی است، و بر اینکه قول مراد به سبع مثنی هفت سبع قرآن باشد. آنکه در کلام محذوفی باشد و هو: و هی القرآن العظیم. و بعضی اهل معانی گفتند: بر اینکه قول «واو» مقحم (۱) است، و التقدير: و لقد آتيناك سبعا من المثاني القرآن العظيم، على البديل بدل الكل من الكل. و بعضی دگر گفتند: عطفه على نفسه لاختلاف اللفظين، كما قال: هند اتى من دونها النأى و البعد و كما قال آخر: الى الملك القرم و ابن الهمام و ليث الكتبية فى المزدحم و بعضی دگر گفتند: مراد به سبع مثنی هفت معنی (۲) است که قرآن بر آن مشتمل است از: امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذكير النعم. قوله: لا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ، حق تعالی بر سیل دلخوشی و تسلیت رسول گفت: یا محمد: خطاب با او - و مراد او و امت - گفت: چشم کوتاه دار، چشم مکش به آنچه (۳) ما اینکه کافران را به آن ممتع کرده‌ایم. أزواجاً مِنْهُمْ، ای اصنافاً من الکفار. و مراد به «زوج» صنف و نوع است اینکه جا، کقوله تعالی: سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا (۴). انس مالک روایت کرد که یک روز در ایام ربیع گله‌ای شتر (۵) به رسول - علیه السلام - بگذشت سخت نکو، بغایت حسن. رسول - علیه السلام - دست بر چشم نهاد و گفت: خدای تعالی مرا چنین فرمود و اینکه آیت بخواند. وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ، و اندوه مدار بر ایشان. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که اندوه مدار بر نعمتی که ایشان را دادم و تو را ندادم، و قول دگر آن که اندوه مدار بر ایشان که مال ایشان با چه خواهد بودن. وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ، و نرم دار بالت، یعنی جانب با ایشان نرم دار و به رفق و مدارا با ایشان زندگانی کن، با آنان که پسر و تواند از مؤمنان. وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ، و بگو ای محمد که: منم آن ترساننده بیان کننده. ----- (۱). مل: معجم. (۲). آب آن. (۳). آو، آب، آ: با آنچه. (۴). سوره یس (۳۶) آیه ۳۶. (۵). قم، آو، آب، آ، لب، مش: اشتر. صفحه: ۳۴۶ در خبر است که یک روز عبد الله مسعود به در حجره رسول آمد و در بزد. رسول گفت: من علی الباب! کیست بر در! گفت: انا یا رسول الله، منم ای رسول خدا، رسول - علیه السلام - به خشم آمد و می گفت: انا و انا و هل «لمخلوق يقول انا!». چون در بگشادند و عبد الله مسعود در آمد و اثر خشم به روی رسول دید، گفت: یا رسول الله: [۸۲-ر]

چه گناه (۲) کرده‌ام! گفت: یابن مسعود؟ ندانی که هیچ مخلوق را نرسد که گوید: انا! گفت: یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم. حق تعالی چون او اینکه ادب نگاه داشت، گفت: اینکه همه جهان را حرام است جز تو را، بر اطلاق بگو که: انا التذیر المبین، کما انزلنا علی المقتسمین. فزاد گفت: وجه تشبیه آن است که: انا انذرکم عذاباً کعذاب المقتسمین، گفت: من شما را از عذابی

می‌ترسانم که فرود آید بر شما چنان که به مقتسمان فرود آمد (۳). آنکه خلاف کردند (۴) که مقتسمان که بودند. عبد الله عباس گفت: مقتسمان جهودان و ترسایان اند که قرآن مجزا و مبعض کردند و مقسم، به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند، و گفتند: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ (۵). عکرمه گفت: مقتسمان کافران قریش بودند که بر طریق استهزاء قرآن بر خود ببخشیدند سورت سورت، یکی می‌گفت: اینکه سورت مراست، و دیگری می‌گفت: آن سورت مراست. مجاهد گفت: جهودان و ترسایان اند که کتاب خود مقسم و مبدد بکردند. مقاتل گفت: شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بفرستاد تا راههای مکه ببخشیدند (۶) تا چون حاج روی به مکه نهادند، می‌گفتند: نگر دعوت اینکه مرد که برخاسته است قبول نکنی که او جادوست (۷)، و یکی می‌گفت: شاعر است، و یکی می‌گفت: کاهن است، و یکی می‌گفت: عراف (۸) است. و ولید مغیره بر در مسجد الحرام نشسته بود، چون او را پرسیدندی از رسول، ----- (۱). مل: و علی. (۲). آب: چگناه. (۳). آج، لب: آید. (۴). قم، لب، مل در آن. (۵). سوره نساء (۱۴) آیه ۱۵۰. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ببخشیدند. (۷). همه نسخه بدلها: ساحر است. [.....]

(۸). آج: اعراف. صفحه: ۳۴۷ گفتی: او چنان است که ایشان گفتند. مقاتل بن حیان گفت: قومی بودند که قرآن ببخشیدند (۱)، بعضی گفتند: سحر است، و بعضی گفتند: سمر است، و بعضی گفتند: شعر است، و بعضی گفتند: فسانه اولیان (۲) است، و بعضی گفتند: بافته اوست (۳). ابن زید گفت: آنان بودند که سوگند خوردند که صالح را شیخون کنند و اینکه آیات بر خواند، و کان فی المَدِينَةَ تَسْعُهُ رَهْطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ، قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ (۴) ...، و اصل کلمه اقتسام است، افتعال باشد، اما من القسم او من القسم، یا از بخشش یا از سوگند. الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، «الَّذِينَ»، در موضع جز است بدل مقتسمین، آنان که قرآن را معضی بکردند، یعنی عضو عضو و جزء جزء. بعضی گفتند: اصل او من عَضَيْتَ الشَّيْءَ تَعْضِيَةً إِذَا جَعَلْتَهُ أَعْضَاءً وَ أَجْزَاءً. قَالَ رُؤْبَةُ: لَيْسَ دِينَ اللَّهِ بِالْمَعْضَى أَيِ الْمَفْرَقِ. وَ قَالَ آخِرُ: وَ عَضَى بَنِي عَوْفٍ فَأَمَّا عَدُوَّهُمْ فَارَضَى وَ أَمَّا الْعِزَّ فَيُهْمُ فَعِيْرًا قَوْلُهُ: بَنِي عَوْفٍ، اراد (۵) سباهم و فزقهم فی البلاد، و قيل: اراد عَضَّهِمْ (۶) بلسانه و قَطَّعَهُمْ، ثم ابدل «الياء» من «الهاء». بعضی دگر گفتند: جمع عضه و عضون، ککره (۷) و کرین، و قلّه و قلین، و عزه (۸) و عزین، و اصله: عضه، لام الفعل (۹) بیفگندند چنان که بیفگندند من الشَّفْءِ وَ اصْلَها: شفّه بدلاله قولهم فی الجمع شفاه و حذفوا من الشَّاءِ، و اصلها شاه و جمعها شياه. و معنی عضه، دروغ و بهتان باشد، و منه الحديث: لا يعضه بعضكم بعضا، و [۱]

لعضيّه، البهتان. یعنی قرآن را نسبت با دروغ کردند، و معنی قول اول آن است که قرآن را ----- (۱). آب، آج: ببخشیدند. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اولیان. (۳). آب، آج، بافته است. (۴). سوره نمل (۲۷) آیات ۴۸ و ۴۹. (۵). قم: قوله عضی بنی عوف قیل اراد. (۶). قم: عضهم. (۷). آو، آب، آج، لب، مش: ککره. (۸). قم: عزه، با تشدید. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مل او، مل ازو. صفحه: ۳۴۸ مفرق بکردند علی احد معینین: اما ایمان به بعضی و کفر به بعضی، و اما در تسمیت او چون سحر و کهنات و اساطیر الاولین خواندن (۱) قرآن را. فَو رَبِّكَ، «فا» تعقیب راست، و «واو» قسم را، گفت: به خدای تو که ما پرسیم ایشان را به قیامت از آنچه در دنیا کرده باشند (۲). انس روایت کرد که رسول - علیه السلام - در اینکه آیت گفت: ایشان را پرسند [۸۲-پ]

از کلمت: لا اله الا الله. عبد الله مسعود گفت: هیچ کس نباشد و الا خدای تعالی او را بپرسد، فیما بینه و بینه، گوید (۳): یابن آدم؟ ماذا غرّك منی، چه مغرور کرده است تو را از من! یابن آدم؟ ما ذا عملت (۴) و فیما عملت (۵) و ماذا اجبت المرسلین، چه کردی و چرا کردی و پیغامبران مرا (۶) چه جواب دادی! و در خبر است از صادق - علیه السلام - که گفت: هیچ کس نباشد و الا در قیامت از او (۷) چند چیز پرسند: عن عمره فیما افناه، و عن شبابه فیما ابلاه، و عن ماله من اینکه اکتسبه و اینکه وضعه، و عن ولایتنا اهل البیت، گفت: او را از اینکه پنج چیز پرسند: از عمرش که در چه فانی کرد (۸)، و از جوانیش که در چه به سر آورد (۹)، و از مالش که از

کجا جمع کرد و کجا نهاد «۱۰»، و از ولایت ما اهل البیت. سؤال کردند که: مناقضه از میان اینکه آیت و قوله تعالی: **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ** «۱۱»، به چه زایل کنی «۱۲»! گوییم، از اینکه چند جواب گفتند: یکی آن که عبد الله عباس گفت: نپرسند ایشان را که چه کردی برای آن که او عالمتر است از ایشان به احوال ایشان، و انما «۱۳» ایشان را پرسد که چرا کردی، و قطرب بر اینکه وجه اعتماد کرد و گفت: سؤال بر دو وجه باشد: سؤال استعلام و استفهام باشد، و سؤال -----

----- (۱). آب، آرز، مش: خواند، آج، لب: خواندند. (۵-۲). قم: کرده داشتند. (۳). آب، آرز، گویند. (۴). آو، آب، آج، لب: علمت، آرز: علمت ... عملت. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: پیغامبران را. (۷). همه نسخه بدلها: او را از. (۸). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کردی. (۹). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بردی. (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نهادی. (۱۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۹. (۱۲). آج، لب: کنید. (۱۳). آل: و اما. صفحه: ۳۴۹ تفریع و توییح. آیت نفی را معنی آن است که نپرسد «۱» از ایشان چیزی که نداند تا بداند، و معنی آیت اثبات آن است که پرسد از ایشان بر سبیل تفریع و توییح که چرا کردی «۲» و به چه دلیری و ایمنی کردی «۳»! جواب دیگر آن است که عکرمه گفت از مولام «۴» پرسیدم عبد الله عباس «۵» اینکه سؤال، گفت: روزی «۶» قیامت روزی است دراز و در او واقف باشد. مکلفان را در یک موقف نپرسند و در دیگر موقف بپرسند، گفت نظیر اینکه آیتها قوله تعالی: **هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطُقُونَ. وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ** «۷»، و قوله: **ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ** «۸». جوابی دیگر اینکه گفتند «۹» نپرسند ایشان را از آنچه در حال طفولیت و نقصان عقل کرده باشند، و بپرسند ایشان را از آنچه در حال تکلیف و کمال عقل کرده باشند. **فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ، قِيَامُ كُنْ** به آنچه تو را فرموده‌اند. عبد الله عباس گفت: اظهار کن آنچه تو را فرموده‌اند. **ضَحَّاكُ** گفت: اعلم، اعلام کن. اخفش گفت: افرق. مؤرّج گفت: افصل، فصل کن. سیبویه گفت: اقض، حکم کن. و اصل کلمت من الصدع، و هو الفصل و الفرق، قال ابو ذؤيب: و كأنهن ربابة «۱۰» و کانه يسر فيفيض على القداح و يصدع و «ما» مصدریه است، و التقدير: اصدع بالأمر، و تحقیق معنی آن است که قیام کن به آنچه تو را فرموده‌اند که آن کار که مأمور به است بشکافی به بیان و روشن کنی آن را. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: نپرسند. (۲). آل، مل، آج، لب: کردید. (۳). آب، مل، آج، لب: کردید. (۴). قم، مل: مولام. (۵). مل از. (۶). همه نسخه بدلها: روز. [.....]

(۷). سوره مرسلات (۷۷) آیات ۳۵ و ۳۶. (۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۱. (۹). قم: جوابی دیگر گفتند، مل: جواب دیگر آن که. (۱۰). اساس: ربابه، خوانده می‌شود، با توجه به اجماع نسخه‌ها و منابع بیت تصحیح شد. صفحه: ۳۵۰ عبد الله بن «۱» عبیده گفت: رسول- علیه السلام- کار نبوت پوشیده می‌داشت تا اینکه آیت فرود آمد، برخاست و اظهار دعوت کرد. مجاهد گفت: مراد آن است که در نماز به قراءت آواز بردار. **وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ**، و از مشرکان اعراض کن و برگرد. آنگه اینکه را به آیت قتال منسوخ کرد، و ممکن است حمل کردن آیت را بر وجهی که نباید گفتن که منسوخ است، و آن چنان بود که گویند: مراد به اعراض نه آن است که ایشان را با خود رها کن تا هر چه خواهند کنند، بل مراد آن است که از دوستی و خویشی و طمع به ایمان ایشان و استمالت ایشان بر اینکه وجه اعراض کن. و آیت مخصوص بود به مشرکانی که معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان نیارند، به قرینه قوله: **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**، ما کفایت کردیم تو را کار اینکه مستهزیان. و نظم معنی آیت آن است که، قیام کن به اظهار دعوت چنان که تو را فرموده‌ام، و «۲» از کس مترس [۸۳-ر]

که ما کفایت کنیم تو را شرّ و اذیت دشمنان، چنان که کفایت کردیم تو را شرّ مستهزیان- و ایشان پنج کس بودند از رؤسای قریش: ولید مغیره مخزومی، و عاص وائل سهمی، و الاسود بن المطلب- و او آن بود که رسول- علیه السلام- بر او دعا کرد و گفت: اللهم اعم بصره، بار خدایا چشمش کور کن و او را به مرگ فرزند بنشان- و اسود بن عبد یغوث بود و الحارث بن قیس بن الطلاله «۳». راوی خبر گوید که: اینان هر پنج گرد خانه طواف می‌کردند. جبریل آمد و رسول را گفت: کیف تجد هذا، چگونه

می‌یابی اینکه را! و اشارت کرد به ولید مغیره، گفت: بد بنده‌ای است؟ گفت: خدای کفایت کرد تو را شرّ اینکه «۴». او از آن جا بیامد، بردی یمنی پوشیده و جامه به پای می‌زد «۵». به مردی تیر تراش بگذشت از خزاعه. پاره‌ای از آن چوبها که از تیر بیوفتاده «۶» بود در دامن او نوسید «۷». او را کبر رها نکرد که بچسبد «۸» و آن از دامن بگیرد. همچنان برفت، آن -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: بجز قم: عبیده بن. (۲). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل تو. (۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: الطلاله. (۴). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: او. (۵). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: جامه در پای می‌کشید. (۶). همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بیفتاده. (۷). کذا در اساس و قم، مل: دوسید، دیگر نسخه بدلها: آویخت. (۸). کذا در اساس و قم و آط و مل: بچسبید میل کند، خم شود، آب، آرز، بجنبید، آج، لب، مش: بخسبد، آل: بنشیند. صفحه: ۳۵۱ برای «۱» تیر به ساق او بسود و بخراشید و ریش شد و سرایت کرد و از آن بیمار شد و بمرد. کلبی گفت: تیری در دامن او آویخت، پیکان تیر به ساقش در شد از آن بمرد. عاص وائل بگذشت، جبریل گفت: یا محمّد؟ چگونه می‌یابی اینکه را! گفت: بد بنده‌ای است خدای را اینکه؟ جبریل - علیه السلام - اشارت کرد به زیر پای او و گفت: کفایت هذا، تو را کفایت کردند شرّ اینکه. او بر نشست و با دو پسر خود «۲» به تماشا رفت. چون به جای مقصد «۳» رسیدند، فرود آمد و پای بر زمین نهاد، تیهی «۴» در پای او شد، او بانگ بر گرفت که: مرا کزدم بزد. بچستند چیزی نبود، پایش از آن بیامهید «۵» تا چند گردن شتری شد و از آن بمرد بر جای. اسود بن المطّلب بگذشت «۶»، جبریل گفت: یا رسول الله؟ چگونه می‌یابی اینکه را! گفت: بد بنده‌ای است اینکه خدای را. جبریل گفت: تو را کفایت کردند و اشارت کرد به چشم او، خدای تعالی او را کور کرد. عبد الله عبّاس گفت: جبریل برگی سبز بر چشم او زد او کور شد و چشمش درد گرفت چنان که سر بر دیوار می‌زد تا بمرد. کلبی گفت: جبریل بیامد - و او در زیر درختی نشسته بود - او جبریل را بدید که آهنگ او کرد. غلامی با او بود «۷»، او استغاثه کرد به غلام، گفت: مرا از اینکه نگاه دار، و سر بر آن درخت می‌زد و روی بر خار و خاشاک می‌زد و فریاد می‌خواست. غلام می‌گفت: ما کس را نمی‌بینیم که به تو «۸» چیزی می‌کند، مگر تو را «۹»، چندان سر بر آن درخت می‌زد تا «۱۰» بمرد و می‌گفت: قتلنی ربّ محمّد، خدای محمّد مرا بکشت. و اسود بن عبد یغوث بگذشت، جبریل - علیه السلام - گفت: چگونه مردی است اینکه! گفت - علیه السلام: بد بنده‌ای است خدای را با آن که خال من است. گفت: ----- (۱). کذا در اساس، قم، آو، آب، مل: پرانه، آج، لب، مش، ال: پیرایه. برایه، جمع «براء» به

معنی تراشه. (۲). آج لب: بر نشست با دو پسر خود و. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها، بجز قم و صل: چون به مقصد. (۴). کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: خاری. (۵). مل: بیاماسید. (۶). آو: بگزشت. (۷). آب با. (۸). آو، آب، آج، لب: با تو. (۹). آو، آب، آج، لب: مگر تو. (۱۰). قم، مش: زد که، آو، آب، آج، لب، آو: زد تا. صفحه: ۳۵۲ شرّ اینکه نیز کفایت شد از تو، و اشارت کرد به شکم او، مستسقی شد و آب «۱» آما «۲» بر او پیدا گشت «۳» و از آن بمرد. کلبی گفت: از سرای به در آمد، باد سموش بزد، سیاه شد تا چون حبشی گشت، با خانه آمد. او را بنشناختند «۴» و از سرایش بیرون کردند و او در کویها «۵» و بازارها می‌گشت و می‌گفت: قتلنی ربّ محمّد، خدای محمّد مرا بکشت، تا آن گه که بمرد. حارث بن قیس آمد بگذشت «۶»، جبریل گفت: چگونه می‌یابی اینکه را! گفت: بد بنده‌ای است اینکه خدای را. جبریل اشارت به سر او کرد و گفت: کفایت کردند تو را. چندان خون و ریم از بینی او بیامد «۷» که بمرد. عبد الله عبّاس گفت: او ماهی شور بخورد، تشنگی بر او غالب شد، چندان آب باز خورد تا شکمش بترکید «۸» و بمرد، فذلک قوله: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، محلّ او نصب است بر بدل «مستهزیان»، آنان که با خدای تعالی خدای دگر مدارند «۹» در عبادت. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ، بدانند ایشان آنچه [۸۳- پ]

کرده باشند. و مورد او تهدید و وعید است. آنگه بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - گفت: وَلَقَدْ نَعَلِمُ، ما می‌دانیم و بر ما پوشیده نیست که تو را دل تنگ می‌شود به آنچه اینکه کافران می‌گویند از تکذیب تو و استهزاء بر تو. پناه با من ده که خدای توام، و

تسبیح کن به شکر و حمد من و از جمله سجده کنندگان باش. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که نماز کن به فرمان خدای و از جمله نماز کنان باش. و در خبر آمده است که: چون رسول را کاری پیش آمدی، پناه با نماز دادی، به -----
 (۱). مل: از آب، قم: و آب می خورد. (۲). کذا در اساس، قم، مل: و آماس، دیگر نسخه بدلها: آماه. (۳).
 آو، آج، لب، آل: آمد، دیگر نسخه بدلها، بجز قم: شد. (۴). آو، آز، آل، آج، لب: نشناختند. (۵). مل: کوچها. (۶). آو: بگزشت.
 [.....]

(۷). آل، آج، لب: آمد. (۸). آو، آب، مش، آز: بترکید، آج، لب، آل: بترکید. (۹). آو، آب، آج، لب، آز، آل: گیرند. صفحه: ۳۵۳
 نماز مشغول شدی. و اَعْبُد رَبَّكَ، و خدای را پرست تا آنکه که یقین به تو آید، یعنی مرگ، و تقدیر او آن که یقین به او تعلق دارد.
 امّ العلاء روایت کند- زنی از جمله انصاریان- که: عثمان بن مظعون را وفات آمد. ما او را تجهیز کردیم «۱»، و رسول- علیه السلام-
 در آمد، من گفتم: رحمت بر تو باد ای عثمان مظعون، گویا «۲» دهم که خدای تو را اکرام کرد. گفت: تو چه دانی که خدای با او
 چه خواهد کرد! ما گفتیم: چگونه باید گفتن یا رسول الله! گفت: امّا هذا فقد جاءه اليقين، اما اینکه را یقین به او آمد، یعنی
 مرگ. و الله انّی لأرجو له الخير، به خدای که من برای او خیر امید می دارم. آنگاه گفت: ۳ من مات علی خیر عمله فارجو [۱]

له خیرا، و من مات علی سبئی عمله فخافوا علیه و لا تیئسوا، هر که بر عمل خیری میرد، برای او امید خیر داری، و هر که بر عمل بد
 میرد، بترسی بر او و نومید مشوی. و امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: ما رأیت یقینا شبه بالشک من الموت، من هیچ یقین ندیدم
 که به شک بهتر ماند از مرگ، یعنی یقین است به حقیقت، و مردمان با او چنانند که کسی که شک باشد، یعنی نه عمل آنان
 می کنند که مرگ به یقین دانند. و در خبر است که چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: مرا نفرمودند که مال جمع
 کنم و از جمله تاجران باشم و لکن مرا وحی چنین آمد که: تسبیح کن به حمد خدای و از جمله ساجدان باش و مرا پرست تا مرگ
 به تو آمدن. و بعضی اهل معانی گفتند: یعنی تا آنکه که علم ضروری حاصل آید تو را به نزول مرگ به تو، چه عمل تا آنکه نافع
 باشد و پس از آن عمل را اثری نبود، و در معنی فرقی نیست- و الله یوقننا لما یحب و یرضی عنه «۴».

----- (۱). قم: تحیه کردیم. (۲). آو، آب، آج، لب، مش: گواهی. (۳). آو، آب، آز، آج، لب، مش: شَرّ. (۴). قم:
 نحب و ترضی. صفحه: ۳۵۴ تَمَّتِ الْمَجْلَدَةُ الْحَادِيَةُ عَشْرًا، و یتلوه فی الثَّانِيَةِ عَشْرَ سُورَةِ النَّحْلِ. و وقع الفراغ منه فی العاشر من صفر
 سنه ثلاث و ثلاثین و خمس مائه، و الله المستعان علی اتمامه و هو المتفضل باحسانه و فرغ منه فی یوم الخامس الثَّانِي من صفر سنه
 تسع و سبعین و خمس مائه. و هذا خط احقر عباد الله، الحسين بن محمد بن الحسن بن ابراهیم بن محمد بن منكا «۱» العمار «۲»،
 حامدا لله و شاكرا لنعمه و مصليا علی نبیه محمد و آله. [۸۴- ر]

----- (۱). کذا بدون نقطه در اساس (!). (۲). در اساس، العیار هم می توان خواند.
 صفحه: ۳۵۵ استدراک و توضیح ص ۶۶ س ۱۹: عبارت «یرجع الی لفرقة الملحقة» درست به همین صورت در اساس آمده و در
 هیچ کدام از نسخه بدلها و چاپهای موجود دیده نمی شود. خود عبارت هم خالی از ابهام نیست. شاید در اصل بوده است: «یرجع
 الی الورقة الملحقة»، که در اینکه صورت محتمل است عبارات و ابیات زیر در ورقه‌ای جداگانه به نسخه اصلی که اساس ما از روی
 آن نوشته شده منضم بوده و کاتب از آن غفلت کرده است- و الله اعلم بالصواب. هر چند حذف عبارات و ابیات زیر به کلیت متن
 داستان لطمه‌ای نمی زند و احتمال الحاقی بودن آن هست، لکن نظر به اینکه که در همه نسخه بدلها موجود است، ما آن را از روی
 نسخه قم در اینکه جا آوردیم و به شیوه معمول با دیگر نسخه. بدلها مقابله کردیم تا نکته‌ای فرو گذاشته نیاید. و از قصه یوسف تا
 اینکه جا که رسیده‌ایم من قوله: و لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا «۱» إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ «۱۴». و در اخلاق زنان نیک گفته است متبئی، آن جا
 که می گوید «۱۵»: اذا غدرت حسناء اوفت بعهدا و من عهدا أن لا یدوم لها عهد و ان عشقت كانت اشد صباة و ان فکرت فاذهب
 فما فرکها قصد و ان حقدت لم یبق فی قلبها رضا و ان رضیت لم یبق فی قلبها حقد كذلك اخلاق النساء و ربما یضل بها الهادی و

یخفی بها» ۱۶) الرشد ----- (۱). آو، بم، آز: ازنیها، آج، لب: ازنتها. [.....]

(۲). آو، آب، آج، بم، آل: ازمانا. (۳). آو، آل، آج، لب، کیثانا. (۴). آو، بم، آج، لب، آز: اغتر. (۵). آو، بم، آج، آل، آز: یملک. (۶). قم: رأی، با توجه به آو، تصحیح شد. (۷). آج، آل: فیتانا. (۸). آج، آل: الفتی. (۹). قم: لیعمری، با توجه به آو، تصحیح شد. (۱۰). قم: ندارد، با توجه به آو، و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۱۱). آج، آل: الفتاء. (۱۲). همه نسخه بدلها: یغرم. (۱۳). آج، لب، آل: او از، آو، آز، آب، بم: او در. (۱۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸. (۱۵). آج شعر. [.....]

(۱۶). همه نسخه بدلها: به. (۱۶). همه نسخه بدلها: به.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

